

مقدمة مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد الأنبياء والمرسلين وعلي آله وأصحابه أجمعين، وبعد.

روز یازدهم سپتامبر سال 2001م، روزی که بزرگترین ابر قدرت جهان (آمریکا) به وسیله تصادم دادن هواپیماهای مسافر بری اختطاف شده - توسط افرادی مجهول الهویه ، که تا هنوز هم ناشناخته مانده اند - به رموز اقتصادی و نظامی امریکا یعنی دو برج مرکز تجارت جهانی و کاخ وزارت دفاع (پنتاگون)، آن مملکت مورد تهاجمی دردناک و مخیف قرار گرفت . این تهاجم در تاریخ معاصر جهان مهمترین و سرنوشت سازترین نقطه عطف را تشکیل میدهد. تقریباً دو ساعت پس از وقوع رخداد های مذکور، آمریکا از زبان برخی از مسؤولین بلند پایه اش، اسامه بن لادن و گروه تحت رهبری اش (القاعده)، را مسؤول اجرای آن قلمداد کرد.

تهاجم مذکور را می توان نقطه تحوّل بسیار واضح و بزرگ در ساختار سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده آمریکا دانست؛ چه در اثر آن، امریکا به طور گاملاً آشکارا از اکثریت کامل اصول پایه های بنیادی نظام خود عقب نشینی نمود که قبل از این روز به خاطر رعایت آن گلوپاره می نمود چون: احترام گذاشتن به

حقوق بشر و آزادیهای شخصی. چنانچه پس از آن تاریخ، مسلمانان امریکایی مورد تجاوز امریکاییهای دیگر قرار گرفتند. همچنان وزارت دادگستری آمریکا به ریاست شخصی به نام «جون آشکروفت» که مرد مسیحی متعصبی بوده و قلبش از کینه و حسد علیه مسلمانان ملامال است، دست به ساختن قوانینی زد که به موجب آن رژیم آمریکا اجازه یافت که به خاطر رسیدن به اهداف خویش تمام انواع حقوق بشر را - از پامال نمودن آزادی های شخصی گرفته تا تعذیب و شکنجه های وحشیانه در زندان ها و ترور و قتل بدون محاکمه مردم - یکسره زیرپا نهاده و لگد مال کند. وقوع این حوادث - که آمریکا بخاطر بدست آوردن اهداف ویژه آن را خیلی کلان و مهیب جلوه داد چنانچه يك تعداد از تحلیل گران غربی نیز به همین نظر هستند - دیدگاه ایالات متحده را نسبت به همه جهان تغییر داد. آمریکا از آن تاریخ بسوی هر دولت و حکومتی چنان نگاه می کرد که اگر آن دولت در موقف گیری های خود در صف آمریکا نمی ایستد و به خواسته هایش پاسخ مثبت نمی دهد، دشمنش تلقی می کرد. این طرز تفکر آنها را بر آن داشت تا جهت براندازی حکومتهایی و زدن دولتهایی دیگر پلانگذاری نمایند که بیشتر توجه شان را بسوی جهان اسلام معطوف داشته بود. آمریکا از این حوادث استفاده نموده آنرا وسیله برای بسط نفوذ کامل خویش بر تمام جهان و در تمام عرصه های زندگی قرار داد.

افغانستان بیشتر از هر کشوری، از آن حوادث اثر پذیر گردید. زیرا آمریکا گروه القاعده را - که در افغانستان مستقر بود - متهم به اجرای حمله یازدهم سپتامبر نمود. و نظام طالبان را سرپرست این سازمان - به اصطلاح آنها ترورستی - می پنداشت. از این رو هم

سازمان القاعده و هم نظام طالبان، از نظر آمریکا مستحق سرزنش شناخته شدند. این امر باعث گردید، تا افغانستان از طرف آمریکا مورد حملات پراکنده و دیوانه وار قرارگیرد و سپس قوای نظامی خود را به طور مستقیم داخل قلمرو آن نموده پس از اشغال نظامی، دست به غریبی سازی جامعه با برنامه دوامداری بزند که تا هنوز ادامه دارد.

رخدادها چنان بزرگ بود که تأثیرات شگرفی را بر جهان به طور عموم و بر افغانستان و دیگر دولتهایی که مورد دشمنی آمریکا قرار گرفت، به طور خاص به جای گذاشت؛ و نشانه های این اثر گذاری به طور مستقیم در زندگی عامه مردم نمایان گردید. این امر سبب شد تا نظام طالبان فروپاشد و جایش را برای نظام تحت رهبری حامد کرزی خالی نماید. در پهلوی آن آمریکا فرصت یافت تا پروژه ویژه و دیدگاه و برنامه مخصوص خودش را بر تمام جهان عموماً و بر جهان اسلام خصوصاً و بر منطقه اییکه افغانستان در آن قرار دارد به طور اخص تحمیل کند.

در این نوشتار که در آن شیوة وصف و ارزیابی بکار رفته از دیدگاه نویسنده تلاش شده تا این حادثه بزرگ به بررسی گرفته شود. کتاب حاضر، اسباب تجاوز آمریکا بر جهان اسلام به ویژه افغانستان را بررسی می کند و پروژه را که آمریکا قصد دارد در منطقه به مرحله اجراء در بیاورد روشن می سازد و سیاست دشمنانه را که اداره کنونی آمریکا در برابر امت اسلامی بلکه خود اسلام اتخاذ نموده تفسیر و بررسی می کند.

بخاطر فهم درست موضوع ایجاب می کند که به طور پیش سخن، درباره آمدن عربها - که به اجرای حملات یازده سپتمبر متهم هستند - به منطقه و افغانستان سخن بگوییم. کوشش شده که در

بارة آنها و اسباب و انگیزه هاییکه بسبب آن دولتها و از جمله آمریکا از آمدن عربها به این منطقه چشم پوشی نمودند، بحث صورت گیرد. همچنان موضوع ایجاب می کند که سخنی در باره آغاز جهاد در افغانستان و مشارکت مردم آن مرزوبوم در آن توأم با همدست شدن امت اسلامی با آنها نیز داشته باشیم. همچنان از ظهور سازمان القاعده و شخصیت محوری آن اسامه بن لادن و کیفیت به ارث گیری جنبش طالبان قضیه وی را از حکومت سابق مجاهدین و کیفیت ایجاد رابطه میان وی و نظام طالبان و کیفیت برخورد طالبان با او، سخن خواهد رفت.

در قسمتی از این مقاله در باره کیفیت فروپاشی نظام طالبان، به میان آمدن حکومت حامد کرزی، اسباب سقوط ناگهانی طالبان، همراه با تمرکز بحث بر جهات نظامی و سیاسی ای که از شمال و جنوب کشور در کامیابی پروسه آمریکایی سهم گرفته بودند، صحبت شده و سپس این پژوهش در پی آن است تا برخی از کارهایی را که آمریکا در افغانستان از لحاظ نظامی از قبیل ظلم و ستم، اهانت و تذلیل مردم مرتکب می شود، تصویر نماید و تا آنکه برخی از رسوایی های فکری و اعتقادی ای که آمریکاییها فعلا در جامعه افغانی انجام می دهند چون به کار گیری ابزار و شیوه های متعدد جهت منقلب ساختن جامعه و نظام به نفع پروژه سیکولاریزم غربی و آمریکایی، برملا سازد.

در پایان، تلاش شده تا در باره مقاومت موجود علیه تجاوز امریکایی و امکانات کامیابی و ناکامی، دورنمایه های مثبت و منفی آن، مسئولیت های مردم افغانستان در برابر این وضع روشنی انداخته شود.

چونکه نویسنده خود یکی از شهروندان افغانستان بوده آن

واقعیت های تلخی که بر مردم افغانستان رخ داد که تا هنوز هم دارد مرارت آن را می چشد به چشم دیده و جریان قضایایی را که این نوشتار بر میرسد ، به طور مستقیم و شخصی ، ثبت نموده است ، این امر در نحوه بررسی این نوشتار اثر مثبت به جای گذاشته است که در پهلوی ثبت حوادث ، دیدگاهها ، تأثرات و برداشت خود را نیز مسجل کرده است . چونکه در جریان قضیه زنده قراردادیم و شمار زیادی از بازیگران آن ؛ آنهایی که نامهایشان در این نوشتار ذکر شده در قید حیات اند و تا اکنون هم به نحوی از انحاء چه مثبت یا منفی ، در ساختار حوادث نقش دارند . طبیعی است که در حق عده از آنها لهجه تند به کار گرفته شده و در حالاتی لهجه نرم . ولی منظور از به کارگیری لهجه تند ، اساعت به هیچ کسی نبوده بلکه تلاش کرده ام تا نشان دهم که آمریکا که به این خطه یورش آورده به دنبال پاسداری از مصالح کشوری و استراتژی خودش است ؛ چیزی که در اغلب حالات ؛ با مصلحت امت اسلامی و مصلحت مردم افغانستان در تصادم واقع شده است . چه آن مصلحت ها اقتصادی باشد چه امنیتی ، چه تمدنی و فکری و اعتقادی و چه چیزی دیگر .

برای کسی که این موضوع را درک می کند ، درست نیست که آله دست آمریکا قرار گیرد و در جهت تحقق اهداف آن کشور تلاش ورزد . زیرا امت اسلامی که مردم ما بدان وابسته است و اسلامی که بدان ایمان دارد و آنرا به حیث راهکار زندگی خویش پذیرفته و میهن بزرگی که به آن نسبت دارد ، همه بروی حق دارند تا مصالح آنها را مراعات نماید نه مصالح آمریکا را ، و کسی که درک نمی کند که آمریکا آمده است تا اهداف خودش را بدست آورد ، بایستی پرده را از پیش چشمهایش کنارزند تا آنرا به صورت واضحتر

ادراك نمايند. هنگام نوشتن اين كتاب تلاش كردم كه جهت كسب معلومات به مصادر دست اول مراجعه نمايم وهم سعي داشتم تا در كارپژوهش موضوعي و دقيق باشم و داوريهايم در باره جهتها مبني بر اسبابي باشد كه بحث علمي تقاضا مي كند تا حد توان تلاش نموده ام كه احساساتم را در حق كسي يا عليه جهتها ، افراد يا حوادث مورد بحث راه ندهم .

در پايان وظيفه خود مي دانم تا از تمام آناني كه در اتمام اين پژوهش ، چه با نصيحت و تشويق و چه با ارزيابي و تقويم و همكاري در طبع آن مرا ياري رسانده اند سپاسگزاري كنم. از الله بزرگ آرزومندم كه كنشهاي نيكوي همه مان را بپذيرد و پاداش بزرگ ارزاني دارد.

دکتر مصباح الله عبد الباقي
18/ مي/ 2004م

فصل اول

اهداف آمريکا در جنگ عليه
افغانستان و جهان اسلام

تمهيد

به تاريخ 7 / 10 / 2001م، نيروهاي آمريكايي و بريطانيابي متحدهانه نظام طالبان را در افغانستان مورد تهاجم نظامي قرار

دادند. این تهاجم تقریباً دو ماه پس از رخداد وقایع نیویارک و واشنگتن - که به تاریخ 11/9/2001 م رخ داده بود - به وقوع پیوست. این تهاجم از نگرانه بسیاری مسلمانان نشان دهنده نقطه آغاز یک تهاجم فکری و عسکری تمام عیار آنها بر جهان اسلام، بلکه بر خود اسلام بود. بوش - متصلاً بعد از رخدادها و حوادث نیویارک و واشنگتن - تهاجم مذکور را ادامه جنگهای صلیبی (Crusade war) خواند.

رژیم آمریکایی برای این جنگ اهداف ویژه تعیین نموده. این جنگ - در نظر امریکاییها - ابعاد گسترده تری از یک جنگ عسکری را دارد. این جنگ که در اساس و ظاهرش یک جنگ عسکری است ولی بخاطر بدست آوردن اهداف دینی، فکری، عقیدوی، تمدنی و اقتصادی براه افتیده و این همه ابعاد را در بر می گیرد. خود بوش نیز در مورد آن مفصلاً سخن گفته، و اظهار داشت که این جنگ زود گذر نخواهد بود. رژیم بوش اظهار داشت: آمریکا مصمم است که در نتیجه این جنگ نقشه جیو پولیتیکی منطقه شرق میانه - که منطقه تا افغانستان و پاکستان را در بر می گیرد - را دگرگون سازد. این تهاجم را بوش نخستین جنگ قرن بیست و یکم علیه تروریسم جهانی توصیف نموده است.

چنانچه که از حوادث بعدی و اشغال نظامی عراق و تهدید کشورهای اسلامی دیگر از طرف ایالات متحده آمریکا معلوم گردید، و هم چنان فرماندهان ارتش آمریکایی اظهاراتی داشتند که حمله آمریکا منحصر به افغانستان نمی باشد. در عین حال رئیس جمهوری آمریکا به تاریخ 9 نومبر 2001 م در سخنرانی ای - که در همان زمان در اکثر شبکه های تلویزیونی آمریکا به نشر رسیده بود - گفت: جنگ در افغانستان تنها نقش گام نخستین

عملیات آمریکایی در جهان را دارد. جنگی که آنها به راه انداختند - طبق سخنان وزیر دفاع آمریکا به تاریخ 2001/9/21 م - تنها یک جنگ نظامی محض نه بلکه یک جنگ همه جانبه سیاسی - دیپلماتی ، اقتصادی و مالی بود. پس می توان گفت که این جنگ از نوعی ویژه و دارای اهدافی بزرگ و گوناگونی هست. اگر موضوع چنین باشد ، پس لازم است که پیرامون انگیزه های این جنگ ، اهداف و پیشینه آن به پژوهش و کنکاش بنشینیم. این چیزی است که در لابه لای سطور این فصل مورد بحث قرار می گیرد.

اهداف و پیشینه تهاجم آمریکایی :

از نگرگاه اکثریت مسلمانان - چنانچه قبلا هم بیان داشتیم - اسباب و انگیزه های تهاجم آمریکا بر افغانستان و جهان اسلامی متعدد و گوناگون بوده است. آمریکا از مدتهای مدیدی به این سو برای این مرحله برنامه ریزی می کرد ؛ مخصوصا زمانی که جورج بوش (پسر) به قدرت رسید و شماری از شخصیت های مشهور تندرو جناح راست را همچون دیک چینی به حیث معاون رئیس جمهوری، دونالد رامسفیلد را به حیث وزیر دفاع، جون اشکروفت را به حیث وزیر دادگستری ، که خیلیها او را مغز متفکر بسیاری رسواییهایی قانونی بر علیه حقوق بشر - که از طرف آمریکا صورت گرفته - می دانند ، ولفوویتس و کوندولیزاریس مشاور رئیس جمهوری در امور امنیت ملی و وزیر خارجه کنونی و دیگران به اطراف خویش جمع نمود. اینها بحیث اعضای بلند پایه حزب جمهوری خواهان ، در رژیم کنونی آن کشور، جریان پر قدرت، تأثیر گذار و نیرومندی را به طور بسیار روشن، در راستای جهت

دهی تصمیم‌گیری‌ها تشکیل می‌دهند. این گروه را برخی از آمریکایی‌های داخل رژیم فعلی، «دسته آمپراطوری خواه آمریکا» مسمی نموده‌اند. این دسته و جمعیت عبارت از یک جریان فکری بوده که شماری از جریان‌های گسترده دیگری را در درون حزب جمهوری خواه، حزب دیموکرات و شمار زیادی از جنبش‌های سیاسی، نهادها و گروه‌های فشار را احتوا و رهبری می‌نمایند. و تنها مربوط به حزب جمهوری خواه نمی‌باشند. حاملان این اندیشه خودشان را «آمریکاییان ملی‌گرا» نام نهاده‌اند. هدف اساسی آنها را پاسداری از مقام برتر آمریکا در جهان و عدم پذیرش نظام محاسبه‌وی در نظم جهانی، و تسلط کامل شان بر جهان و وادار ساختن نیروهای دیگر به تسلیم‌پذیری در برابر آمریکا تشکیل می‌دهد. اگر رسیدن به این هدف خواهان بدترین صورت استعمال نیروی نظامی، به شمول اسلحه‌کیمیایی، باشد، از استعمال آن هم دریغ نمی‌ورزند.

باور عمومی‌ای که در اذهان ملت‌های مسلمان حک شده آن است که نقش این جریان در وضع سیاست تهاجمی آمریکا بر جهان اسلامی از همه ژرفتر و اثرگذارتر بوده است، ولی نقشه‌ها و برنامه‌های خویش را پوشیده نگاه می‌داشتند و در برابر جهانیان با چهره زیبا و معصوم! نمایان می‌گردیدند. و وقتیکه حملات یازدهم سپتامبر بوقوع پیوست پلان‌گذاری‌های پوشیده این گروه در چشم‌انداز مردم قرار گرفت و نقاب از چهره این سیاست پوشیده زائل شد. و در نتیجه این جریان فکری در سیاست آمریکا قدرافراشت و نمایان گردید. از این رو می‌توان گفت: حملات یازدهم سپتامبر یگانه سبب تهاجم کنونی آمریکا بر جهان اسلامی را تشکیل نمی‌دهد. بلکه اهداف و انگیزه‌های معین و از قبل

مشخص شده نیز در کار بوده است. پس وضع که از این قرار بوده لازم است که انگیزه های آن را به کنکاش بگیریم تا بتوانیم قضیه را به طور دقیق تر و روشن تري فهم نمایم. تحلیل گران سیاسی به این باوراند که انگیزه های آن متعدد و گوناگون می باشد. برخی از آن به انگیزه دینی باز می گردد، برخی دیگر به مسائل اقتصادی. که در سطور آتی به طور نسبتاً مشروح بدانها اشارت خواهیم کرد.

1- انگیزه های سیاسی، استعماری و دینی:

رئیس جمهوری کنونی آمریکا «جورج دبلیو بوش» وابسته به گروهی از مسیحیان است که در فهم بسیاری از قضایای سیاسی، ملی و جهانی، از مبانی اعتقادی و دینی حرکت می کنند. در وسایل ارتباط جمعی بویژه روزنامه های امریکایی و جهانی چندین مقاله در مورد ارتباط «جورج دبلیو بوش» با گروه تندرو مسیحی که به نام «محافظة کاران نوین» یا (Christian Zionist) یعنی مسیحیان صهیونیستی شهرت یافته اند، و تعدادشان در آمریکا به هفتاد میلیون تن می رسد، نگارش یافته است. از جمله رهبران روحی این گروه مسیحی از (بل گراهام) و (جیری فالول) و (پات روبرتسون) نام برده می توانیم. که از میان آنها (بل گراهام) در نقش پدر روحی این فرقه قرار داشته و با خانواده بوش دوستی تنگاتنگ دارد. از این رو تاثیر این فرقه بر تصمیم گیری های اداره کنونی آمریکا عیان و آشکار است.

روابط بوش - رئیس جمهوری کنونی آمریکا. با شخصیت های مسیحی و با این گروه تندرو به طور اخص در سال 1988م آغاز یافت؛ درست زمانی که در حمله انتخاباتی به نفع پدرش فعالیت می کرد. از آن روز نفوذ این گروه در سیاست گذاری آمریکا رو به

از دیاد گذاشت و حالا کارشان به جایی رسیده که بر حزب جمهوری خواه تأثیری بزرگ دارد. تا هنوز هم پیروان این گروه از جمله مؤیدین پر حماسه و پرشور جورج دبلیو بوش - به خاطر سیاستهای متهورانه که اتخاذ نموده و از دیدگاهها و جهانبینی دینی این گروه پیروی می نماید - به شمار می روند و همین امر سبب گردید که بوش در سال 2004م مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شود. این چیزی است که عملاً رخ داد و از همین رو اهمیت این گروه و تأثیر آن در سیاست آمریکا نمایان می گردد.¹

اهمیت این گروه مسیحی و اندازه تأثیر گذاری آن بر حکومت فعلی آمریکا به هنگام تصمیمگیری های مهم که مستلزم مسئولیت پذیری رژیم فعلی قضایای پر مصرف و تن دادن به سیاست های ویژه که به خواست فرقه مذکور مرسوم می گردد، روشن و هویدا است.

حکومت جورج دبلیو بوش در دور اول ریاست جمهوری خویش برنامه مبارزه با ایدز در افریقا را به مصرف 15 بلیون دلار اعلان نمود. هم چنان تطبیق برنامه منع استنساخ (کاپی سازی) بشری را که از طرف مجلس سنای آمریکا فیصله گردید بود بعهدہ گرفت. هر دو برنامه مذکور از جمله پروژه های این فرقه دینی به شمار می آید که به باورهای تلمودی التزام دارد. حکومت آمریکا از هر دو پروژه با قوت تمام به دفاع برخاست و تمام مصارف آن را با وصف بزرگ

1 - این سطور پیش از به وقوع پیوستن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نومبر 2004م نگارش یافته است.

بودن آن و مخالفت‌های دانشمندان و طیف‌های دیگر جامعه آمریکایی، پذیرا شد.

بی‌تردید این فرقه، اسلام را دشمن خویش می‌داند. مبنای دشمنی آن با اسلام عین همان مبنایی است که صلیبیان نخستین در جریان جنگ‌های صلیبی بر اساس آن به دشمنی با اسلام برخاسته بودند. این گروه به‌طور دوامدار، حکومت‌های آمریکایی‌ای را که در برابر مسلمانان و جهان اسلامی موقف سختگیرانه اتخاذ می‌نمایند، مورد تأیید و تحسین قرار می‌دهد. بر خلاف، با حکومت‌هایی که با اسلام و مسلمانان نرمش و عطف‌نشان می‌دهند، از در مخالفت و خشونت پیش می‌آید. هنگامی که رئیس‌جمهور آمریکا خواست فشار بر مسلمانان داخل آمریکا - که پس از رخداد‌های یازدهم سپتامبر، مورد یورش بی‌رحمانه مسیحیان تندرو قرار گرفته بودند - را قدری بکاهد، در لابلای دیداری که به روز 2001/9/17م، از مرکز اسلامی در واشنگتن انجام داد، اسلام را «دین صلح» توصیف نمود. اظهارات آقای بوش در میان این گروه تندرو سبب جنجال‌های بزرگی شد. در نتیجه، بوش به‌خاطر عطف‌نمایی که با مسلمانان آمریکا نشان داده با رهبران آنها ملاقات کرده بود و از کارهایشان ستایش نموده بود، از سوی پیروان این گروه زیر رگبار انتقاد و دشنام قرار گرفت. تا آن حد که یکی از کشیشان گفت: «بر ما درد و آلام 9/11 آسانتر از آلامی است که در 9/17 رخ داد»!! او در واقع با این سخن اشاره به روزی داشت که اظهارات جورج بوش در رابطه به اسلام صادر شده بود.

رهبران این فرقه پس از حادثه 9/11 مخالفت و دشمنی خویش را بی‌وقفه در برابر اسلام و مسلمانان اظهار می‌دارند. فرانکلین

گرام- یکتن از کشیشان که روابط نزدیکی به خانواده بوش دارد، و کسی که در افتتاح محفلی که به مناسبت به ریاست جمهوری رسیدن بوش نیایش القاء نمود- در یک مصاحبه تلویزیونی که با شبکه تلویزیونی NBC آمریکایی به تاریخ 2001/11/16 م اجرا کرده بود، گفت: "من باور ندارم که اسلام دین جالب و صلح آمیز باشد، وقتی که قرآن را می خوانیم در میابیم که مسلمانانرا به سوی کشتن کافران و غیر مسلمانان فرا می خواند." کشیش مذکور در اثبات ادعای خویش به تهاجم هواپیمایی ای که بر مرکز تجارت جهانی انجام یافت، استدلال می نماید⁽¹⁾.

تحلیلگران را عقیده بر آن است که تند روی های این فرقه مسیحی یکی از مهمترین علل تجاوز آمریکا بر افغانستان و بر جهان اسلامی را تشکیل داده است.

علاوه برآن، رئیس جمهور آمریکا آقای بوش باور دارد که: «همه تاریخ و زندگی در روی این زمین، بر مبنای هدفی ویژه و مقصدی معین استوار است که از طرف خدای عادل و با انصاف نهاده شده است». آن هدف- از دیدگاه وی- عبارت از نیست که انسانیت از نعمت امنیت و آزادی (مطابق با بینش آمریکایی) از آن برخوردار گردد. او اعتقاد دارد که آمریکا هدیه الهی (آزادی) را برای همه جهان پخش می نماید و هر که از این هدیه ارزشی مستفید شود، در حقیقت به پیروزی ای بزرگ و مهم دست یافته

(1) بخاطر تفصیل بیشتر و شناخت موقف گیری های

فرقه مذکور و عقیده بوش به کتاب (Faith of G.W.) (Bush) اثر استیفن مانسفیلد مراجعه کنید .

است⁽¹⁾.

بوش در رأس دستگاه کنونی آمریکا، افغانستان - در سایه رژیم طالبان- و برخی از دول اسلامی دیگر را نیازمند این هدیه بزرگ دانسته که خداوند آمریکا را مکلف ساخته!! تا آن (آزادی) را برای بشریت توزیع کند. به ویژه پس از آنکه حکومت آمریکا از خاضع ساختن حرکت طالبان در بعضی قضایا مخصوصا آنچه به تسلیم دادن اسامه و پیروان وی برای آنها مربوط می شود، کوتاه آمد.

گذشته از آن، مجموعه آژندروان مسیحی که خودشان را «آمریکاییان ملی گرا» نام نهاده اند رئیس جمهور آمریکا جورج دبلیو بوش را از هر سویی در محاصره گرفته اند. آنها معتقد به برتری آمریکا اند- چنانچه قبلا نیز بدان اشاره شد- و می خواهند که آمریکا به تنهایی باید سرور و سردار جهان باشد و همه جهان باید بدون گفتگو و مباحثه دستورها و تصمیم گیری های آمریکا را بپذیرند و بدان تسلیم شوند. در عین زمان اکثریت مطلق این گروه ملیگرا به گروه متدین مذکور وابسته هستند.

این گروه ملیگرا! می خواست که عده ای از دولتهایی را که مخالف با سروری آمریکا بر جهان هستند و تصمیمگیری های آنها را پیرامون پاره ای از مسایل ویژه خودشان نمی پذیرند، تأدیب

(1) به خاطر تفصیل بیشتر به مضمونیکه (Howard fine man) در نیوز ویک شماره 10/مارچ/2003م بعنوان (عقائد بوش) نوشته کرده است مراجعه کنید .

نماید. افغانستان در سایه نظام طالبان یکی از دولتهایی به شمار می‌رفت که از چشم انداز آمریکا باید تأدیب می‌شد. این مجموعه باور دارند که باید عده‌ای از دولتهای دیگری همراه با رژیمهای حاکم آن به سرنوشت همانند سرنوشت طالبان افکنده شوند. آن دولتها یا به رهبری مطلقه و اهانت بار آمریکا سر تسلیم خم نمایند - که در آن صورت خود باوری خویش را از دست میدهند - یا آنکه در معرض تهاجم نظامی آمریکا قرار می‌گیرند. تحلیلگران بر این باور هستند که این باورها علت العلل تجاوز آمریکا بر جهان اسلامی می‌باشد که نقطه آغاز آن را حمله آمریکا بر افغانستان تشکیل میدهد.

افزون بر آنچه بیان شد، تحلیلگران می‌گویند: سیاستهای خارجی و داخلی آمریکا به نحو قابل ملاحظه‌ای از انتخابات ریاست جمهوری آن کشور اثر پذیر می‌شود. لذا رژیم فعلی آمریکا به اجرای امور متعددی دست می‌زند تا مورد اعتماد انتخاب کنندگان قرار گیرد و بار دوم در انتخابات پیروزی را از آن خویش نماید. مانند تمام حکومتهای آمریکایی، چیزی که برای بوش هم بسیار اهمیت دارد آنست که شرایط را برای انتخاب دوباره خویش بر اریکه قدرت آماده سازد. این چیزی است که فعلاً در انتخابات نومبر 2004م رخ داد. از نظر تحلیلگران، یکی از اهداف تجاوز آمریکا بر جهان اسلامی، راضی نگه داشتن آن گروه متدین معتقد به پیشگویی‌های تلمود، و دیگر مسیحیان متدین آمریکایی نژاد بود تا آراء آنها را به نفع خویش بدست آورد. زیرا کسب این آراء در تغییر نتایج کشمکش انتخابات ریاست جمهوری تأثیر شگرف و قطعی دارد.

آقای بوش، پیش از آن تأثیر بلند کردن شعارهای دینی را بر

سرنوشت انتخابات، سه بار تجربه کرده است: بار نخست هنگامی که توانست، آراء متدینان را در انتخابات ریاست جمهوری سال 1988 به نفع پدرش بدست آورد، و بار دوم زمانی که آراء متدینان را در وقت کاندیداتوری خودش به صفت حاکم ایالت تکساس به نفع خود بدست آورد. و بار سوم زمانی که در معرکه انتخابات ریاست جمهوری- قبل از چهار سال - وارد میدان شد. از اینجا معلوم می گردد که وی از اهمیت آراء متدینان به خوبی آگاه است و رضایت آنها برایش تا آخرین حد مهم می باشد.

2- مشتعل شدن غیظ و خشم آمریکا

در برابر سیاستهای طالبان:

مبصرین سیاسی باور دارند که آنچه سبب افروختن آتش کینه و هیجان آمریکا، به ویژه نیروهای تندرو دینی آن، که شمار زیادی از شخصیت‌های بارز و دارای تاثیر قوی در رژیم فعلی امریکایی آن را تشکیل می نماید، علیه حکومت طالبان شد، آن بود که نظام طالبان در پی اجراءات قاطعانه ای در برابر فعالیت مسیحی سازی در افغانستان برآمد. آنها در این امر تا سرحد وسواس و بدگمانی از سخت گیری کار گرفتند. لذا نهادهای کمک رسانی غربی در افغانستان را از فعالیت باز داشتند. تا اندازه ای که عده ای از کارمندان افغانی این مؤسسات را که کتابهای نصرانی سازی را در میان مردم پخش می کردند، اختطاف کرده به قتل می رساندند. چنانچه دو تن از استادان دانشگاه نگرهار که در یکی از نهادهای کمک رسانی غربی مشغول وظیفه بودند و متهم به فعالیت نصرانی سازی شدند، از طرف افرادی ناشناس اختطاف گردیدند و بعداً جسد های بی جان شان را در بیرون شهر جلال آباد

پیدا نمودند. بلکه نظام طالبان در برابر فعالیت نصرانی سازی چنان حساس بود که یکتن از دانشجویان دانشگاه که در رشته مقایسه ادیان پایان نامه تحصیلی خود را می نوشت و در یکی از موسسات کمک رسانی که در ولایت قندهار فعالیت داشت اجرای وظیفه می نمود، نام برده اوراق و مآخذ مربوط به پایان نامه اش را با خود برده بود تا در آنجا در فرصت های آزاد و غیررسمی به نگارش مقاله خویش ادامه دهد، شماری از افراد مربوط به طالبان از این موضوع اطلاع پیدا کرده بودند که نزد وی برخی از کتب مربوط به یهودیت و نصرانیت وجود دارد. نزدیک بود که آن جوان در بلای بزرگی درافتد. وی از طریق عده ای از دوستانش اطلاع یافت که طالبان در صدد دستگیری و مجازات وی اند، مجبور به فرار شد و سپس هم نامش در لست کسانی درج گردیده بود که از طرف استخبارات قندهار مورد پی گشت قانونی قرار دارند. فعالیت طالبان در مبارزه علیه نصرانی سازی منحصر به افغانستان نبود بلکه در تعداد زیادی از اردوگاهها و کمپ های مهاجرین افغان مقیم در پاکستان نیز فعالیت چشمگیر داشتند. چه فعالیت هایی علیه یک نفر زن آلمانی به نام ستوری که به نصرانیت دعوت می کرد نیز جریان داشت تا فضا را به رویش تنگ سازند. آن زن در میان مهاجرین افغان به تمام قوت فعالیت میکرد و یکی از سابقه دارترین دعوتگران مسیحی بود که از سی سال بدین سو در منطقه فعالیت داشت. در آن زمان دفتر "شلتراو" از طرف طالبان در کمپ ناصرباغ بخاطر همین فعالیت های مسیحی سازی، به آتش کشانده شد.

قضیه هشت تن از کارمندان غربی در موسسات کمک رسانی و مسیحی در ماه اگست سال 2001 م آتش کینه و جنجال بزرگی از

طرف غربیان را برانگیخت که از طرف وسایل ارتباط جمعی جهان و رهبران سیاسی غرب به طور بسیار جدی مورد توجه قرار گرفت. به تاریخ 2001/8/7م، حرکت طالبان هشت تن از کارمندان خارجی و شانزده تن از کارمندان افغانی که همه در موسسه شلترناو ایفای وظیفه می نمودند، مورد پیگرد قرار داده همه آنها را در زندان افگندند. چنانچه از دفتر مرکزی "شلترناو" در کابل شمار زیادی از کتاب مقدس (انجیل)، را همراه با هفت هزار نوار شنیدنی و دیدنی که همه به زبانهای فارسی و پشتو ثبت گردیده بودند، نیز بدست آوردند. حرکت طالبان این دفتر و کارمندان آن را متهم نمود که آنها این نوارها را همراه با قرص های CD که درباره زندگی نامه حضرت مسیح علیه السلام تعبیه شده اند، برای خانواده های فقیر و تنگدست افغانی در کابل و اطراف آن توزیع نموده آنها را به ترك اسلام فرا می خوانند. حرکت طالبان در آن زمان اعلام داشت که ما با این افراد بر مبنای محکمه شرعی برخورد خواهیم نمود و در روشنی آن مجازات ایشان صورت خواهد گرفت.

حکومت های غربی به این موضوع به طور غیر عادی توجه نشان دادند. سفارت های دول غربی، آلمان، استرالیا، و آمریکا در اسلام آباد چندین بار سعی داشتند که هیئت هایی را به افغانستان اعزام دارند تا با طالبان در مورد کارمندان شلترناو مذاکره نمایند. اما طالبان پیاپی به این خواسته ها پاسخ منفی میدادند. ولی حرکت طالبان در اثنای که عقب نشینی میکردند در ماه اکتوبر سال 2001م همه آنها را رها نمودند. گذشته از این شواهد، که بر موقف سختگیرانه طالبان نسبت به این موضوع دلالت دارد، حرکت طالبان به تاریخ 2001/9/1م دفاتر دو سازمان کمک رسانی دیگری را در کابل بسته نمودند که یکی از آنها (IAM) یا

International Assistance Mission نام داشت که يك سازمان بزرگ مسيحي آمريكايي بود و در افغانستان از مدت 36 سال بدین سو مشغول فعالیت بود و پنجاه فیصد کارمندان آن آمريكايي تبار بودند که با خانواده هاي خود در افغانستان بسر مي بردند و زبانهاي ملي افغانستان (پشتو و دري) را خوب بلد بودند. و سازمان ديگري که توسط آنها بسته گرديد **Serve** نام داشت که يك سازمان کوچک بود. مسؤولين وزارت امر به معروف و نهي از منکر حکومت طالبان پيهم فعالیت هاي سازمان هاي کمک رساني را با تمام دقت مورد مراقبت قرار مي دادند تا از فعالیت هاي نصراني سازي آنها جلوگیری نمایند. حتي عده اي از سازمان ها و مؤسسات مربوط ملل متحد نیز از دایرة این مراقبت جان به سلامت نمي بردند. مثلاً سازمان برنامه غذاي جهاني که به ملل متحد مربوط مي شد، در کابل، بر اساس اظهارات مولوي محمد ولي يکتن از کارمندان بلند پایه وزارت مذکور با روزنامه نگاران به تاريخ 22 اگست 2001 م تحت مراقبت آنها قرار داشته است. ملا محمد عمر رهبر حرکت طالبان فرماني را صادر نمود که مطابق آن جزاي فرد مرتد عبارت از قتل بود. او در باره عقوبت ارتداد به این اکتفا نه نمود که این قضيه در کتابهاي فقهی مذهب حنفي بشکل مفصل بحث شده، در حالیکه فرامین را پيرامون ديگر قضايای فقهی صادر نمي کردند. زیرا که دیدگاه آنها درباره مسایل فقهی واضح و روشن بود و آن عبارت بود از تطبیق حرفی آنچه در کتاب هاي فقه وارد آمده بي آنکه شرایط زمانی و مکانی را در نظر گیرند. مگر در قضيه ارتداد به ویژه این کار را کردند زیرا که نسبت به مسئله نصراني سازي تشويش داشتند و مي خواستند ثابت سازند که در این قضيه کاملاً سختگیر هستند، چنانچه آن کار را

هم کردند. حتی در بعضی حالات کسانی را به مجرد بدگمانی دستگیر و به محاکمه کشانده بودند.

این گونه از تصرفات حکومت طالبان - قطع نظر از اندازه درستی و اشتباه آن - آتش کینه مؤسسات نصرانی سازی را در سراسر جهان مخصوصاً آن گروه تندرو متدین در ایالات متحده آمریکا علیه آنها شعله ور گردانید.

این مؤسسات پس از وقوع حوادث 11 سپتامبر 2001 م فرصت را مهیا دیدند تا رژیم آمریکا را به تهاجم همه جانبه نظامی بر افغانستان و برکناری حکومت طالبان که آن را سنگ مانع در راه فعالیت نصرانی سازی در افغانستان می دانستند، تشویق و ترغیب نمایند.

3- سرکوبی و برجیدن بساط بیداری اسلامی :

چیز دیگری که باید به آن اشاره شود و آن سبب مشتعل شدن آتش کینه در سینه مسیحیان تندرو گردیده ، قضیه جهاد و احیای این فریضه و تجدید اسلام بر اساس قرآن و سنت مطهر و تقدیم برداشت میانه روانه از دین می باشد. همه این امور از آغاز مرحله استعمار نظامی غرب، رهبران فکری آنها را به تشویش فرو برده و در شب و روز آرام و قرار را از آنها سلب می نماید. به ویژه هنگامی که قصد اشغال یکی از سرزمین های اسلامی را در سر می پروراندند.

در گذشته ، استعمار بریتانیا تلاش کرده بود که مفکوره جهاد را از قاموس اسلامی محو نموده اسلام صحیح و ناب را از راه تشکیل گروه های دینی ای- که دست ساخته خود آنها بود - از بین ببرد. چون گروه قادیانیت در میان اهل سنت و گروه بابیزم در میان

اهل تشیع که بعداً تطور نموده به بهائیت تغییر نام داد. این دو گروه علاوه بر الغای جهاد سعی در پخش و نشر عقاید خرافی می کرده اند تا بتوانند در جهان اسلامی به پیروزی برسند و اسلام را نابود سازند. بنابراین اهداف نامقدس، از طرف دانشمندان اسلامی بالاتفاق از دایرة اسلام خارج شناخته شدند⁽¹⁾ زمانی که مسلمانان مقصد اصلی تأسیس این حرکت ها را دانستند، همه اتفاق نظر داشتند که آنها با اسلام ارتباطی ندارند و افکاری را که زیربنای کار خود قرار داده اند به هیچ وجه از اسلام نمایندگی نمی تواند کرد.

پس از آنکه مسلمانان مدت طولانی ای را در خواب گران بسر برده بودند، مخصوصاً بعد از مواجهه شان با استعمار نظامی و تهاجم فکری غرب در برابر اسلام و جهان اسلامی و تاریخ آن، بیداری دوباره به سراغ شان رسید و چاره ای نداشتند جز آنکه به آغوش اسلام بازگردند؛ با بازگشت دوباره شان به آغوش اسلام و احیای فریضة جهاد که در میان مسلمانان بعنوان فریضة غایب معروف گشته بود، پس از تجربه جهاد در افغانستان که ملتهای اسلامی به طور عموم با جان، مال و عاطفه شان در آن شرکت جستند، فهم و برداشت مسلمانان نسبت به جهاد تصحیح شد. این در حالی بود که آمریکا نسبت به این مسایل اغماض نشان می داد.

(1) علاوه بر جامعه الازهر مصر علما و دانشمندان عالم اسلام چون ابو الحسن علی ندوی و مولانا مودودی و انور شاه کشمیری و غیره کتابها و فتاوی درین رابطه دارند.

چونکه در آن زمان این تلاشها در مواجهه علیه دشمن و رقیب سر سختش اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت.

دیدگاه تحلیلگران بر آن استوار است که آمریکا معتقد شده بود که این بیداری - که در نتیجه چندین دهه فعالیت و سازماندهی به این سطح از قوت رسیده بود - در سر راه خواسته های بلند پروازانه آن در جهان اسلامی؛ چه در خاور میانه و چه در آسیا یا دیگر کشورهای اسلامی، به سان دژ بزرگ قرار گرفته است.

اکثریت مسلمانان و پیروان بیداری اسلامی به این نظر هستند که اهداف استراتژیک برنامه آمریکا در این خلاصه می گردد که از لحاظ اقتصادی و نظامی و فرهنگی و فکری زبردستی و غلبه اش را حفظ نماید. ولی بیداری اسلامی - از نگرگاه پیروان آن - باور دارد که اسلام دینی برتر بوده در برابر بزرگمنشی آمریکا تن به ذلت نمی دهد.

آمریکا وقتی دانست که این بیداری در برابر وی، در جنگ آینده به سان دژ استوار قرار خواهد گرفت در جنگی که یک جنگ و کشمکش تمدن غربی با اسلام خواهد بود و وقوع آن از نظر بسیاری از اندیشمندان غربی از جمله "فوکویاما" تیوری پرداز نظریه "پایان تاریخ" و "هینگنتون" صاحب نظریه "برخورد تمدن ها" و دیگر اندیشمندان غربی - که بر اساس نظریات آنها سیاستهای خارجی و داخلی آمریکا و به تبع دیگر کشورهای بلاک غرب، به ویژه در مقابله با تمدن اسلامی بنا میگردد - هم امر حتمی می باشد.

در پهلوی آن، هنگامی که گروه های جهادی تشکیل گردیدند، و در برابر موجودیت نیروهای غربی در دنیای اسلام، یا در مقابل حکومت های مزدوری که بدست همان غربی ها بر اریکه قدرت

تکیه زده اند - دعوت به جهاد مسلحانه نمودند و بدین ترتیب توانستند که در جهان اسلامی مصالح حیاتی نیروهای غربی را به خطر مواجه سازند و به ویژه شماری از مصالح آمریکا را به طور بسیار تکان دهنده ای در جاهای متعددی چون صومالی، تنزانی و غیره مورد حمله قرار دادند. حتی این گروهها توانستند که آمریکا را، بر اساس روایت های رسمی آمریکا از حوادث 11 سپتامبر، از داخل آن مورد یورش تهاجمی قرار دهند. از این رو آمریکاییها بر آن شدند تا مصدر و سرچشمه قوت این گروه ها را از بین ببرند. در نگرش آمریکا مصدر آن قوت برای این گروهها چیزی جز حرکت های اسلامی و بیداری اسلامی در جهان اسلام نیست. این تلاش پیگیر آمریکا به خاطری است تا بتواند هدف امنیت ملی خویش را توأم با مصالح سرنوشت ساز آن در جهان اسلامی پاسداری نماید.

روی این اساس بود که بیداری اسلامی را در برابر خواسته های خویش دیواره ای استوار و دژ مستحکم تلقی نمود. زیرا این بیداری به مرور زمان در دنیای اسلام جایگاه بزرگ پیدا نموده بود و بر تصمیم گیریها تأثیر میگذاشت. وقتی که غربیها این حالت را مشاهده نمودند، شماری از اندیشمندان و رهبران سیاسی و نظامی شان در آمریکا و دیگر دول غربی جهت زدن آنها برنامه ریزی نمودند. این کار را زمانی آغاز نمودند که کمونیزم جهانی فرو پاشید و بعنوان یک مکتب فکری پیشتاز مقام و جایگاهش را در جهان از دست داد، غربیها اسلام را بعنوان دشمن فکری بدیل کمونیزم که می شود با آن مبارزه و مقابله نمود انتخاب کردند. کار برنامه ریزی جهت مقابله با اسلام در سراسر جهان از همان سال های دهه هشتاد میلادی آغاز یافته بود که رهبران سیاسی غرب بدان قانع بودند.

هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کمونیزم جهانی نخستین کسی که اعلام نمود که دشمن بدیل برای غرب در آینده اسلام خواهد بود، خانم "مارگریت تاچر" نخست وزیر اسبق بریتانیا می باشد که در اوایل سال 1990 م که در کشور سوئد در یک جلسه دول اتلانتیک شمالی NATO شرکت جسته بود، اعلام داشت. این در حالی رخ داد که از خانم تاچر پرسیده شد که نیاز به اتحادیه دول اتلانتیک شمالی که در مقابله با اتحاد شوروی ساخته شده بود چیست که دیگر عاملی برای بقای این پیمان نمانده است؟ تاچر در پاسخ به این سوال گفت: «هیچ مفکوره ای بدون آنکه دشمنی در مقابل خود داشته باشد زنده نمی ماند. ما کشور های غربی، بخاطر آنکه وحدت خودمان را حفظ کنیم بایستی دشمنی داشته باشیم. حالا که اتحاد جماهیر شوروی سقوط نموده و دیگر نمی تواند برایمان دشمن باشد، لذا ایجاب می کند که دشمن دیگری ایجاد کنیم یا انتخاب نماییم، و آن عبارت از اسلام است».

دومین کسی که این موضوع را به صراحت اظهار داشت "دیک

1 - این مطلب را پروفیسر دکتور نجم الدین اربکان صدر اعظم اسبق ترکیه در یک سخنرانی اش در کانفرانس " اسلام و گفتگوی تمدنها" از طرف مکتبه عمومی ملک عبد العزیز در ریاض پایتخت عربستان سعودی در سال 2002م برگزار شده بود گفته بود. این سخنرانی را استاذ مصطفی طحان به عربی ترجمه کرده بین ص: 22.

چینی" بود که در آن زمان سمت وزارت دفاع آمریکا را به عهده داشت و فعلا به حیث معاون رئیس جمهوری آن کشور ایفای وظیفه می نماید. او این موضوع را در سال 1991م در مونیخ در یک باشگاه شئون امنیت جهانی ایراد کرد. پس از آن سکرتر جنرال اسبق پیمان اطلس شمالی NATO چنین اظهاراتی را ادامه داد و زمانی که این مفکوره از طرف دول اسلامی و ملت‌های مسلمان مورد واکنش قرار گرفت سعی داشتند که واژه دیگری را انتخاب نمایند تا در آن اهداف خویش را پوشیده دارند. پس از آن واژه بنیاد گرایی را در عوض اسلام در اخبار و رسانه هایشان استعمال می کردند. مقصد آنها از بنیاد گرایی فعالیت سیاسی اسلامی و حرکت‌های اصلاحی اسلامی ای بود که کار سیاسی را جزئی از برنامه دعوتی خویش قرار داده اند. هنگامی که ملت‌های غربی حقیقت اسلام را درک نموده و دانستند که کار سیاسی در میان این حرکت‌ها و سازمان‌ها چیزی نو و بدور از تعالیم اسلام نیست و خود اسلام هم آنرا بعنوان یک پروژه تردید نمی کند، بلکه این دین میان عرصه های مختلف زندگی فرق نمی گذارد استعمال واژه بنیاد گرایی را نیز کنار گذاشتند. پس از آن به استعمال واژه «تروریسم» آغاز نمودند. از آن زمان هدف اصلی آنها تغییر نکرده اگر چه واژه‌ها و اصطلاحات را بخاطر استهلاک رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی تغییر می دهند.

هنگامی که واقعه 2001/9/11 م رخ داد، آمریکا فرصت را مناسب دید که در میدان این جنگ وارد شود و با بیداری اسلامی زیر نام جنگ علیه تروریسم تصفیه حساب نماید. قطع نظر از آنکه هدف آنها زدن گروه‌های تندرو بوده، یا میانه رو ولی از لابه لای برخوردشان دانسته می شود که جنگ آنها علیه اسلام است. زیرا

اکثر اندیشمندان آمریکایی به این اعتقاد هستند که اسلام تمام طیفهایی را که در خود جا داده در مجموع يك چیز است و يك صنف محسوب مي شود. در حساب آنها همه مسلمانان تندرو هستند؛ ولي- از نظر این اندیشمندان آمریکایی- مسلمانان بخاطر رسیدن به اهداف خویش و توزیع نقشها خود شان را از روي فريب و نیرنگ در ظاهر به گروه هاي متعددي تقسیم کرده اند. آنها پیشنهاد مي کنند که بایستی همه آنها را با دستي آهنين کوبید. پس مي توان گفت که آمریکا فعلا در برابر هر چیزی که اسلامي باشد مبارزه میکند و جنگ کنوني اي را که راه انداخته میان گروه هاي اسلامي و طيف هاي مختلف هیچ گونه تمیيز و تفاوتی قابل نیست و براي آن هیچ هدف مرحله اي در نظر نگرفته است. به طور خلاصه مي توان اهداف آمریکا را در تهاجم کنونيش عليه اسلام در نقاط ذیل خلاصه نمود:

نابود کردن گروه هاي جهادي:

يکي از اهداف اساسي تهاجم فعلي آمریکا آن است که گروه هاي جهادي کوبیده شوند. این مفکوره در استراتیژی نامه امنیت ملي آمریکا به نحو آتي درج گردیده است: «از اولویت هاي درجه يك رژیم آمریکا آن است که سازمان هاي تروريستي جهان شناخته شده همراه با رهبران آنان سرکوب گردند و سپس از لحاظ مالي زیر فشار قرار گیرند تا دوباره سرپا نه ایستند. طبعاً رژیم آمریکا نقش دوستان نزدیک و همکاران منطقوي خود را در ادای این وظیفه

فراموش نخواهد کرد»¹. هدف واضح و اعلان شده آمریکا در سرکوبی گروه های جهادی آنست که امنیت ملی آمریکا و مصالح سرنوشت ساز و عمده آن در جهان اسلامي از خطر در امان بماند و تا رخدادهايي چون واقعه 11 سبتمبر تکرار نشود. زیرا این گروه ها آمریکا را سرچشمه مشکلات در جهان اسلامي مي دانند و بر آن هستند که آمریکا حکومت های فاسد را در جهان اسلامي و تروریزم اسرائیل را در فلسطین زیر سرپرستی دارد و داشته های کشورهای اسلامي چون نفت و معادن و غیره را مي دزدد.

عیب عمده آمریکا آن است که این قضیه را چهره عمومی بخشیده تمام حرکت های جهادی و آزادی بخش را که بخاطر خواسته های سالم و قضایای عادلانه مي جنگند نیز متهم به ترورستی نموده است. چون احزاب جهادی در کشمیر و فلسطین و چینیا که در لست گروه های ترورستی ثبت شده اند گذشته از آنها نام برخی از احزاب غیر اسلامي را جهت گمراه گردانیدن دیگران نیز ثبت نموده اند.

امریکایها به این نظر بودند که افغانستان قلعه ای استوار و دژی تسخیر ناپذیر برای گروه های اسلامي میباشد. مخصوصاً

1 - خلاصه سند ویژه استراتیژی امنیت ملی آمریکا که از کاخ سفید در سبتمبر 2002م به نشر رسیده و به زبان عربي در سایت عربي زبان اسلام اون لاین نت به تاریخ 2002/10/15م نشر شده و شیرین حامد فهمی آنرا به زبان عربي در آورده است.

در سایه رژیم طالبان که در آنجا به تریننگ دادن گروپ های تحت فرماندهی خویش می پرداختند و طالبان از ایشان به گرمی استقبال می نمودند و شرایط زندگی و فعالیت را مهیا می نمودند، ازینرو لازم دانستند که بخاطر کوبیدن گروه های جهادی به افغانستان حمله نمایند.

از میان بردن حکومت های مدافع تروریسم!!

تحلیلگران می گویند: یکی از اهداف مهم آمریکا - در جنگ کنونیش علیه جهان اسلامي - زدن رژیم ها و حکومت هایی است که از او امرآن کشور سرکشی می نمایند و آمریکا آن رژیم ها را بنام «دول پشتیبان تروریسم» می نامد.

بوش و اداره فعلی آمریکا پس از حوادث 11 سپتامبر اعلان داشتند که جنگ آنها صرف علیه تروریستان نخواهد بود بلکه دول و رژیم هایی را که از آنها پشتیبانی می کنند نیز در بر خواهد گرفت. تمرکز آنها بر زدن کشورهای است که تروریسم را کمک می نمایند که به طور واضح از «دستاویز استراتژی آمریکا» که در ماه سپتامبر سال 2002 م از کاخ ریاست جمهوری آمریکا صادر گردید، روشن می گردد. بنابراین دستاویز، آمریکا بر برخی از کشورها نام محور شرارت اطلاق کرد که مبارزه اش را از افغانستان آغاز نمود و در قدم دوم به عراق روی آورد. با آنکه کشورهای دیگری هم متهم هستند که به تروریسم کمک می رسانند ولی آنها تا هنوز خود شان را در امان تصور می کنند؛ مانند لکلک (یک پرنده) که به وقت توفان سرش را زیر ریگ می سازد و گمان می کند که همه بدنش نجات یافته است!! ولی رفته رفته نوبت آنها می رسد هم فرا خواهد رسید، که آمریکا آنها را دول پشتیبان تروریسم نام

گذاشته است.

ولی آمریکا که قصد دارد تا آن کشورها را بزند هیچ دلیلی برای زدن آنها در دست ندارد. در يك صورت آنها از این شیطان بزرگ!! نجات یافته میتوانند که همه در برابر آن متحدانه عمل کنند و در برابر خواست های آن مقاومت کنند و در مقابل برنامه های اراده و آزادی کشی آن از در مقابله پیش آیند.

دولی که آمریکا نقشه حمله بالایشان را طرح ریزی کرد، بعضی را به انگیزه های دینی مورد تهاجم قرار داد، چون رژیم طالبان؛ و برخی دیگر را به انگیزه اینکه در سر راه اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و استراتژیکی آن ممانعت ایجاد میکند و در تمام عرصه های زندگی برتری و با داری آنرا نمی پذیرفت.

جنگ علیه این کشورها زیر نامها و عناوین مختلفی صورت میگردد. برخی به این نام از میان برداشته خواهد شد که در آن دیموکراسی حاکم نیست و برخی دیگر تحت عنوان آنکه حقوق بشر را رعایت نمی کند، و عده ای را زیر این نام که به ادیان دیگر اجازه فعالیت داده نمی شود. این موضوعات در همان دستاویز استراتژی آمریکا که در سپتامبر 2002 م نشر شده به وضاحت درج گردیده است. در آن دستاویز اوصاف کشورهایایی که در صورت ممکن و احتمال مورد تهاجم آمریکا قرار می گیرند به طور ذیل توضیح داده شده است:

- حکومتهایی که مصدر ترس برای مردم خود شده اند.
- دولتهایی که از قانون بین المللی سرپیچی مینمایند و همسایگان خویش را تهدید می کنند.
- دولتهایی که در پی بدست آوردن اسلحه کیمیاوی یا اسلحه کشتار جمعی اند.

- دولتهایی که از تروریزم در سراسر جهان پشتیبانی می نمایند.
 - دولتهایی که ارزش های اساسی انسانیت را پامال می نمایند.
 - دولتهایی که ایالات متحده آمریکا را بد می بینند و نسبت به موقف گیری ها و فعالیت های آن به چشم گراهیت نگاه می نمایند.^[۱]

جهتی که حق تحدید دولتهای قابل مجازات را دارا میباشد آن آمریکا است. او ضرورت نمی بیند که در این باره مشورۃ شورای امنیت ملل متحد را بگیرد در حالی که آن مجلس در اغلب حالات به پیشنهادات آمریکا جواب مثبت میدهد. پس آمریکا هم خصم است و هم دادگستر. آمریکا این سیاست دشمنانه و صریح را علیه جهان اسلام پس از واقعه 11 سبتمبر اتخاذ نموده و اعلان داشته است. ولی پس از آنکه در عراق به شکست های سختی مواجه گردید، از عملی کردن بسیاری از افکاری که قصد تطبیق آن را داشت، بازمانده است.

2. نابود کردن فعالیت های خیری اسلامی:

یکی از اهداف آمریکا در تهاجم کنونیش علیه جهان اسلامی،

1 - خلاصه سند ویژه استراتیژی امنیت ملی آمریکا که از کاخ سفید در سپتامبر 2002م به نشر رسیده وبه زبان عربی در سایت عربی زبان اسلام اون لاین نت به تاریخ 2002/10/15م نشر شده و شیرین حامد فهمی آنرا به زبان عربی در آورده است.

از میان برداشتن فعالیت اسلامی خیري و فعالیت های اقتصادی اسلامی‌گرایان می‌باشد. آمریکا مدعی است که مؤسسه‌های خیریه اسلامی فعالیت‌هایی را به راه می‌اندازند که در پایان امر به نفع تروریسم تمام می‌شود. از این رو است که تصمیم گرفته است تا علیه تمام مؤسسات اقتصادی و نهادهای خیري در جهان اسلامی مبارزه کند. تا از این طریق بتواند که چشمه فعالیت اسلامی را که به نظر آنها - تروریسم را تغذیه می‌نماید، خشکاند. این هم چیزی است که در دستاویز استراتژی آمریکا به عبارت زیر درج شده است: «از اولویت‌های درجه یک اداره آمریکا آن است که بساط سازمان‌های تروریستی جهانی برچیده گردد، رهبران آنان نابود شوند و راه‌های تمویل و پشتیبانی مالی‌شان نیز مسدود شود».

رئیس جمهوری آمریکا جرج دبلیو بوش در یک سخنرانی‌ای که به تاریخ 2002/1/6م در ایالت کالیفرنیا ایراد کرده بود اعلان داشت که باید با فعالیت‌های خیري اسلامی نیز مبارزه نمود. زیرا این فعالیت‌های خیري بسان نماها یا سپر‌هایی هستند که در پشت آن تروریسم مخفی شده‌اند و این مؤسسات در نهایت برای تروریسم کمک می‌نمایند و کار خیري را برای تمویل پروژه‌های تروریستی وسیله می‌گردانند. بوش در سخنرانی‌اش گفته بود: ما سرچشمه‌های پشتیبانی مالی تروریسم را مسدود خواهیم ساخت. ما در مبارزه خویش علیه تروریسم در چندین استقامت خواهیم جنگید که یکی از آن استقامت‌ها عرصه مالی می‌باشد. تروریسمان علاقه دارند که اموال را منتقل سازند. واضح است که انتقال اموال بخاطر جنگ با ایالات متحده یا یکی از هم‌پیمان‌های آن یا علیه دولتی که رسالت آزادی را حمل می‌نماید، صورت می‌گیرد. از این رو آنها تلاش می‌ورزند که برای تجاوزگران مال و دارایی آماده

گردد. از این رو مؤسساتی را تشکیل دادند که نقش سپر را دارد که بدان وسیله اموال در جیب انسان هایی شریر که به تمدن ها احترام نمی گذارند و آزادی را نمی پسندند و دوست ندارند که انسان ها اعم از زن و مرد آزاد زندگی کنند، فرو می ریزد. از این رو ما با همکاری همپیمانان خویش از انتقال این گونه اموال جلوگیری می نماییم. تا هنوز گام هایی در این راستا برداشته شده است. جستجو و تحقیق را آغاز نمودیم تا بدانیم که ترورستان چگونه تمویل می شوند و از طرف کدام جهاتی داده می شود و سرچشمه های آن کجاست؟ اگر یکتن را هم دریابیم که در کشوری که بخاطر تمویل این گروه ها سند بانکی می نویسد، از کشوری که آن شخص به آن تعلق دارد درخواست خواهیم نمود تا او را مورد بازپرس و تحقیق قرار دهند. □

آمریکا در این راستا میان يك مؤسسه خیري و مؤسسه خیري اسلامي دیگری فرق قایل نیست. و با اکثریت کامل آنها مخصوصا آنانی که پایگاههایشان در کشورهای اسلامي می باشد، به يك شیوه تعامل می کند و به این باور هست که همه آنها جنایت پیشه هستند. هرچند که بر آنها هیچ يك از اتهامات وارده از طرف اداره آمریکایی ثابت شده نتواند. از این رو اکثر مسلمانان به این کار به دیده شك می نگرند و بر آن هستند که این عملیات در واقع امر مبارزه و دشمنی با فعالیت خیري اسلامي است؛ لذا

1 - یکی از خطابه های رئیس جمهور امریکا جارج بش که در سایت رسمی وزارت خارجه امریکا به زبان عربی به روز 7/1/2002م به نشر رسیده.

نسبت به ادعاهای آمریکائیان و تبریرات شان - که گویا این کار بخاطر مسدود نمودن منابع تمويلي به اصطلاح تروريستها صورت مي گيرد- بي باور شده اند.

اداره آمريكايي به فعاليت هاي خود سرعت بخشیده بر این موضوع پافشاري نمود و توجه خویش را بدان متمرکز نمود و به ارسال هیئت هاي بلند رتبه اي از سطوح مختلف حکومت آمريكا تشكيل شد که شامل سياستمداران ، نظاميان و شخصيت هاي استخباراتي، پس از حادثه 11 سپتامبر در اوقات مختلفي اقدام نمودند. در ضمن این توجّهات هيئتي را در میانه هاي سال 2002 م به منطقه خلیج و کشورهای عربي ارسال داشتند. اولین هیئت آنها تحت رهبري همکار وزیر خارجه آمريكا در امور خاور میانه " وليام پیرنز" صورت گرفت و " لنکولن بلومفیلد" همکار وزیر خارجه در امور نظامي در رأس هیئتي دیگر ارسال گردید. سناتور ديموکرات "دیوید پرایس" یکی از اعضاي ارشد مجلس سناي آمريكا هیئت دیگری را رهبري نمود. این علاوه بر تحقیقاتي است که مسؤلین دفتر پژوهش هاي فدرالي (FBI) و وزارت مالیه آمريكا انجام داده بود.

هیئت هاي متذکره مذاکراتي را با مسؤلین بلند پایه دول خلیج چون کویت، امارات عربي، عمان ، قطر، بحرین ، سعودي و یمن انجام دادند. آنها در جریان مذاکرات تمرکز خود را روی این نقطه معطوف داشتند که باید در مورد فعاليتهاي نهادهاي خيرى و شیوه هاي انتقال کمک به مناطق و تطبیق پروژه ها، تحقیق بعمل آید.

در این خصوص وزیر مالیه آمريكا آقای "پول اونیل" به تاریخ 2002/3/3 میلادی سفري را به کشورهای عربي چون کویت ، بحرین

، عربستان سعودی، امارات متحده عربی انجام داد که سفر وی با انعقاد يك کنفرانس مطبوعاتی در امارات خاتمه یافت. نامبرده در جریان دیدار خویش از کویت از سران آن کشور خواست تا نهادهای خیري اسلامي را تحت مراقبت جدي قرار دهند. او نقش کشور های عربی را در مبارزه علیه تروریسم مورد ستایش قرار داده گفت: برخی از دولتها خواسته های آمریکا را بدون تعطل و بدون شرط پذیرفتند و آنچه از ایشان خواسته شد به مرحله آراء قرار دادند. دولتهایی که آمریکا از آنها خواهان کمک در این راستا شده بود عملاً مؤسسات خیري و کمک رسانی را زیر مراقبت شدید قرار دادند. و بنابر آن ساحه بر تمام مؤسسات اسلامي و خیري در همه جهان مخصوصاً در افغانستان تنگ گردید. تا آن اندازه که برخی از آنها دروازه های خود را به روی کار خیري کاملاً بستند و از تقدیم خدمات انسانی به ملت های نیازمند دست برداشتند؛ به ویژه کمک هایی که از طریق آنها در عرصه تعلیم و صحت و کمک های عاجل برای مردم بی بضاعت و آسیب دیده که در مقابل حوادث طبیعی چون سیلاب و خشکسالی و زلزله و غیره صورت می گرفت کاملاً قطع شد.

زمانی که این مؤسسات خیري بسته گردید شمار زیادی از شاگردان مربوط به خانواده های تنگدست و یتیم، از نعمت درس و تعلیم محروم ماندند؛ زیرا توان آماده نمودن وسایل اساسی زندگی خود را نداشتند و نمیتوانستند که وسایل درس و تعلیم را تهیه نمایند. هنگامی که دفترهای لجنة الدعوة کویتی در پاکستان بسته گردید صرف در يك کمپ مهاجرین بیش از هشتصد یتیم که از طرف آن مؤسسه زیر سرپرستی قرار داشتند از آموزش بازماندند. و گذشته از آن هزاران تن از اطفال افغان در داخل و

بیرون کشور متقبل ضررهای بزرگی شدند. این یک نمونه از تصرفات بی رحمانه و غیر انسانی آمریکایی ها بود که با افغانها صورت گرفت و یکی از نمونه های جنگ آمریکا علیه تروریسم همین است!!

تمام مؤسسات اسلامی و خیري، هم در کشورهای که تأسیس یافته بودند و هم در مراکز فعالیت آنها مواجه با خطر بسته شدن یا تنگ شدن ساحة فعالیت شان می باشند. و تعداد زیادی از مؤسسات خیري که در حقیقت بخاطر فعالیت خیري تأسیس شده بودند قادر به فعالیت خیري نیستند. زیرا نمی توانند که بدون اطلاع سازمان جاسوسی آمریکا پولی را از یک جای به جای دیگری منتقل سازند. این امر سبب می گردد که به مرور زمان به شکست مواجه گشته دروازه های خود را به روی کارهای خیري ببندند.

از این حیث عموم مسلمانان جهان انگیزه ها و دلایل اداره آمریکا را در مبارزه اش علیه مؤسسات اسلامی و خیري به دیده انکار مینگرند. آنها به این نظر اند که سبب اساسی فشار آمریکا بر آنها اینست که این مؤسسات از مدت طولانی در عرصه باز سازی و تعلیم و کمک رسانی نقش برآزنده و فعال داشته اند. به ویژه مناطقی که مسلمانان در آنجا مورد ظلم و شکنجه واقع شدند و محرومیت کشیدند. چون افغانستان، بوسنیا، هرزگوینا، چیچنیا، سومالیا و غیره. این مؤسسات در مناطق مذکور فعالیتهاي بهتری نشان داده از خود آثار گرانبها و عمیقی به یادگار گذاشتند. نهادهای مزبور با نهادهای تبشیری و غربی در مسابقه بودند و از آنها در بسیاری عرصه ها پیشی می گرفتند. هنگامی که قوای غربی آثار بزرگ و مثبت فعالیت خیري و اسلامی را در میان

ملتهای مسلمان مشاهده کردند دیدند که این گونه از فعالیتها میان ملتهای مسلمان احساس يك جسد بودن را زنده ساخته و واژه های برادری و تکافل میان مسلمانان جامه عمل می پوشد. این اعمال تعبیری عملی از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم می باشد که فرموده است: « مؤمنان را نگاه کن که در مهربانی میان همدیگر، دوستی با همدیگر و عطف با همدیگر به اعضاء يك بدن می مانند؛ اگر يك عضو آنها به درد آید به اعضاي دیگر وي نیز ناآرامی و تب سرايت می نماید» [۱]

تحلیلگران بر این باور هستند هنگامی که قوت های اسلام دشمن این حالت را نگریستند و تأثیرات بزرگ فعالیت خیری و اسلامی را در نفسیات و روان مسلمانان و ملتهای بدبخت و زجر کشیده دیدند، بر آن شدند که باید علیه این فعالیت ها به مبارزه برخیزند. از همین روست که از میان برداشتن این مؤسسات یکی از اهداف اساسی و بنیادی جنگ فعلی امریکا را در مواجهه علیه اسلام و مسلمانان به نام تروریسم و ترورستان، تشکیل میدهد.

آنها بدین وسیله خواستند که فرصت را در برابر فعالیت های نصرانی سازی در میان ملتهای زجر کشیده مهیا تر سازند تا بدین وسیله اهداف زهر آگین خویش را تطبیق نمایند.

روی این ملحوظات، از طرف اداره آمریکایی به تعداد (176) بانک و مؤسسه اسلامی مورد تهاجم قرار گرفت. در ظاهر امر آنها را

1 - صحیح البخاری کتاب الادب، شماره حدیث 5665،
 و صحیح مسلم در کتاب البر والصله والاداب شماره
 حدیث: 2586

به این متهم نمودند که در آن بانک‌ها ارقامی دیده شده که صاحبان آن ارقام و شماره‌ها به نحوی از انحاء در حوادث 11 سپتامبر دست داشته‌اند. و برخی دیگر از آنها متهم به این شدند که تروریزم را تقویت می‌کنند. چون بانک تقوی و شرکت «البرکة» که حسابات بانکی‌شان منجمد گردید.

با وصفی که رؤسای آن موسسات در هر جایی اتهامات را به طور کاملاً واضح رد نمودند و جهات تهمت زنده را مجاب کردند و واضح نمودند که سردمداران آمریکا اتهاماتی که بر آنها وارد نموده‌اند هیچ‌گونه دلیلی در دست ندارند. تحلیلگران به این باور هستند که در حقیقت امر هدف آمریکاییها از مبارزه علیه این نهادها آن است تا اساسات فعالیت اسلامی را از میان بردارند. از آنجا که مال و دارایی از اهمیت بزرگی برخوردار می‌باشد، مبارزه خویش را از نهادهای مالی و موسسات خیری آغاز نمودند.

2. جنگ علیه آموزش اسلامی :

آگاهان به این باور هستند که اداره آمریکایی، یکی دیگر از اهداف تهاجم خویش را جنگ علیه آموزش اسلامی قرار داده‌اند. عملاً مبارزه خود را در برابر آموزش اسلامی از تغییر نصاب آموزشی آغاز نمودند. درگام دوم هدف‌شان آن است که مؤسسات آموزش دینی را از میان بردارند، و در نهایت چهره شخصیت‌هایی را که از قضیه آموزش اسلامی به دفاع برمی‌خیزند وارونه سازند. زیرا آنها به این نظر هستند که آموزش اسلامی زاینده تروریزم است.

منظور آنها از مبارزه علیه آموزش اسلامی آن است تا نصاب آموزشی از تمام مطالبی که از نظر آنها زاینده تروریزم می‌باشد پاک

گردیده در نتیجه از محتوای حقیقی خویش خالی شود و صرف پاره ای از پند های اخلاقی و تعلیم بعضی از پدیده های عبادی باشد و بس. و تمرکزش بر ایجاد فضای مسامحه بدون تمیز در برابر ادیان دیگر استوار باشد. تا افرادی چاپلوس و خوار و ضعیف‌النفس از اداره های آموزشی آن فارغ شوند که به هیچ وجه تاب و توان رد آنچه بدان دستور داده می شوند، در خود نداشته باشند. و بدین وسیله راه ورود فرهنگ آمریکایی به روی جامعه اسلامی هموار گردد و نسل های آینده بر اساس دیدگاه غربی به ویژه جهان بینی آمریکایی شکل گیرند؛ جهان بینی ای که گروه حاکم در ایالات متحده آمریکا آنرا نمونه ایده آل می پندارد و از جهان می خواهند که بدان عمل نماید. باید به این امر اشاره کنیم که تلاش های برای تغییر در جوامع اسلامی، از راه برنامه های درسی و نصاب آموزشی از خیلی قدیم صورت گرفته. و پیش از آن در عده ای از کشورهای اسلامی کامیابی هایی هم بدست آورده است. به گونه مثال این برنامه در مصر از طریق شخصی به نام لورد کرومر و سپس از طریق برنامه «تطویر الازهر» در سال 1961م از طرف جمال عبدالناصر صورت گرفت. تحلیلگران و خیران امور، آن تغییرات را در حقیقت ویرانی و تباهی تلقی کرده اند. این کار از طریق عده ای از شخصیتها ی به نام مسلمان صورت گرفت که در کشورهای غربی تحصیل کرده بودند و به نظام درسی و روش کار آن کشورها قناعت حاصل کرده بودند و می خواستند که فرزندان مسلمان را غربگرا بسازند. آمریکاییها متوقع هستند که در جهان اسلامی، در مرحله استعمار نوین، در کار سیکولار نمودن نظام آموزشی، پیروز خواهند شد. این امر - با همکاری راهروان راه شخصیتهایی که متأثر از غرب بوده و به گسترش فرهنگ غربی

توجه می نمودند و در جهان اسلامی هم سمت های بلندی را تصاحب نموده بودند. ممکن و میسر می گردد.

نخستین جایی که آمریکا در پی تغییر برنامه آموزشی آن برآمده کشور های است که آنرا زیر اشغال خویش در آورده است، مانند افغانستان و عراق. تا حال تغییر برنامه آموزشی مرحله های ابتدایی و متوسطه به مرحله اجرا در آمده است. در عوض آنکه برنامه آموزشی که از طرف کمیسیون متشکل از تمام احزاب جهادی آماده شده بود، مورد تطبیق قرار می گرفت، برنامه آموزشی ای را تطبیق نمودند که به کمک دانشگاه نبراسکای آمریکا به واسطه افغانان مقیم آن کشور آماده شده است. سپس در آن تعدیلات دیگری نیز وارد نمودند تا با وضع فعلی متناسب گردد؛ زیرا اصل آن نصاب در ایام جهاد وضع گردیده بود و در آن زمان بعضی از ویژگی های همان مرحله و شرایطی که افغانها سپری می نمودند در نظر گرفته شده بود.

آمریکا پروژه ساختن برنامه آموزش و انکشاف آن را در افغانستان به یک سازمان آمریکایی بنام **Creative Associates international** سپرده بود.

این مؤسسه فعالیت های خویش را در راستای انعقاد کورسها و کنفرانس هایی به راه انداخت تا آموزگاران مرد و زن در تناسب با

(1) می توان جهت شناخت بیشتر فعالیت آنها در افغانستان به آدرس آتی مراجعه نمود: <http://www.caii.net/News/AfghanistanNews.htm> در روی صفحه انترنت.

خواسته های عصر نوین آموزش داده شوند و مهارت‌های ایشان توسعه داده شود. و تا آماده گردند که به خاطر دگرگون ساختن برنامه های آموزشی به مقتضای خواسته های جهانی و منطقوی فعالیت نمایند.

در اداره مؤقتی که بر اساس توافقات جلسه مشهور بن در سال 2001 م بمیان آمد، زمام امور وزارت تحصیلات عالی کشور بدست داکتر شریف فایز، یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه آمریکایی در لبنان سپرده شد. او که یکی از چهره های معروف سیکولر در افغانستان می باشد و به سوی آن دعوت می نماید، مدت بیشتر از سی سال را در آمریکا بسر برده و آمدنش در این سمت به طور مرموزی طرح ریزی شده، تا نقش خود را به طوری که مطلوب آمریکائیان بوده باشد، عملی سازد. چه مؤسسه های آموزشی عالی در هر کشوری به مثابه تربیت گاه کادر های رهبری آن کشور می باشد و صالون های مؤسسات تعلیم عالی عقلیت قشر فرهنگی جامعه را به شیوه ای که جهت های مسؤول می خواهند می سازد. این مرد کار خود را از نخستین روزهای تولی وزارت انجام داد و آن اینکه تعداد ساعات های درسی مواد مربوط به شناخت فرهنگ اسلامی را از نصاب آموزش دانشگاههای افغانستان به حداقل تنزیل داد. پس از آنکه برخی از مواد درسی چون «اسلام شناسی»، «مطالعه وضع دنیای کنونی اسلام»، «نظام های اسلامی» و «جریان های اسلامی معاصر»، از لست مضامین درسی حذف نمود، دستور دیگری صادر نمود و به موجب آن نظام مختلط آموزشی میان دختران و پسران را در داخل صنوف درسی دانشگاه که قبلاً ملغی قرار گرفته بود، دوباره رسمی گردید. گذشته از آن استادان دانشگاه را به ویژه استادان

اسلامگرا و ملتزم را وادار ساخت تا به طرز غربی لباس در بر نمایند.

اگر خیلی ها نظام طالبان را متهم میکنند که در تطبیق حرفی افکار و اندیشه ها و ذوق های خودشان راه افراط گرفته بودند. ولی این غرب گراها در تطبیق حرفی ذوق های غربی و نشر افکار آن در جامعه افغانی چند قدم از طالبان گام فراتر نهادند و خواسته های خویش را با چهره خشن تر و متعصبانه تر به اجراء در می آورند.

آمریکا برای عراق نیز مدل افغانستان را پلانگذاری نموده است. زیرا نگرانی وزارت خارجه آمریکا تحت عنوان «آینده عراق» کمیسیونی را برای آموزش و پرورش تشکیل داد تا درباره برنامه آموزش آن کشور از مرحله ابتدایی گرفته تا مرحله دانشگاه، باز خوانی و تعدیل نماید. در کمیسیون باز سازی برنامه تعلیم عراق، آنده از عراقیانی کار میکنند که مدتهای طولانی ای را در آمریکا بسربرده اند و خوی و اخلاق آمریکایی در رگ رگ وجودشان سرایت نموده و متشکل به شکل آمریکایی شده اند. یکتن از کسانی که در آن کمیسیون کار میکنند خانمی بنام «هند رسام کلھانی» آمریکایی عراقی الاصل است که در جامعه شناسی تخصص دارد و از دانشگاه «دوبزفیری» در نیویارک فارغ التحصیل گردیده است. این خانم معتقد است که نظام آموزشی آمریکا در عراق به طور کامل قابل تطبیق بوده بلکه میتواند مناسبترین برنامه باشد.

چنین معلوم می گردد که باز هم سازمان Creative Associates international، که یک مؤسسه آمریکایی می باشد کاندید است که پروژه ساختن نظام تعلیمی را در عراق به عهده

گیرد، چنانچه در افغانستان بدست آورد. این سازمان وظیفه تغییر برنامه آموزشی و وضع دوباره چهار چوب نظام آموزشی را در عراق توأم با آموزش معلمین، حاصل خواهد کرد. آمریکاییها اظهار داشته اند که نظام آموزش و پرورش آینده عراق با سرشت نظام دیموکراتیک آینده در کشور همسویی خواهد داشت.

واضح و مبرهن است که آمریکاییها به خوبی درک کرده اند که کارکرد فعالیت ضد تروریسم را در میان حکومتها و رسانه های جمعی و سیاستمداران چگونه توزیع نمایند، به خوبی و دقت کامل درک کرده اند و از آن در وارد کردن فشار بر دولتهای جهان استفاده اعظمی میکنند. چون مسایلی را که می خواهند برای جهانیان برسانند از طریق روزنامه ها و رسانه های جمعی تبلیغ میکنند، یا به واسطه یکی از اعضاء کانگرس افشاء میگردد و یا یکی از مسؤولین اداره آمریکایی به صراحت آنرا بیان می دارد.

به پیروی از همین سیاست، روزنامه های آمریکا مخصوصا نیویارک تا یمن، حمله شدیدی را علیه نظام آموزشی کشور عربستان سعودی پس از 11 سپتامبر رهبری مینماید. روزنامه مذکور در شماره ای که به تاریخ 2001/10/19 م نشر گردید در مورد نصاب آموزشی سعودی گفته بود: برنامه آموزشی سعودی مسلمانان را از دوستی با یهود و نصاری منع قرار داده زیرا به تصور سعودیان یهود و نصاری هر دو کفار و دشمن میباشند. این روزنامه نوشت: نصاب آموزشی سعودی افکار مخالف با غرب را ترویج میدهد. بدین وسیله دشمنی با غرب در روح و روان شاگردان سعودی تبار جای می گیرد. این روزنامه برنامه آموزشی سعودی را زاینده تروریسم میخواند. تهاجم آن روزنامه علیه نظام آموزشی سعودی تا هنوز هم ادامه دارد.

از جهت دوم اعضاي کانگرس آمريکا در اين تهاجم عليه نصاب و برنامه آموزشي سعودي شرکت جسته اند. که پس از انفجارات شهر رياض لحن اين تهاجم نیز تند تر شده است.

اداره آمريکا از رژیم سعودي صرف تغيير برنامه هاي آموزشي را نخواسته بلکه خواهان آن هم شده تا همکاري خویش را با مؤسسات آموزشي در هر کشوري که انجام ميدهد به صورت فوري متوقف سازد. زیرا آن نظام تعليمي با اهداف آمريکايي مطابقت ندارد، و بديني مردم را نسبت به آمريکايي ها شعله ورتر مي سازد!! سناتور "جوزف بيدن" که رياست کميسيون امور خارجي را در مجلس سناي آمريکا به عهده دارد، به تاريخ 24 اکتوبر سال 2001 م گفت: حالا وقت آن فرا رسیده است که براي مملکت عربستان سعودي ابلاغ گردد تا از پشتيباني مالي مدرسه هاي ديني در سراسر جهان دست بردارد!! و اشاره نموده است که: «سعوديها قسمت بزرگي از پشتيباني مالي مدرسه هايي را به عهده دارند که شمار زيادي از آنها نسبت به آمريکائيان بدبين هستند.»

همچنان گفته است: «ايالات متحده آمريکا از سعودي روزانه 1/6 ميليون بشکه نفت وارد مي کند ولي بر واشنگتن لازم است که با سعودي دري از مباحثه و مذاکره را به طور مستقيم بگشايد و بر اداره آمريکا لازم است که براي سعوديان بگويد: در اشتباه به راه خود ادامه ندهيد، اين گونه از فعاليتها را متوقف سازيد و در غير آن عاقبت بدني رخ خواهد داد!!!»

به عين صورت فشارها بر دول خليجي ديگر، مصر و متباقي کشورهاي اسلامي جهت تغيير دادن نصاب آموزشي و بخاطر از بين بردن مؤسسات تعليم ديني از قبيل دانشگاهها و مدارس

اسلامی اعمال میشود. بخاطر اعمال این فشارها وسایل ارتباط جمعی مختلف و رسانه‌ها در این امر شرکت دارند و از هر مؤسسه تعلیمی ای یک گزارش تقدیم می‌دارند که آن را بنام آشیانه تروریزم توصیف می‌نمایند!!

کسی که اوضاع را تحت مراقبت قرار داده بسیاری از حکومت‌های جهان اسلامی را میبیند که آمادگی خویش را برای همکاری با اداره آمریکا و استجابات به خواسته‌های آن، اعلان داشته‌اند. در این راستا حکومت پاکستان در سال 2001 م با پشتیبانی مالی یک سازمان آمریکایی بنام (U.S.A.I.D) برنامه درسی ای را به منظور تغییر نظام آموزشی مدرسه‌های دینی که در سراسر این کشور وجود دارد، آماده کرد؛ مدارسی که تعداد آن در سراسر پاکستان به بیشتر از سیزده هزار مدرسه خرد و بزرگ می‌رسد. این برنامه شامل نقاط ذیل می‌باشد:

نوسازی مدارس دینی از حیث نصاب تعلیمی، نظام تدریس و ادغام آنها در موسسات تعلیمی رسمی.

شناسایی شاگردانی که در آنجا درس می‌خوانند و رد مرز نمودن شاگردانی که مربوط کشور‌های خارجی می‌شوند و شخصیت مرموز و ناشناخته دارند و ملغی اعلان نمودن مدرسه‌هایی که مظنون می‌باشند.

وضع قانونی خاص به مدارس جدید و قدیم که همه نزد جهات رسمی ثبت و راجستر شوند و در جمله شروط ثبت و راجستر مدرسه نزد جهات‌های رسمی آن باشد که تمام مدارسی که از طرف جهات‌های خصوصی چه از درون مرز تمویل می‌گردند و چه از بیرون مرز به صورت کامل قطع گردد.

علماء و جهات ذی ربط به قضیه مدارس دینی این نقشه را

تقبیح نمودند و اعلان داشتند که منظور از این شروط از میان بردن این گونه از مدارس می باشد. و اعلان نمودند که در برابر این نقشه مقاومت خواهند نمود. بخاطر قوت و نیرومندی ای که جماعت های دینی در جامعه پاکستانی دارند و در میان مردم از تأثیر روحی بزرگی برخوردار میباشند حکومت نتوانست که برنامه مربوط به مدارس دینی را به مرحله اجراء در بیاورد؛ چیزیکه شورای وزرای پاکستان تحت ریاست پرویز مشرف به تاریخ 2001/12/3 م موافقه خویش را اعلان داشته است.

این مربوط میشود به مدارس دینی پاکستان ولی در رابطه به آموزشگاه های حکومتی و رسمی، عده ای از اشخاص مربوط به جهات ذی ربط به کمک همان موسسه آمریکایی مزبور (U.S.AID) مکلف شده اند تا گزارشی تفصیلی را پیرامون نصاب آموزشی آن آماده سازند و نشان دهند که از دیدگاه آمریکائیان چه مسایلی در نصاب تعلیمی قابل تغییر می باشد تا براساس آن در نصاب تغییر و اصلاحاتی آورده شود آن نصابیکه از لحاظ فرهنگ دینی از اول سست و ضعیف است. آمریکا کمکهای خود را که سالانه به 300 میلیون دالر می رسد برای پاکستان به این امر مشروط ساخته که در راستای "علمانی سازی" تعلیم پیشرفت قانع کننده ای رخ دهد. و عده داده است که اگر این مأمول جامه عمل پوشید صد میلیون دالر دیگر را نیز جهت تطور و اصلاح نصاب تعلیمی و تقویت تعلیم در مناطق نزدیک به مرز افغانستان همکاری خواهد کرد. زیرا مردم این منطقه نسبت به دین خویش تمسک بیشتر دارند و در برابر آمریکا به مقابله می پردازند. از همین جهت این منطقه از طرف ارتش پاکستان و نیروهای آمریکایی موجود در ساحه - به دلیل آنکه از گروه های نظامی ای که بعد از سقوط حکومت طالبان، به

آنجا پناه برده بودند حمایت کردند - مورد تهاجم نظامی قرار گرفت.^۱

رژیم آمریکایی با اصرار و پافشاری روی خواسته‌های خود بر حکومت‌های دول اسلامی با وسایل گوناگون فشار وارد می‌سازد. این پافشاری و اصرار مستمر از آنرو است که میدانند این حکومت‌ها یارای مخالفت در برابر وی را ندارند. زیرا اگر این حکومت‌ها وابسته هم نباشند ولی چنان ضعیف اند که توان ایستادگی در برابر فشارهایی که بر آنها اعمال میشود ندارند.

ولی در دنیای اسلام دائماً ستون پنجمی هم وجود دارند، که آمادۀ همکاری با آمریکا و غرب می‌باشند. حکومت سعودی به زبان وزیر معارفش محمد احمد الرشید، اعلان داشت که هیچ‌گونه تعدیلی را در نظام آموزشی خویش، در نتیجه فشارهای آمریکا به اجراء نخواهد گذاشت. و از خلال يك مصاحبه ای که روزنامه الوطن به تاریخ 2002/1/8 م اجراء نموده بود گفت: نصاب تعلیمی ای که ایجاد کرده ایم بر اساس بنیادهای ثابت و مشخصی وضع گردیده که در آن نیازهای جوامع ما در نظر گرفته شده است و هم چنان گفت: هیچ‌کسی حق ندارد که در امور داخلی مان مداخله کند یا چیزی را بر ما دیکته نماید.

ولی "عادل الجبیر" - مشاور سیاسی امیر عبدالله بن عبدالعزیز - پس از وی در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی آمریکایی (CNN) به

(1) رکه روزنامه اردو زبان (نوی وقت) پاکستانی در شماره ای که به تاریخ 2004/10/25 م به نشر رسیده است.

تاریخ 2003/5/18 م به صراحت گفت: کشور عربستان سعودی در نظر دارد که نصاب آموزشی خود را باز خوانی نماید تا مقدمه برای دگرگونی و تغییر در آن باشد. و این کار به منظور مبارزه علیه تروریسم و جلوگیری از تحریض علیه آمریکائیان صورت میگیرد. چنین به نظر می رسد که سیاست اصرار و پافشاری مستمر بر خواسته های خود از طرف آمریکاییها سیاستی کامیاب است که در آینده دور به ثمر خواهد نشست؛ مخصوصاً در صورتی که حکومتها از ملتهای خویش دور باشند و از ناحیه از بین رفتن کرسی و قدرت خویش هراس داشته باشند. این نوع از حکومتها هر باری که زیر فشار قرار گیرند به آن استجابت می نمایند ولی حکومتهایی که به مردم خویش نزدیک می باشند و از سوی مردم شان منتخب می گردند، در وضعی بهتر خواهند بود و توان مقابله با فشارهای خارجی را میداشته باشند.

3- برچیدن بساط حرکت های اسلامی :

کسانی که پیرامون استراتژی آمریکا اطلاع حاصل کرده اند، بر آنند که در ضمن فعالیت های مقابله با تروریسم - به تعبیر آمریکا - یکی از اهداف عمده آن، از میان برداشتن و خنثی نمودن فعالیت های حرکت ها و جریان های اسلامگرای چون سلفیها، اخوان المسلمین و جماعت تبلیغ و غیره میباشد. این به معنای آن است که آمریکا در برابر بیداری اسلامی با طیفهای مختلف آن مبارزه می کند و از این که آنها به دین خویش وابستگی و اخلاص دارند هراسان میباشد. زیرا این حرکتها و جریانها از منسوب بودن شان به اسلام خوشحال اند و علاقه دارند که اسلام بر تمام عصور فرمان براند. هم چنان آنها اسلام را نمونه راستینی میپندارند که به

زندگی شان خوشبختی میاورد نه نمونه های زندگی آمریکایی را. این امر آمریکا را دچار دلهره و بدبینی ساخته است.

هرکسی که مدل ساخته دست آمریکایی را نپذیرد، از طرف رژیم آمریکا متهم به تشدد و تروریزم میگردد. آمریکا این را خوب می داند که این بیداری که در جهان اسلامی به ظهور رسیده در نتیجه تلاش های پیگیر حرکت های اسلامی در گذشته و حال به میان آمده است. چون حرکت مهدی، سنوسی، سلفی، سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده، جنبش اخوان المسلمین، جماعت تبلیغ، جماعت علمای اسلام و جماعت اسلامی در شبه قاره هند و دیگر حرکت های پیشتاز و فعال در این عرصه ها.

آمریکا معتقد است؛ آنچه را تروریزم می خواند از زیر عباي همین حرکت های اسلامی بیرون شده است. راه رهایی از این گروه های تندرو و تروریستی آن است که این حرکت های اسلامی و مکتب های فکری بزرگ را سرکوب نماید و فعالیت های آنها بلکه خود آنها را از صفحه گیتی نابود سازد. در حالیکه روش اعتدال گرایانه ای که حرکت ها و جریان های بزرگ اسلامی در پیش گرفته اند در بسیاری حالات سبب اطمینان و جلوگیری از تندروی و تشدد در جوامع اسلامی و غیر اسلامی شده است به ویژه در جاهایی که حضور آنها در آن منطقه قوی است.

ایالات متحده آمریکا پس از حوادث 11 سپتامبر 2001 م تیرهای کشنده خویش را بسوی این جریان ها و حرکت های اسلامی نشانه رفته و حکومت عربستان سعودی را نیز متهم به آن نمود که در سرپرستی و پشتیبانی مالی این حرکتها نقش سازنده دارد. از آن روی از حکومت سعودی خواسته است که همکاری خود را با این جریان ها متوقف سازد. روزنامه ها و رسانه های

غربي حتي روسي سعي دارند که به نحوي میان این حرکت ها و شبکه آلفاعده رابطه اي قایل باشند . يکي از نمونه هاي آن فشارها گزارشي است که مشاوران پنتاگون به وزارت دفاع آمریکا تقديم داشتند و روزنامه واشنگتن پست آنرا در شماره 2002/8/6 م به نشر رسانده است. در گزارش آمده که باید حکومت سعودي، به حيث دولتي که از حرکت هاي اسلامي تندرو پشتيباني مالي مينمايد تهديد گرديده از او خواسته شود تا از همکاري با تروريزم دست بردارد و يا خودش را در مواجهه با عقوبت هاييکه غالبا استيلاء بر مناطق نفت خيز و مصادره اموال و دارايي هاي سعودي در آمریکا ميباشد، آماده سازد.

بنابر آنچه گذشت امکان آن وجود دارد که گفته شود: از بارز ترين انگيزه هاي تهاجم آمریکا بر جهان اسلامي، باور هاي ديني تندروانه افرازي در اداره کنوني آمریکا است که سينه هاي شان از بدبيني و شرپسندي نسبت به اسلام ملامت است. از این رو تمام چيزهايي که به پروژه اسلامي کمک مي رساند، چون فعاليت خيري، آموزش ديني، مدرسه ها و جريان هاي فکري بزرگ را هدف تهاجم خود قرار داده اند. در پهلوي آن، اداره کنوني آمریکا که از آغاز به قدرت رسيدن و حتي دوران انتخابات و جنگ هاي انتخاباتي سياست تهاجمي را وسيله گرداننده عليه رقباي سياسي خویش در داخل کشور آمریکا به حد اعظمي استفاده نمايند. چه بوش با پيش گرفتن این سياست توانست که در انتخابات دور دوم رياست جمهوري که در ماه نومبر 2004 م به وقوع پيوست، براي بار دوم پيروزي را از آن خود سازد.

دوم: نقش نفت و گاز در تهاجم آمریکا بر جهان اسلامي :

پس از فرو پاشی اتحاد شوروی و پایان یافتن جنگ سرد، سیاست و استراتژی آمریکا بر تک قطبی بودن جهان و اینکه آن قطب یگانه، آمریکا باید باشد، استوار گشته است. نظام های حاکم و نیروهای پالیسی ساز آمریکا کاملاً درک نموده اند که دوام سیطره آن کشور بر جهان صنعتی و بر قدرت های بزرگ اقتصادی جهان، چون اروپا و جاپان و چین مرتبط به آن است که بر چشمه های انرژی تسلط داشته باشد.

از مهم ترین منابع انرژی که همه دول صنعتی بدون استثناء به آن نیازمند هستند، نفت و گاز میباشد. اگر این دو منبع انرژی وجود نداشته باشد، ماشین خانه صنایع بزرگ و نموی اقتصادی و زندگی مدنی متوقف می ماند. و اگر قیمت آن به شکل قابل ملاحظه ای بالا برود، زندگی سیاسی در تمام جهان به اضطراب مواجه خواهد شد. زیرا جهان صنعتی پیشرفته تقریباً 362 مصنوعات مهم را که در زندگی تأثیری به سزا دارد، از نفت تولید می نماید. اکثریت مطلق مراکز برق بواسطه انرژی نفت به حرکت در میاید. برق به نوبه خود از بنیاد های اساسی ای است که فعالیت کمپنی های بزرگ و وسایل ارتباط و اغلب آبراری که در زندگی روزمره مخصوصاً در کشورهای پیشرفته غربی، بکار گرفته میشود، به وجود انرژی برق موقوف می باشد. اگر نفت نباشد حرکت موترها، هواپیماها، کشتی های بزرگ و همه وسایل و ابزار انتقالات متوقف میماند. از اینجا است که اهمیت نفت در نزد آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی و پیشرفته به خوبی روشن می گردد. از این رو استاد مطالعات استراتژی جنرال داکتر زکریا حسین می گوید: مجازات های اقتصادی ای که ممکن است دولتهای عربی تولید کننده نفت بر ایالات متحده آمریکا تحمیل

نماید، شاید سبب وقوع هرج و مرج اوضاع داخلی آمریکا گردد. همچنان ممکن است که عملیات های جدی محاصره نفتی سبب گردد که کشورهای اروپایی غربی و جاپان پارچه شوند؛ زیرا اعتماد این دول بر پترول بیشتر از اعتماد ایالات متحده آمریکا بر آن می باشد. و به این صورت؛ اگر دولتهای تولید کننده نفت عقوبت جدی ای اعمال نمایند مصالح زندگی ساز این کشورها را به زودی، دچار فروپاشی خواهد نمود چنانچه در عین زمان جاپان و دولتهای پیمان اطلس شمالی را به اختناق مواجه خواهد ساخت. و در پی آن مصالح سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها دچار گسست و فروپاشی خواهد شد.^[۱]

همه اطلاع دارند، منطقه ای که در داشته های ذخایر نفتی احتیاطی جهان مقام اول را از آن خود نموده است منطقه خلیج می باشد که به طور مؤکد دو ثلث از ذخایر نفت جهانی را در سینه مخفی داشته است. کشور عربستان سعودی به تنهایی یک ربع ذخایر نفتی جهان را دارا می باشد. چنانچه ذخایر احتیاطی نفت عراق به (122) میلیارد بشکه بالغ می شود.

آگاهان بر این عقیده هستند که تا هنوز در سراسر سرزمین های نفت خیز عراق چاههایی برای استخراج حفر نگردیده است. و ممکن است که ذخایر دست نخورده نفت عراق چندین مرتبه از ذخایر دست نخورده سعودی بیشتر باشد. آنها اظهار میدارند که

(1) رکه مقالة خالد ابوالفتوح که در مجلة البيان در شماره 189 در ماه جمادی الاولي 1424 هـ مطابق با ماه جولای 2003 م به نشر رسیده است.

عراق کشوری است که در بحری از نفت در حال شناوری است، و ذخایر دست نخورده نفت عراق بر اساس تخمین مراکز پژوهش آمریکا، به 432 میلیارد بشکه بالغ می شود. بنابر این تخمین ها پژوهش های اقتصادی، تاکید می دارد که هفتاد درصد از ذخایر دست نخورده جهان در منطقه خلیج وجود دارد.

پس از منطقه خلیج، ذخایر دست نخورده نفت و گاز از هر جای دیگری در آسیای میانه بیشتر است. بر اساس اظهارات تهران تایمز ذخایر زیر زمینی اطراف دریای خزر (قزوین) به تنهایی دارای 200/ میلیارد بشکه نفت و دارای 600 هزار میلیارد مترمکعب گاز طبیعی میباشد. اگر کشتزارهای نفت و گاز این منطقه که زیر دریای خزر (قزوین) قرار دارد دریافت گردد و تطویر یابد این ارقام تا حدود 15-30 درصد افزایش خواهد یافت.

اداره اطلاعات انرژی آمریکا (AEI) یا Administration Energy Information تا جولای 2002 م تخمین های دقیقتری را که از آن منطقه بدست داده بود میان 18 تا 34 بلیون بشکه تخمین زده است. در حالی که ذخایر دست نخورده و احتیاطی احتمالی آن (Estimated Reserve) از 250- الی 270 بلیون بشکه تخمین شده است. این ذخایر يك ثلث ذخایر نفتی شرق میانه را تشکیل خواهد داد در حالی که به طور اکید از ذخایر نفتی آمریکا که به 22 بلیون بشکه بالغ می گردد، تفوق دارد. □

1 - رکه مقاله دکترعاطف معتمد عبدالحمید تحت عنوان (قزوین الثروة والدین) که به تاریخ 2003/7/8م در صفحه انترنی اسلام اون لاین نت به

جهت آنکه اهمیت نفت نزد آمریکا و رژیم فعلی آن را بهتر درک نماییم. به نقاط زیر اشاره می‌نماییم:

یکم : اکثریت مطلق شخصیت های بلند پایه اداره کنونی آمریکا به نحوی از انحاء با شرکت های نفتی ارتباط دارند . مثلاً رئیس جمهور بوش خودش مربوط به یکی از خانواده های متنفذ منطقه تکزاس می باشد که از سالیان متمادی به این سو در تجارت و استخراج نفت اشتغال می ورزد. قبلاً هم وی در رأس یک شرکت نفتی قرار داشته است. چنانچه در شرکت بزرگ نفتی ای بنام پترول ارویوستوبوش اکسپلوریشن) از سال 1978 الی سال 1984 م بحیث کارمندی بلند پایه ایفای وظیفه نموده است و از سال 1986 الی 1990 به حیث رئیس شرکت پترول (هارکین انرجی کارپوریشن) بوده است. وی پیش از آنکه شرکتش به شکست مواجه شود و این شکست اعلان گردد تمام سهم های خود را به فروش رساند که در نتیجه آن سهم سایر سهام داران به شکل عجیبی تنزیل یافت. اگر وی از اطلاعات سری و استخباراتی استفاده کرده باشد به سبب آنکه پدر بوش در آن زمان رئیس جمهور آمریکا بود ، این امر تقاضا میکند که باید جهت تحقیق ، کمیسیون قضایی مکلف به تحقیق و بازرسی میشد.

جورج بوش پسر در سال های اخیر دهه هشتاد ، از ناحیه بحران نفت مشکلات فراوانی دیده بود ، که وی یکی از ثروتمندان نفت به شمار می رفت که به سبب آن بحران به افلاس مواجه شده بود .

در آن زمان بخاطر آنکه خودش را از تحت فشار ذهنی و ارهاند، به شراب نوشی روی آورد.

اطلاعاتی هم بدست آمده که آقای بوش در همان زمان به مواد مخدر نیز روی آورده بود، واضح و روشن است که بوش پسر به هنگام کشمکش های انتخاباتی خود در سال 2000 م از طرف شرکت های نفتی به قدر قابل ملاحظه ای کمک بدست آورد، چه آنها نزدیک به دو میلیون دلار برای بوش کمک نمودند که در کمپاین انتخاباتی خویش به مصرف برساند. از میان آنها بزرگترین سهم کمک مربوط شرکت (ENRON) میشد که در تاریخ آمریکا بزرگترین رسوایی مالی را شاهد بوده است.

رهبری این شرکت هم از لحاظ شخصی، و هم از لحاظ کاری با بوش پسر روابط نزدیک داشته است. شاهد آن است که آقای بوش در فعالیت های معامله نفت تاریخ طولانی دارد و ارتباطش با نفت و شرکت های آن تنگاتنگ و ناگسستنی میباشد.

پدر رئیس جمهور فعلی (جورج بوش پدر) فعلا در یکی از شرکت های نفتی جهان کار میکند که در سراسر جهان سرمایه گذاری های نفتی بزرگ نموده است که بنام **Carlyle Group** شهرت دارد و نماینده شان در قاره اروپا "جان میجر" نخست وزیر اسبق بریتانیه می باشد.

اما معاون رئیس جمهور آمریکا آقای دیک چینی از سال 1990 تا 2000 یعنی تا کمی پیشتر از رسیدنش به سمت معاونیت ریاست جمهوری در رژیم کنونی، در رأس بورد اداری یکی از بزرگترین شرکت های هاله نام (هالی برتون **Halliburton**) قرار داشت که در امور انرژی دخیل میباشد. چنانچه شبهاتی هم در موردش وجود دارد که در رسوایی فساد اداری و مسایل حسابی آن، در

اثنایی که ریاست آن را به عهده داشت، دست داشته است. حتی گروهی که مکلف بود تا جرایم فساد و مخالفت‌های شرکت‌ها را بررسی کند - بعد از رسیدن دیک چینی به معاونیت ریاست جمهوری - خود مورد شبهه قرار گرفته است. هنگامی که در اواسط دهه نود میلادی، قراردادی میان حکومت عراق و ملل متحد مبنی بر فروش نفت در مقابل غذا، به امضاء رسید، دیک چینی برای آن شرکت ضمانت قرار داد ترمیم تأسیسات نفتی عراق را سپرد در مقابل، از طرف آن شرکت هدیه‌ای به ارزش 34 میلیون دلار بدست آورد.

درباره دیک چینی معروف است که وی در کشورهای عربی منافع نفتی بزرگی بدست می‌آورد. دیک چینی در مورد رئیس جمهور سابق عراق صدام حسین اظهار داشته است: او (صدام حسین) بر 15 درصد ذخایر نفتی جهان نشسته است، و از ثروت بزرگی نیز برخوردار می‌باشد، اگر همین طور به دل خودش کار کند در آینده دارای بم اتم نیز خواهد شد.

گذشته از آن، مشاور رئیس جمهور در امور امنیت ملی آمریکا در گذشته و وزیر خارجه آن کشور در رژیم فعلی، خانم کوندولیزا رایس، از سال 1991-2000 م فقط تا اندکی پیشتر از به میان آمدن رژیم کنونی آمریکا، عضویت بورد اداری شرکت نفتی معروف آمریکایی بنام چفرون Chevron را به عهده داشته است. چون که شرکت مذکور از فعالیت‌های این خانم ممنون بود، یکی از کشتی‌های بزرگ منتقل‌کننده نفت خود را به نام او Condoleezza مسمی کرد.

هم‌چنان وزیر داخله کنونی آمریکا خانم گیل نور سون - که سازمان‌های حمایت محیط زیست، به سبب آنکه قبلاً با شرکت

هاي نفتي ارتباط قوي داشته و با به وزارت رسيدنش مخالفت ورزيدند - متهم است که با شرکت دلتاپتروليم و شرکت PAMOCO روابط نزديک داشته است.

از آن که بگذريم، بر اساس اظهارات "سازمان سلامتي عامه" آمريکايي، در سال 2002 م تقريباً صد تن از مسؤولين اداره کنوني کاخ سفيد، سرمايه هاي خود را که به 144,6 ميليون دلار مي رسد، در بعد انرژي سرمايه گذاري کردند. به همين خاطر اينها فشارهاي وارد مي کنند که بايد شرکت هاي انرژي آمريکا از نفت عراق سهم شير را به دست آرند تا سرمايه هاي آنها ضايع نگردد.⁽¹⁾

آنها و ديگر شخصيتهاي مطرح اداره آمريکا اعم از مردان و زنان، برنامه ريزي دارند که شبکه پايپ لاین را از طريق افغانستان عبور دهند، و نظر به توقع جريدة «Asia Times» در شماره که به تاريخ 2002/1/25 م منتشر شد به ارزش پنج تريليون دلار، از مواد نفتي و گاز در اين منطقه موجود است که در بطن سرزمين هاي اطراف بحر قزوين و در جمهوريتهاي سابق اتحاد شوروي که در آسياي ميانه واقع مي باشد قرار دارد، اگر اين ثروت بزرگ بدست آمريکا افتد، ديگر به سازمان اوپيک نيازي نخواهد داشت. آنها اين موضوع را درک کرده اند که اين کار در صورتي براي شان ممکن و ميسور مي باشد که در منطقه حضور نظامي داشته باشند و نظامي وابسته را در افغانستان به قدرت برسانند.

(1) رکه مقاله خالد ابوالفتوح - مجلة البيان شماره 189 نشر شده در جمادي الاولي 1424 هـ-ق- جولاي 2003 م.

دوم: اقتصاد جوان و قدرتمند آمریکا و دوام آن، نیازمندی‌های روز افزون آن به نفت، ایجاب میکند که بر منابع نفت جهانی سیطره حاصل نماید. زیرا ذخایر نفتی دست نخورده آمریکایی از 22 میلیارد بشکه تجاوز نمی‌کند. در حالی که مصرف یومیه‌اش از 17 میلیون بشکه از نفت پالایش شده بیشتر است. به این معنا که تمام ذخایر نفتی آمریکا صرف سه و نیم سال از مصارف نفتی آن کشور را بسنده می‌تواند کرد نه بیشتر از آن. این در صورتی که هیچ مقدار از نفت را از خارج بدست نیاورد. ولی اکنون پترول را وارد میکند و از ذخایر نفتی خودش هیچ استفاده نمی‌کند. واردات نفتی پالایش شده آمریکا روزانه به 8 تا 10 میلیون بشکه اوسطاً در سال 2001 م بالغ می‌شود. در حالی که حجم تولید یومی نفت از منابع خود آمریکا در حدود 6 میلیون بشکه روزانه می‌باشد. با وصف اینهم در سایه این تولید - که تولید ناچیزی است - ذخایر نفتی آمریکا پس از حد اکثر ده سال تمام می‌شود که پس از آن آمریکا تمام مواد نفتی خود را از بیرون وارد خواهد کرد.

سوم: در پهلوی آن، آمریکا در پی پایین آوردن قیمت نفت است، تا قیمت آن را تا مدت‌های طولانی در یک حال نگهدارد، تا بدین صورت از اندازه واردات خویش بکاهد. زیرا اگر قیمت یک بشکه نفت، اندازه یک دلار بالا برود، واردات نفتی آمریکا به ارزش 4 میلیارد دلار در سال بالا می‌رود. در صورتی که حجم استهلاك نفتی آمریکا در یک حالت ثابت بماند، با آنهم اضافه شدن قیمت یک بشکه نفت به اندازه یک دلار، اندازه پرداخت آمریکا را از واردات نفتی تا حدود بالاتر از 6 میلیارد دلار در سال بالا می‌برد. اما دولتهایی که تا هفتاد سال دیگر نیز از ذخایر دست نخورده نفتی و توان صادرات بزرگ نفتی برخوردار می‌باشند

محدود به کشورهای اسلامی می باشد که در ضمن آن عراق و دولتهای خلیج و ایران و کشورهای آسیای میانه و وینزویلا قرار دارند. بالتالی ایالات متحده آمریکا - که خواهان ابقای پایین بودن قیمت نفت برای مدتی طولانی می باشد - مصلحت خود را در آن می بیند که بخاطر بر آوردن این منظور از شیوة فشار نظامی بر کشورهای تولید کننده و صادر کننده اصلی نفت در کشورهای خلیج استفاده نماید، و از سوی دیگر در کشورهای دیگر چون افغانستان و دول آسیای میانه حضور مستقیم نظامی داشته باشد. در جریده نیویارک تایمز در شماره روز 2001/1/9 م آمده است که ایالات متحده آمریکا بر آن است که حضور نظامی خود را در منطقه آسیای میانه تا سال های درازی حفظ کند. گزارش مذکور اشاره نموده که واشنگتن و هم پیمانانش یک پایگاه هوایی در کشور قرغزستان احداث کرده اند که جهت کارهای ارتباطات و کسب معلومات مورد استفاده قرار می گیرد و این پایگاه با سه هزار عسکر و چندین هواپیمای جنگی و مرکز کمک رسانی هوایی مسلح شده است.

این گونه فشارها توسط آمریکا بر کشورهای خلیج و دیگر کشورهای نفت خیز، از راه اشغال مستقیم یک کشور نفتی بزرگ چون عراق و بکار گیری نفت آن در راستای پایین آوردن قیمت نفت، ممکن و میسر میگردد. انتظار می رفت که آمریکا این کار را پس از اشغال عراق به مرحله اجراء در آورد و زمانی که کاملاً استیلاء پیدا کند بر تولیدات و صادرات نفتی خویش میافزاید. و این امر سبب میگردد که در قیمت نفت جهانی تاثیر بگذارد و پس از آن خواست آمریکا در بازار های نفت پذیرفته بشود و یا حرفش پر تأثیر باشد. و در آن حال از دولت عراق خواسته شود که

استراتیژی و مصالح اقتصادی آمریکا را متحقق سازد. و اگر آمریکا بتواند که خطوط پایپ لاین نفت و گاز آسیای میانه را از طریق افغانستان و پاکستان به خلیج فارس انتقال دهد عین فرصت را بدست خواهد آورد.

ایالات متحده آمریکا توقع داشت که پس از اشغال عراق می تواند که قیمت یک بشکه نفت را از 15 دلار تنزیل دهد. بدون شك اگر آمریکا بتواند که مقاومت را در عراق به شكست مواجه سازد و بر تمام سرزمین آن سیطره حاصل نماید قیمت بشکه نفت را از آنچه ذکر شد نیز پایین تر خواهد آورد که از اندازه مصرف استخراج و پالایش، اندکی بالا تر باشد و بس، که در این صورت شاید قیمت یک بشکه نفت از 10 دلار تجاوز نکند. اپوزسیون صدام حسین در عراق این موضوع را درک می کردند لذا پیش از اشغال عراق، آمریکا را ترغیب و تشویق مینمودند. از این رو احمد چلبی - که انتظار میرفت در سایه اشغال عراق از سوی آمریکا ریاست حکومت عراق را در دست داشته باشد - پیش از اشغال عراق و پیش از مذاکراتش با مسئولین بلند پایه وزارت خارجه آمریکا تصریح نموده بود که عراق پس از فروپاشی نظام صدام حسین تولیدات نفت خود را به صورت قطعی بالا خواهد برد.

اگر قیمت یک بشکه نفت به اندازه یک دلار پایین بیاید، آمریکا در سال 4 میلیارد دلار بدست میآورد یعنی واردات نفتی آن کشور به این پیمانہ برایش ارزانتر تمام می شود.

در ایامی که آمریکا بر عراق حمله نمود قیمت یک بشکه نفت به 32 دلار بالغ می گردید، و اگر آمریکا در صورت کامیابی اشغال میتوانست قیمت یک بشکه تیل را از 32 دلار به 18 دلار پایین آورد، اندازه مصارف و واردات آن از جهت نفت 56 میلیارد دلار

کمتر می‌شد، و اگر قیمت یک بشکه نفت به 15 دلار تنزیل می‌یافت در آن صورت مصارف واردات نفتی آمریکا 68 میلیارد دلار در سال تنزیل می‌یافت. جهتی که در قدم اول از این موضوع استفاده می‌کند شرکت‌های بزرگ آمریکایی مانند مجمع صنعت نظامی، شرکت‌های انتقالی و هواپیمایی، ارتش و شهروند عادی آمریکایی مستفید خواهد بود؛ ولی مقاومت مسلحانه در عراق برنامه آمریکا را در استفاده از نفت آن کشور به ناکامی مواجه ساخته که بر خلاف خواسته آمریکاییها قیمت نفت در بازارهای جهانی از گذشته هم بالاتر رفته است.

چهارم: چیز دیگری که آمریکا می‌خواهد بر نفت جهان اسلامی سیطره حاصل کند آنست که می‌خواهد کلید انرژی جهانی را که همه دول جهان بدان نیازمند هستند، در اختیار خویش داشته باشد تا بتواند که قدرت‌های اقتصادی بزرگی را که با اقتصاد آمریکا مسابقه می‌نماید، مهار نماید؛ مانند چین که توسعه اقتصادی سالانه آن به 12 درصد می‌رسد و مانند اقتصاد دول اروپایی و جاپان. در استراتژی انرژی ملی آمریکا **National Energy policy** یا آنچه بنام گزارش چینی (Cheney Report) معروف است آمده است که این هدف را به صراحت تمام نشان می‌دهد، گزارش مذکور اشاره دارد که باید در نزدیکی هر گذرگاه نفت جهان یک پایگاه نظامی وجود داشته باشد که از قزاقستان آغاز یابد و به انگولای آفریقا خاتمه پیدا کند و افغانستان یکی از گذرگاههای مهم نفت آسیای میانه به شمار می‌رود.

پنجم: منظور دیگر آمریکا از حضور نظامی فعالش در منطقه خلیج - به ویژه عراق - و آسیای میانه آن است تا برای شرکت‌های نفتی خویش فرصت کاریابی حاصل نماید، چه این کشور در این

عرصه کار در مدت بیشتر از پانزده سال در عراق، ایران و لیبیا محروم بوده است. دولتهای دیگری چون کویت و سعودی - بزرگترین کشور دارنده ذخایر نفت احتیاطی در جهان - در شرکت های ملی مربوط به خود تصمیم گیری شان به دست خودشان می باشد. چنانچه قبلا بیان داشتیم کشور عراق، منطقه خلیج، ایران و آسیای میانه، پس از آنکه چشمه های نفت در کشورهای دیگری چون چین و مکزیکو و بریتانیا و وینزویلا و لیبیا و غیره دول صادر کننده نفت، در خلال يك یا دو دهه قرن جدید به خشکی خواهد گرایید، ولی منطقه خلیج و آسیای میانه برای مدت های درازی بعنوان کشتزار های نفت باقی خواهد ماند. از این رو، نفت در منطقه خلیج یکی از مهم ترین ابعاد قابل توجه ایالات متحده خواهد بود. لذا احمد چلبی آمریکایی ها را به اشغال عراق تشویق میکرد و روی همین منظور بود که در هنگام دیدارش با ماموران بلند پایه وزارت خارجه آمریکا گفته بود: "پس از آنکه رژیم صدام حسین سقوط کند، عراق تولید نفت خود را به صورت قطعی بالا خواهد برد و از شرکت های نفتی آمریکا دعوت به عمل خواهد آمد که استخراج نفت آن را به عهده گیرند و تمام معاهدات و قرارداد هایی که حکومت بغداد با شرکت های فرانسوی و چینیایی و روسی به امضاء رسانده ملغی قرار خواهد داد."

روی این ملحوظات رژیم آمریکا بخاطر دست یابی نفت عراق و آسیای میانه دست به فعالیت زد. افغانستان با وصفی که فعلا تحت اشغال مستقیم آمریکا قرار دارد. هیچ پیشرفتی در آن رخ نداده است؛ شاهراه ها، پل ها، نظام آبرسانی، بیمارستانها، تعمیر مکاتب، حتی تعمیر وزارتخانه ها و قصر ریاست جمهوری تا هنوز در حال تخریب قرار دارد. هیچ کسی به باز سازی آن نمی اندیشد.

ولي آنچه بدان توجه صورت مي گيرد قضيه نفت است و بس. تا الحال آقاي كرزي - رئيس جمهوري دولت افغانستان - بيش از پنج بار به كشورهاي پاكستان، تركمنستان و ايران سفر نموده تا قرارداد پايپ لاین نفت و گازی كه از خاك افغانستان مي گذرد و شركت هاي آمريكايي كار فني آن را به عهده مي داشته باشند و خود حامد كرزي نيز يكي از كارمندان آن شركت ها بود، به امضا برساند.

پس ميتوان گفت كه مهم ترين هدف تهاجم آمريكا بر جهان اسلامي را سيطره بر منابع نفت و گاز هر دو منطقه؛ آسياي مركزي و خليج، تشكيل ميدهد. اين مفكوره پيش از حادثه 2001/9/11 م در مخيله سران آمريكا خطور مينمود. توجه آمريكا بر نفت خليج از آن رو است كه مصدر عمده انرژي بوده براي آمريكا امكان تسلط بر جهان را بدست ميدهد، و فرصت آن را براي مهيا مي سازد كه داراي اقتصادي شگوفا و منافع اقتصادي شگفت آور باشد. اما نفت آسياي ميانه از اين حيث براي آمريكا قابل توجه و اهميت است كه گذشته از اهداف ذكر شده ميخواهد كه ضربه دهه هفتاد عليه آن كشور تكرر نگردد؛ هنگامي كه دول اسلامي به ويژه مملكت عربستان سعودي سلاح نفت را عليه آن كشور استعمال نمودند.

آمريكا قبل از آن تلاش ميورزيد كه تسلط خود را بر منابع نفت از شركت هاي خود كه در عرصه استخراج آن فعاليت داشتند، قايم سازد. نزاعي كه ميان شركت نفتي يونيكال آمريكايي و شركت بریداس ارجنتيني بر سر استخراج و لوله كشي، براي نفت آسياي ميانه و تمدید خط پايپ لاین نفت و گاز از تركمنستان از راه افغانستان به پاكستان رخ داد، نزاعي معروف است.

شرکت یونیکال بر آن بود که بهترین و کوتاه ترین راه، با کمترین مصرف، جهت انتقال گاز آسیای میانه و نفت آن، آنست که خط پایپ لاین آسیای میانه، از راه افغانستان و پاکستان به خلیج فارس و هند رسانده شود ولی در زمان طالبان به این مشکل مواجه بود که در افغانستان حکومتی که همه جهان آن را به رسمیت بشناسد وجود ندارد و از سویی هم در آن استقرار سیاسی موجود نیست.

(جون ماریا) معاون ریاست موسسه نفتی یونیکال در روابط بین المللی در نزد کمیسیون کانگرس آمریکا پیرامون روابط بین المللی به تاریخ 12/2/1998 گواهی داد و رای کانگرس از اهمیت بزرگ وجود یک نظام قابل تایید آمریکا در افغانستان سخن گفت تا بتوان روی پروژه های نفت و گاز آسیای میانه به طور درست سرمایه گذاری نمود. وی گفته است: "در صورت تمدید خط پایپ لاین نفت آسیای میانه، شرکت CENTGAS نمی تواند که کار بنای آن را عملاً آغاز نماید جز پس از آنکه در افغانستان حکومتی بوجود آید که جهان آن را به رسمیت بشناسد.

هنگامی که حوادث 11 سپتامبر 2001 رخ داد، آمریکا روش خود را دگرگون ساخت و فرصت را برای بسط سیطره نظامی بر افغانستان و برای ایجاد پایگاه نظامی در آسیای میانه مهیا دید. و چونکه منطقه خلیج و عراق نیز نزد آمریکا از اهمیت سرنوشت سازی برخوردار بود، لذا به اشغال مستقیم عراق پرداخت تا در نفت عراق و منطقه خلیج طبق دلخواه خویش تصرف نماید. با وصف همه آمریکا نیاز داشت که یک واقعه بزرگی رخ دهد تا از آن استفاده نماید یا حادثه ای را خود بخاطر همین منظور بسازد که آن را ذریعه تطبیق برنامه های خویش در جهان اسلامی و افغانستان

گرداند. این چنین چیزی با رخداد 11 سبتمبر 2001م مهیا شد. حادثه 11 سبتمبر چه ساختگی باشد - طوری که بعضیها گمان دارند - یا از طرف یهود طرح شده باشد که بعضی از مسلمانان تند رو در آن استخدام شده باشند - تا نشان دهد که برنامه ریزی از طرف خود آنها بوده است. و یا کار کسانی باشد که آمریکا آنان را بدان متهم نموده است. ولی رژیم فعلی آمریکا به رهبری جورج دبلیو بوش از آن در تطبیق برنامه پلانگذاری شده استفاده اعظمی نمود. و پیرامون سبب مستقیم تهاجم آمریکا بر افغانستان در یکی از فصل های آینده حرف خواهیم زد.

فصل دوم

شبکه آلفاعده چگونه تشکیل گردید و با جنبش طالبان چه سان
ارتباط برقرار نمود؟

تمهید

رژیم آمریکا، شبکه القاعده یا آنانی که رسانه های غربی و عربی آنها را به نام افغان های عرب تبار یاد کرده اند، به اجرای برنامه حمله بر برجهای تجارتي جهان در نیویارک و قصر وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) متهم نمود. رخدادی که آمریکا آن را ذریعة هجوم خود بر افغانستان قرار داد که به فروپاشی نظام طالبان و اشغال افغانستان توسط قوای آمریکایی انجامید. پس میان افغانستان و میان آنچه بنام افغان های عرب تبار یاد می شود، رابطه موجود است که اسامه جزئی از آن می باشد. در واقع امر، افغانستان در دهه های گذشته از این پدیده به طور مثبت و منفی متأثر شده است. لذا ایجاب می نماید که پیرامون ظهور این پدیده به طور نسبتاً تفصیلی سخن بگوییم تا از لابه لای آن برای پرسش های ذیل پاسخی درست دریابیم: عربها چگونه به افغانستان سرازیر شدند؟ و چرا؟ چه کاری انجام دادند؟ و سرنوشت شان چه شد؟ و چگونه با جنبش طالبان یکجا شدند؟ و موقف طالبان درباره آنها چه بود؟ و آیا تمام عربهایی که به افغانستان آمدند دارای يك اندیشه بودند؟

در سطور آتی، تلاش خواهیم نمود که به پرسش‌های بالا پاسخ دهیم؛ ولی پیش از آن لازم میدانم که بر سال‌های نخستین دورهٔ جهاد مسلحانه افغانستان بر علیه نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و حکومت دست‌نشانده آنها، نگاهی گذرا بیفکنیم؛ جهادی که آن عربها در یکی از مرحله‌های آن جهت مشارکت در آن به افغانستان آمدند. تا بدین وسیله بتوانیم که نظریات خویش را از روی آگاهی تقدیم بداریم و خواننده در مقابل اطلاعات مورد اطمینان و درست قرار گیرد.

آغاز جهاد در افغانستان :

هنگامی که سردار محمد داوود به تاریخ 17/ جولای 1973 م/ 26 سرطان 1352 هـ ش نظام شاهی را با همکاری افسران ارتش که در حزب دیموکراتیک خلق نیز عضویت داشتند، برانداخت؛ کودتای مذکور در آن زمان، جزئی از استراتژی بلند مدت اتحاد جماهیر شوروی به شمار می‌آمد. اتحاد جماهیر شوروی بر آن بود که در سیاست خارجی خود و بخاطر رسیدن به اهداف استراتژیک خویش در افغانستان و منطقه از وجود محمد داوود استفادهٔ اعظمی نماید. کمونستان افغانی نیز، زمامداری سردار محمد داوود را دورهٔ انتقالی میان نظام شاهی و میان نظام کمونیستی می‌پنداشتند. از این رو با داوود همکاری کردند تا به نظام شاهی در کشور خاتمه دهد و سپس خودشان را از نظام او نیز رهایی بخشند. از این رو، حزب دیموکراتیک خلق به ویژه جناح پرچم به رهبری بیک کارمل، از زمان محمد ظاهر شاه با سردار محمد داوود رابطهٔ تنگاتنگ ایجاد کرده بود. آگاهان به این اعتقاد هستند که محمد داوود کمونیست نبود بلکه مردی میهن‌دوست و ملی بود که می

خواست کشورش افغانستان به زود ترین فرصت پله های تعالی و پیشرفت را بپیماید. اما؛ به شعارهای کمونستان فریب خورده بود و گمان داشت، شعارهایی که بلند کرده اند و میخواهند چون پیشرفت و دیموکراسی و تحقق عدل، در اجراء آن صادق می باشند. محمد داوود چنان فریب شعارهای کمونستان را خورده بود که خودش نیز در بلند کردن آن شعارها گلو پاره میکرد. از این رو کمونستان را - به ویژه گروه پرچم را - جهت بدست آوردن اهداف خویش بهترین همکار خویش می پنداشت.

بعضی از دوستان و یاران وی در رابطه به اعتمادی که بر کمونستان داشت با وی صحبت نموده گفتند که اعتماد بسیار بر آنها سبب می گردد تا چهره ات خدشه دار گردد. محمد داوود در پاسخ به آنها گفت: "در کشورهای ما عادت بر این رفته که در پشت هر مرد وطن دوست تکه سرخی را آویزان کنند!!" منظورش از این عبارت آن بود که هر انسان وطن دوست را متهم به کمونیست بودن و میل به اتحاد شوروی داشتن مینمایند.^۱

کمونستان از اعتمادی که سردار محمد داوود بر آنها داشت از سال 1969م/1948 هـ ش به بعد در اطراف وی گرد آمدند. مخصوصاً جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق که تحت رهبری ببرک کارمل فعالیت می نمود. ببرک کارمل فرزند یکی از جنرالان ارتش افغانستان بود و با سردار محمد داوود میانه خوبی داشت. هنگامی که محمد داوود در 17 جولای 1973م مطابق 26

1 - دهه قانون اساسی ص: 18 اثر صباح الدین

سرطان 1352 هـ ش، علیه پسر کاکا و برادر همسرش کودتا نمود، افسران مربوط جناح پرچم یگانه گروه مورد اعتماد محمد داوود، کودتا را به نفع وی کامیاب ساختند.

جناح پرچم حزب کمونیستی از مدت‌ها بود که صاحب منصبان اردو را در صفوف خویش تنظیم می نمود. سردار محمد داوود آنها را از طریق دکتر حسن شرق شناسایی نمود. حسن شرق یکی از کمونستانی بود که با داوود رابطه نیکی داشت و در زمان زمامداری محمد داوود نیز از شخصیت‌های مورد اعتماد وی به شمار می رفت. حسن شرق برای داوود گفته بود که آن جناح نسبت به تو ارادتمند و مخلص می باشد. در واقع آن صاحب منصبان از طرف اتحاد جماهیر شوروی وظیفه یافته بودند تا با سردار محمد داوود همکاری باشند. لذا آنها در کودتا با وی ایستادند و نظام شاهی را سقوط دادند.

کسانی که در کودتا به نفع محمد داوود علیه پسر کاکایش محمد ظاهر شاه شرکت جستند، اکثر آنها در سال 1978م 1357 هـ ش علیه وی نیز قیام نمودند و به نفع حزب کمونیستی "خلق" کودتا نمودند. مانند: دگروال عبدالقادر از قوای هوایی، جگرن محمد اسلم وطنجار از قوای زره دار و غیره.

اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جناح پرچم) در رژیم محمد داوود از مقام های بلندی برخوردار شدند که چندین وزارت و ریاست مهم در بعد نظامی و ملکی برای آنها داده شد. اشخاصی که در حکومت محمد داوود وزارت یافتند عبارت بودند از: دکتر حسن شرق، فیض محمد، سرور نورستانی، عبدالحمید محتاط، پاچاگل وفادار و غیره. این افراد اعضای اصلی بیروی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق بودند.

شمار زیادی از اعضای حزب کمونیستی همراه با چندین تن از جاسوسان استخبارات کاجی بی، در شورای وزیران حکومت محمد داوود عضویت داشتند. مهمترین شخصیت‌های کمونیست که در حکومت داوود به وزارت رسیدند عبارت بودند از:

فیض محمد، صاحب منصب پایین رتبه ارتش به حیث وزیر امور داخله، دکتر نعمت الله پژواک، یکی از کمونستان معروف در ولایت ننگرهار وزیر آموزش و پرورش، عبدالحمید محتاط، یکی از صاحب منصب های تازه فارغ التحصیل به حیث وزیر مخابرات پاچا گل وفادار، یکی از کمونستان که بعدها، پیش از سقوط نظام دکتر نجیب به مجاهدین حزب اسلامی پیوست به حیث وزیر سرحدات جیلانی باختری، یکی از اقارب نزدیک بیک کارمل و از اعضای حزب کمونیزم به حیث وزیر زراعت و آبرسانی محمد خان جلالر، یکی از جاسوسان معلوم الحال و معروف KGB کسیکه بعداً در سقوط رژیم داوود خان با روابطی که با مسکو داشت نقش بارزی بازی نمود، به حیث وزیر تجارت غیر از اشخاص مذکور شمار زیادی از اعضای حزب کمونیست افغانستان در سمت های نظامی و ملکی حساسی تعیین شدند. هنگامی که زمام امور را در دست گرفتند به تطبیق برنامه های خویش پرداختند. از آنجا که وزارت داخله و معارف را در دست داشتند، بیش از هشتاد تن از اعضای خود را که در دانشکده های مختلف دانشگاهها و لیسه های عالی وظیفه تدریس را به عهده داشتند، به حیث والیان ولایات و ولسوالان ولسوالی ها معرفی نمودند. و برای تمام صاحب منصبانی که در کودتا شرکت جسته بودند دو ترفیع افتخاری بخشیدند تا قابلیت آن را پیدا کنند که سمت های بلند و حساس را تصاحب کنند. زیرا ضابطانی که در کودتای محمد

داوود شرکت کرده بودند دارای رتبه های بسیار پایین بودند که از لحاظ رسمیات حق تعیین در سمت های بالا را نداشتند. همین امر سبب بخشش ترفیعات حاتم گونه برای ایشان گردید. هنگامی که سمت های حساس را در بخش های نظامی و امنیتی و ملکی بدست آوردند، به تصفیه مخالفین و دور نمودن آنها از سمت های حساس دولتی پرداختند که در این میان عده از آنها را تصفیه جسدی نیز نمودند. مخالفین کمونستان در افغانستان به دو گروه تقسیم می شدند:

گروه اول ملی گرایان بودند که در حکومتها و رژیم های مختلف سمت های بلندی چون رهبری ارتش، نخست وزیری، وزارت و ریاست ها را به عهده داشتند. وعده از جنرال های موجود در ارتش نیز از مخالفین آنها محسوب می شدند از میان مخالفین رژیم کمونیستی از شخصیت های زیر می توان نام برد: محمد هاشم میوندوال، محمد موسی شفیق. کمونیستها فضا را بر ملی گرایان و مخلصان تنگ مینمودند. زیرا آنها را از جمله هواخواهان دوره ظاهر شاه می شناختند. منظورشان از این کار آن بود که قشر با درک و دانشمند را از محمد داوود دور نگهدارند تا تنها بماند و به سهولت بتوانند که کار او را هم در یک وقت مناسب یکسره و تمام نمایند.

مردم دیندار: این گروه دومی بود که از طرف کمونستان موجود در حکومت داوود خان مورد تعقیب و تصفیه جسدی قرار گرفتند. تمثیل کننده آن طیف از مردم شخصیت های دیندار کشور از قبیل علمای دینی و اعضای حرکت اسلامی می باشند که کمونستان آنها را چه در دانشگاه کابل و چه در اداره های آموزشی دیگر بدترین دشمن خود خوانده بودند. این گروه اسلامگرا توانسته بود

که در اکثر مطلق موسسات تحصیلات عالی در کابل - که میدان واقعی مسابقه و کشمکش میان جریان های فکری مختلف پنداشته میشد - بساط را از زیر پای کمونستان بیرون نماید و اوضاع را به نفع خودشان تغییر دهد.

آغاز فعالیت نظامی در افغانستان:

جوانان اسلامگرا در جریان همه آن رخدادها قرار داشتند و از آن سبب با مشکلات فراوانی رو به رو بودند. چون دیدند که کمونستان زمام امور را بدست گرفته اند و محمد داوود چیزی جز بازیچه در دست آنها جهت رسیدن به اهداف شان نیست و کمونستان دارند با اسلامگرایان تصفیه حساب می نمایند و آنها را به زندان می افکنند و در نهایت تصفیه جسدی می نمایند، تصمیم گرفتند که با همکاری عده از رجال ارتش که توسط مهندس حبیب الرحمن در سال 2974م/1353هـ ش، در صفوف حرکت اسلامی تنظیم شده بودند، دست به کودتای نظامی بزنند چون پلان کودتا افشا گردید، حکومت شمار زیادی از ارتشیان را همراه با سر کرده کودتاگران شهید مهندس حبیب الرحمن دستگیر نمود مهندس حبیب الرحمن جوانی بیست و سه ساله بود که در آن زمان در دانشکده پولی تخنیک تحصیل می نمود، از طرف رژیم محمد داوود از خلال یک محکمه بسیار مختصر و سریع، محکوم و به شهادت رسانده شد. متباقی قیادت های حرکت اسلامی که از طرف رژیم مورد پی گشت قرار گرفته بودند خودشان را مخفی داشته بعداً به پاکستان مهاجرت نمودند که استاد برهان الدین ربانی و مهندس گلبدین حکمتیار و خواجه محفوظ از میان آنها بودند.

پس از آنکه اعضای حرکت اسلامی در پاکستان مستقر شدند دوباره به فکر عملیات نظامی افتادند. در این حال میان دو گروه حرکت اسلامی اختلاف رخ داد. یکی از آن دو گروه بر آن بود که عملیات نظامی به مثابه خود را در هلاکت افکندن است و درست نیست که علیه رژیم محمد داوود دست به عملیات مسلحانه زد. متبني این دیدگاه استاد برهان الدین رباني بود، وي بر آن بود که راه درست آنست که با محمد داوود از در مفاهمه پیش آمد صورت گیرد.

گروه دوم - که اقلیت را در بر می گرفت - بر آن بود که قیام مسلحانه و فعالیت نظامی راه درست تر مقابله با رژیم محمد داوود می باشد. بنابر اقلیت موافقه صورت گرفت که علیه نظام داوود دست به عملیات نظامی بزنند و آنها را با ابتدایی ترین اسلحه. اعضای حرکت به گروه های کوچکی تقسیم شدند و این بار قیادت عمومی عملیات به عهده حکمتیار - که بعدها به رهبری حزب اسلامی رسید - قرار گرفت.

ترتیب امور این طور بود که سردار محمد داوود را در جشن ملی که به مناسبت به قدرت رسیدن وی دایر میگردید 19 جولای 1975م/ 29 سرطان 1354 هـ ش، به قتل برسانند. قرار بود محمد داوود خودش در شب اخیر جشن در محفل های شبانگاهی که در نزدیکی تپه مرنجان صورت می گرفت، شرکت نماید. رهبری عملیات در شهر کابل به عهده مهندس حکمتیار گذاشته شد.

در عین زمان تصمیم گرفتند که عملیات مسلحانه را در اطراف کشور نیز تدارک ببینند که وظیفه عملیات در ولایت لغمان را به عهده مولوی حبیب الرحمن گذاشتند، و در ولایت بدخشان به دوش دکتر محمد عمر، در وادی پنجشیر به عهده سیف الدین

نصرت یار و خواجه محفوظ و مهندس احمد شاه مسعود، در ولایت ننگرهار به قاری مومن و دیگران و در ولایت کنر به استاد گل محمد و محمد مالک. هیچ یکی از این جوانان در استعمال سلاح و امور نظامی تجربه نداشتند و از نحوه اجرای عملیات نظامی کاملاً بی اطلاع بودند.

نتیجه آن شد که عملیات به ناکامی شدید مواجه شد و حکومت توانست که شمار زیادی از رهبران عملیات را همراه با بهترین جوانان حرکت دستگیر نماید. محمد داوود سه تن از رهبران عملیات را به تشویق و تحریک کمونستان به صورت فوری اعدام نمود. آن سه تن که به صورت فوری به قتل رسیدند، عبارت بودند از: مولوی حبیب الرحمن، دکتر محمد عمر، و خواجه محفوظ منصور. و صدها تن دیگر از اعضای حرکت اسلامی راهی زندان شدند که از جمله آنها استاد غلام محمد نیازی، یکتن از فارغان دانشگاه ازهر و رئیس دانشکده شرعیات پوهنتون کابل بود. همه آنها در آغاز به قدرت رسیدن کمونستان به طور دست جمعی و بدون هیچ محاکمه اعدام گردیدند، حتی بسیاری آنها در داخل اتاق های زندان پل چرخي با ضرب گلوله به شهادت رسانده شدند.

پس از آنکه عملیات به ناکامی انجامید، رژیم محمد داوود همه اعضای منسوب به حرکت اسلامی را مورد پی گشت قرار داد، و شرایط زندگی بر اسلامگرایان سخت گردید. تا امروز هم کسانی که در آن زمان ارتباطی به حرکت اسلامی داشتند آن روزگار را بیاد می آورند که چگونه از طرف نیروهای حکومتی مورد بی مهری بلکه دشمنی قرار می گرفتند؟ و چگونه نیروهای نظامی به خانه های شان داخل می شدند مردم را مورد ضرب و شتم و اهانت قرار می دادند. در اثر آن پی گشت ها عده زیادی از مردم مسلمان

در سال 1975م/1354هـ ش به پاکستان مهاجرت کردند و جماعت اسلامی پاکستان از آنها استقبال گرم نمود و در ابتداء برای مدت طولانی برایشان جا داد. سپس میان آنها و حکومت پاکستان که در آن زمان ریاست آن با رهبری حزب مردم پاکستان ذوالفقار علی بوتو پدر خانم بی نظیر بوتو، بود رابطه برقرار شد. این زمانی بود که میان حکومت های افغانستان و پاکستان اختلاف نظر شدید به وجود آمده بود، چونکه محمد داوود مجموعه از مخالفین حکومت پاکستان را از میان رهبران پشتون تبار و بلوچ که علیه رژیم وقت پاکستان تمرد کرده بودند در خاک افغانستان جا داده بود. پاکستان گروه های متمرّد را با تمام شدت سرکوب نمود و برای اولین بار از نیروهای هوایی علیه تمرد داخلی استفاده صورت گرفت. حکومت پاکستان هم موجودیت افغان های مخالف رژیم محمد داوود را فرصتی گرانبها دانسته برایشان جا داد و با اسلحه ارزان قیمت آنها را مسلح گردانید تا از طریق آنها و فشاری که بالای دولت افغانستان وارد می کند، با حکومت افغانستان مذاکره نماید و قضیه پشتون ها و بلوچ ها را حل و فصل نماید. این مرحله ابتدای دوره هجرت افغانها به پاکستان را تشکیل میدهد. این مجموعه در آینده بنام مهاجرین پنجاب و چهار شهرت یافتند که در سال 1354 هـ ش مطابق با 1975 م به پاکستان مهاجرت نموده بودند، و تاثیر آنها در تعیین روند امور عمیق و سازنده بود.

در آن زمان يك مشکل اساسي و بزرگ رخ داد که تاثیر زشت خود را به طور عمیق بر جای گذاشت و آن عبارت بود از آنکه عده از اعضای حرکت اسلامی، در حالی که خود در پاکستان بودند با حکومت محمد داوود رابطه برقرار نمودند. بعضیها در این

موضوع متهم شناخته شدند که یکی از آنها مهندس جان محمد نام داشت. محکمه که از طرف حرکت اسلامی تشکیل یافته بود جهت فیصله قطعی در این موضوع - تا هنوز عده از اعضای آن محکمه زنده هستند - علیه مهندس جان محمد حکم اعدام را صادر نمود و حکم اعدام در حق وی نافذ گردید. همراه با مهندس جان محمد دو تن دیگر؛ مهندس احمد شاه مسعود و مهندس محمد ایوب نیز متهم شده بودند. دو تن اخیر قادر به فرار شدند اما این موضوع اساس اختلاف میان احمد شاه مسعود و حکمتیار قرار گرفت که به مرور زمان ژرفای بیشتر پیدا کرد. مسعود حکمتیار را متهم می کرد که می خواسته (با همکاری استخبارات و پلیس پاکستانی - مترجم) وی را دستگیر نماید و به قتل برساند. از آن رو خودش را برای مدت شش ماه در شهر کراچی پاکستان مخفی نمود و سپس از پاکستان بیرون شد و هیچ گاهی - جز کمی پیشتر از سقوط نظام دکتر نجیب الله - به پاکستان داخل نشد. ولی حکمتیار ازین موضوع انکار نموده می گوید: در آن زمان امارت حزب اسلامی با قاضی محمد امین وقاد بود و وی در این موضوع، نه از نزدیک و نه از دور، هیچ دستی نداشت.

پس از آن احزاب جهادی در پاکستان تشکیل شد. در جریان انتخاباتی که به منظور انتخاب رهبری حرکت اسلامی در شهر پشاور در سال 1977م/1356هـ ش تعیین می گردید و در آن زمان بنام جمعیت اسلامی شناخته می شد، استاد برهان الدین ربانی در میان انتخاب کنندگان که به 122 تن می رسیدند، رای اکثریت را نبرد، این امر سبب گردید که حرکت اسلامی به دو گروه تقسیم شود: حزب اسلامی افغانستان تحت رهبری مهندس گلبدین حکمتیار، و جمعیت اسلامی تحت رهبری استاد برهان الدین

رباني- البته جماعت اسلامي پاكستان با استاد برهان الدين رباني و انگشاف حزبش كمكهاي فراواني نمود تا آنكه سر پاي خودش ايستاد.

البته اساس اختلاف ميان اين دو رهبر از قبل پيدا شده بود كه در روش كار و استراتژي فعاليت شان مضمربود. مجموعه كه تحت رهبري استاد رباني قرار داشت معتقد بودند كه راه درست مبارزه فعاليت سري و صلح آميز است و تلاش ميورزيد كه با حكومت محمد داوود ايجاد رابطه نمايد. ولي مجموعه دوم اذعان داشت كه روش بهتر تعامل با حكومت محمد داوود فعاليت نظامي مي باشد. استاد رباني مي گفت: جوانان خون گرم و ناپخته ولي كم تجربه اند و درست نيست كه از آنها متابعت نمود.

در اين گيرودار كمونستان با همكاري شوروي برنامه سقوط حكومت محمد داوود را طرح ريزي مي كردند. زيرا محمد داوود در اعتماد خود نسبت به كمونستان تجديد نظر کرده عدة زيادي از آنها را به اتهام اختلاس از موقعيت هاي مهم دور ساخته بود.

داوود هنگامي كه در سال 1356 هـ ش مطابق با 1977 م طي يك سفر رسمي به شوروي رفته بود و با رهبر وقت اتحاد شوروي برجنيف ديدار كرد. رهبر شوروي از محمد داوود خواسته بود كه براي متخصصين دول غربي كه تابع كشورهاي پيمان اطلس شمالي (NATO) اجازه ندهد كه در ولايات شمال افغانستان فعاليت نمايند. زيرا آنها در حقيقت جاسوسان كشورهاي غربي اند كه در باره اتحاد شوروي به جمع اخبار و معلومات ميپردازند. و محمد داوود با لهجه خشك و سرد پاسخ گفته بود- چنانچه يكي از حاضران حكاييت نموده است- كار و فعاليت متخصصين خارجي به خود افغانستان مربوط مي شود. اين گونه خواسته ها را ما

بمثابه مداخله صريح در امور خويش مي پنداريم. من براي اجازه نمي دهم برايهماني كه کشور خود را چگونه اداره كنم. اين قبيل مسائيل به افغانستان مربوط ميشود. ما مردن را به سبب گرسنگي ترجيح مي دهيم ولي دوست داريم استقلاليت تصميم گيري و تحرك خويش را نگهداريم. سپس از جاي خود بلند شد و بي آنكه پروتوكول سياسي را رعايت نمايد كه با رئيس دولتي بزرگ در جلسه رسمي قرار دارد از اطاق بيرون رفت. در آن سفر در برنامه بود كه بايد با برجنيف يك ديدار خاص دو نفره داشته باشد ولي آن ديدار را الغاء نموده به افغانستان باز گشت. اين موضوع در سال 1977 م يكسال قبل از رخداد کودتاي كمونستي عليه وي صورت گرفت.¹

پس از آن زمان، و با تشويق حكومت محمد رضا شاه پهلوي در ايران، كه در آن روزگار هم پيمان اساسي اداره آمريكا در منطقه شناخته مي شد، محمد داوود خواست كه روابط اقتصادي افغانستان با شوروي را كم سازد او به داوود وعده داده بود كه كمك عاجل يك ميليارد دالري را در اختيارش قرار داده و در سال آينده آنرا دو برابر خواهد ساخت. اين به شرطي كه افغانستان در مذاكرات با پاكستان را باز نمايد و اختلافات مرزي با آن کشور را حل و فصل نمايد. و رضا شاه، محمد داوود را تشويق نمود كه به كشورهاي اسلامي ديگري چون عربستان سعودي، ليبيا، مصر و

(1) ركه تحليل واقعات سياسي افغانستان، عبد

الحميد مبارز، ص 345، طبع كتابخانه سبا، پشاور،

طبع دوم.

کویت نیز سفر نماید. محمد داوود عملاً در سال 1978م/1357هـ ش سفر طولانی ای را در پیش گرفت و در خلال آن از مهم ترین کشورهای اسلامی دیدار به عمل آورد.

یک‌کده مردم می گویند: رهبری دولت کویت در آن زمان برای محمد داوود چک سفیدی را تقدیم داشت تا در آن هر اندازه از پول می خواهد جهت تطبیق پروژه های اقتصادی و توسعهی خویش بنویسد. داوود در اخیر به پاکستان نیز سفر نمود.

اتحاد شوروی این تحول را به طور جدی زیر نظر داشت. با محمد داوود محمد خان، جلالر - وزیر تجارت و یکتن از کمونستان معروف و عضو ارشد KGB در افغانستان - همراه بود که تمام اطلاعات و تطوراتی که میان افغانستان و این کشورها رخ داده بود، به مسکو خبر می داد. حتی تمام موضوعاتی که میان محمد داوود و رؤسای آن کشورها بحث و مناقشه می شد، نیز به مسکو منتقل می ساخت.

پیش از آن نیز، اتحاد شوروی برای مرحله آینده در افغانستان آمادگی میگرفت. از این رو هر دو جناح خلق و پرچم را علی رغم اختلافات شدیدی که با هم داشتند و ادار ساخت تا اختلافات خویش را کنار بگذارند و با هم متحد شوند. لذا بنابر فشار شوروی دو حزب کمونیستی افغانستان (شاخه خلق و پرچم) در سال 1977م/1356هـ ش، عملاً متحد شدند و آمادگی برای سقوط حکومت محمد داوود میگرفتند. در حالی که محمد داوود برای مهمانی وزرای خارجه کشورهای غیر منسلك در کابل، آمادگی میگرفت، حفیظ الله امین نقشه کودتا علیه وی را طرح ریزی نمود. در این شرایط یکی از شخصیت‌های رهبری حزب کمونست بنام «میر اکبر خیبر» به صورت مرموزی به قتل رسید. شمار زیادی از

آگاهان به آن باور هستند که کمونستان خودشان او را کشتند تا فضایی مناسب برای ایجاد کودتا پیدا نمایند. یکی از نزدیکان مقتول بنام عبدالقدوس غوربندی یکتن از کمونستان معروف، در کتابش ذکر نموده که شواهد و ادله زیادی وجود دارد و تعداد زیادی از کمونستان بزرگ هم بدان اعتراف دارند که خیبر توسط کوماندوهای استخبارات KGB که از طرف سفارت اتحاد شوروی وظیفه یافته بودند، وبا دسیسه بربك کارمل، به قتل رسید.

کمونستان توأم با تشییع جنازه «خیبر» راه پیمایی سیاسی ای را راه انداختند و رهبری حزب (هر دو جناح خلق و پرچم) برای نخستین بار طور یکپارچه بیرون شدند و علیه حکومت محمد داوود سخنان آتشین ایراد نمودند که اسباب غضب ویرا فراهم آورد. زیرا که دولت در صدد آمادگی برای مهمانداری کنفرانس وزرای خارجه دول غیر منسلک - که چند روز بعد، منعقد می گشت - قرار داشت. حکومت از این ترسید که کمونستان در اثنای کنفرانس شور و فتنه برانگیزند و اسباب شرمندگی حکومت را فراهم آورند. لذا دولت محمد داوود خان فیصله نمود تا رهبران حزب کمونیست در زندان افکنده شوند، حفیظ الله امین پیش از گرفتاری خویش توانست که نقشه و دستور عملیات را - که از طرف او تدارک دیده

(1) رک نگاهی به تاریخ حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، عبد القدوس غوربندی، ص 57. وی عده ای دیگری باور دارند که خیبر از طرف چریکهای حزب اسلامی در کابل به قتل رسیده بود.

شده بود - در دسترس افسران حزب کمونیست قرار دهد تا علیه محمد داوود کودتا را راه انداخته و حکومتش را براندازند.

دستور کودتا به روز 27 اپریل 1978م/7 ثور 1357 هـ ش از طرف کمونستان به اجراء درآمد . محمد داوود ترجیح داد که تسلیم نشود و مقاومت را ادامه دهد. داوود در اثنای عملیات، افسری را که او را به تسلیم شدن فرا خواند با ضرب گلوله به بازویش زخمی نمود و در نهایت با اغلب اعضای خانواده اش که با وی حضور داشتند در قصر ریاست جمهوری کشته شد. از خانواده او جز چند دختر کوچک و برادرزاده اش که در خارج بسر می بردند کسی جان سالم بدر نبرد.

رهبران حزب کمونیست که يك یا دو روز پیشتر دستگیر شده بودند از زندان بیرون و راهی کرسی های قدرت شدند. این کودتا نیز به همکاری همان صاحب منصبانی رخ داد که قبلاً محمد داوود خان توسط آنها علیه پسر کاکایش کودتا کرده بود و قدرت را بدست گرفته بود، همینطور این کودتای خونین و این تحول بنیادین صورت گرفت.

مردم عامه ماهیت این تحول را در افغانستان درک نمی کردند. از این رو، زمانی که جوانان پیرو حرکت اسلامی در عهد محمد داوود بر علیه موجودیت کمونستان در نظام به شورش پرداخته بودند، از طرف مردم هیچ نوع کمک قابل ملاحظه دریافت نکردند. و این مردم بهای بی ادراکی و بی خبری شان را با به وجود آمدن نظام کمونیستی در کشورشان پرداختند.

در آن زمان، به سبب قلت آگاهی سیاسی مردم افغانستان، کسی در روزهای نخست، حقیقت حزب دیموکراتیک خلق کمونست را نمی دانست. حتی عده از رجال دین و مولوی ها نیز این حزب را

تأيید می کردند و علیه جوانان حرکت اسلامی که علیه نظام کمونستی اعلان جهاد کرده بودند، فتوی صادر می نمودند و آنها را - تحت تاثیر تبلیغات کمونستان - «اخوان الشیاطین» می خواندند. زیرا که آن مجموعه جوانان افتخار داشتند که خودشان را منسوب به جنبش «اخوان المسلمین» بدانند. چونکه ترجمه کتابهای استاد سید قطب و برادرش محمد قطب را خوانده بودند و از آن تاثیر پذیرفته بودند.

در آن زمان اکثر مطلق اعضای حرکت جوانان مسلمان جز همین دو اسم کس دیگری را نمی شناختند و از جنبش اخوان چیزی جز نام بلد نبودند. ولی زمانی که استاد سید قطب در سال 1966م که در راه افکار و عقیده اش به شهادت رسید، شخصیت وی نمونه گردید برای تمام حرکت های جهادی که با افکار مخالف اسلام در سر جنگ بودند.

در آن زمان، فتوایی که از طرف عده از علماء و مولوی ها به نفع حکومت کمونستی و علیه مجاهدین صورت می گرفت یا به سبب آن بود که در مورد حقیقت حزب دیموکراتیک خلق (کمونستی) اطلاعی نداشتند و یا آگاهی سیاسی شان اندک بود، یا آن کار را زیر فشار کمونستان انجام می دادند که کمونستان آنها را تهدید به زندان و قتل می نمودند. در آن سال ها به زندان رفتن مساوی با مرگ بود. زیرا کسی را که کمونستان چه به سبب مخالفت فکری یا به سبب مخالفت شخصی دستگیر کردند، به طور اغلب دیگر زنده نماندند.

تأسیس حرکت انقلاب اسلامی افغانستان:

پس از آنکه کمونستها بر سر قدرت رسیدند، هم حزب اسلامی

به رهبري مهندس حکمتيار وهم جمعيت اسلامي به رهبري استاد رباني و شماری از مخلصين احساس نمودند که باید در برابر این نظام تلاشهاي خود را هم آهنگ سازند ولي هيچ يکي از آن دو رهبر امارت يکديگر خویش را نمی پذیرفتند، مولوي محمد نبي محمدي را - که در آن زمان در يکي از مدرسه هاي ديني کويته پاکستان به تدریس مشغول بود، و در زمان محمد ظاهر شاه در يکي از دوره هاي دهه ديموکراسي عضويت پارلمان را نیز بعهده داشت و از مخالفين سرسخت حزب کمونست به شمار مي رفت، هنگامی که کمونستان در زمان محمد داوود صاحب اسم و رسم شدند و مي خواستند که از وي (مولوي محمد نبي محمدي) هم بخاطر مخالفتي که با آنها در پارلمان نموده بود، انتقام بگیرند به پشاور رو آورد او در حالي که عضويت حزب اسلامي را داشت نامش را پيشنهاده کردند تا رياست حزب جديد را که از مجموع حزب اسلامي و جمعيت اسلامي تشکيل شده بود، به عهده گیرد.

اندماج (یکجايي) شکلي صورت گرفت، و مولوي محمد نبي محمدي رياست حزب جديد «حرکت انقلاب اسلامي» را عملاً به دست گرفت. پس از مدتي استاد رباني به رياض سفر کرد و در آنجا با عده از افغانها دیدار نمود. پس از آنکه از رياض بازگشت از تأسيس حزب جديدي بنام «جبهه نجات ملي» اطلاع دادند. و مولوي محمد نبي محمدي حزب حرکت انقلاب اسلامي را بنام حزب مستقلي اعلام داشت. مولوي محمد نبي محمدي این کار را به تشويق و ترغيب يکتن از رهبران و متنفذين پاکستاني مفتي محمود پدر مولوي فضل الرحمن رهبر فعلي جمعيت علماء اسلام (جرياني که دیدگاه ديوبند را در سياست پاکستانی مورد تاييد قرار داده است)، انجام داده بود. مفتي محمود براي محمدي گفته

بود که از پی «اخوانیان و مودودیان» نرود. منظورش از اخوانیان، پیروان خط جنبش اخوان المسلمین مصر و پیروان خط فکری امام ابو الاعلی مودودی که جماعت اسلامی آن فکر را تمثیل مینماید، می باشد. هدف مفتی محمود آن بود که در افغانستان علماء و شیوخ دارای مفکوره سنتی دارای حضوری مستقل در افغانستان باشند. مفتی محمود به آن اندازه اکتفا نکرد بلکه حکومت پاکستان را نیز به همکاری با این حزب جدید تشویق نمود. از این رو با سفیر آمریکا در اسلام آباد ملاقاتی ترتیب داد و از وی خواست که باید حکومت آمریکا کمک های خویش را به حزب اسلامی کم سازد و در عوض آن به حزب جدید به رهبری مولوی محمدی بیفزاید.^[1]

کسی که در این انشقاق کمک نمود مولوی نصر الله منصور بود که خودش را وارث مفکوره سنتی در افغانستان قلمداد مینمود و

(1) این معلومات زمانی در مطبوعات بیرون شد که اسناد سری ای که در سفارت آمریکا در تهران وجود داشت و ایرانیان بر آن استیلا یافتند به نشر رسید. این اسناد را به زبان فارسی تحت عنوان «اسناد لانه جاسوسی» در بیشتر از سی جزء به چاپ رساندند. اسناد متعلق به افغانستان به تنهایی سه جزء کتاب را به خود تخصیص داده بود. در آن کتاب تفصیل ملاقات های مفتی محمود رهبر جمعیت علماء اسلام در آن زمان با مسؤولین آمریکایی در سفارت آن کشور در اسلام آباد درج شده است.

خواهان آن بود که علماء و شیوخ تقلیدی و محافظه کار در يك سازمان گرد آیند.

به میان آمدن جبهه نجات ملي :

چنانچه قبلا بیان داشتم که استاد رباني به سعودي سفر نموده در آنجا با عدة از شخصيتهاي با وجاهت أفغاني چون صبغت الله مجددي و محمد هاشم مجددي و عبدالستار سیرت ملاقات نمود. اعضاي مجلس اتفاق نظر داشتند که مقابله با روسها با دستهاي خالي امکان ندارد و باید حمایت کشورهای غربي و به ویژه آمریکا را در این کار به دست آورد. و باید تلاش ها را هم آهنگ ساخت تا بتوان با این تهاجم بزرگ مقابله نمود و برایمان ممکن نیست که توجه غرب و مخصوصاً آمریکا را به آن قضیه نمی توان که با شعارهاي اسلامي و ديني محض جلب کنیم. از این رو ايجاب مي کند که قضیه را به شکل يك مشکل ملي مطرح سازيم تا کمکهاي غرب را جلب نماييم.

این مجموعه بر آن بود که آن جنگ بزرگ که سال ها به طول خواهد کشید، از توان رهبري نسل جوان که از تجربه بزرگ سالان برخوردار نیستند، بیرون می باشد. از این رو بر آن شدند که باید يك سازمان ملي اي را تشکیل دهند که دارای طبیعت و ساختار اسلامي و ديني نباشد. استاد رباني و صبغت الله مجددي وظيفه ایجاد این نوع سازمان را زیر نام «جبهه نجات ملي» گرفتند. این کار به مثابه ائتلاف میان رباني و مجددي محسوب مي گشت. ولي استاد رباني همچنان به حیث رهبر جمعیت اسلامي باقی ماند و صبغت الله مجددي در رأس جبهه نجات در سال 1978م/1357هـ ش به حیث سازمان مستقل تبارز نمود. هنگامی که سازمان «قیام

اسلامي» مربوط فخر المشايخ ميا گل جان آغاي تگاب. يکتن از مرشدین سرشناس طریقه از منطقه تگاب که در نزدیکی پایتخت کشور واقع است. با جبهه نجات یکجا گردید سبب تقویة بیشتر آن سازمان گردید. در آن زمان صبغت الله مجددی بر این بود که شاه مخلوع محمد ظاهر مناسب ترین شخص برای رهبری جهاد علیه نظام کمونستی در افغانستان می باشد. از این رو به طور مداوم خواهان بازگشت وی بود. بخاطر همین موضوع از طرف ربانی و سیاف و حکمتیار مورد نقد قرار می گرفت.

تأسیس محاذ ملی اسلامی :

پیر سید احمد گیلانی فرزند سید حسن معروف به «نقیب صاحب» یکی از شیوخ طریقه قادریه از تبار شیخ عبدالقادر گیلانی می باشد و از عراق به افغانستان منتقل شده و خانواده اش در آنجا تا هنوز دارای زمین و دارایی می باشد. وی در سال (1978م/1357ه ش) به پاکستان مهاجرت نمود با استفاده از موقعیت اجتماعی و دینی اجداد خود سازمان جدیدی را زیر نام محاذ ملی اسلامی اساس گذاشت. این سازمان بر خلاف نامش یک تنظیم لیبرال بوده درباره قضایای فکری و میهنی و ملی از دیدگاه روشنی برخوردار نمی باشد. عده این تنظیم را مظهری از ائتلاف رؤسای قبایل پشتونی می دانند که در زمان پدرش تحت سیطره روحی وی قرار داشتند.

خانواده گیلانی با خانواده شاه مخلوع رابطه خویشاوندی دارد، لذا خانواده اش از افکار غرب گرایی به طور روشن متأثر می باشد. از این رو تنظیم محاذ از حیث فکر و اندیشه نزدیکترین تنظیم افغانی به اندیشه محمد ظاهر شاه می باشد. لذا در جریان

جهاد خواهان بازگشت وي از طریق لويه جرگه بود. این موضوع یکی از مسایل عمده بود که تنظیم او را از تنظیم های جهادي دیگر جدا مي ساخت و از آن رو زیر انتقادات مسلسل تنظیمها قرار داشت.

تأسیس حزب اسلامي (جناح مولوي خالص):

در سال 1979م/1358هـ ش حزب اسلامي تحت رهبري حکمتیار با جمعیت اسلامي تحت رهبري استاد رباني ائتلاف نمودند و حزب دیگری را بنام حرکت انقلاب اسلامي تشکیل دادند. حکمتیار اعضاي حزب را دستور داد که به تنظیم جدید بپیوندند. مولوي محمد یونس خالص که یکی از اعضاي بلند پایه حزب حکمتیار به شمار مي رفت علیه رهبر خویش بغاوت نموده گفت: آقای حکمتیار از تنظیم حزب اسلامي جدا شده لذا مستحق رهبري نمي باشد و خودش را رهبر واقعي حزب معرفي نمود. شرایطی که مجاهدین در آن زمان قرار داشتند براي ایجاد این جدایی میان تنظیم حزب اسلامي مهیا بود. گذشته از آنکه میان طبیعت حکمتیار و سرشت مولوي خالص تفاوت های بنیادینی نیز وجود داشت طوري که حکمتیار دارای خوي جدي بود و میخواست حزتش را بر اساس قواعد و اصول منضبط رهبري نماید در حالی که خالص دارای سرشتي غیر جدي و آسان گیر به نظر مي رسید.

تأسیس اتحاد اسلامي به رهبري استاد سیاف:

پس از آنکه افغانستان تحت اشغال مستقیم قوای شوروي قرار گرفت و تنظیم های جهادي بیشتر از هر وقت دیگری نیازمند آن

بودند که تلاش های خود را هماهنگ سازند و تحت یک درفش کنار بیایند. در آن زمان آقای استاد عبد الرب رسول سیاف تازه از زندان رهایی یافته بود و هنوز به هیچ یک از احزاب جهادی نپیوسته بود. لذا رهبران پنج حزب چون: برهان‌الدین ربانی، صبغت‌الله مجددی، مولوی محمد یونس خالص، مولوی محمد نبی محمدی و پیر سید احمد گیلانی که سیاف را نمادی از یک مجاهد مخلص می‌پنداشتند، و از آن رو مورد توقیر و گرامیداشت همه بود، از این حیث آن رهبران پنجگانه اتفاق نمودند که اتحادیه تشکیل دهند که رهبری آن با آقای سیاف باشد. و نام این تنظیم ائتلافی را «اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان» گذاشتند که آن واقعه در سال 1980م/1359هـ رخ داد.

حزب اسلامی به رهبری حکمتیار به ائتلاف نپیوسته اعلان نمود که ما مخالف اتحاد نیستیم ولی از این هراس داریم که آن ائتلاف وسیله دیگری برای ساختن تنظیمی جدید باشد. ما اوضاع را از دور مراقبت می‌نماییم و از خارج آن را تأیید و تقویت می‌کنیم. اگر در خلال مراقبت، از دور برایمان ثابت گردید که آن اتحاد صادقانه می‌باشد و در آن فریبکاری وجود ندارد، آنگاه در تصمیم خود تجدید نظر خواهیم نمود و به آن خواهیم پیوست.

هنوز یکسال بیشتر سپری نشده بود که در سال 1981م/1360هـ ش چهار حزب از میان پنج حزب جهادی مخالفت خود را علیه اتحاد اعلام داشتند. رهبران احزاب مخالف سیاست های سیاف را به باد نقد گرفته او را متهم به خیانت نمودند. ایشان ادعا نمودند که آقای سیاف در یک سخنرانی در حضور وزرای خارجه دول اسلامی که در اسلام آباد برگزار شده بود خود را وارث و ممثل تمام مجاهدین افغانستان خوانده بود، از این رو تنظیم های

چهارگانه بجز جمعیت اسلامی، آقای سیاف را خاین خواندند. بنابراین رشته وحدت میان تنظیم ها گسست و استاد سیاف نام «اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان» را با امکانات مالی آن به ارث برد و تحت همین نام و با کمی تغییر حزب خودش را ادامه داد. وی عده زیادی از اعضای بلند پایه تنظیم های جهادی به ویژه جمعیت اسلامی را از آن خود نمود که مهندس احمد شاه احمدزی یکی از آنها بود. این حزب تا امروز ادامه دارد و صرف نام آن تغییر کرده است.

عوامل مشارکت مردمی در جهاد :

احزاب جهادی به آن صورت تشکیل گردید، و مقاومت علیه استیلاي کمونستان از طرف پیروان حرکت اسلامی از زمان محمد داوود آغاز یافته بود. هنگامی که حزب دیموکراتیک (با هر دو جناح خلق و پرچم) و با همکاری مستقیم ماسکو به پیروزی رسید، آتش مقاومت مشتعل تر گردید و پیروان حرکت اسلامی در استنفار انگیزه جهاد دادن مردم افغانستان علیه جریان کمونستی نقش بسیار مهمی بازی نمودند و مردم افغانستان نظر به علل و عوامل متعددی گروه گروه به میدان های مقاومت شتافتند. که به طور خلاصه به برخی از این علل اشارت می کنیم.

یک: تبلیغ آشکار اندیشه های کمونستی :

پس از آنکه کمونستان در کودتا علیه محمد داوود پیروز شدند و زمام قدرت را بدست گرفتند، افکار و اندیشه های خود را به طور آشکارا در میان مردم افغانستان پخش می نمودند. حتی در جراید و مجلات و دیگر وسایل خواندنی و رسانه های جمعی

افکار رهبران کمونیزم جهانی؛ مارکس و انگلس و لینین را همراه با تصویرهای ایشان با تمام وقاحت و بی شرمی به نشر می رساندند. و به آنکه دارای اندیشه کمونستی هستند افتخار و مباحات می ورزیدند. و در عین زمان مردم را تشویق به پیروی از این خط مشی و تطبیق افکار آن رهبران بزرگ شان فرا می خواندند. کسی که از عادات و تقالید جامعه افغانی محافظه کار اطلاع درست داشته باشد به آن نتیجه قاطع می رسد که عامل اساسی آغاز جهاد در برابر کمونستها همانا تبلیغ آشکار اندیشه های کمونستی در کشور بوده است که مردم در برابر آن دست به واکنش سریع زدند.

دو: مبارزه با اسلام و تقالید کهن ملی :

زمانیکه کمونستها به قدرت رسیدند از همان آغاز با رواج ها و تقالید مردمی که ریشه در سینه تاریخ ملت افغانستان داشت قطع رابطه کردند و با اسلام و اخلاقیات اسلامی و ملی مردم به مبارزه پرداختند مثلاً سعی داشتند که محفل های مختلطی از پسران و دختران جوان در مناطق مختلف برگزار نمایند. و از سوی دیگر کورس های سواد آموزی تشکیل دادند که شامل مردان و زنان به طور مختلط میشد، و در اولین درس که برای آنها آموخته میشد افکار لینین درس داده میشد. دوشیزگان و زنان را مجبور می ساختند که در آن کورس ها شرکت جویند. و اگر کسی زن یا دخترش در این نوع از کورس ها شرکت نمی ورزید مورد پی گشت و مجازات دولت قرار می گرفت. بخاطر ترویج و پخش اندیشه های کمونستی کنفرانس های پر هلهله برگزار مینمودند و بیشتر افکار خویش را متوجه قشر جوان از قبیل دانش آموزان مکاتب و

دانشجویان دانشگاهها می ساختند. همیشه اصرار می ورزیدند که آن محفل ها و کنفرانس ها به طور مختلط منعقد گردد که در مناطق روستایی اتن ملی مختلط از دوشیزگان و پسران آنها زیر درفش های سرخ که روی آن شعارهای کمونیزم جهانی، با رسم داس و چکش و ستاره که آرم کمونیزم جهانی را نشان می داد، برگزار می گردید.

کمونستان هر باری که محفلی یا کنفرانسی برگزار مینمودند دانش آموزان مکاتب و دانشجویان دانشگاهها را مجبور مینمودند که در آن کنفرانس ها و سیمینار ها و یا راه پیمایی ها شرکت جویند. گاه دهقانان را از بالای زمین های زراعتی شان پیش افکنده در آن محافل و ادار به شرکت مینمودند. در جریان راه رفتن به محل اجتماع مردم را مجبور به سردادن شعار مهم آنها (هورا) مینمودند. در اثنای برگزاری برنامه ها و همایش ها شان تمام پدیده های اسلامی را از قبیل آغاز کار با تلاوت قرآن و یا خواندن بسم الله در آغاز سخنرانی شان از بین برده بودند. حتی مردم را و ادار می ساختند که تابلوهای بزرگ عکس رهبران کمونیزم را با خودشان حمل نمایند. یکی از یادبود های تلخ آن روزگار اینست - زمانی که ما هنوز کودک بودیم و در مرحله ابتدایی درس می خواندیم - چندین بار مجبور کرده شدیم که در این محفل ها شرکت جویم. اعضای حزب کمونستی در خلال مجلس حضور داشتند و مراقبت مینمودند اگر کسی را در میافتند که در بلند کردن شعارها با آنها مشارکت ندارد او را دشمن انقلاب برگشت نا پذیر ثور میخواندند. معنا و مفهوم متهم شدن به دشمنی انقلاب چیزی جز به زندان رفتن نبود. کم اند آنانی که یکبار در زندان های کمونستی داخل شده اند و سپس از آن با بدن سالم بیرون شده باشند.

این امور باعث گردید که عامه مردم نسبت به آنها بدگمان شده یأس و ناامیدی همه اقشار مردم را فرا گرفت. و علی رغم آنکه هیچ کسی تاب و توان آن را نداشت که ولو با یک کلمه مخالفت خود را اعلان نماید، چه آنها از یک طرف از کمونستان هراس داشتند و از سوی دیگر از پسران و نوجوانان که تحت رهنمایی و تربیه مستقیم آنها قرار داشتند احساس خطر مینمودند که نشود آنها را در مقابل نزدیکان شان موظف به جاسوسی ساخته باشند. با این حالت سکوت، اما قلبها شان از غم و اندوه مالا مال بود.

سه: کینه توزی بر ضد جامعه:

چیز دیگری که سبب انقلاب ملی در برابر حکومت کمونستی گردید، آن بود که اغلب اعضای حزب کمونست، هم از حیث جایگاه اجتماعی و هم از لحاظ اخلاقی، مربوط به طبقه پائین جامعه میشدند. در حالی که در جامعه محافظه کار افغانستان کلاه نپوشیدن پسران جوان و مردان گناهی کبیره شمرده می شد، آنها در چنین وضعی لباس های عجیب و غریبی در بر مینمودند!! آنها در مناسبت های اجتماعی چون عروسی، محفل نکاح، مجالس فاتحه خوانی، محفل عقیده (تولدی)، آنها با لباس های غیر معمول ظاهر میشدند و مظهرشان خنده آور بود، ریش هایشان را می تراشیدند و شقیقه های بزرگ و سیل های طولانی میگذاشتند و دست به کتک زدن مردم و اهانت آنها به جهت اینکه آن نوع کارها با اندیشه و روش کار انقلاب ثور مخالف است، میازیدند. این حرکات نابجا و احمقانه قهر و غضب مردم را در نهانگاهشان به جوش آورد در آغاز خیلی صبورانه عمل نمودند ولی عملکرد کمونستان بالآخره کاسه صبرشان را لبریز ساخت و به

صورت طوفانی بنیانکن در آمد.

کمونیهستها هنگامی که به قدرت رسیدند توقع داشتند که دیدگاه جامعه نسبت به آنها در خلال يك شبانه روز دگرگون شود و آنها صاحب امر و نهی گردند و رهبری جامعه در تمام سطوح به آنها سپرده شود. چنانچه دلهايشان مي خواست باید جامعه بسان بازیچه در دست آنها باشد. هنگامی که چنین نشد - زیرا که جامعه تقالید معینی داشت، مردم بزرگ سال و رهبران قبایل و بزرگان روستاها از احترام در میان مردم برخوردار بودند - این امر آتش غضب آنها را شعله‌ور تر ساخت و شروع به انتقام گرفتن از اهل دانش و فضل، شیوخ طریقت، سران قبایل، سران دهکده ها و روستاها تحت نام منسوب بودن به اخوان المسلمین و به نام مرتجع و عقبگرا، وابستگی به امپریالیزم جهانی، ارتباط با پاکستان و ایران و غیره حیل و نام، کردند. و هر کس را که دلشان می خواست به زندان می بردند.

اکثر مطلق کسانی که در آن زمان زندانی شدند دوباره بازنگشتند. یا در زیر شکنجه جان شان را از دست دادند و یا در قتل های دسته جمعی، رهسپار مرگ گردیدند. فضای حاکم در آن زمان آن بود که اگر کسی دستگیر میشد هیچ کسی از نزدیکان وی حق آن را نداشت که در مورد وی بپرسد و احوالش را جویا شود و یا از حقوقش به مدافعه برخیزد. گر چند که سبب اصلی دستگیری نزع شخصي با یکی از کمونیستها می بود.

اعضای پایین رتبه حزب بدون اجازه، مسلحانه در شهرها و روستاها وارد خانه های مردم شده به تفتیش میپرداختند و تمام اجناس خانه را بر سر هم میریختند. خدا نکند اگر يك ورق یا رساله کوچکی را در آن میافتند که از اسلام حرف می زد، دست و پای

تمام مردهای خانواده را می بستند و از خانه به طرف سرنوشتی مجهول بیرون میگردند!!

مردمی که به آن شیوه کشته شدند کم نبودند بلکه به دهها هزار تن می رسیدند. (که آن عدد در کشور کم نفوسی چون افغانستان رقم درشتی را نشان میدهد) چون دیگر مجال صبر بیشتر برای مردم افغانستان باقی نماند و همینکه فرصت مقاومت پیدا کردند همه به یکبارگی به مقاومت برخاستند و دست به مبارزه مسلحانه بردند. کسانی که از میان کمونستها به جلادی شهرت یافتند عبارت بودند از: عبدالله امین برادر حفیظالله امین، و اسدالله امین برادر زاده اش، اسدالله سروری (رئیس استخبارات دوره اول حکومت کمونستی) و عزیز خواهر زاده اش، سید منصور هاشمی (مسئول زون صفحات شمال که بعدها وزیر انرژی و آب در حکومت کمونستان شد)، کبیر کاروانی، غلام جیلانی رئیس لوژستیک وزارت دفاع، دکتر نجیب الله، سید داوود ترون (وزیر امنیت زمان حفیظالله امین) و صدها تن دیگر که هزارها تن از مردم افغانستان را بدون ثبوت جرمی به قتل رساندند. در غالب اوقات بر سر زندانیان با ماشیندار ضربه می نمودند و عده کشته میشد و عده دیگری زخمی میگردد و بعد همه را در یک قبر یکی بالایی دیگری می افکندند. و توسط بلدوزرهای بزرگ رویشان خاک می ریختند و بس. پس از فروپاشی حکومت کمونستی در شهرها و ولایات مختلف افغانستان قبرستان های دسته جمعی کشف گردید. مخصوصاً در نزدیکی زندان ها چون زندان پل چرخي و غیره. آنچه جای تأسف میباشد اینست که هیچ کسی از آن قاتلان پس از به قدرت رسیدن مجاهدین، به پای محکمه کشانده نشد. و تنظیمهای جهادی بخاطر استفاده از آنها در جنگها داخلی، ایشان

را امان دادند!!

بطور مثال کمونستها استاد غلام محمد نیازی یکتن از رهبران طراز اول اسلامگرایی را که از فارغان دانشگاه الازهر مصر بود و ریاست دانشکده شرعیات را به عهده داشت، با عده آزدستیارانش به تاریخ 1979/5/29م/8/جوزای/1358هـ ش اعدام کردند. وقتی که پیروان دیگر حرکت اسلامی در زندان، از این واقعه اطلاع یافتند دست به اعتصاب غذایی زدند، و مظاهرات انجام دادند، کمونستها 140 تن از آنها را زیر رگبار مسلسل در داخل اتاق های زندان شان از بین بردند. الله متعال شهادت آنها را به درگاه خویش قبول بفرماید و از ایشان خوشنود و راضی شود!

هنگامی که تره کی توسط معاونش حفیظ الله امین به قتل رسید و زمام امور را به دست گرفت، لستی از زندانیان کشته شده در زندان پل چرخي را در دیوار های وزارت داخله نصب نمود که تعداد آنها به دوازده هزار تن می رسید. این تعداد کلان در ظرف يك و نیم سال از زمامداری تره کی به قتل رسیده بود. نشر لست کشته شدگان به تاریخ 1979/10/25م مطابق سه عقرب 1358ش رخ داد.

هنگامی که حفیظ الله امین توسط اتحاد شوروی با خانواده و عده از دوستانش در تپه «تاج بیک» به قتل رسید و حکومتش سقوط داده شد، در عوض مزدور دیگر روسها «بیرک کارمل» به صحنه سیاست آمده زمام قدرت را در دست گرفت. بیرک کارمل روز 1980/1/13م/23/جدي/1358هـ ش را روز ماتم ملی به خاطر کشته شدن دهها هزار افغانی اعلان نمود که به گفته او در زمان حفیظ الله امین و دسته جنایتکارش در زندان ها کشته شده بودند. داستان هایی که به آن موضوع ارتباط دارد بسیار زیاد است و لازم

است که آنها جمع آوری شود و نگارش یابد تا تاریخ آن گروهک وحشی کمونستی و جنایات کم نظیرشان در حق بندگان الله، فراموش نشود.

چهار: ظلم و ستم کمونستان علیه زمینداران و ثروتمندان:

طیف دیگری از مردم افغانستان که به صفوف جهاد و مبارزه علیه کمونستان پیوست آن عده از زمینداران و ثروتمندانی بودند که از طرف رژیم کمونستی مورد پی گشت قرار گرفتند و دارایی هایشان مصادره شده زمینهایشان برای مردم فقیر توزیع گردید. این طیف از مردم در قصه اسلام و کفر نبودند ولی زمانی که دارایی های شان با قضیه مقاومت مرتبط شد آنها هم به صفوف مجاهدین پیوستند و یا به ایران و پاکستان مهاجرت نمودند وصف مقاومت را تقویه کردند. سببی که آنها را هدف پی گشت کمونستان قرار داد ثروتمندی شان بود نه مسلمانی شان که کمونستها آنها را بنام مبارزه با استثمار فرد از فرد و مبارزه با سرمایه داری و امپریالیزم مورد تعقیب قرار می دادند.

پنج: نشر و پخش فحشاء و انحلال اخلاقی در جامعه:

حزب کمونستی و حکومت تحت فرمان آن تلاش میورزید که فحشاء و رذالت و انحلال اخلاقی را در میان مردم شایع گردانند. داستان بد اخلاقی ها و فحشاگری های اعضای حزب کمونست در نزد همه مردم معروف بود. فلم های فاسد هندی و روسی در پایگاه های نظامی نشان داده میشد و در هر پایگاه جای معینی برای نمایش فلم و رقص و کانسرت ساخته بودند و در محفل های خویش دختران نیمه عریان را در پایگاه های نظامی و اماکن عامه

می بردند و در آنجا محفل های رقص و پایکوبی و موسیقی برپا مینمودند.

تلویزیون افغانستان راه پیمایی ها و کنفرانس های حزب کمونست را نشان میداد که رهبران و مسئولین بلند پایه حزب با دوشیزگان که شاگردان لیسه ها و دانشجویان دانشگاه بودند رقص مینمودند. مخصوصاً در شهرهای بزرگ از این قبیل امور بیشتر از همه رخ میداد. این بی حیایی ها که در پیش چشم و گوش مردم به وقوع می پیوست، عواطف دینی و ملی مردم را بیشتر بر می انگیخت و بدبینی شان نسبت به آن تصرفات و قیحانه اعضای حزب کمونست شدیدتر می شد و سبب می گشت که یکتا یکتا به صف مقاومت بپیوندند.

اینها برخی از اسباب و عواملی بود که مردم افغانستان علیه نظام کمونستی به مجرد به قدرت رسیدن آن، دست به قیام بزند. قیام نخست از ولایت کنر به توسط جوانی بنام رحمت خان آغاز یافت که بعدها بنام کشمیر خان شهرت یافت. او یکتا از چهره های معروف حزب اسلامی حکمتیار به شمار می رود. وی با مجموعه مجاهدین در یکی از مراکز نظامی کمونستان وارد شده یک مقدار از اسلحه را بدست آوردند و خود را نجات دادند. بعضیها برآند که قیام از منطقه زیروک ولایت پکتیا زمانی آغاز یافت که اولین جنگ رویارویی میان مجاهدین و کمونستان 1978/4/29 م رخ داد. این واقعه درست دو روز پس از به قدرت رسیدن کمونستان در کابل بود.

پس از آن، قیام های مردمی به طور غیر مسلحانه در ولایت های کابل (مانند قیام چنداول)، لوگر، قندز و غیره آغاز یافت. کسانی که در این قیام ها شرکت داشتند مردم افغانستان بودند که

با دست‌های خالی آواز اعتراض بلند میکردند ولی پاسخ‌شان را با بمب‌ها هواپیماها و هلیکوپترهای توپدار و تانک‌ها و اسلحه خفیه با ریختن خونشان به‌طور بسیار فجیعانه که تاریخ مثل آن را به یاد نداشت دریافت مینمودند. در ولایت هرات يك قیام مردمی صورت گرفت، به دستور جنرال شهنواز تني بیش از 25 هزار تن از مردم آن ولایت که شامل کودکان، زنان و مردان کهن سال نیز میشد کشته شد. با آن همه جنایت بزرگ امروز در حکومت کرزي براي وي اجازه داده شده که حزب سیاسی تشکیل دهد و عضو پارلمان هم باشد. کمونستان ساکنان روستای کرهاله ولایت کنر را که تعداد شان به هفتصد نفر میرسید، با استعمال گاز کیمیاوي کشته به تاریخ 1979/4/20م کشتار دسته جمعی نمودند و در آن زمان ده‌ها هزار تن دیگر را در مناطق مختلف دیگر طعمه مرگ نمودند.

همه آن حوادث جسيم پس از به قدرت رسیدن کمونستان و پیش از اشغال کشور توسط قوای اشغالگر شوروي به وقوع پیوست. چونکه از آنجا که اسباب و علل دشمنی میان مردم افغانستان و رژیم کمونستی مختلف و متعدد بود، گروه‌ها و احزابی که در مقابله با رژیم ساخته شد - بر حسب این گرایش‌ها - از هم تفاوت سلیقوي و فکري داشتند. اکثر احزاب مخالف دولت کمونستی بر اساس اسباب دینی تشکیل یافته بودند. دیدگاه‌های تنظیم‌های جهادي از یکدیگر تفاوت داشت. گوناگون بودن بنیادهای فرهنگی اجتماعی و طبیعت‌های شخصی رهبران آن تنظیم‌ها همراه با حب کرسی، سبب اصلی اختلاف احزاب مجاهدین را تشکیل می‌داد.

در داخل و خارج کشور، احزاب و گروه‌های سیاسی دیگری نظر به اسباب اجتماعی ای دیگر، تشکیل یافت. ولی نقطه

اشتراک تشکیل احزاب در ایران و پاکستان مخالفت با رژیم کمونستی بود. در آن زمان مختلف بودن اتجاهات و گرایش های تنظیم های جهادی که در مقابله با رژیم کمونستی قرار داشتند، به نحوی به نفع مقاومت تمام میشد. زیرا که ضرورت آن بود که همه طیف های مردم علیه نظام کمونستی و قوای اشغالگر شوروی به مقاومت بپردازند.

مقاومت علیه وجود کمونیزم در افغانستان، علی رغم امکانات ناچیز و اسلحه ابتدایی ادامه پیدا کرد، مجاهدین انتظار نداشتند که جهان به نفع آنها و در پهلوی آنها قرار گیرد و چنانچه بعدها رخ داد از آنها حمایت کند. مجاهدین افغان صرف از حرکت های اسلامی انتظار همکاری داشتند. از آن رو بود که اولین کمک ملی ای که برای مجاهدین صورت گرفت کمکهایی بود که از طرف جماعت اسلامی پاکستان به رهبری امام ابوالاعلی مودودی که امروز یکی از احزاب سیاسی پر وزن در پاکستان است، برای مجاهدین داده شد.

ولی در سطح رسمی، حکومت پاکستان بعضی از کمکهایی بسیار ناچیزی که عبارت از چند میل اسلحه ابتدایی و بی ارزش بود که مجاهدین آن را "استنگن" می گفتند. این سلاحها در واقع امر اسلحه از کار افتاده بود که از جنگ دوم جهانی، در ذخیره های اسلحه بریتانیا باقی مانده بود و پاکستان آن را به هنگام استقلال خویش در سال 1947م از بریتانیایی ها به میراث برده بود. این ادامه سیاستهایی بود که ذوالفقار علی بوتو اتخاذ کرده بود و جنرال ضیاءالحق آنرا از وی به ارث گرفته بود.

آن سیاست عبارت بود از ورقه فشاری که در وقت ضرورت در مسئله پشتونستان از آن علیه حکومت افغانستان استفاده صورت

گیرد. رابطه حکومت پاکستان با نظام کمونستی کابل عادی بود. چنانچه جنرال ضیاء در يك سفر رسمي از کابل دیدار به عمل آورد و آنجا با نور محمد تره کي اولین رئیس جمهوری نظام کمونستی ملاقات نمود.

این در حالی بود که مردم افغانستان توسط حکومت کمونستی به تباهی کشانده میشد و مردم بی دفاع آن به توسط ستم پیشگان و جلادان کمونست زیر ساتور ظلم و شکنجه شان خرد و خمیر می شدند. در آن زمان فریادهای ملت افغانستان را هیچ کسی از فرزندان امت اسلامی نمی شنید این تا زمانی ادامه پیدا کرد که افغانستان مورد تجاوز مستقیم نیروهای نظامی اتحاد شوروی قرار گرفت.

تجاوز نظامی اتحاد شوروی بر افغانستان:

مقاومت های ملی در افغانستان، علی رغم قتل های دسته جمعی و جنایاتی که نیروهای کمونست در حق ایشان مرتکب می شدند، توانست که فضا را بر نظام حفیظ الله امین تنگ سازد و در عین زمان اختلاف میان دو جناح خلق و پرچم از مواقع تأثیر گزار شده بود. در حالی که آن جناح با عده از حلقات رهبری شوروی رابطه بهتری داشت و پوزانوف سفیر شوروی در افغانستان از مؤیدین سرسخت این جناح در افغانستان به شمار می رفت.

به تاریخ 27 نومبر سال 1978م/1356هـ ش سران جناح پرچم از سمت های رسمی شان برکنار شدند و شش تن از آنها به حیث سفیر در کشورهای مختلفی تعیین گردیدند که از جمله آنها خود بېرک کارمل نیز بود. با این مانور جناح پرچم از مواقع حساس و دارای تأثیر بیرون ماند و اختلاف میان هر دو جناح به اوج خویش رسید.

بعدها آن شش تن سفیران را نیز از کارشان برکنار ساختند که بعضی از آنها دوباره به کابل بازگشتند و بعضی دیگری از آنها در خارج باقی ماندند و بلاک کمونیزم، به ویژه اتحاد شوروی را علیه حفیظ الله امین تحریک می نمودند.

بیرک کارمل از کسانی بود که پس از برکناری از سفارت در بیرون از کشور باقی ماند و رابطه اش را با مسکو مستحکم نگهداشت، پلاستون عضو مرکز مطالعات شرقی می گوید: پرچمیها در لحظه های حساس در مسکو جمع شده بودند و روزانه با رهبران اتحاد شوروی ملاقات می کردند.¹

اتحاد شوروی حرص داشت، تحول بزرگی را که به نفع اردوگاه کمونیزم در افغانستان رخ داده بود حفاظت نماید. سفارت شوروی و برخی از مسئولین استخبارات شوروی در کابل گزارش می دادند که رابطه امین با آمریکا برقرار شده است، و امین از شارژدافیر آمریکا در کابل خواسته است که میان ایالات متحده آمریکا و حکومت افغانستان مذاکرات صورت گیرد. همچنان درین راپورها گفته میشد که امین وزیر خارجه اش شاولی را جهت مذاکره با حکومت آمریکا به ایالات متحده فرستاده است. چنانچه حکومت آمریکا یکی از دیپلماتهایش را جهت ادامه مذاکرات میان طرفین گسیل داشته بود. چون حفیظ الله امین در آمریکا درس خوانده بود، اتحاد شوروی نسبت به وی بدگمان بود و او را

1- رك حقایق پشت پرده تجاوز اتحاد شوروی بر

افغانستان اثر دیچور گور افیز و سلیچ هریس، ج1،

متهم به وابستگی به آمریکا می نمود.
در عین زمان رژیم حفیظ الله امین باب مذاکرات با حکومت پاکستان را نیز باز نمود. قرار بود که آغا شاهي وزیر خارجه آن زمان پاکستان به تاریخ 1979/12/29م از کابل دیدار رسمي نماید تا با حکومت حفیظ الله امین در مورد مسایل اختلافی در میان دو کشور مذاکره کند و شرایط دیدار جنرال ضیاء الحق را از کابل مهیا سازد.

این گزارش ها به طور مستمر از کابل به مسکو انتقال می یافت. تمام شخصیت هایی که با آن نوع از گزارش ها مخالفت می ورزیدند و از حفیظ الله امین دفاع می کردند، چه از شخصیت های سیاسی می بودند یا از جنرالان نظامی که به حیث مشاورین در اداره های مختلف کابل کار می کردند با مشکلات فراوانی تا سرحد تنزیل رتبه مواجه شدند.^[۱]

رهبان اتحاد شوروی به این نتیجه رسیده بودند که حفیظ الله امین عملاً قبله آمال خویش را تغییر داده است. «وانستین فالین» معاون رئیس کمیته مسایل جهانی تابع کمیته مرکزی حزب کمونیسم شوروی می گوید: «از این ترس داشتیم که حفیظ الله امین به انور السادات دیگری در افغانستان تبدیل شود و کاری را که سادات در مصر انجام داد او در افغانستان انجام دهد، در آن زمان برایمان اطلاعات رسیده بود که روابط خود را با ما قطع می کند و مشاورین روسی را از افغانستان بیرون می کند.»^[۲]

(1) رک مرجع سابق، ج 1، ص 86-87.

(2) رک مرجع سابق، ج 1، ص 92.

از سوی دیگر ببرک کارمل برای رهبران شوروی می فهماند که مقاومت در افغانستان بخاطری شدت یافته است که حفیظ الله امین در کار خویش از تشدد و افراط کار میگیرد و از سوی هم رهبر ناسیونالیست پشتون گرا است که با قومیت های دیگر معامله زشت انجام میدهد. رهبری چون ببرک کارمل ضرورت است که بتواند باتمام قومیت های افغانستان یکسان و یک سویه عمل نماید و از شدت مقاومت از طریق ایجاد سازمان آشتی ملی بکاهد و آتش آن را خاموش سازد.

در آن ایام نور محمد تره کی از هاوانا پایتخت کیوبا که جهت اشتراک در کنفرانس رؤسای کشورهای غیر منسلک رفته بود، بازگشت و در مسکو توقیفی داشت. وی در مسکو یک مذاکره محرمانه با برجنیف رهبر آن زمان اتحاد شوروی نموده و با وی توافق نمود که حفیظ الله امین را بنا بر ملاحظات و گزارش هایی که برای رهبری شوروی در مورد وی مبنی بر انحراف وی از خط شوروی، رسیده بود - از رهبری حزب کمونیسم و رهبری کشور پس از بازگشت به کابل عزل نماید. رهبری اتحاد شوروی شواهد بسیار قوی ای را مبنی بر انحراف حفیظ الله امین برای تره کی تقدیم نمود.

تره کی با ببرک کارمل نیز در مسکو ملاقاتی داشت و هر دو توافق نموده بودند که خودشان را از حفیظ الله امین رهایی بخشند. در میان اعضای هیئت از طرفداران حفیظ الله امین شاه ولی و سید داوود ترون نیز حضور داشتند و تمام ترتیباتی که علیه امین صورت می گرفت، یک به یک برای حفیظ الله امین اطلاع می دادند. تره کی برای اسد الله سروری، سید محمد گلاب زوی و عده دیگری از طرفدارانش دستور داده بود که پیش از رسیدن وی به

کابل، حفیظ الله امین را دستگیر و سر ببرند. بنا بر این دستورها طرفداران نور محمد تره کی کمینگی را بر سر راه حفیظ الله امین در شاهراه میدان هوایی ترتیب داده بودند، ولی پلان ترور حفیظ الله امین پیش از آنکه به اجراء دربیاید، افساء گردیده و ناکام ماند. پوزانوف سفیر روسیه در کابل می گوید: "ما برای تره کی اطلاع داده بودیم که به مجرد رسیدن به کابل ممکن است مورد سوء قصد قرار بگیری."

هر دو طرف تلاش می ورزیدند که از همدیگر خویش رهایی یابند ولی حفیظ الله امین توانست که پلان خود را علیه وی عملی سازد. و استاد خویش را که نابغه شرقش می نامید و پدر ملت می خواند از طریق اختناق و گذاشتن بالش بالای دهنش، به زندگی وی خاتمه بخشید.

این امر رهبری سیاسی اتحاد شوروی به ویژه برجنیف - رهبر وقت اتحاد شوروی - را خشمگین ساخت. از آن رو اتحاد شوروی تصمیم گرفت که قوای نظامی خود را به تاریخ (1979/12/24 م/ 3/ جدي 1358 هـ ش) در خاک افغانستان داخل سازد و به روز (1979/12/27 م/ 6/ جدي 1358 هـ ش) تپه تاج بیک را که حفیظ الله امین در آن سکونت داشت محاصره نمودند و پس از آنکه در غذای آنها زهر افکنده بودند با عده از اعضای خانواده و محافظین خود کشته شد. غذایی که از آن به جز دستگیر پنجشیری دیگر همه اعضای کمیته مرکزی حزب کمونست خورده بودند. چونکه دستگیر پنجشیری با رهبری شوروی ارتباط تنگاتنگ داشت، پیش از پختن غذا از طرف آشپزهای روسی برایش اطلاع داده شده بود.

هدف درجه یک اتحاد شوروی از مداخله نظامی در افغانستان

نجات کودتای کمونستی در کابل بود. اغلب نویسندگان اتحاد شوروی^(۱) که از جمله شان عده زیادی از ارتشیان و سیاستمداران که در جنگ افغانستان علیه شوروی مشارکت داشته اند، برآند که: اتحاد شوروی هدف استراتژی دیگری نداشت. هدف از هجوم آنها به افغانستان آن بود که آن کشور را در دایره اردوگاه کمونیزم نگهدارند. رهبری شوروی معتقد شده بود که تغییر عقیده حفیظ الله امین درباره اتحاد شوروی ممکن است که مرزهای جنوبی آن کشور را به مخاطره افکند. و شاید برای آمریکا اجازه بدهد که وسایل جاسوسی یا الکترونی خود را، پس از آنکه آنرا در ایران با سقوط حکومت رضاشاه از دست داد بازگرداند.

شوروی از این احساس خطر می نمود که آمریکا ممکن است قادر شود که در نتیجه انقلاب و قیام مردمی حکومت کمونستی به سقوط مواجه شود و حکومت دیگری در افغانستان تشکیل گردد و آمریکا قادر شود که مراکز تجسس خود را در مرزهای جنوبی آن کشور جابجا سازد. زمانی که نور محمد تره کی کشته شد تصمیم ارسال قواء به افغانستان جدی تر و با عجله بیشتر روی دست گرفته شد. مخصوصاً که قتل تره کی شخص برجنیف را برآشفته و خشمگین ساخته بود تا اندازه که آن را تحمل کرده نمی

(1) تفصیل آراء آنها را در کتاب توفان در افغانستان، اثر الکساندر لیاخفسکی، ج 1، و کتاب کوردفیز، ج 1، ص 80، و پس از آن و کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان اثر جنرال نی عظیمی، ج 1، ص 215 مراجعه فرمایید.

توانست و این موضوع را با بعضی از نزدیکان خود مانند گرومیکو، نیز اظهار داشته بود.

ولی عده باور دارند که تصمیم فرستادن قواء به افغانستان از طرف اتحاد شوروی تصمیمی عجولانه نبود بلکه اتحاد شوروی از مدتهای طولانی به اینسو برای چنین لحظه برنامه ریزی می کرد. و در این زمان فرصت را مناسب دید و عملاً نیروهایش را به افغانستان فرستاد.

دیگران می گویند که آمریکا اتحاد شوروی را در این دام افگند. آمریکا از قبل هم برنامه ریزی می نمود که اتحاد شوروی در دام افتد و ظروف را مهیا ساخت تا به افغانستان مداخله نظامی نماید، تا از اتحاد شوروی در مقابل شکستی که در ویتنام دیده بود، انتقام بگیرد این از یکسو و از سوی دیگر با این کار میخواست از شر اتحاد شوروی بعنوان قطبی که با آمریکا بر سر رهبری جهان مسابقه می نماید خودش را رهایی بخشد. در این امر به گفته های "زیگنیوبرژنسکی" مشاور امنیت ملی آمریکا در عهد "جیمی کارتر" استدلال می نمایند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد. زیرا که آمریکا در آن زمان در برابر پیشروی های اتحاد شوروی در چندین منطقه جهان به شکست مواجه شده بود و اندیشه کمونستی در کشورهایی که ظاهراً منطقه تحت نفوذ آمریکا به شمار می رفت، با سرعت برق در حال انتشار بود و در کشورهای شرق اروپا و آمریکای لاتین و آسیا به نفع احزاب کمونستی کودتاهای گوناگونی به راه انداخته می شد. لذا آمریکا از ورود نیروهای شوروی در افغانستان به شدت ترسیده بود. هراس کارتر از این حیث بود که نشود نیروهای شوروی پیشروی نموده منطقه خلیج فارس را که مملوء از نفت (مصدر انرژی) می

باشد و در جهان محرك ماشين صنعتي به شمار مي رود، در دست اتحاد شوروي افتد.

اظهارات رهبران آمريكايي در آن زمان - پس از شكست اتحاد شوروي در برابر مجاهدين - گمراه كننده بود. با اين اظهارات مي خواستند نشان دهند كه سبب شكست شوروي در افغانستان پشتيباني آمريكا از مجاهدين بود و صرف او بود كه تصميم مي گرفت و پشت هر قضيه بود. و آنها بودند كه نخست پاي شوروي را به افغانستان كشانند و سپس براي مجاهدين اسلحه داده كه در نهايت به شكست ارتش سرخ و عقب نشيني آن از افغانستان انجاميد.

آغاز كمكهاي رسمي براي مجاهدين:

چه اتحاد شوروي از فرستادن قواء به افغانستان منظور استراتژيك داشته و چه نداشته ولي گسيل داشتن قواي نظامي به اين کشور هم آمريكا و هم دول منطقه و هم كشورهاي اسلامي را تكان داد و احساس نمودند كه خطر دارد تا زير گلوي آنها رسیده است. هراسي كه آن كشورها را به سبب تجاوز بر افغانستان فرا گرفت بر اساس اسباب آتي تكوين يافته بود:

1. كشورهاي هم سرحد با افغانستان از اين هراس داشتند كه كودتاهاي نظامي توسط احزاب كمونستي در آن كشورها نيز صورت بگيرد. اين چيزي بود كه جنرال ضياء الحق در كنفرانس سران كشورهاي غير منسلك كه در (هاوانا) تشكيل شده بود در ملاقات خود با نور محمد تره كي اظهار داشت. در آن زمان اردوگاه كمونيزم دست به صدور انقلاب كمونستي در جهان مي يازيد. در هر كشوري چندين حزب كمونستي وجود داشت. مثلاً پاكستان از

احزاب کمونستی مالا مال بود. مخصوصاً در منطقه بلوچستان و سند و سرحد. و پس از آنکه انقلاب مردمی بلوچها از طرف ارتش پاکستان سرکوب گردید این فعالیتها فزونی گرفته بود.

2. پاکستان به طور اخص در میان وجود و عدم وجود قرار داشت. چه آن کشور از طرف محور سه گانه که توسط اتحاد شوروی و هند و افغانستان که پس از تجاوز قوای شوروی بر افغانستان تشکیل یافته بود، در معرض خطر از بین رفتن قرار گرفته بود. گرومیکو در زمان دیدار رسمی اش از دهلی پایتخت هند، تهدید کرده بود که اگر پاکستان نقش آله دست قوای امپریالیزم را بازی نماید وجود خود را به عنوان يك کشور مستقل در خطر خواهد افکند.^[1]

3. تحلیلگران بر آنند که اتحاد شوروی از قبل تصمیم داشت که خود را به آبهای گرم برساند. گر چه اکثر تحلیلگران روسی این موضوع را در اشغال افغانستان رد می کنند. اگر چنین برنامه را رهبران شوروی در سر می پروراندند، جهت رسیدن به آن مأمول باید اتحاد شوروی از خاک پاکستان می گذشت. این امر نشان میدهد که علي الأقل پاکستان خود را با خطري اکید و جدی مواجه می دید.

4. دولت های مجاور افغانستان بر آن بودند که منطقه خلیج یکی از اهداف عمده اتحاد شوروی می باشد که به افغانستان حمله کرده است. رسیدن به آن منطقه برای نیروهای شوروی ممکن

(1) رکه: افغانستان گذرگاه کشور گشایان، اثر

جورج آرني، ص 144، بع کتابخانه سبا - پشاور.

نبود جز آنکه از پاکستان و ایران بگذرد. منطقه خلیج برای آمریکا اهمیت حیاتی داشت ازین رو جیمی کارتر قضیه خلیج را برای آمریکا زندگی ساز خوانده و حمله بر افغانستان را پس از جنگ جهانی دوم بزرگ ترین خطر علیه آمریکا تلقی نمود. و در سخنرانی ای که به تاریخ 1980/1/23م ایراد نمود گفت: هر گونه تجاوز قوای خارجی در منطقه خلیج به مثابه آنست که بالای مصالح حیاتی آمریکا حمله صورت گرفته باشد، آمریکا ناگزیر خواهد بود که در مقابل هر گونه تجاوز بر خلیج فارس دست به مقابله زند و از استعمال هر گونه نیرویی در این راستا دریغ نخواهد داشت.⁽¹⁾

با وصف همه آن اسباب هیچ کسی گمان نمی کرد که مجاهدین افغانستان می توانند در مقابل نیروهای شوروی مقاومت نمایند و حتی رهبران شوروی هم تصور می کردند که مردم افغانستان در حد اکثر سه ماه می توانند که در برابر نیروهای آنها ایستادگی نمایند و نیروهای آنها می توانند در ظرف این سه ماه تمام مقاومت ها را در هم کوبند. از این رو هیچ کسی گمان نداشت و توقع نمی کرد که مجاهدین می ایستند و به فکر همکاری با آنها نبودند. و آشنگتن در جستجوی آن بود تا راهی یابد که نیروهای شوروی را مجبور سازد تا تصور پا گذاشتن نیروهایش را به بیرون خاک افغانستان از سر خویش دور سازد و فکر اشغال کشورهای همسایه افغانستان و منطقه خلیج را نداشته باشد.

حکمتیار می گوید: ما آمادگی داشتیم که آخرین ضربه را بر

(1) رک : کتاب حقایق پشت پرده حمله بر

افغانستان، اثر ویکوکاروفیز، ج 1، ص 111.

کیان حکومت حفیظ الله امین، از داخل ارتش افغانستان وارد سازیم و عده زیادی از ارتشیان با ما همکاری داشتند و آمادگی نشان داده بودند ولی آنها برایمان گفتند که حسب اطلاعات دقیق اتحاد شوروی قصد حمله نظامی بر افغانستان را دارد. جهت آنکه از این موضوع تأکد کرده باشیم و نگرگاه آمریکاییها را نیز بدانیم استاد امین الله - یکتن از اعضای حزب اسلامی - را نزد قنصل آمریکا در پشاور فرستادم تا در این رابطه جویای احوال دقیق شود. قنصل از وی مهلت خواست تا نظر رسمی دولتش را ارائه دهد. پس از دو روز گفت: نخست آنکه اتحاد شوروی قصد حمله نظامی بر افغانستان ندارد و حمله نمی کند و اگر چنین چیزی رخ دهد. موقف آمریکا در این رابطه چنین خواهد بود:

1. مذاکرات پیرامون پروژه "سالت 2" را با شوروی متوقف خواهیم ساخت.

2. فرستادن گندم را که سالانه به حیث همکاری به اتحاد شوروی گسیل می داشتیم قطع خواهیم کرد.

پس از چند روز قوای نظامی شوروی عملاً وارد افغانستان شد ولی عکس العمل رئیس جمهوری آمریکا چنین بود: ما حمله بر افغانستان را تقبیح می کنیم، و پیشروی قوای شوروی را بر کشورهای مجاور آن به سوی جنوب تحمل نخواهیم نمود. مفهوم سخنان کارتر آن بود که مادر برابر کاری که انجام شده هیچ دیدگاهی و موقفی نداریم و در برابر این تجاوز که بر افغانستان صورت گرفته عکس العملی نداریم ولی این را پذیرفته نمی

توانیم که به طرف جنوب به پیشروی خود ادامه دهید.⁽¹⁾ حقیقت این است که پاکستان که در آن زمان بیشترین کمک رسمی را برای مجاهدین می نمود - برای مجاهدین چیزی جز اسلحه قدیمی از کار افتاده - را که از زمان جنگ جهانی دوم در ذخیره گاههای اسلحه پاکستان باقی مانده بود و به درد نمی خورد و پاکستان هم آنرا از ارتش بریتانیا هنگام بیرون شدنش از شبه قاره هندی، به ارث برده بود - نمی داد. و این اسلحه هم برای آنها به اندازه بسیار اندک داده می شد. چونکه اسلام آباد هراس داشت که اگر برای مجاهدین اسلحه پیشرفته تقدیم بدارد شاید مورد عکس العمل شدید شوروی قرار گیرد و سبب گردد که پاکستان نیز مورد تهدید قرار گیرد.

مقاومت افغانها در برابر قوای روسی با وصف تمام مشکلات وبدون کمک خارجی قابل ملاحظه تا سال 1981م ادامه پیدا کرد و بلکه شدت بیشتر اختیار نمود. در آن زمان جنرال ضیاء الحق که کمی پیشتر زمام امور را در پاکستان بدست گرفته بود و می خواست که پایه های حکومتش استحکام بیشتر پیدا کند، تصمیم گرفت که پیشروی قوای شوروی را در خاک افغانستان متوقف سازد. از این رو شعار (جهاد افغانستان دفاع پاکستان) را در سراسر پاکستان بلند کرد.

جنرال ضیاء الحق توانست آمریکا را قناعت دهد که محاصره اقتصادی را از سر پاکستان بردارد. محاصره که آمریکا آنرا بر

(1) دسیسه های پنهان و چهره های عریان، اثر

اساس قانوني بنام قانون سايمنتون **Simonton** ياد مي شود و بر پاکستان بخاطر تقويت برنامه اتمي اش اعمال کرده بود.

جنرال ضياء الحق پيشنهاد نمود پاکستان آمادگي دارد که در پهلوي مجاهدين بایستد و به نيابت از آمریکا در برابر شوروي با مجاهدين همکاري کند و رهبري شان را به دوش گيرد، اين در صورتي که آمریکا محاصره اقتصادي خود را از سر پاکستان مرفوع سازد و آمریکا موافقه نموده در سال 1981م براي پاکستان چهار صد مليون دلار دهد جنرال ضياء از پذيرش آن مبلغ ابا ورزید و گفت ما به آن منگپلي (مومپلي) نيازي نداريم. که منظورش از آن ناچيز بودن کمکهاي آمریکا بود.

پس از اين مرحله دشوار، که مجاهدين افغان توانايي خود را در مقابله با ارتش سرخ به اثبات رساندند. - کمکهاي رسمي متنوعي از کشورهای مختلفی براي مردم افغانستان رسيد. کشورهایي که براي مجاهدين افغانستان کمک نظامي مي فرستادند يا وجود قواي نظامي شوروي در افغانستان را بر مصالح کشوري خویش خطر تلقي ميکردند چون پاکستان، سعودي و کشورهای خليجي ديگر يا آن کمکهاي نظامي را به دستور آمریکا انجام مي دادند و يا آنکه آنرا در مقابل پول انجام ميدادند که غالباً قيمت آن را کشور سعودي يا کشورهای خليج و يا آمریکا پرداخت مينمود چون چين، مصر و بعضي از کشورهای ديگر.

کمکهايي که براي مجاهدين سرازير ميشد در برگیرنده کمکهاي انساني براي مهاجرين در کمپهاي مهاجرين در پاکستان و ايران ميشد که مشتمل بر غذا، دواء، لباس، خيمه و ديگر اشياي مورد ضرورت ميشد. چه آن از طريق مؤسسات ملل متحد صورت ميگرفت. و چه از طريق حکومت پاکستان و يا از طريق

مؤسسات خیریه رسمی ای که توسط خود آن کشورها ایجاد گردیده بود.

همکاری جهانی و اسلامی مشتمل بر کمکهای نظامی نیز می شد. کار سرپرستی از این بخش به عهده استخبارات نظامی پاکستان ISI سپرده شده بود و همین سازمان نوع سلاح و کیفیت آن را که مورد نیاز مجاهدین بود تعیین می کرد و سپس خریداری میشد و یا به کمک مالی سعودی و آمریکا آماده میگردید.

اسلحه که برای مجاهدین داده میشد در آغاز خیلی ابتدایی بود، لذا در آن زمان تلفات مجاهدین بسیار زیاد بود، ولی دو سال پیشتر از عقب نشینی نیروهای شوروی برخی از سلاح های پیشرفته نیز رسید که مجرای حوادث را در میدان جنگ دگرگون ساخت. در ضمن این اسلحه پیشرفته موشک های سبک ضد هوایی ستنگر بود که نقش هلیکوپتر را در جنگها به حداقل رساند. در حالی که آن هلیکوپترها در سابق مجاهدین را تا مغاره ها مورد تعقیب قرار می داد و مجاهدین اسلحه نداشتند که با آن مقابله کنند جز آنکه با RPG به سویس شلیک می نمودند و غالباً به هدف نمیخورد. از ادوات جنگی دیگری که برای مجاهدین داده شد مخابره بود که وزن آن سبک و فایده اش بسیار بود که مجاهدین پس از آن میتوانند در عملیات ها میان گروپ های مجاهدین هماهنگی خوبی بوسیله آن برقرار سازند. در واقع زمانی که مخابره به افغانستان رسید، سطح فناوری جنگی مجاهدین چندین برابر قویتر گردید. هم چنان نوعی از موشک های خفیفی را که مجاهدین از چین بدست آورده بودند و مجاهدین آن را (BM12, BM1) می گفتند و هم چنان موشک های خفیف صقر 20 و صقر 30 ساخت مصر که افغانها به سبب سختی تلفظ قاف آنرا سکر بیست و سکر سی

می گفتند، در زدن شهرها و پایگاه های نظامی شوروی از دور، نقش بارزی داشت.

در عین حال، سازمان استخبارات نظامی پاکستان بعضی از گروپ های مجاهدین را بر استعمال اسلحه جدید تمرین میداد. سپس این گروپها مجاهدین دیگر را در اردوگاه های نظامی مربوط هر تنظیم، تمرین میدادند. عده از سازمان های مجاهدین چون اتحاد اسلامی استاد سیاف، حزب اسلامی حکمتیار، و جمعیت اسلامی استاد ربانی دانشکده های حربی ویژه سازمان خویش تشکیل دادند تا در آن ضابطان را تربیه نمایند و مجموعه های نظامی منظم را بسازند. در پهلوی کمکهای غذایی و ضرورت های اولیه برای مهاجرین و اسلحه برای مجاهدین در جبهه مواجهه، همکاری سیاسی و رسانه وی هم صورت می گرفت که حوادث افغانستان را برای جهانیان انعکاس میداد. وسایل ارتباط جمعی جهانی و منطوقی اعمال و حشیانه شوروی را که توسط ارتش آن کشور در افغانستان مرتکب میگردید با توجه خاص ابراز انعکاس میداد.

در عین وقت، کشورهای همکار با مجاهدین از طریق اصدار قطعنامه های رسمی از منابر جهانی و منطوقی و تقبیح اعمال و حشیانه ارتش شوروی در افغانستان، بر آن کشور و تمام اردوگاه کمونستی فشار وارد مینمودند که نیروهای نظامی خویش را از افغانستان بیرون کند. از قطعنامه هایی که آن کشورها تقدیم داشتند قطعنامه های مجمع عمومی ملل متحد که به طور جدی از اتحاد شوروی خواستند تا نیروهای خویش را از افغانستان خارج سازد. هم چنان کنفرانس سران کشورهای اسلامی از سال 1980م تا زمان خروج نیروهای شوروی از افغانستان همه ساله آن خواسته را

تکرار مینمودند.

کشورهای اسلامی همیشه رهبران مجاهدین را بسان قهرمانان بزرگ و نمایندگان واقعی مردم افغانستان، تبارز میدادند. در عین حال دولت های اسلامی، بجز چند دولت و جهتی که با شوروی رابطه محکم داشتند؛ چون حکومت صدام حسین در عراق، حکومت معمر قذافی در لیبیا، و حکومت کمونستی یمن جنوبی، و سازمان فتح فلسطینی به رهبری یاسر عرفات، که دارای رابطه خوبی با برك كارمل بودند، دیگر همه روابط دیپلماتیک خودشان را با رژیم کمونستی و دست نشاندۀ کابل قطع نمودند. مجاهدین بعد از فتح کابل شواهدی را دریافت نمودند که دال بر مشارکت افرادی از سازمان الفتح فلسطینی در جبهات جنگ علیه مجاهدین بود. مجاهدینی که در خط اول جبهه قرار داشتند و موافقی را تحت تصرف خویش میاوردند پاره های جراید مربوط سازمان الفتح فلسطینی را دریافت کرده بودند.

پس از آنکه مردم افغانستان دو سال و اندی از مقاومت را در برابر قوای شوروی پشت سر گذاشته بودند، دیدگاه آمریکا نسبت به قضیة افغانستان تغییر کرد. آمریکا در ابتداء بر آن بود که کمک کردن به مجاهدین افغان جهت بیرون راندن شوروی از آنجا فایده ندارد، بلکه توجه خود را بخاطر امنیت پاکستان که بعد از سقوط نظام رضا شاه ایران برای آمریکا مهم شده بود، معطوف داشته بود. پس از آن به آن نتیجه رسید که مجاهدین توان مقاومت را دارا میباشند و می توان از این فرصت استفاده نمود و انتقام شکست در ویتنام را از شوروی در افغانستان گرفت.

لازم نیست که کمکهای انسانی و نظامی ای را که دول اسلامی و جهان غرب برای مجاهدین تقدیم داشتند، با تمام تفصیلهای بیان

داریم زیرا به موضوع ما که بیان پیشینیه ظهور مجاهدین عرب در افغانستان و به میان آمدن طالبان است ارتباط محکم ندارد. ولی مطالبی را که بیان داشتیم منظورمان آن است تا بر دو امر آتی تأکید ورزیم:

1. مقاومت در برابر کمونیزم چندین سال پیش تر از تجاوز نظامی مستقیم شوروی بر افغانستان آغاز یافته بود. مقاومت انگیزه منبعت از مردم افغانستان بود. هنگامی دیدند که دین و عقیده و تقالید ملی کهن و ارزش های اسلامی شان توسط کمونستان بی دین و بی شرم پا مال میگردد، دست به مقاومت زدند. رهبری این مقاومت بدست نهضت اسلامی افغانستان با طیف ها و سازمان های آن قرار داشت. این گفته درست نیست بلکه کاملاً عاری از حقیقت است که مقاومت علیه قوای اشغالگر شوروی و علیه حکومت کمونستی به خواست آمریکا و قوای جهانی و منطقوی دیگری صورت گرفته بود.

2. کمکهای انسانی و نظامی، به ویژه کمکهای رسمی زمانی برای مجاهدین رسید که آنها توانایی و تفوق خود را در میدان جنگ علیه دشمن به ثبوت رسانده بودند. هدف از تقدیم کمکهای خارجی برای مجاهدین حفظ مصالح دولتهای ذی ربط بود، مصلحت دولتهای کمک دهنده در این مضمربود که قوای شوروی در افغانستان کوبیده شده به شکست فاحش مواجه گردد. این هم درست نبوده و کاملاً از حقیقت بدور است که سازمان های مجاهدین به دولتهای کمک دهنده از قبیل آمریکا و پاکستان و دول خلیج در جهادشان علیه اتحاد شوروی وابسته بودند تا از کمکهای ایشان برخوردار شوند. اینرا میتوان گفت که برخی از آن جهت ها توانست که در اثر برنامه ریزی درست و آگاهی دقیق از

مسیر جنگ، و داشتن دیدگاه استراتژیک در امور، مصالح خویش را کاملاً بر آورده سازد، ولی احزاب جهادی افغانستان و مجاهدین آن تمام مصالح خویش را از دست دادند، در حالی که همین احزاب قربانی های بزرگ بشری و مالی را متحمل شدند. زیرا از قضایا آگاهی و درک سالم نداشتند، برنامه ریزی و پلان که در قاموس شان جایی نداشت، و استفاده درست از وسایل دست داشته شان را بلد نبودند.

آغاز کمکهای مردمی و رسمی:

امت اسلامی، به ویژه جبهه اسلامگرایی از قبیل جماعت اسلامی پاکستان و جنبش اخوان المسلمین و دیگر حرکت های اسلامی از جهان عربی و اسلامی، از همان آغاز تجاوز شوروی بر افغانستان خودشان را به حکم آنکه، مؤمنان همه جسد واحد اند، در پهلوی مجاهدین افغانستان قرار دادند. بلکه میان سازمان های مجاهدین و گروه های اسلامی سالها پیشتر از تجاوز شوروی هم رابطه نیکی وجود داشت. زمانی که رهبران حرکت اسلامی در برابر طاغوت افغانستان محمد داوود قرار گرفته بودند، از طرف حرکت های اسلامی کمک بدست میاوردندند. مثلاً قاضی حسین احمد زمانیکه مسئول جماعت اسلامی در منطقه سرحد بود، در زمان محمد ظاهر شاه چندین بار به افغانستان سفر کرده بود. بنابر همین رابطه بود که گروه اول شخصیت های مبارز حرکت اسلامی افغانستان (در سال 1974م) از طرف جماعت اسلامی در پاکستان پذیرایی شدند. در واقع جماعت اسلامی نخستین گروه اسلامی از بیرون مرزهای افغانستان است که در پهلوی مجاهدین افغانستان ایستاد، و با آنها همکاری نمود. یکی از دلایل روشن در این قضیه

آن است در منطقه پشاور پاکستان اولین بیمارستان را در خدمت مجاهدین و مهاجرین افغان بنام "افغان سرجیکل" تأسیس نمود. و از سال 1979م تا 1982م در حدود صد مکتب عصري براي فرزندان مهاجرین تأسیس نمود که در سال 1982م به اتحاد اسلامي مجاهدین افغانستان تسلیم نمودند.^[۱]

از طریق جماعت اسلامي رابطه رهبران مجاهدین، در آن زمان با جهان اسلامي، به ویژه حرکت اخوان المسلمین در دنیاي عرب، برقرار گردید. در ابتداء این ارتباط با همکاری استاد هارون مجددی، یکتن از افغان تباران که مقیم مصر بود ایجاد شده بود و از آن زمان تا تجاوز نظامي شوروي بر افغانستان، مخفي ماند. پس از آن صورت آشکاري پیدا نمود. از اولین شخصیتهاي اسلامگرای عرب که به سرزمین هجرت افغانان رفت تا همدردی خود را با مجاهدین از نزدیک آغاز نماید، استاد کمال سنابیری یکتن از اعضای بلند پایه جنبش اخوان المسلمین، بود که پس از عودتش به مصر از طرف حکومت مصري به شهادت رسانده شد. استاد کمال سنابیری مجاهد بزرگ دکتر عبدالله عزام^[۲] را - وقتي

1 - رک رساله ای "پیرامون آینده آموزش و پرورش در افغانستان"، ص 38.

2 - دکتر عبد الله عزام در سال 1941م در منطقه سیله الحارثیئ یکی از روستاهای جنین فلسطین تولد یافت. درس های ابتدایی را در روستایش به پایان برد، پس از فراغت از دوازده هم چندی معلم شد و سپس درسهای دوره دانشگاه را در دانشکده

شرعیات به پایان برد. در آن جریان با عده ای از شخصیتها اسلامگري و متقي ارتباط برقرار نمود. در سال 1965م ازدواج نمود و از وی پنج پسر و سه دختر به وجود آمد که بعداً همراه با فامیل به اردن مهاجرت کرد. مدت یکسال در سعودي مجيٹ معلم کار کرد و در سال 1968م به اردن بازگشت. پس از آن مدت چند سالی در صفوف مجاهدین فلسطینی پیوست و علیه یهودیان عملیات اجراء می نمود. در سال 1968م از ازهر شریف در علم اصول فقه گواهی نامه ماقوق لیسانس بدست آورد. و در سال 1973م از عین دانشگاه سند فراغت از دوره دکتری بدست آورد. سپس از سال 1973-1980م در دانشگاه اردن تدریس می کرد و در آن جریان صدها تن از جوانان مسلمان را تحت تربیه گرفت. در سال 1980م از طرف سردمدار نظامی اردن دستور اخراج وی از دانشگاه صادر گردید. پس از آن عبد الله به سعودي رفت و در دانشگاه ملک عبد العزیز استاد شد و پس از یکسال از اداره دانشگاه خواست که او را مجيٹ نماینده دانشگاه به دانشگاه اسلامی اسلام آباد بفرستد. پس از سه سال کار در آن دانشگاه دوباره به جده بازگشت و استعفای خود را نوشت و سپس با رابطه عالم اسلامی عقد بست که به حیث

که در موسم حج دیده بود جهت پیوستن به مجاهدین افغانستان تشویق کرده بود. چنانچه خانم دکتر عبدالله عزام در بعضی از مصاحبه هایش اظهار داشته، که دکتر عزام در سال 1981م به دانشگاه بین‌المللی اسلامی اسلام آباد جهت تدریس آمد و در خلال یکسال رابطه اش با احزاب جهادی افغانستان استحکام یافت و در سال 1983م خود را برای کار جهاد فارغ گردانید و از

مشاور تعلیمی جهاد افغانستان کار کند. فعالیت های جهادی خود را در پشاور در سال 1984م با تأسیس مکتب خدمات آغاز نمود که جوانان عرب را جهت مشارکت در جهاد افغانستان توجیه و رهبری می نمود. این دفتر در بخش های صحتی و تعلیمی و تربیتی و نظامی و اجتماعی و غیره در گوشه و کنار افغانستان فعالیت می نمودند.

در روز جمعه به تاریخ 1989/11/24م، زمانی که دکتر عبد الله عزام به معیت دو پسرش در شهر پشاور پاکستان بسوی مسجدی بنام مسجد شهداء می رفت، در نزدیکی مسجد مین گذاری شده بود و با گذشتن موترش از روی مین توسط ریموت کنترل انفجار داده شد در نتیجه دکتر عزام و هر دو پسرش جام شهادت نوشیدند و در مقبره شهیدان مجاهدین در کمپ پبو به خاک سپرده شدند. (رک الشهید عزام بین المیلاد والاشهاد) تالیف دکتر ابو مجاهد فائز عزام.

تدریس در دانشگاه استعفا نمود و در سال 1984م دفتر خدمات مجاهدین را پایه گذاری نمود. پس از آن داشت در دنیای عرب سفر مینمود و شرایط جهانی و منطقوی برای فعالیت های جهادیش مهیا بود؛ زیرا که جهان غرب به شمول آمریکا مخالف تهاجم شوروی بر افغانستان بودند، و از مجاهدین پشتیبانی مادی و سیاسی و تبلیغاتی می کردند. و آنها را در آن زمان بنام "مبارزین آزادیخواه" (Freedom Fighter) می نامیدند.

شرایط منطقوی نیز برای فعالیت دکتر عزام کمک می کرد، چنانچه دولتهای اسلامی، به ویژه عربستان سعودی و دول خلیج به انگیزه اسلامی و مصلحتی با تمام قوت از جهاد افغانستان دفاع میکردند. تحت این شرایط تلاشهای عبدالله عزام و دیگر مخلصین در دنیای اسلام و جهت کمک به جهاد افغانستان موفق گردید. آنچه آنها را در این کار موفق گردانید در واقع همان تأیید معنوی حرکت اسلامی و رجال آن بود که مردم را به همکاری و کمک با جهاد فرا میخواندند.

آنگاه بود که کمکهای ملی و مردمی جهان اسلامی سیل آسا به افغانستان فرود آمد و این کمکها دارای انواع مختلفی بود:

یکم: کمک مادی:

کمکهای مادی ای که برای جهاد افغانستان داده شد در برگیرنده کمکهای انسانی از قبیل آماده کردن جای بود و باش برای مهاجرین، سهولت های درمان، تاسیس مکاتب برای فرزندان مهاجرین و مجاهدین، کمکهای نقدی برای جهات جهت خریداری غذا لباس و پا پوش برای مجاهدین، و کمکهای نقدی برای احزاب جهادی میشد که آن را در راه فعالیتهای جهادی و آموزشی و

درماني و امور ديگر به مصرف برسانند. در واقع هر سازماني به مثابه يك دولت كوچكي بود كه امور مهاجرين مربوط خود را در كمپ هاي تحت فرمان خويش اداره مي نمود.

اين كار عده از شخصيتها و مؤسسات كمك رساني انساني، مردمی، رسمي يا شبه رسمي بود كه كمكها مسلمانان را از كشورهاي مختلف جمع آوري نموده براي مهاجرين و مجاهدين در پاكستان، ايران و داخل افغانستان مي رساندند.

در اين عرصه مؤسسه هاي ذيل از همه فعاليت بيشتري و قابل ملاحظه ابراز داشتند: كميتۀ دعوت اسلامي كويتي - بنياد كمك رساني اسلامي (ISRA)، جمعيت جهاني براي كمكهاي اسلامي، اتحاد جهاني براي مدارس عربي، اسلامي كه در سال 1980 م تاسيس گرديد، هلال احمر امارات، دفتر خدمات مجاهدين، و غيرۀ نهادهاي خيريه عربي و اسلامي.

در هر عرصه كه مجاهدين و مهاجرين افغان بدان نياز داشتند اين مؤسسات براي آنها خدمات بزرگي تقديم داشتند. عرصه كمك رساني مؤسسات خيري به كمپهاي مهاجرين در پاكستان و بخصوص شهر پشاور منحصر نمائند بلكه به داخل كشور نيز سرايت نمود. آنجا كه عده از مردم از يك منطقه به منطقه ديگري مهاجرت كرده بودند و بخاطر گريز از مناطق تحت فشار قواي اتحاد شوروي به مناطق امن تري پناه برده بودند. با وجود بعضي از ملاحظات و نقاط منفي چون بي برنامه گي، ارتجالي بودن فعاليت ها، نبود ثبات در برنامه ها و ديدگاهها، تحمیل کردن آراء و نظريات شخص بر مؤسسه، ديدگاه مصلحت گرايانه شخص در اكثر اوقات، ديد تحقير آميز به زير دستاني كه در مؤسسه با مديران آن كار مي كردند، و غيرۀ ملاحظاتى كه درباره آن

مؤسسات و بنیانگزاران آنها و فعالیت های آن وجود داشت، به صورت عموم کار آن مؤسسات مؤفق بود. فعالیت در عرصه کمک رسانی و خیریه تجربه جدیدی بود که بیداری اسلامی بدان روی آورده بود. مؤسسات اسلامی با این نوع فعالیت ها در میدان مسابقه وارد شدند که قبل از آن در انحصار مؤسسات تبشیری قرار داشت. با این کار بیداری اسلامی تجربه های نوي بدست آورد و افق های گسترده تري را براي فعالیت اسلامی گشود.

دوم: کمک مطبوعاتی و تبلیغاتی :

مجموعه که با دکتر عبدالله عزام و دانشمندانی که دکتر عزام با آنها در ارتباط قرار داشت، دست به اصدار فتوی از سوی جهت های شرعی مورد اعتماد جهان اسلام چون: ازهر شریف، دارالافتای سعودی، و علمای معتمد، زدند که همه رای به فرضیت جهاد در حالتی چون افغانستان، دادند. در پهلوی آن در خلال سفرهایی که به دول اسلامی مینمودند، بواسطه ایراد سخنرانی ها اخبار جهاد را برای دیگران انتقال میدادند، و از سویی هم وسایل ارتباط جمعی ای چون "مجله الجهاد" و غیره را تأسیس نموده بودند که از طریق آن نیز دست به تبلیغات به نفع جهاد افغانستان می یازیدند. در جهان اسلامی تمام وسایل و ابزار ارتباط جمعی چون روزنامه ها، رادیو ها و شبکه های تلویزیونی نقش مثبت بازی نمودند. این کمکهای تبلیغاتی در زیاد شدن کمکهای مادی و بشري برای جهاد افغانستان، تأثیری شگرف داشت.

سوم: کمک بشري :

نوع سوم کمک مردمی و اسلامی که گروه همکار با دکتر عبدالله عزام با همکاری علمای مسلمان در جهان اسلامی و حرکت اسلامی انجام داد، در حالی که اهتمام عمومی حکومت ها و رژیم ها در جهان اسلامی نیز به آن کار معطوف گشته بود، و به سبب آن جوانان مسلمان از گوشه و کنار جهان به سرزمین افغانستان سرازیر شدند تا با مجاهدین در برابر دشمن مشترک قرار گیرند.

هنگامی که دروازه های مناطق فتح شده افغانستان برای فعالیت اسلامی برای همگان مهیا گشته بود، مردم از طیف های گوناگونی به آنجا وارد شدند. این تعداد که زمانی 10.15 هزار تن بود، بعدها بر اساس تخمین جنرال حمید گل در برخی از مصاحبه هایش به 27 هزار تن در یک زمان میرسید.

امور در ابتداء به شکل عادی به پیش میرفت، جوانان عرب با آنانی که جهت مشارکت در جهاد افغانستان آمده بودند، هنوز در منطقه نابلد بودند، لذا میان ایشان مشکلات رخ نمود، ولی پس از مدتی و بعد از آنکه منطقه را بلد شدند، و استخبارات کشورهای مختلف نیز در میانشان رخنه کردند، گروه بندی ها آغاز یافت و اختلاف در دیدگاه ها به ظهور رسید.

چون که آن دوره نظر به اسباب مختلف از اهمیت ویژه برخوردار میباشد، میخواهم که درباره آن، دیدگاه خود را با تمام صراحت و امانت داری بنگارم تا گواهی ای باشد برای تاریخ. میتوان جوانان مسلمان را - که از کشورهای مختلف جهت اشتراک در جهاد به افغانستان آمده بودند - به سه گروه تقسیم نمود.

گروه اول:

این گروه از همه گروه های دیگر بیشتر به افغانستان آمده

بودند، شاید تعداد زیادی از آنان قبل از دکتر عبدالله عزام رسیده بودند. بلکه آنها سبب آمدن وی به منطقه جهاد شدند. و آنها عبارت بودند از شیوخ و جوانان منسوب به جنبش اخوان المسلمین که از کشورهای مختلف عربی به افغانستان آمدند. از مصر "شهید استاد کمال سناییری" آمد، از یمن "دکتر عبدالمجید زندانی" و از عراق "محمود محمد صواف" و دیگران. وقتی که آنها به افغانستان آمدند دارای استراتژی روشنی بودند، آنها خود را همکار صاحبان اصلی قضیه یعنی افغانها میدانستند. نه آنکه خودشان را صاحب قضیه قلمداد نمایند. هدف آنها این نه بود که خود تربیت نظامی ببینند، چنانچه گروه های دیگری کردند، این طیف وقتی که وارد افغانستان شدند، با خود اندیشه معتدل را که تغییر تمدنی را بنیاد تغییر مطلوب میدانستند، حمل مینمودند. و در منطقه با همان اندیشه معتدل خویش باقی ماندند و توجه آنها در قضیه افغانستان در چند نقطه آتی خلاصه میگردد:

1. فعالیت تبلیغاتی با تمام وسایل ممکن تا مردم جهان آگاه شوند که افغانها در جهاد خویش بر حق بوده و میخواهند که نیروهای اشغالگر شوروی را از کشور خویش برانند.
2. فعالیت در عرصه تقدیم کمکهای انسانی و خیری تا با مهاجرین که تعدادشان از پنج میلیون تجاوز میکرد همکاری لازمی صورت گرفته باشد.
3. فعالیت در راستای جمع آوری کمک برای مجاهدین افغان، و رساندن آن برای سازمان های جهادی و از طریق آنها به جبهات جنگ.
4. وارد کردن فشار بر رژیم های جهان اسلامی و تشویق آنها با وسایل صلح آمیز تا برای احزاب جهادی افغانستان کمک بیشتر

تقديم بدارند.

5. فعاليت مستمر در راستاي متحد نمودن صفوف مجاهدين و برداشتن اختلافات موجود ميان سازمان هاي جهادي. اين كار بار نخست توسط استاد كمال سنانيري صورت گرفت و بيشتر از هر كس ديگري علاقمند متحد شدن مجاهدين بود، و پس از شهادت آن بزرگ مرد "استاد مصطفي مشهور" رهبر اسبق جنبش اخوان المسلمين، الله بيامرزدش - ادامه داد. كه همه ساله به پشاور سفر ميكرد و چندين شبانه روز را جهت تحقيق اين مأمول سپري مي نمود.

6. تقديم كمكهاي طبي و تاسيس بيمارستان و كلينيك هاي سيار در داخل افغانستان و كمپ هاي مهاجرين افغان در پاكستان.

7. فعاليت هاي آموزشي و تربيتي و دعوتي در كمپ هاي مهاجرين و اردوگاه هاي مجاهدين.

8. ديدار از جبهات جنگ و رويارويي در مناطق مختلف. در اين جا ايجاب ميكند كه به يك نكته مهم اشارت نماييم. آنها از جبهاتي ديدار به عمل ميآوردند كه توسط خود افغانها اداره مي شد. هيچگاهي به فكر آن نه افتاده بودند كه خود داراي جبهاتي مستقل باشند كه در آنجا افراد شان تربيه نظامي بينند.

اين استراتژي نتايج مثبت و بزرگ خويش را بجا گذاشت كه مورد استفاده زيادي از طرف مردم افغانستان قرار گرفت. اينجا به بخش آموزش و پرورش اشاره ميكنم. يكي از كارهاي بزرگي كه زير سرپرستي يكتن از اعضاي اخوان المسلمين، آقاي "شيخ فتحي محمد رفاعي" تكميل شد، او مركز تعليمي اسلامي اي را در شهر پشاور گشود، و توانست كه با همكاري همه سازمان هاي جهادي نصاب آموزشي اي را براي تمام مراحل ابتدائي، متوسطه

و لیسه، آماده سازد. در سال 1986 م کمیته متشکل از تمام سازمان های جهادي، که شمار آنها به 12 تن میرسید، تشکیل یافت. چارچوب کار برای کمیته مذکور معین کرده شد. کمیته وظیفه داده شد که نصاب آموزشی گذشته را با دقت مراجعه کند و برنامه آموزشی جدید را در عوض آن با رعایت نقاط ذیل جابجا کند:

1. پابندی به خط اسلامی در اثنای برنامه ریزی آموزشی
2. مراعات شرایط افغانستان و شرایط زندگی مهاجرین در دیار هجرت.

آن مرکز توانست که کار برنامه ریزی آموزشی خود را مؤفّقانه به پایان رساند و برای تمام مواد آموزشی برنامه وضع کند. این برنامه از موفقیت زیادی برخوردار بود و لذا در تمام مکاتب مربوط به سازمان های جهادي مورد تأیید قرار گرفت و بدان عمل میشد. همین برنامه پس از پیروزی مجاهدین و به قدرت رسیدن، در تمام مکاتب افغانستان عام گردید. پس از آنکه کرزی به قدرت رسید آن برنامه را تغییر داد و برنامه آموزشی ای را که به تمویل دانشگاه نبراسکای ایالات متحده آمریکا و با کوشش افغان های مقیم آن کشور تهیه شده بود، بجای آن تطبیق نمود.

چیز دیگری که قابل یاد آوری است، از جمله خدمات بزرگ آموزشی ای که آن گروه نخست شرکت کننده در جهاد افغانستان انجام دادند آن بود که جنبش اخوان المسلمین کمکهای خود به افغانستان را تقریباً به تأسیس مؤسسات آموزشی منحصر ساخت. از جمله مؤسسات تعلیمی مؤفّقی که توسط آنها تشکیل گردید و در تربیت جوانان افغان بدست نخبه از استادان بزرگوار انجام یافت "انستیتیوت عالی تربیت معلم" بود که توسط کمیته دعوت

اسلامی کویتی، که زیر سرپرستی عمومی جمعیت اصلاح اجتماعی در دولت کویت قرار داشت، تأسیس یافته بود. این انستیتوت در تربیت و خدمت مردم افغانستان تأثیر مثبت و بسیار بزرگی بجای گذاشت. هر جا جوانی موفق، لایق و پابند به اسلام را در دایرة حکومت مجاهدین و حکومت طالبان می دیدید، از آن انستیتوت فارغ گردیده بود. بعدها آن انستیتوت به " دانشکده زبان عربی و مطالعات اسلامی" تغییر نام داد و پس از آنکه آمریکاییها کمیته دعوت اسلامی را بسته کردند آن دانشکده با دانشگاه نگرهار در شهر جلال آباد یکجا کرده شد.

مؤسسات آموزشی دیگری را که جنبش اخوان تشکیل داد آن بود که در پشاور و افغانستان شماری از مکاتب ابتدایی و لیسه را تشکیل داد که شماری از آن لیسه ها در ولایت میدان وردک توسط همان کمیته دعوت اسلامی، کویتی تأسیس شده بود. این لیسه ها تعداد زیادی از جوانان را به شکل بسیار خوب تربیه و فارغ التحصیل ساخت که فعلا اغلیت دانشجویان دانشگاه کابل و دیگر مؤسسات آموزشی عالی را در پایتخت افغانستان، کابل، تشکیل می دهند.

نمیخواهم روی نتایجی بپیچیم که جنبش اخوان المسلمین در افغانستان متحقق ساخت، چه آن به موضوع ارتباط ندارد، و برای جنبش اخوان لازم بود که تجربه خویش را با تمام امانت داری، چه مثبت بود یا منفی، ثبت می نمود. زیرا تجربه های بشری هر اندازه خوب باشد از خالیگاه و نقاط منفی خالی نمی باشد. ولی می خواهم بگویم که: این نقطه عطف توجه جنبش اخوان المسلمین در افغانستان بود، با وصفی که از کشورهای مختلفی به ساحه جهاد افغانستان آمده بودند.

از این رو بود که جنبش اخوان المسلمین از طرف دیگر گروه‌های جهادی مورد انتقاد شدید قرار گرفته بودند که؛ آنها جهاد نمی‌کنند، و آنها کارهای اداری را بر مشارکت در قتال ترجیح می‌دهند، همین موضوع در برهه از زمان سبب اختلاف میان دکتر عبدالله عزام و جنبش اخوان شده بود ولی دکتر عزام در نهایت دوباره از رای خود به رای اخوان برگشته بود. اخوان فعالیت‌های خود را پس از عقب نشینی نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان، تعطیل بخشید. اکثریت مطلق آنها پس از فرو پاشی رژیم کمونستی در کابل، به کشورهای خود بازگشتند جز آنانی که نظر به اقتضای وظیفوی در ساحه باقی ماندند.

دیگران همه به کارهای مثبت دیگری در کشورهای جهان روی آوردند و عده از آنها به کارهای شخصی آزاد حسب علاقمندی شخصی روی کردند. این در حالی بود که برای جهاد افغانستان نیز داده‌های قابل قدری را بجای گذاشته بودند.

گروه دوم:

این گروه را میتوان "گروه بی طرف" یا "مجموعه غیر منسلک" دانست. که افراد آن با هیچ مکتب فکری ای منسوب نبودند. چنانچه با هیچ سازمان معینی نیز ارتباط مستقیم نداشتند. آنها تحت تاثیر سخنرانی‌های عبدالله عزام و تلاش‌هایی تبلیغاتی مجاهدین قرار گرفته جهت شرکت در جهاد علیه نیروهای اتحاد شوروی به افغانستان آمده بودند.

اکثریت مطلق این مجموعه مجاهدین رضاکار عرب بودند که به افغانستان سرازیر شده بودند و دکتر عبدالله عزام آنها را توجیه و رهبری و تمرین می نمود. آنها در عرصه‌های مختلفی کار می

کردند. هم در عرصه اداری و وظیفه داشتند و هم در عرصه تبلیغاتی، ولی اکثریت آنها آمده بودند تا در جنگ علیه نیروهای شوروی شرکت جویند. در ابتداء دکتر عبدالله عزام کار تربیه آنها را در اردوگاههای تنظیم های مجاهدین بویژه در اردوگاههای سازمان اتحاد اسلامی تحت رهبری استاذ سیاف به عهده گرفت. پس از آن اردوگاههای ویژه برای عربها در منطقه سده و جاهای دیگر تشکیل داد که بنام «عربین الاسود» و «مأسده آلانصار» یاد میشدند.

عده از این رضاکاران عرب به طور مستقیم نزد سازمان های جهادی مراجعه می کردند و همراه با افراد سازمانهای مذکور و تحت فرماندهی فرماندهان آن، به جهاد علیه قوای شوروی می پرداختند، بی آنکه رابطه با دکتر عبدالله عزام داشته باشند. سازمانی که بیشتر از همه مجاهدین عرب را استقبال مینمود اتحاد اسلامی استاذ عبد الرسول سیاف بود.

اسامه بن لادن یکی از افراد این "گروه بی طرف" بود ولی اسامه مانند افراد دیگر این دسته شخص عادی نبود، بلکه بخاطر مربوط بودنش به یک خانواده ثروتمند سعودی و بخاطر قوت شخصیتش، از اهمیت خاصی برخوردار بود. اسامه بن لادن از سال 1982م از پاکستان دیدار به عمل می آورد ولی در سال 1984م تصمیم گرفت که در پاکستان باقی بماند و زندگی خود را برای جهاد افغانستان وقف سازد. این شخص زمانی که در دانشگاه شاه عبدالعزیز مصروف تحصیل بود و عبدالله عزام در آن دانشگاه وظیفه تدریس داشت، از شخصیت دکتر عزام متأثر شده بود. بن لادن از حیث فکر و اندیشه مرد معتدلی بود و کار جهاد را نیز با همین اندیشه اعتدال گرایانه آغاز کرده بود. در پاکستان سکونت اختیار نمود و

مهمان خانه را جهت استقبال از مجاهدین و جوانان عرب و عجم که از کشورهای مختلف به افغانستان می آمدند تاسیس نمود که بنام "بیت الانصار" یاد میشود. پس از آن مهمانخانه های دیگری نیز تاسیس شد که یکی را "بیت الشهداء" یاد می کردند و مهمانخانه های دیگری را بنام مجاهدین کشورهای مختلفی نام گذاری نموده بودند.

اسامه بن لادن تمام تلاش خود را در راستای جهاد مسلحانه و مجهز ساختن جوانانی قرار داده بود که از کشورهای اسلامی، به ویژه از عربستان سعودی و دول خلیج به آن منظور آمده بودند. و در عین حال از آنها در مراکز و مهمانخانه هایی که در شهر پشاور تشکیل داده بود استقبال به عمل می آورد. این مهمانخانه ها در ابتداء نقش مراکزی برای تربیت روحی و ایمانی و فرهنگی را نیز داشت، که در آن تقسیم اوقات مرتبی برای درس ها و سمینارهای مختلف گرفته میشد. بعد آزان به اردوگاههای مختلف احزاب جهادی انتقال داده شده در آن تمرین نظامی داده می شدند.

سپس بر آن شدند که باید آنها را در " اردوگاه انصار" که در منطقه سده در نزدیکی مرز پاکستان تمرین داده شوند و پس از گذشتادن دوره تمرین فوراً وارد خاک افغانستان گردیده و به جبهات مختلف سازمانهای جهادی بپیوندند. پس از آنکه اسامه بن لادن جبهات مخصوص جوانان عرب را تشکیل داد، از آن تاریخ به بعد، آن جوانان را پس از تمرین دادن نظامی در جبهات ویژه جوانان عرب در منطقه پکتیا و ننگرهار می فرستاد.

بن لادن بر جبهات تحت فرمانش با تمام سخاوت مصرف می نمود، در حالی که خودش زندگی ای فقیرانه داشت. با وصف آنکه مرد ثروتمندی بود ولی از تنعم و رفاهیت در زندگی شخصی خود

کاملاً به دور بود، ولی بخاطر مجاهدین دست باز داشت. مجاهدین افغان در ولایت ننگرهار، مجاهدین مربوط اسامه بن لادن را در خط اول جبهه میدیدند که برای آنها حتی نوشابه های گاز دار هم می رسید. این گذشته از آنکه تمام ضرورت های دیگر آنها مرفوع بود و مجاهدین افغان آن را نه تنها که توقع نمی کرد که اصلاً آن را در خواب هم نمی دیدند. مجاهدین افغانی با دیدن این حالت احساس عجیب می کردند و برایشان شگفت آور معلوم می شد.

کارها به همین منوال جریان پیدا کرد. وبه تعداد مجاهدین رضاکار اضافه گردید و میان طیف های مختلف آنها اختلافات رخ داد. این موضوع را در آینده مورد بحث قرار خواهیم داد.

گروه سوم:

مجموعه سوم را که میتوان بر آن نام "گروه های اسلامی تندرو" اطلاق نمود، و یا آن را "طیف جهادی" نام گذاری نمود. اعضای این گروه ها مربوط به کشور های اسلامی متعددی می شدند؛ چون اردن، فلسطین، مصر، لیبیا، الجزایر، و یمن و غیره. بصورت عموم و غالب مجاهدین تندرو مربوط به کشورهای مذکور می شدند. این به آن معنا نیست که تمام مجاهدین مربوط این کشورها تندرو بودند. بلکه اکثر مردمی که از آن جا به جهاد افغانستان آمده بودند مردم معتدل و میانه رو بودند. ولی اکثر تندرو ها نیز به همین کشورها مربوط می شدند.

این گروه ها چه در گذشته و چه در حال حاضر، اعتقاد دارند که رژیم های حاکم در کشورهای اسلامی، به سبب وابستگی شان به کفار (یهود و نصاری) و دشمنی شان با مؤمنانی که خواستار تطبیق

شرع خدا در زمین هستند، کافر می باشند. آنها رژیم ها را به سبب آنکه شریعت خدا را از حکمیت کنار گذاشته اند، کافر می پندارند. "دکتر ایمن الظواهری" یکی از رهبران این طیف می گوید: سردمدارانی که بر کشورهای اسلامی فرمان می رانند و کارشان بر اساس شرع خدا مبتنی نبوده بر اساس قوانین وضعی صورت می گیرد، کافر و مرتد بوده فرض است که علیه آنها قیام صورت گیرد و با آنها جهاد شود و از مقام و منصب شان برکنار گردند و بجای آنها فرمانده و رهبر مسلمان تعیین گردد. دیموکراسی ای که حکومت های مختلف آن را سیستم سیاسی خویش پذیرفته اند، دیموکراسی کفری است، از این رو وابستگی با آنها و فرمانبرداری از آنها حرام قطعی است¹ این گروه ها بر آن هستند که یگانه راه برای از میان برداشتن این وضع جاهلی جهاد مسلحانه علیه رژیم های حاکم می باشد. و فتوی بر فرض عین بودن جهاد بر تمام مسلمانان می دهند تا آنکه آن وضع جاهلی زوال یابد. اعتقاد دارند که تلاش های تغییر از راه وسائل صلح آمیز، چون: شرکت در انتخابات و فعالیت مؤسساتی و از راه تعامل با مؤسسات مدنی در جامعه بی فایده است. بلکه آن را از وسایلی می دانند که مفاهیم جاهلی رسوخ بیشتر پیدا می کند، و رژیم های حکومت طاغوتی در کشورهای اسلامی تقویه بیشتر میگردند.

طیفی از این گروه جوامع اسلامی را نیز کافر و مرتد می خواند

1- ر ك به مقدمة "الكتاب الأسود" كتابي راکه
ایمن الظواهری در باره مصر زیر سلطه ای حسنی
مبارک نوشته کرده است.

زیرا که تن به شریعت غیر خدا داده است. و عده از ایشان به آن اکتفاء می‌نمایند که آنها جوامع جاهلی هستند و اطلاق کفر را بر آن نمی‌کنند.

جماعت جهاد و جماعت اسلامی مصر:

رهبری این گروه‌های تندرو که از کشورهای مختلف به افغانستان آمده بودند بدست جماعت جهاد مصری بود که بنام‌های متعددی شهرت یافته است؛ جهاد اسلامی، جهاد اسلامی مصری، جهاد، جماعت جهاد. و با آن جماعت اسلامی مصری نیز حضور داشت.

این گروه تندرو مصری خواهان تغییر به استعمال سلاح، و قوت می‌باشد تا حکومت مصری کنونی را از میان بردارد و بجای آن حکومت اسلامی ایرا که ممثل دیدگاه فکری آنها باشد، به قدرت برساند. از این رو که تندروی فعلی که در باره آن سخن می‌رانیم از مصر نشأت کرده مناسب است که به پژوهش پیشینه تاریخی آن نیز بپردازیم.

پیشینه تاریخی اندیشه تندروی در مصر:

اولین بار که اندیشه‌های تندرو در مصر به وجود آمد دارای کدام تنظیم و سازمان نبود که آن را سرپرستی کند بلکه آن پدیده در زندان‌های مصر پیدا شد. در زمان جمال عبد الناصر، هنگامی که جوانان مسلمان مصری، توسط طرفداران ناصر سخت‌ترین انواع تعذیب و شکنجه را میدیدند، مخصوصاً پس از دستگیری‌های سال 1965م که در آن استاد سید قطب و رفیق‌هایش به دار آویخته شدند. مسلمانان در زندان‌های ناصر چنان مورد تعذیب و شکنجه

غیر انسانی قرار گرفتند که از ذکر آن مو در بدن دوک می گردد . تعداد زیادی از آنها زیر شکنجه جان باختند ، بی آنکه آن فرماندهان قسی القلب و بی رحم نسبت به آنها کمترین توجهی می داشتند . در چنین فضایی وحشتناک و هول انگیز بود که تندروی و غلو ، تولد یافت و مفکوره تکفیر پیدا شد . این مفکوره از طرف بعضی ها مورد استقبال قرار گرفت کم کم تقویه شد و در سال 1967 ، قوت بیشتر پیدا کرد زمانی که رجال استخبارات مصر فتنه عذرخواهی و تأیید جمال عبد الناصر را با اعمال زور ، برافروختند . از رهبران این اندیشه شیخ " علی اسماعیل " برادر " عبد الفتاح اسماعیل " بود که همراه با استاد سید قطب جام شهادت نوشیدند آقای علی اسماعیل از فارغ التحصیلان ازهر شریف بود پس از آنکه رهبران اخوان با وی مناقشه نمودند و وی را به اشتباه بودن موقفش متوجه ساختند ، از دیدگاه خویش بازگشت .

پس از آنکه شیخ علی اسماعیل از قیادت و جماعت تکفیر براءت خویش را اعلان داشت ، شخص دیگری بنام " شکری احمد مصطفی " از ولایت اسیوط مصر از روستای حواتکه متولد 1942م ، رهبری این گروه را به عهده گرفت . او در ضمن جوانانی قرار داشت که در سال 1965م توسط حکومت جمال عبد الناصر به تهمت آنکه مربوط اخوان المسلمین هست به زندان رفت عمر وی در آن زمان 23 سال بود سپس از دانشکده زراعت فارغ التحصیل شد پس از آن چند جوانان هم نظر خود را منظم نمود در سال 1971م از میان طرفداران خویش بیعت امیر المؤمنین بودن دریافت نمود و چندبار به زندان افتاد آخرین باری که به زندان رفت پس از کشته شدن شیخ محمد حسین ذهبی وزیر اسبق شئون اسلامی مصر و یکی از علمای ازهر در سال 1977م بود ، که همراه با چهار تن از

رهبران آن گروه بخاطر کشته شدن شیخ ذهبی وزیر اوقاف سابق مصر، حکم اعدام در موردش صادر گردید و حکم اعدام در حقشان در عین سال نافذ گردید.

چونکه آن گروه مورد پیگرد شدید حکومت قرار گرفت و چندین بار کوبیده شد، به فعالیت مخفی روی آورد بر اساس میراث همان مجموعه چندین جماعت جهادی نوي برگزار گردید این جماعت ها در سال 1979م تحت رهبري "محمد عبد السلام فرج" متحد شد که در سال (1980م) همه آن گروه ها با جماعت الجهاد به رهبري دکتر عمر عبد الرحمن یکجا شد در سال (1981م) جماعت اسلامي با دیگر گروه هاي جهادي تحت رهبري "محمد عبد السلام فرج" و "عبود الزمر" در قاهره، متحد شده «سازمان الجهاد» را ساختند که بعد از آن ترور انور السادات را عملي نمودند این اتحاد دیر دوام نکرد. در مابین سازمان موضع درست بودن رهبري شیخ عمر عبد الرحمن که نابینا بود بگومگوهايي رخ داد عده با تمام شدت مخالف آن بودند که دکتر عمر در سمت رهبري باقي بماند و عده دیگری او را تأیید مي کرد در اثر آن، سازمان دو پارچه شد، یکی جماعت اسلامي به رهبري دکتر عمر عبد الرحمن باقي ماند و دوم جماعت الجهاد به رهبري "عبود الزمر" که بعدها "ایمن الظواهری" به رهبري آن رسید.

در دهه هشتاد هر دو گروه متوجه اهمیت افغانستان بحیث پایگاه فعالیت و تربیت نظامي شدند. کادرهاي هر دو سازمان به سوي افغانستان مي آمدند. ایمن الظواهری از نخستین کسانی بود که به افغانستان آمده بود. وي در سال 1985م به آن سرزمین آمد و پس از وي دیگر کادرهاي هر دو سازمان، بخصوص آنانی که زیر تعقیب استخبارات حکومت مصر قرار داشتند، یکی بعد

دیگری به افغانستان آمدند.

این گروه ها طرز فکر تکفیری را با خودشان آوردند و تعداد زیادی از مجاهدین عرب که بی طرفشان خواندیم نیز از افکار آنها متأثر شدند.

این گروه دارای مقاصد ویژه خودش بود اساسی ترین چیزی که در پی آن بودند این بود که افراد خویش را در اردوگاههای نظامی مجاهدین تمرین نظامی بدهند. و در عین زمان بتوانند که برای آنها دوره های تربیتی و فکری فشرده را در فضای کاملاً آزاد منعقد سازند. دکتر ایمن الظواهری در بعضی از مصاحبه های شخصی خویش اظهار داشته است:

«در افغانستان چنان تجارب سازمانی و سیاسی و نظامی ای بدست آوردیم که در هیچ کشور دیگری برای مان میسر نبود زیرا که آن منطقه جهادی و آزاد است این یک مرحله ثروتمند و غنی است ما از آن در مصر استفاده بسیاری بردیم، پس از آن در مصر حوادث چنان پیش رفت که می توان آن را حالت انفجاری نامید».

گروه چهارم:

طیف دیگری وجود داشت که مربوط طرز تفکر سلفی میشد و این گروه غالباً از اتباع عربستان سعودی و کویت بودند که به مجرد آمدن شان با «جماعة الدعوة إلى القرآن والسنة» که تحت رهبری مولوی جمیل الرحمن قرار داشت، می پیوستند این گروه هنگامی که شخص بی سواد را می دیدند که تعویذ به گردن آویخته، یا نگاه می کردند که برخی از قبرها به شیوة غیر مسنون مورد دیدار مردم قرار می گیرد یا برخی از خرافات را در جامعه می دیدند. که غالباً هیچ جامعه از آن خالی نمی باشد. بازگشته حوقله

واسترجاع خوانده مي گفتند: اين جنگي که در افغانستان ادامه دارد در واقع جنگ ميان مشرکين و ملحدين است نه بيشتراز آن !! دايرة کار اين گروه بسيار تنگ بود. وتنگي افق ديدشان اجازه نمي داد که از اين تنگنا خودشان را رهايي بخشند.

گروه پنجم:

اين طيف کساني بودند که در حقيقت به استخبارات دول اسلامي به ويژه کشورهاي عربي اي که اتباع آن در ساحه افغانستان حضور داشتند. مربوط ميشدند. آنها در کارهاي اداري مختلفي فعاليت مي نمودند. عده آز آنها وارد جبهات هم مي شدند و در هر عرصه که براي شان آسان وممکن بود سعي وتلاش مي ورزيدند. در ابتداء کارشان اين بود که صرف براي حکومتهاي خويش گزارش بفرستند ولي بعد از آن، دايرة کارشان توسعه پيدا نمود و به مرحله رسيدند که ميان طيف هاي مختلف جوانان عرب در افغانستان با وسايل و ابزار گوناگون آتش اختلاف و چند پارچگي را برافروزند.

ظهور اختلافات ميان طيف هاي مختلف:

هنگامي که شمار عربيها در افغانستان اندک بود، امور هم به صورت آرام به پيش برده مي شد، و هر کسي متوجه کاري بود که بدان خودش را مشغول داشته بود، چه به کار اداري مربوط مي گشت يا به کار جنگ آوري وقتال صرف ميان دکتري عبد الله عزام وجناب اخوان المسلمين اختلاف اندکي وجود داشته که از زمان کودکي در آن تربيه ديده بود و اختلافي بود که ميان دکتري عزام وجماعت اخوان در دو نکته خلاصه مي گشت:

1. جماعت اخوان المسلمین بر این باور بود که جهاد افغانستان یکی از قضایای جهان اسلام است و توجهی که بدان انجام می دادند در حقیقت از مبنای اعتقاد و نگرگاه شان بر می خاست و آن عبارت است از توجه بدون تعصب برای تمام قضایای اسلامی به یک سویه بدون شک در آن زمان اخوان به قضیه افغانستان بعنوان مهم ترین قضیه نگاه می نمودند ولی آن را یگانه قضیه اسلامی تلقی نمی کردند از این رو نمی خواستند که تمام ثقل کار خویش را بر افغانستان متمرکز سازند.

اما شیخ عبد الله عزام - رحمه الله - کاملاً در خط مقابل قرار داشت از عاطفه جوشان و خروشان که دکتر عزام برخوردار بود، وادارش می نمود که از حرکت اسلامی بخواهد تا تمام توجه خویش را در این قضیه مبدول دارد و خود را برای آن فارغ گرداند زیرا که آمال و آرزوهای خویش را بدان بسته بود او توقع داشت که خداوند آرزویش را با اقامت یک دولت اسلامی در افغانستان متحقق خواهد ساخت او بر آن بود که هدف از تشکیل حرکت اسلامی آن است که در روی زمین حکومت اسلامی را بوجود آورد و خداوند این شرایط را برای ایجاد حکومت اسلامی در افغانستان مهیا ساخته است، پس لازم نیست که آن را ضایع نمود یا در تحقیق اهداف آن کوتاهی و تقصیر نشان داد.

2. حرکت اخوان المسلمین بر اساس استراتژی ای که در قبال قضیه افغانستان داشت میدید که آن قضیه اساساً یک قضیه افغانی است از این رو لازم است که متولی آن خود افغانها شوند اما بر متباقی مسلمانان لازم است که با آنها در چیزی که مورد نیازشان است همکاری نمایند چه مربوط به خدمات اجتماعی می شود یا به مسایل آموزشی و صحی و نصیحت و رفع اختلافات و

تبلیغات و غیره ولی شیخ عبدالله عزام بر آن بود که باید در پهلوی این امور، نظامیان را نیز به جبهه بفرستند و بر این جنبه تمرکز بیشتر صورت گیرد.

آگاهان بر آن هستند که آن اختلاف میان دکتر عزام و حرکت اسلامی اخوان در یک مقطع زمانی معین بروز کرد. و برای مدتی طول کشید ولی عبدالله عزام در اواخر عمر خویش از رای خود بازگشته و دوباره تن به رای جماعت داده بود. چنانچه پیش از شهادت تمام اختلافاتش با جماعت مرفوع شده بود.

اختلاف میان دکتر عزام و طیف جهاد:

رابطه میان اسامه بن لادن و دکتر عزام تا حد زیادی تنگ و نزدیک بود. و بن لادن هم خودش را شاگرد شیخ عزام می گفت. این رابطه به طور شخصی تا آخر زندگی شیخ عزام ادامه پیدا نمود. حذیفه فرزند بزرگ دکتر عزام در برخی از مصاحبه هایش پیرامون روابط آن دو گفته است «در آخرین دیداری که میان پدرم و شیخ بن لادن رخ داد زمانی بود که بن لادن به سعودی سفر می کرد تا در جنازه برادرش شرکت نماید. هر دو مدت بسیار طولانی ای یکدیگر خویش را در آغوش گرفتند مثل آنکه هر دو میدانستند که آن آخرین دیدار خواهد بود اشک از چشمهای هر دو سرازیر شد و با گریه خویش دیگران را نیز به گریه افکندند».

اسامه بن لادن اولین کسی بود که پروژه مکتب خدمات مجاهدین را تمویل مینمود. این چیزی بود که دکتر عزام آنرا به صراحت می گفت هر دو با هم کار میکردند. هر دو در تمرین و تربیه جوانان عرب چه در اردوگاه ها و چه در جای دیگر با هم فعالیت داشتند. حتی در جبهات جنگ مانند جاجی و دیگر جاها

با هم همکاری داشتند. ولی هنگامی که گروه الجهاد و جماعت اسلامی مصری به رهبری عمر عبدالرحمن و ایمن الظواهری به افغانستان انتقال نمودند، افراد این طیف در پشاور پس از (1986م) زیاد شد. وقتی آنها به ساحة پشاور آمدند، اختلافات فکری ای که میان اخوان المسلمین و میان جهادیان یا متشددین، وجود داشت نیز به آن منطقه انتقال نمود.

آنانی که توجه جهادی داشتند اعضای جماعت الجهاد بر این اعتقاد بودند که حکومت‌های کشوری که آنها به آن مربوط می‌باشند بدون استثناء همانند حکومت افغانستان کافر اند که در برابر آن جهاد جریان دارد. از این جهت خودشان را مکلف میدانستند که علیه آن رژیم‌ها جبهات جنگ بگشایند و جوانان را تربیت نمایند و به آن کشورها بفرستند. بر آن بودند که میتوانند در یک زمان چندین جبهه جنگ و علیه آن رژیم‌ها تدارک دهند. شیخ عمر عبدالرحمن و "دکتر ایمن الظواهری" با تبانی از افکار خویش بر آن قضایا تأکید بیشتر می‌ورزیدند و حکومت‌ها و نظام‌های موجود را به آن حجت که به قوانین وضعی عمل مینمایند، تکفیر میکردند.

در مقابل دکتر عبدالله عزام میگفت: ما در افغانستان فرصت آن را یافته ایم که حکومت اسلامی ایجاد نماییم. لازم است که تلاش خویش را بر افغانستان متمرکز سازیم و لازم نیست که در داخل جهان اسلامی مشغول گشودن جبهات دیگری نیز شویم که بدان نیازی نداریم درست نیست که فعلاً جهود خویش را در آن راستا ضایع گردانیم این را بخاطری میگفت که مبانی فکریش برایش اجازه نمیداد زیرا مبانی فکری او اندیشه اخوان المسلمین بود که آنها هیچ کسی از اهل قبله را تکفیر نمیکنند و رژیمها و

حکومت‌های موجود در جهان اسلامی را کافر نمیدانند و برآنند که طریق درست برای ایجاد حکومت اسلامی، راه تغییر تمدنی همه جانبه در جامعه است.

سبب دیگری که عبدالله عزام بر آن امر تأکید می‌ورزید این بود که نباید تلاش‌ها ضایع شود بلکه فعلاً همه جهود در جهت به پیروزی رسیدن جهاد در افغانستان قرار گیرد تا بتوانیم که در آن، قبل از هر جایی دیگر حکومت اسلامی ایجاد کنیم و پس از آن به فکر جاهای دیگری شویم. این نقطه اختلاف میان او و اخوان نیز بود که قبلاً بدان اشاره نمودیم.

هنگامی که دکتر عزام با آراء آن گروه متشدد و جهادیان تکفیر گر مواجه گردید خودش را ناچار دید که به آغوش حرکت اخوان باز گردد.

دکتر عبدالله عزام تأکید بر این معنی مینمود که افغانستان از هر جایی اولویت دارد. این مفکوره آنقدر نزدش محکم و استوار بود که تفکر درباره فلسطین را نیز به فراموشی سپرده بود. اعتقاد داشت که جهاد افغانستان تخته خیزی است برای آزادی فلسطین و مسجد اقصی که اولین قبله مسلمین بوده است با وصف آنکه دشمنی وی با صهیونست‌ها از هر کسی سخت‌تر و بیشتر بود. همیشه از فلسطین یاد مینمود ولی موضوع گشودن جبهات جنگ در فلسطین را به تأجیل افکنده بود تا تلاش‌ها متشتت نشود. وی می‌گفت بر مسلمانان لازم است که خود را برای حل مشکلات يك منطقه فارغ سازند و تا آنکه مشکلات آن مرفوع گردد، زمانی که از مشکلات آن‌ها بی‌یافتند به فکر حل مشکلات جای دیگری شوند.

اسامه بن لادن از يك طرف میان شیخ عبد الله عزام و جنبش

اخوان المسلمین قرار داشت و از سوی دیگر میان گروه های اسلامی تندرو، نظر به آنکه مسلمانان در اوضاعی دردناک بسر می برد و دول اسلامی در حالت دنباله روی و ضعف قرار داشت و نیروهای بیگانه در آن حضور داشتند و داشته های آنان را کشورهای ثروتمند و پیشرفته می خوردند در ذهن اسامه بن لادن تغییراتی رخ داد و به آن قناعت رسید که منبع فساد قوای شرانگیز جهانی است که در رأس آن جهان غرب مسیحی به رهبری آمریکا و یهود قرار دارد. آنها در قلب جهان اسلامی دولت صهیونیستی را مانند سرطان زرع نمودند. این حکومت های بزرگ جهانی حکومت های سکولار را در جهان اسلامی تحت سرپرستی خود گرفته و از آن حمایت می نمایند.

لذا لازم است که در مقابل جبهه نصرانی و یهودی قبل از هر چیز دیگری استادگی نمود. پس از آن می توان درباره حکومت ها و رژیم های حاکم در کشورهای اسلامی به تفکر نشست و آن حکومت ها را تکفیر نمی نمود.

این نوع از اندیشه که اسامه حمل می نمود با نوع تفکر و اندیشه که دو سازمان تندرو مصری؛ جماعت الجهاد و جماعت اسلامی مصری حمل می کردند، تفاوت کلی داشت. زیرا اولین مرحله در نصاب تربیتی آنها اینست که حکومت سکولار کافر را باید از جهان اسلام برداشت و پس از آن جبهه جنگ علیه کفر جهانی را گشود اسامه بن لادن در آن زمان اندیشه تکفیری نداشت بلکه تا حد بسیاری از اندیشه وسطی و میانه روانه برخوردار بود.

در میان جهات سه گانه در آن زمان مناقشات و مباحثات طولانی ای رخ داد و آن سه گروه عبارت بودند از شیخ عبد الله عزام و جنبش اخوان المسلمین از یک طرف، جماعت های اسلامی تندرو از سوی

دیگر، واسامه بن لادن از طرف سوم هر دو جهت نخستین تلاش داشت که اسامه بن لادن را به سوی خودش جذب نماید ولی اسامه بر سر استراتژی خودش ایستاد و بر آن بود که قبل از همه باید جبهه بزرگی علیه یهود و نصرانیت جهانی گشود و دشمنی با رژیم های سکولار جهان اسلامی را فعلاً کنار گذاشت. بالآخره جهت تندرو توانست که اسامه را با برخی از افکار خویش قناعت داده و در صف خویش جذب نماید.

بنابراین استراتژی ویژه که نزد اسامه وجود داشت از افکار جماعت های تندرو متأثر گردید و آهسته آهسته فعالیت های جهادی و کار تمرین و تربیت را از دکترا عزام جدا گردانید و شبکه خود را برای استقبال از مجاهدین انکشاف بیشتر داد و جوانان را از جهان اسلامی به ویژه دول خلیج، تمرین می داد و مجهز می ساخت. بن لادن برای آنها جبهات ویژه در مناطق مختلف افغانستان چون ولایت پکتیا در منطقه جاجی، ولایت تنگهار، ایجاد نمود. این کار کمی پیشتر از عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان در سال 1989م رخ داد.

ولی این جدایی باعث نگردید که رابطه میان اسامه و عبد الله عزام قطع گردد بلکه اختلاف میان آن دو در حد اختلاف در دیدگاه ها و اولویتهای کاری باقی ماند و به دشمنی های شخصی و یا نوع دیگری از دشمنی های مذموم مبدل نگردید.

چگونه سازمان اسامه به القاعده نام گذاری شد؟؟

اسامه بن لادن با همکاری جماعت الجهاد و جماعت اسلامی مصر، که از طرف اسامه تمویل میشدند، به فعالیت های خودش ادامه داد. زیرا بنیه مالی آن دو سازمان در آن زمان تا حد زیادی به

ضعف گراییده بود در واقع هر یکی از آن طیف ها، هم اسامه بن لادن و هم آن دو جماعت مصری به یکدیگر خویش نیاز داشتند ولی تا آن زمان میان هر دو اندماج (یکجایی) کامل رخ نداده بود بلکه هر کدام بخاطر اهداف خودش کار می کرد. گروه مربوط به اسامه را بدون آنکه نام رسمی ای برایش انتخاب شده باشد بنام «قاعدة الانصار» یاد می کردند، اسامه بن لادن با گزارشگر الجزیره تیسیر علونی درباره واژه «القاعده» گفته بود این نام خیلی سابقه است. بی آنکه ما قصد نشر و پخش آن را می داشتیم انتشار یافته است برادرمان ابو عبیده پنجشیری⁽¹⁾ - رحمه الله - اردوگاهی را جهت تمرین جوانان بخاطر جنگ با اتحاد شوروی تأسیس کرده بود، آن جایی را «القاعده» می گفتیم، مانند قاعدة تمرینات، پس از آن این نام توسعه یافت و شهرت پیدا کرد ولی ما از امت اسلامی جدا نیستیم و ما فرزندان امت اسلامی و جزء لا یتجزای آن می باشیم».

زمانی که میان اسامه و سازمان های مصری اتحاد و اندماج کامل رخ داد، صورت متحد شده شان را «قاعدة الجهاد» نام

1- ابو عبیده پنجشیری یکی از دوستان نزدیک اسامه بن لادن بشمار می رفت، ابو عبیده در کینیا در بحیره وکتوریا به تاریخ 21/می/ 1996م غرق گردید، او در کشتی که به نام بوکوا موانزا یاد میشد به همراهی 480 نفر دیگر به سبب ثقل بیش از حد کشتی غرق گردید، اسامه به مرگ پنجشیری خیلی متأثر و ملول گردید.

گذاشتند. قسمت اول نام را از «قاعدة الانصار» گرفتند و قسمت دوم آن را از «جماعت الجهاد». و بدین شکل نام کامل آن به نام «قاعدة الجهاد» تبدیل گردید. و پس از آن بنام «القاعده» مشهور شد.

به طور دقیق نمیتوان گفت که اسامه گرایش فکری و فعالیت های جهادیان را در تسخیر خودش درآورد و کار را علیه قوای کفر جهانی چون یهود و صهیونیزم و نصرانیت تحت رهبری آمریکا قرار گرفت، یا بر خلاف گروه های جهادی متشدد مصری امکانات مادی اسامه را زیر تصرف خویش آورده او و امکاناتش را در خدمت اهداف خودش که عبارت از جنگ در برابر حکومت های سکولار در جهان اسلامی میباشد، استخدام مینمایند. در ظاهر امر چنین معلوم میگردد که از هر دو طرف رابطه تأثیر و تأثر وجود دارد ولی معلوم می گردد که تأثیر اسامه بر آنها بیشتر بوده است، از آنجا که نیروهای آنها را علیه آمریکا و صهیونیزم جهانی، که اسامه آن را مادر همه مشکلات میداند، بکار انداخته است، و در عین حال گروه های جهادی اهداف و فهم اساسی خودش را نگهداشته اند و تا هنوز هم حکومت موجود در جهان اسلامی را تکفیر می نمایند و لذا در جهت خاتمه دادن آنها تلاش میکنند گر چند که نیاز به استعمال زور باشد.

شکست نیروهای شوروی و بقایای عربیها در منطق:

مقاومت سلحشورانه که مردم افغانستان - و در پهلوی آن امت اسلامی - در برابر نیروهای تا دندان مسلح اتحاد شوروی انجام داد، که مدت نه سال و یک ماه و نوزده روز از (1979/12/26) مطابق به 5/جدي/1358 هـ ش تا (1989/2/15) مطابق با 25/دلو/1367 هـ

ش دوام نمود، و آن مقاومت به شکست دندان شکن اتحاد شوروی انجامید. نیروهای آن کشور بزرگ با صد خجالت و شرمندگی و ننگ و با تقبل خسارات بزرگ بشری و مادی، کشور افغانستان را ترك نمودند. خساراتی را که اتحاد شوروی در جنگ افغانستان متقبل گردید، بر حسب مصادر معلوماتی خود اتحاد شوروی قرار ذیل می باشد:

کشته شدگان:

تعداد کشته شدگان اتحاد شوروی به (14453) چهارده هزار و چهار صد و پنجاه سه نفر بالغ میگردد. از میان کشته شدگان (13833) سیزده هزار و هشت صد و سی و سه نفر مربوط ارتش می شدند، و افراد استخبارات (KGB)، (752) هفتصد و پنجاه و دو نفر، کشته شدگان وزارت داخله شوروی (28) بیست و هشت نفر، و تعداد کشته شدگان مشاورین شوروی برای ارتش افغانستان به (664) نفر بالغ میگردد. از میان کشته شدگان (1979) تن جنرالان و صاحب منصبان بلند پایه ارتش شوروی بودند.

زخمیان:

تعداد زخمی شدگان ارتش اتحاد جماهیر شوروی در جنگ افغانستان به (49982) چهل نو هزار و نه صد و هشتاد دو تن بالغ می شود.

گمشدگان:

در طول سال های جنگ به تعداد (330) سه صد و سی تن از افراد ارتش شوروی مفقود الاثر گردیدند. در این جنگ از مؤسسات مختلف شوروی بیشتر از يك مليون شخص شرکت

داشته اند مقدار مصارف نقدي شوروي در جريان سال هاي جنگ در افغانستان به (73) هفتاد و سه بليون دولار بالغ مي شد.¹ پس از آنکه نيروهاي شوروي در فبروري سال 1989م مطابق با ماه دلو 1367هـ ش عقب نشيني نمود، کشورهايي که يا از روي ترسي که از اشغال شوروي و رسيدن آن به خليج فارس داشتند و يا ميخواستند آمريکا را راضي سازند، موقفگيري هاي رسمي آنها دچار تغيير شد، مخصوصا در باره اتباع شان که در افغانستان و پشاور قرار داشتند.

پس از آنکه صدام حسين کويت را در سال 1991م تحت اشغال خویش درآورد، و نيروهاي آمريکا در عربستان سعودي جابجاي گرديد، از آنجا که سعودي از دول اسلامي خواست که نيروهاي خویش را به طور رمزي و سمبوليك جهت اشتراك در جنگ عليه صدام بفرستند، اين درخواست را از نيروهاي مجاهدين و احزاب آن نیز انجام داد. اکثریت احزاب جهادي از قبيل حزب اسلامي حکمتيار، اتحاد اسلامي سياف و جمعيت اسلامي رباني از فرستادن نيرو به سعودي آبا ورزيدند آنها از سعودي خواستند که براي آمريکا اجازه جابجاي کردن نيروهاي خود در خاک سعودي را ندهد، و اعلان داشتند که در صورت عدم اجازه به قواي آمريکايي در خاک سعودي همه آماده خواهند بود که ارتشي اسلامي تشکيل دهند و از خاک سعودي به دفاع برخيزند و عراق را بر جایش نشانده

1 - رک سري لشکري به افغانستان کي ص: 481
جنرال گروموف قوماندان عمومي قواي شوروي در
افغانستان ترجمه پردیس مسافر..

خاک کویت را آزاد سازند . با وصف آنکه صبغت الله مجددی به تعداد 300 سه صد تن از اتباع خود را جهت مشارکت سمبولیک در دفاع از خاک سعودی فرستاد ولی حکومت سعودی این مخالفت از طرف احزاب مجاهدین را سبب کافی ای دانست که کمک خود را بر سازمان های جهادی قطع سازد . این در حالی بود که آمریکا نیز کمکهایی خود بر مجاهدین را قطع نموده بود . تحلیلگران بر آن هستند که سبب ظاهری قطع کمک برای مجاهدین از طرف سعودی عدم ارسال نیروهای سمبولیک جهت مشارکت در آزادی کویت می باشد ولی سبب واقعی آن عبارت است از تغییر مفکوره آمریکا نسبت به افغانستان در آن زمان بود .

دشمنان اسلام، که از انتقال تجربه جهادی علیه اشغال کشورهای اسلامی دیگر؛ مانند اشغال صهیونیزم در فلسطین و غیره در هراس بودند، تصمیم بر آن گرفتند تا رهبران مبارز مجاهدین عرب در پشاور را از میان بردارند ازین رو تعدادی از آنها چندین بار مورد هجوم تروریستی قرار گرفتند . یکی از این تلاش ها عبارت بود از هجوم بر قافله که در برگیرنده دکتر عزام، اسامه بن لادن و وائل جلیدان - یکی از سعودیانی که به مهاجرین و مجاهدین خدمات بزرگی تقدیم داشته بود - ولی خداوند ایشان را از آن سوء قصد نجات بخشید .

پس از آن زیر منبری که دکتر عزام روزهای جمعه در آن مسجد سخنرانی جمعه را ایراد مینمود بم گذاشته شد ولی قبل از انفجار کشف گردید . این مسجدی بود که حدود پنجصد تن از جوانان عرب در روزهای جمعه تجمع می کردند و به سخنان شیخ عبدالله عزام گوش فرامیدادند .

پس از آن شیخ عبدالله عزام مورد سوء قصد قرار گرفت و آن

هنگامی بود که ماین را در آبرو پهلوی سرک جابجای نمودند که از روی آن موتر شیخ عبدالله عزام عبور می نمود و به مسجدی - که بنام (سبع اللیل) یاد میشود - منتهی میشد. روزی که دکتر عزام با دو پسرش بنام های محمد و ابراهیم سوار موترشان شده بسوی آن مسجد در حرکت بودند و از روی آن ماین مخفی جابجای شده عبور نمودند، ماین توسط ریموت کنترل انفجار داده شد. و در این انفجار که به تاریخ (1989/11/24 م مطابق با 3/ قوس/ 1967 هـ ش) رخ داد، دکتر عزام با معیت هر دو فرزندش جام شهادت نوشیدند. در این سوء قصد اسامه بن لادن متهم ساخته شد که وی این موضوع را به شدت نفی نمود و آن را تلاش دشمنان به قصد فتنه انگیزی تلقی نمود و گفته شده که یک قبیله شیعه مذهب که در منطقه سده در نزدیکی مرز افغانستان سکونت دارد، این ترور را ترتیب داده بود. ولی چیزی که مصادر پولیس پاکستانی ترجیح میداد اینست جهتی که عبدالله عزام را از میان برد یا سازمان اسخباراتی موساد اسرائیل بود یا کدام جهت همکار با آن و این تحلیل به حقیقت نزدیک مینماید. زیرا بیشترین جهتی که با زنده ماندن شیخ عبدالله عزام متضرر میشد، صهیونیسم بود که فلسطین را اشغال کرده بود. در زمانی که شیخ عزام به شهادت رسید، اسامه بن لادن از ساحة افغانستان به عربستان سعودی سفر کرده بود. این در حالی بود که سعودی دیگر نیازی نمیدید که به قضیه افغانستان توجه بیشتری صورت گیرد، زیرا که قوای شوروی از افغانستان بیرون شده بود و دیگر چیزی که سعودی از آن هراس میداشت، از میان رفته بود، لذا موقف سعودی هم نسبت به قضیه افغانستان تغییر کرد پس از آنکه اسامه به سعودی داخل شد نامش ضمن لستی قرار گرفت که به بیرون سعودی سفر کرده نمیتوانستند به ویژه که

حکومت سعودی اطلاع یافته بود که اسامه قصد دارد تا مجاهدین یمن شمالی را علیه حکومت یمن جنوبی که کمونست بود، کمک نماید.

هنگامی که اسامه بر علیه همکاری های عربستان سعودی برای صدام حسین بر علیه حکومت ایران، اعتراض نمود، دایرة اختلاف میان وی و میان حکومت سعودی عمیق تر گردید او سعودی را از خطر صدام حسین بر حذر داشته بود هنگامی که صدام در سال (1991م) کویت را اشغال نمود اسامه به حکومت سعودی پیشنهاد نمود که مجاهدین خلیج را جمع کند تا از سعودی در برابر صدام دفاع نمایند و در برابر آن از حکومت سعودی خواست که از آمریکا طالب کمک نشود ولی حکومت پیشنهادات وی را نپذیرفت و بر وی سخت گیری را بیشتر ساخت، و برای ارتش آمریکا اجازه داد که در خاک سعودی مستقر گردد. از آن روز به بعد اسامه راندن قوای آمریکایی از سعودی را در سر خط تلاش های خویش قرار داد.

اسامه در سال 1991م به پاکستان بازگشت، و از ترس آنکه حکومت پاکستان وی را دستگیر کند و به حکومت سعودی تسلیم نماید به داخل افغانستان رفت، و در اثنای که اسامه در داخل افغانستان حضور داشت حکومت دکتر نجیب الله در کابل به تاریخ (28/4/1992م) مطابق با (8/ ثور/ 1371ه ش) بدست مجاهدین سقوط نمود.

استمرار جهاد علیه حکومت کمونستی :

علی رغم انقطاع کمک ها بر سر مجاهدین پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، از طرف جهات کمک کننده، مجاهدین و

سازمان‌های آنها جنگ را علیه نظام کمونستی در افغانستان ادامه دادند. مجاهدین توقع داشتند که اگر نیروهای شوروی از افغانستان بیرون شوند حکومت کمونستی دست‌نشانده در خلال چند روز فرو خواهد پاشید ولی حکومت کمونستی توانست که مدت سه و نیم سال دیگر به زندگی خویش ادامه دهد. این به سبب قطع کمک‌های نظامی به مجاهدین بود و شاید اسباب دیگری هم در کار بود که جای بیان آن نیست با وصفی که کمک‌های خارجی کاملاً قطع گردیده بود ولی مجاهدین افغانستان و در پهلوی آنها مجاهدین عرب به جهاد خویش در برابر نظام کمونستی ادامه دادند.

مجموعه‌هایی که تحت رهبری اسامه بن لادن قرار داشتند هم از سازمان‌های افغانی جدا بودند و هم از مجموعه‌های عرب، در جنگ‌های معروف جلال آباد بر علیه حکومت نجیب از خویشتن خویش رشادت‌ها و قهرمانی‌های عجیبی نشان دادند. وقتی که تحلیل‌گران وضع افغانستان را در این زمان مورد بحث و بررسی قرار میدهند با تمام وضاحت اظهار میدارند که قوای جهانی و منطقوی، زمانی که به جهاد افغانستان کمک میکردند، در پی مصالح کشوری خودشان بودند و بس و میخواستند که خطر را از خود دور سازند. زمانی که خطر اتحاد شوروی از بین رفت دیگر کدام خطری آنها را تهدید نمی‌کرد تمام آن جهت‌ها و در رأس آمریکا تمام کمک‌های خود را بر سر مجاهدین قطع نمودند و دول اسلامی نیز در این امر بر حسب عادت، از آنها پیروی مینمودند. مصلحت پاکستان ایجاب می‌کرد که در افغانستان حکومت وابسته به آن تشکیل شود. زیرا که آن امر جزء مهمی از استراتژی پاکستان - که توسط ارتش آن کشور طرح گردیده بود - را تشکیل

می داد پاکستان حکومت کمونستی کابل را وابسته به هند قلمداد مینمود. چونکه پاکستان از مجاهدین علیه نظام کمونستی دفاع کرده بود و اموال بسیاری را در این راستا به مصرف رسانده بود و قربانی های بسیاری را متقبل گشته بود، میخواست که ثمره تلاش های خود را با ساختن حکومت وابسته به خود توسط مجاهدین، بدست آرد حتی جهت های رسمی پاکستان در پی آن بودند که در افغانستان باید حکومتی تشکیل شود که مزدور و دست نشاندۀ دولت پاکستان باشد، و در این راستا تا هنوز هم تلاش میورزد. در حالی که افغانها هر طور که باشند چنین چیزی را نمیپذیرند. از این رو کفاره آن گناه بزرگ را میپردازند و مورد بی حرمتی ها و تبدیلی ها قرار میگیرند.

نظر به آن مصلحت، پاکستان توجه خویش را از افغانستان باز نگرفت، و برای سازمان های مجاهدین چیز ناچیزی کمک میکرد. هنگامی که توقعات پاکستان در افغانستان فزونی یافت و در پی ایجاد حکومت کاملاً دست نشاندۀ برآمد، نه حکومت وابسته و دوست، مسایل وارونه گردید، و مصالح آن با خطر مواجه شد و آن باعث گردید که دوستان دیرینه اش به دشمنان قسم خورده مبدل شوند. اول این کار را از دشمنی با حزب اسلامی آغاز نمود و سپس با ربانی و سیاف مصاف داد و با جنبش طالبان پایان پذیرفت.

ولی افغانها و احزاب جهادی ای که بخاطر اقامه حکومت اسلامی در افغانستان جهاد مینمودند، و در پهلوی ایشان رضا کاران عرب نیز قرار داشتند، به جهاد خود ادامه دادند، و به آن ترتیب حکومت کمونستی بتاريخ (1992/4/28) مطابق با 8/ ثور/ 1371 هـ ش، به طور رسمی فرو پاشید. هنگامی که گروهی از

جنرالان ارتش حکومت کمونستی زمام امور را به حکومت مجاهدین به رهبری صبغت‌الله مجددي در کابل تسلیم نمود این در حالی بود که نظام کمونستی از هفت ثور 1357 هـ ش تا 8 ثور/ 1371 هـ ش، مدت (14) چهارده سال و یک روز حکم راند.

پس از آنکه رژیم کمونستی فروپاشید، افغانستان در مرحله نوي از کشت و خون وارد گردید، زیرا اختلافات میان سازمان های جهادي شدت یافته بود از آن رو سلسله آذ جنگهای خانمان سوز داخلي اي آغاز گردید که ثمره جهاد ملت افغانستان و امت اسلامي را، در حالی که به ثمر رسیده بود، ضایع و نابود ساخت. مع الأسف که در این جنگهای داخلي افغانها شماری از جوانان عرب نیز مشارکت داشتند. مشارکت آنها یا از روی حفاظت نفس بود که در پهلوي سازمان های افغاني قرار گرفتند و یا از روی قناعت به کاری بود که احزاب افغاني انجام میدادند. ولي اسامه بن لادن در اختلافات ذات البيني افغانها شرکت نداشت. در آن زمان با شماری از دوستانش افغانستان را به قصد سودان ترك نمود و در آنجا سکونت اختیار نمود. این در همان سالي بود که نظام کمونستی (1992 میلادي) در افغانستان فروپاشیده بود.

از داستان گذشته معلوم میگردد که مداخله آمریکا در قضیه افغانستان از نقطه آغازش خیلی بعد شروع شد. وي بخاطر اهداف خودش با مجاهدین افغان همکاری نمود و دول اسلامي دیگر نیز بخاطر اهداف معيني و پس از موافقة آمریکا به طور رسمي همکاری نمودند. و پیش از آنکه مجاهدین به مرحله کامیابی برسند و ثمره تلاش های خویش را بدست آرند، کمکها از آنها قطع گردید و با شعله ور کردن جنگهای داخلي از ایجاد حکومتی توسط مجاهدین جلوگیری نمودند.

حقیقت انکارناپذیر اینست که مجاهدین افغانستان و هم چنان مجاهدین عرب، جهاد را علیه کمونیزم به خواست آمریکا یا به خواسته کشورهای همسایه یا دور آغاز نکرده بودند بلکه آغاز جهاد به محض اراده خودشان رخ داده بود، و این حقیقت را همیشه در عملکردهای خویش نیز نشان می دادند. مثلاً زمانی که آقای حکمتیار در اکتوبر سال 1985م مطابق با ماه میزان 1364هـ ش جهت اشتراك در جلسه کنفرانس عمومی ملل متحد، به آمریکا سفر کرده بود، از دیدار با رونالد ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا، انکار ورزید. در آن زمان امتناع خود را به آن شکل توجیه نمود: "ما از دیدار با رئیس جمهور آمریکا انکار ورزیدیم، زیرا آمریکا میخواست ثابت سازد که مجاهدین افغانستان تحت فرماندهی آنها قرار دارند و در جهاد خویش علیه اتحاد شوروی آزاد نیستند" همانند وی رهبران جهادی از گسیل داشتن مجاهدین، به خواسته حکومت سعودی، در زمان اشغال کویت توسط صدام حسین جبار و مستکبر، در سال 1991م، به منطقه شرق عربستان، ابا ورزیدند.

اگر رهبران مجاهدین به سبب آنکه، با وصف توقف کمکهای بین المللی و دولت های اسلامی بر سر ایشان، به جهاد خویش ادامه دادند، مستحق ستایش و سپاس شناخته میشوند، از سوی دیگر قابل نکوهش دانسته میشوند که بخاطر بدست آوردن ثمره های جهاد، هیچ برنامه ریزی ای نکرده بودند آنها با این قضیه بزرگ در مراحل مختلف آن معامله آگاهانه نکرده بودند. با وصف آنکه مردم افغانستان به طور خاص و ملت های مسلمان به طور عموم قربانی های بزرگی را متقبل شدند ولی تنها جهتی که از آن همه قربانی هیچ گونه استفاده نکرد همانا احزاب مجاهدین بودند. این

پیروزی بزرگ و قطعی ای که بدست مسلمانها قرار گرفت و کمونیزم جهانی بدست آنها به شکست فاحش مواجه گردید ولی ثمره آن به کلی نبود و بی اثر گردید. درحالی که اکثریت مطلق جهت های غیر اسلامی، جهانی و منطقی اهداف خود شانرا بواسطه قربانیهای مسلمانان بدست آوردند.

سرنوشت مجاهدین عرب پس از تأسیس حکومت مجاهدین :

سؤالی که مطرح می گردد اینست که ؛ مجاهدین عرب که در افغانستان و پاکستان حضور داشتند، پس از تشکیل حکومت مجاهدین چه شدند؟ به کجا رفتند؟ و چه کردند؟ و پس از آنکه حکومت کمونستی در افغانستان فروپاشید و مرحله جهاد به پایان رسید چه وقایعی رخ داد؟

پس از آنکه حکومت مجاهدین تشکیل یافت و نظام کمونستی به پایان رسید، از طرف جامعه بین المللی و کشورهای که آن مجاهدین به آنها مربوط بودند، فشار علیه مجاهدین عرب رو به ازدیاد رفت مجاهدینی که در پاکستان میزیستند، از طرف حکومت پاکستان مورد پی گشت قرار گرفته دستگیر میشدند و به کشورشان تسلیم داده میشدند، و یا پولیس پاکستانی به طور مستمر آنها را شکنجه نموده اموال شان را زیر نام های مختلف از جیب هایشان می ربود.

و هنگامی که آن افراد برای دولتهایشان تسلیم داده میشدند از سوی آن دولتها با ایشان طوری معامله صورت می گرفت که با دشمن اسیر صورت می گرفت شماری از آنها پس از رسیدن به کشورهای خود، اعدام شدند. چنانچه با شماری از مجاهدین لیبی در آن زمان همین معامله صورت گرفت و عده دیگری از آنها به

مجرد رسیدن به کشورهایشان در زندان افکنده شدند استاد ربانی زمانی که ریاست حکومت مجاهدین را به عهده داشت با حکومت مصر موافقت نامه را به امضا رسانده بود که بنابر مفاد آن افرادی را که نزد حکومت مصر مطلوب میباشند به آن حکومت تسلیم نماید. حکومت های دیگری نیز این چنین خواسته هایی داشتند و خواهان به امضا رساندن موافقت نامه هایی آن چنان بودند.

در برابر این نوع از فشارها، عربهای موجود در ساحة افغانستان به گروه های متعددی تقسیم گردیدند. و هر گروهی به آنچه برایش آسان بود، انجام داد و عملکرد این گروه ها به شکل زیر بود:

گروه نخست:

گروهی از آنها به طور رسمی از کشورهای خویش به افغانستان آمده بودند و آنها در واقع میان خواسته آن جوانان و مصالح حکومت کشورشان التقای مصالح بود. صلاح کشور آنها تقاضا مینمود که آن جوانان در جهاد افغانستان مشارکت داشته باشند گر چند این گروه جوانان از روی اراده و قناعت در جهاد شرکت نموده بودند و میخواستند که در پهلوی مردم افغانستان علیه قوای اشغالگر قرار گیرند و از دین و آزادی آنها دفاع نمایند. این گروه در مشارکت خود صادق بودند و هیچ نوع سرپرستی ای از طرف دولت بر سر ایشان وجود نداشت و نیروهای جهانی و منطقوی، هم تقاضا میکرد که آنها مشارکت داشته باشند.

آنها دارای اوراق و گذرنامه رسمی بودند هنگامی که نیروهای شوروی از افغانستان بیرون شدند و حکومت کمونستی در کابل نیز در پرتگاه سقوط قرار گرفت، این گروه از مجاهدین به

کشورهای خودشان بازگشتند، به ویژه آنانی که قصد هیچ نوع انتقال دادن تجربه جهادی را به کشور خویش در سر نمی‌پروراندند، لذا هرکسی برحسب رغبت خودش مشغول امور زندگی خویش و جزء جامعه‌شان گردیدند.

گروه دوم:

گروه دوم با گروه نخست شباهت داشت، با این فرق که با خودشان مفکوره جهادی را بخاطر تغییر دادن نظام حکومت‌های موجوده در کشور هایشان، از طریق استعمال اسلحه و قوت، انتقال دادند در نتیجه در آن کشورها حوادث کشتارهای داخلی رخ داد چنانچه در مصر، الجزائر، لیبیا و بعضی کشورهای دیگر واقع شد. این گروه، در آن کشورها و در ابزار تبلیغاتی جهانی بنام افغان‌های عرب تبار شهرت یافتند.

گروه سوم:

گروه سوم که هم از حکومت‌های کشورهای متبوع‌شان در هراس بودند، و هم نتوانستند که فشارهای شدید امنیتی و تعقیب روزمره پولیس پاکستانی را برداشت کنند، به کشورهای اروپایی سفر نمودند تا در آنجا بدور از شکنجه و آزار حکومت‌های‌شان به زندگی خود ادامه دهند.

گروه چهارم:

گروه دیگری از مجاهدین به مناطق جنگی که در آن مسلمان‌ها مورد ظلم و شکنجه قرار می‌گرفتند، چون، چیچنیا، بوسنیا و هرزگوینیا، کشمیر و غیره رفتند. و در عملیات‌های نظامی علیه

دشمنان اسلام شرکت جستند. ولی این طیف در مقایسه با گروه های دیگر از لحاظ تعداد کمتر بودند.

گروه پنجم:

گروه دیگری از مجاهدین عرب بودند که به سکونت خویش در پاکستان و افغانستان ادامه دادند. پیش از آنکه فشارهای امنیتی از طرف پاکستان برایشان اعمال گردد تعدادشان زیاد بود.

این گروه نیز به چندین مجموعه تقسیم می گردد:

- عده از آنها بودند که به کار خویش در مؤسسات خیري و مجال تدریس و کارهای اداری و غیره ادامه دادند.

عده دیگری بودند که اوراق رسمی در دست نداشتند و جای بدیلی هم نداشتند که به آنجا بروند، در عین زمان مفاکوره تندر وانه را نیز با خود حمل نمی کردند بلکه میخواستند که طور عادی زندگی نمایند و بس. بعضی از افراد این گروه داخل افغانستان شدند تا در مناطق دور افتاده به زندگی خود ادامه داده از تسلیم دادن به کشورش نجات یابد، و در عین حال از شر پولیس پاکستانی نیز در جوی از امن بسر برند. دسته از آنها در مناطق قبیلوی با دختران افغانی و پاکستانی ازدواج نمودند و در آن مناطق سکونت اختیار نمودند. یکی از دوستان برایم حکایت نمود که یکتن از این گروه در ولایت کنر تراکتوری خریداری نموده بود. مدت یک ماه با تراکتور کار میکرد و ماه دیگر را به کمک پول بدست آمده در اعمار مسجد صرف مینمود. این کار مدت های طولانی ای دوام پیدا کرد تا آنکه آن مرد توانست به تنهایی تمام کارهای بنای مسجد را به سررساند این مجموعه در افغانستان تا سقوط نظام طالبان باقی ماندند. تعداد دیگری از همین مجموعه

به فکر آن بودند که افغانستان را به حیث سکونت گاه دایم خویش برگزینند و از این رو به حکومت استاد ربانی در خواست هایی تقدیم داشتند تا برای ایشان تابعیت این کشور داده شود. حکومت استاد ربانی نیز به تقریباً به هزار تن تابعیت رسمی داده بود با استفاده از گذرنامه افغانستان عده از آنها به کشورهای خارجی سفر کرد و شماری هم در داخل افغانستان باقی ماند.

شماری از آنها بودند که بعضی از سازمان های جهادی را در برابر یکدیگر تأیید می کردند، لذا در فتنه که میان آن سازمان ها واقع شد، آنها هم در آن واقع گردیدند. شماری از آنها در پهلوی اتحاد اسلامی آقای سیاف قرار گرفته در مقابل شیعه میجنگیدند، و شماری هم در پهلوی حزب اسلامی حکمتیار ایستاده در برابر ملیشه های جنرال دوستم و طرفداران مسعود می جنگیدند، و شمار دیگری با مسعود یکجا شده علیه حکمتیار قرار گرفته بودند. پس از آنکه طالبان قدرت سیاسی را بدست آوردند، اکثر مطلق این مجموعه به صف طالبان پیوستند.

شمار دیگری از این گروه، با وصف آنکه نسبت به اسلام کاملاً جاهل بودند و مبادی آن را هم نمی دانستند ولی افکار تند روانه را حمل می نمودند در این میان کسانی هم وجود داشتند که توازن عقلی خویش را از دست داده بودند. آنها در پشاور باقی مانده و آنرا به شهری پر از فتنه مبدل ساخته بودند. شماری از آنها فتوای کفر مردم را صادر می نمودند و قتل شان را مجاز می شمردند. از این رو و در روشنی این گونه از فتوا های جاهلانه شماری زیادی از عربها یکدیگر خود را تصفیه جسدی نمودند. بعضی از آنها بنام روش انتخابات صحابه تبلیغات مینمودند، عجیب تر آنکه عده از عربها با شماری از جوانان تاجیکستان در کمپ پبو جای گرفته و

همه مردم را تکفیر مینمودند آنها سه یا چهار خانه را در تصرف خویش در آورده بودند و هر کسی که به آنجا نزدیک میشد بر آنها آتش میگشودند ، لذا پولیس های پاکستانی مداخله نموده با وسایل نظامی آن خانه ها را تخریب نمودند و همه آنها جان خویش را از دست دادند.

شماری از آنها گمان داشتند که وسیله بیرون رفت از این بدبختی آن است که اعلان خلافت صورت گیرد و برای خود دولتی ویژه تشکیل داد . لذا به کمک عده از سران قبایل پاکستانی که بی سواد و ساده لوح بودند ، در منطقه ” بازار تیراه “ که وادی ای مربوط ” خیبر ایجنسی “ پاکستان میشود اعلان خلافت کردند . یکی از سران قبایل پشتون تبار پاکستانی که از آنها به مدافعه برخاست ” گل بت خان “ نام داشت فرستاده گان خلیفه مسلحانه در شهرهای پاکستان به گشت میپرداختند و ذهناً آمادگی داشتند که در هر لحظه اگر از سوی پولیس پاکستانی مزاحمت ببینند ، به روی آنها آتش گشایند و دست به درگیری بزنند . زمانی کار آنها بالا گرفت ، و گل بت خان مدافع آنها در مخالفت با سران قبایل دیگر پشتون ها کشته شد ، حکومت پاکستان مردم منطقه را علیه آنها شورانده و همه آنها را از منطقه بیرون نمودند . گفته میشد که گل بت خان از طرف ارتش پاکستانی کشته شد ولی زیر نام ملیشه های قبایل دیگر.

آن عربها با خانواده و فرزندان خویش ، همراه با يك اشتر ، به ولایت ننگرهار افغانستان به حالتی بسیار مشقت بار و درد آور ، و با پایهای پیاده و برهنه ، وارد شدند . وقتی که در راه حرکت میکردند ، میگفتند : ما بسوی فلسطین جهت آزاد سازی قبله اول مسلمین در سفر هستیم و از مردم میخواستند که با آنها همراه

گردند، شوراي ولايات شرقي افغانستان به رهبري الحاج عبدالقدير در ولايت تنگرهار، از آنها، در آن زمان استقبال گرم نمودند، و انجنير محمود و فضل حق مجاهد و استاد ساز نور، اعضاي شوراي ولايات شرقي - به آنها توجه خاصي معطوف داشته و اوشان را از روي رحمت و عطوفت در آن منطقه جاي دادند. در آن زمان آنها نزد انجنير حكمتيار به چهار آسياب رفتند تا وي را قناعت دهند كه با آنها همكار شود و قتي از طرف حكمتيار جواب منفي يافتند، بازگشته تا آمدن رژيم طالبان در منطقه كتر باقي ماندند و پس از آمدن طالبان نيز با خانواده هايشان در افغانستان ماندند.

عدة از مجاهدين باقي مانده عرب در افغانستان، برنامه ريزي كرده بودند كه بايستي از سرزمين افغانستان آزاد، در تربيه كادرها و مجاهدين استفاده كنند، لذا در اردوگاه هاي مختلفي در افغانستان باقي ماندند، تا آنكه اسامه بن لادن از سعودي به افغانستان بازگشت و سپس به سودان رفت و پس از مدتي دوباره به افغانستان بازگشت و اين گروه هم بعد از آن خاك افغانستان را ترك گفتند. در اينجا مي خواهيم كه به امور ذيل اشاره نمايم:

يكم:

پوليس پاكستاني و استخبارات آن در حق مجاهدين عرب نقش بسيار منفي بازي نمودند، مخصوصا در حق آناني كه هيچ نقشي در فتنه ها نداشتند و در هيچ نوع مشكلي دست نداشتند پوليس پاكستاني بر تمام عربيها، حتي آناني كه اسناد رسمي در دست داشتند، بدون مورد، فشار وارد ميگرد. اين فشارهاي نابخردانه امنيتي منتج به نتايج بسيار منفي اي گرديد كه اين كتاب جاي ذكر

آن نیست.

دوم:

دولتهای عربی ای که آن افراد به آنها مربوط میشدند، تلاش نکردند که آنها را به شیوة درست و معقول احتواء کنند تا مشکلات آنها رفع میگردد و در جوامعی که از آنجا بیرون شده بودند، دوباره در آن وارد میشدند و جزئی از آن قرار میگرفتند.

سوم:

آمریکا و دستیارانش بنام جنگ علیه " تروریسم " تعامل بسیار وحشیانه اختیار نمودند. آنها میان کسی که در جنگ شرکت جسته بود و کسی که صرف میخواست در پاکستان و افغانستان به زندگی خود ادامه دهد فرق قایل نمی شدند این برخورد وحشیانه به این نتیجه رسید که شمار زیادی از مردم کاملاً بی گناه به زندان ها کشانده شدند، در حالی که هیچ گناهی جز عرب بودن نداشتند و یا میخواستند که در پاکستان و افغانستان به زندگی خود ادامه دهند و مواجه با مشکلات نباشند.

داستان بازگشت اسامه از سودان به افغانستان

اسامه بن لادن در کشور سودان از 1992م مطابق با 1371هـ ش تا 1996م مطابق 1375هـ ش باقی ماند. تلاش وی در سودان به آن بود که حکومت جوان سودان را در حرکت آن به سوی پیش کمک کند و آبادانی نماید. لذا او در سودان پروژه های اقتصادی و انکشافی بزرگی - چون پروژه بند (روصیری) که بزرگترین بند در سراسر سودان بشمار می رفت، و پروژه شاهراه تحدی، و پروژه

میدان هوایی جدید بوسودان و غیره-را راه انداخته بود. ولی آمریکا، از طریق فشار بر سعودی، جنگ خویش را علیه اسامه بن لادن در سودان، شدت بخشید. در پایان سال 1992م حکومت سعودی شماره بانکی و اموال ذخیره شده اسامه ردر سعودی ا منجمد ساخت. در زمان اقامت اسامه در سودان چند حادثه مهم دیگر از قبیل انفجار ریاض، که در آن پنج تن از سپاهیان آمریکا در سال 1995م کشته شدند، و کشته شدن سپاهیان آمریکا در صومال سال 1994م رخ داد. حکومت سعودی چندین بار از اسامه در خواست نمود که به عربستان سعودی بازگردد، ولی اسامه همه در خواستهایی سعودی را رد نمود. وی در سال 1998م در یک مصاحبه تلویزیونی با شبکه الجزیره پیرامون فشارهایی که از طرف رژیم سعودی علیه وی اعمال شده بود گفت: آمریکایی ها ما را وادار میسازند که سکوت اختیار نماییم آمریکا و برخی از مزدوران آن در منطقه بیش تر از ده بار تشویق نمودند که سکوت اختیار نمایم. در مقابل گذرنامه ات را دوباره برای من می دهید اموات را برای من پس میدهم. ولی سکوت اختیار نما... آنها گمان می کنند که همه مردم در این دنیا بخاطر دنیا بسر میبرند. این را فراموش نموده اند که اگر ما بخاطر کسب رضای الله تلاش نکنیم، وجودمان هیچ ارزشی ندارد. و زمانی که اسامه بن لادن در خواست حکومت سعودی را رد نمود، تابعیت سعودی را بکلی از وی صلب نمود.

در خلال آن مدت بر سودان فشار وارد میشد که اسامه بن لادن را به آمریکا یا عربستان سعودی تسلیم دهد هنگامی که اسامه در سودان به سر میبرد، و جنبش الجهاد مصری نیز در سودان حضور داشت، آنها فرصت را غنیمت شمرده برنامه ترور حسنی مبارک،

رئیس جمهوری مصر، را در سال 1995م در منطقه ادیس بابا، طرح ریزی نمود بر اساس مصادر استخباراتی مصر، برنامه عملیاتی را که مصطفی حمزه مصري، طرح ریخته بود به ناکامی مواجه گردید. پس از آن فشارها بر سودان جهت حل مشکل اسامه، فزونی یافت. سودان می خواست که اسامه را از سرزمین خویش بیرون کند ولی در عین حال از اینکه از وی بخواهد که بیرون شود احساس حرج می نمود. زیرا اسامه در مدت اقامت کوتاهش در آنجا، خدمات بزرگ و قابل قدری تقدیم داشته بود در آن زمان، حکومت سودان پیروزی انقلاب (جبهه الإنقاذ) حزب نجات، را جشن ملی می گرفت، و عده از شخصیت های شورایی ولایات شرقی افغانستان را جهت مشارکت در جشن، دعوت نموده بود، هیئت ولایات شرقی افغانستان که از سه تن تشکیل یافته بود و عبارت بودند از استاد ساز نور از سازمان اتحاد اسلامی استاد سیاف، استاد فضل حق مجاهد از حزب اسلامی حکمتیار، انجنیر محمود از حزب اسلامی (مولوی خالص) به آن کشور سفر نمودند. اسامه بن لادن با آن فرماندهان - به ویژه انجنیر محمود، رابطه بسیار خوبی داشت، اسامه با آنها دیدار به عمل آورد. این هیئت به نمایندگی از شورایی ولایت شرقی افغانستان، از آمدن اسامه به آن منطقه استقبال کردند. ظاهراً معلوم میشود که اسامه در اثناء سفر هیئت با آنها به توافق رسیده باشد که به افغانستان برگردد، و شاید روی چگونگی سفر نیز میانشان بحث شده باشد.

پس از مدت کوتاهی از بازگشت هیئت مذکور از سودان، حکومت سودان يك بال هواپیما را پراز شکر به افغانستان فرستاد که در میدان هوایی بگرام - که زیر تسلط فرمانده مرحوم احمد شاه مسعود بود - پایین آمد. و بعد از آن طیاره حامل اسامه و رفیقهایش

از سودان پرواز نموده در میدان هوایی جلال آباد پایین آمد (از این معلوم می شود که احمد شاه مسعود نیز از آمدن اسامه بن لادن به افغانستان اطلاع داشت). اسامه و دوستانش، نزد انجنیر محمود مهمان شدند که وی مراکز نظامی خود در زمان جنگ علیه قوای شوروی را در منطقه توره بوره در خدمت اسامه گذاشت. دیگر دوستان اسامه، پس از آنکه از سودان بیرون شدند، به اشکال مختلفی خودشان را به اسامه رسانیدند.

این شخصیت‌های افغانی از اسامه بن لادن با تمام قوت مدافعه نمودند. تمام فشارهایی را که از طرف سعودی و آمریکا و دولتهای دیگر بر آنها اعمال میشد تا اسامه را تسلیم دهند، متقبل شدند. به ویژه زمانی که سلمان العمری - چارج دافیر اسبق عربستان سعودی - همراه با جهات دیگری فعال شده بودند تا از طریق مال یا استعمال ملیشه های افغانی، اسامه را اختطاف و یا ترور کنند. توسط عده از فرماندهان محلی ننگرهار طرح ترور اسامه ریختانده شده بود، ولی همه آن پروژه ها به شکست انجامید.

کسانی که اسامه را به افغانستان خواسته بودند به هیچ نوع فشاری تسلیم نشدند به ویژه پس از انفجاری که در "الخبر" در عربستان سعودی در سال 1996م رخ داد. پس از آنکه اسامه قطعنامه را صادر نمود، و در آن علیه تجاوز قوای کفر بر جزیره العرب اعلان جهاد کرد، این فشارها چند برابر شد. قطعنامه اسامه در آن ایام در تمام رسانه های جهانی انعکاس یافته بود و هم چنان در رساله کوچکی در دوازده صفحه نیز به چاپ رسیده بود.

آن سه تنی که اسامه را به افغانستان دعوت کرده از وی حمایت میکردند، همه شان به شهادت رسیدند. استاد سازنور و انجنیر محمود به تاریخ (10/9/1996م) مطابق با (19/ سنبله/ 1375هـ ش) در

يك کميني از طرف شاه ولي خان برادر شمالي خان، به شهادت رسيدند ولي فضل حق مجاهد به تاريخ (30/5/1997م) مطابق با (9/ جوزا/ 1376هـ ش) در اثر يك عمليات تروريستي، با يکتن از دوستانش بنام انجينر عبدالله در حیات آباد شهر پشاور پاکستان، به شهادت رسانده شد.

به گمان غالب که برنامه ترور آن دو از طرف سازمان وابسته بنام (راوا) که مزدوران چین کمونستي مي باشند، طرح ريزي گرديده بود. بعضي از شاهدان عيني حکايت مي کنند: زماني که اسامه بن لادن از شهادت استاد ساز نور وانجينر محمود اطلاع پيدا کرد براي شان اشک ريخت.

حرکت طالبان که قضيه اسامه را از مجاهدين سابق به ارث برده بودند، در روز اول ورودشان به جلال آباد براي اسامه اطمینان دادند و بعداً نیز با هر نوع فشار مقابله نمودند و بدان تسليم نشدند. بالاخره همين قضيه دفاع از اسامه، سبب گرديد که نظام طالبان و حکومت آنها در نتیجه فشارهاي بين المللي از بين برود ولي حاضر به تسليم دهی اسامه نگردند. اين کار يکي از جوانمرديهاي طالبان بحساب ميرود.

چگونه رابطه بن لادن با طالبان استوار گرديد ؟

آغاز رابطه اسامه بن لادن با جنبش طالبان، به تاريخ (11/ سبتمبر/ 1996م مطابق با 21/ سنبله/ 1375هـ ش) باز مي گردد ؛ زماني که آن جنبش بر جلال آباد استيلا يافت. چنين معلوم مي گردد که 11/9 هميشه در زندگي اسامه مهم و سرنوشت ساز مي باشد. اسامه بن لادن در ولايت ننگرهار، تا زمان سقوط کابل به دست جنبش طالبان به تاريخ (27/9/1996م مطابق با 5/ میزان/

1375 هـ ش، باقی ماند.

پس از آن از راه کابل به قندهار رفت. رابطه میان اسامه و جنبش طالبان بواسطه شماری از فرماندهان مربوط به سازمان حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص - که به جنبش طالبان پیوسته بودند - برقرار شد.

مردم توقع داشتند که اسامه بن لادن، بعد از آمدن طالبان با مشکلات بزرگی مواجه خواهد شد و به سرنوشتی ناشناخته مبتلاء خواهد گردید، و این بنا بر چند سبب که ذیلاً بدان اشاره میشود:

1. اسامه از دیدگاه طالبان نماینده گرایش سلفیت بود که آنها آن را مفکوره منحرف می پندارند؛ نمایندگان اندیشه سلفیت در شبه قاره هندی و افغانستان، پیرامون مسائل اختلافی در فروع فقه اسلامی و مسائلی مربوط به عقیده، در مقابله با علمای احناف ماتریدی، که طالبان خودشان را نمایندگان آن گرایش در افغانستان می دانستند، وارد کشاکش ها و برخوردهای گرمی شده اند. طالبان در مورد اسامه بن لادن - به ویژه وقتی که دکتر ایمن الظواهری را در پهلویش دیدند، و او در این قضایا از تشدد زیادی کار می گرفت - همان دیدگاه را داشتند.

2. اسامه بن لادن با سازمان های جهادی افغانستان رابطه کهن داشت، زیرا در پهلوی آنها در مقابله با تجاوز اتحاد شوروی و جهاد افغانستان شرکت جسته بود، به ویژه استاد سیاف که در آن زمان از رهبران مقاومت علیه رژیم طالبان و یکی از سرشناس ترین چهره های جبهه متحد، به شمار میرفت.

بر خلاف همه توقعات، اسامه بن لادن به قندهار رفته به صورت فوری نزد ملا عمر رفته اعلان داشت که حکومت طالبان بر حق

است و نظامی که تشکیل داده اند اسلامی است، بر این اساس با او بیعت نمود. او خود را یکی از شهروندان این نظام می پنداشت در سال 1998م در یکی از مصاحبه های خود گفت: در حقیقت مادر اینجا به صفت مستقل کار نمی کنیم، بلکه ما در کشوری قرار داریم که دارای امیر المؤمنین است و خودمان را ملزم می دانیم در صورتی که مخالفت شریعت خدا واقع نشود، از آن پیروی و فرمانبرداری نماییم. در بیعتی که با این دولت کرده ام بدان التزام میورزیم و مردم را نیز به پشتیبانی از آن فرا میخوانیم.

این اولین گامی بود که اسامه در راه نزدیک شدن به ملا عمر که فرمانده مستبد الرأی، و مرجع نهایی تصمیم گیری ها در نظام طالبان بود، و در قضایای سرنوشت ساز و بزرگ رأی هیچ فردی نزدش ارزش نداشت، به شمار می رفت. این بخاطری که طالبان برای وی لقب امیر المؤمنین داده بودند، از این رو گمان می کرد که بایستی نظرش در هر امری بدون مناقشه و گفتگو پذیرفته شود و نقش شوری نزد وی الزامی نبود بلکه اعلامی بود و بس.

چیز دیگری که فرصت را بدست اسامه داد تا وجود خود را در پهلوی جنبش طالبان ثابت سازد، آن بود که روابط پاکستان و نظام طالبان در آن زمان رو به تیرگی میرفت، و طالبان ناگزیر شده بودند که جهت های متبادل پیدا کنند که با آنها بایستند و دیگر به پاکستان اتکاء نداشته باشند.

در این شك نیست که پاکستان جنبش طالبان را در ابتداء به اندازه کافی كمك نمود، ولی هنگامی که جنبش طالبان قدرت را در افغانستان بدست گرفتند، پاکستان متوقع بود که حکومت آنها زیر تأثیر و به امر و نهی آنها خود را عیار سازد. از میان مسایلی که پاکستان انتظار داشت حکومت طالبان بآن تن در دهد و به آن

نقطه پایان گزارده قضیه مرزی افغانستان و پاکستان بود. مرزهای فعلی ایکه میان پاکستان و افغانستان وجود دارد، در سال 1893م، و به طور مؤقت برای مدت صد سال میان حکومت افغانستان و حکومت هند بریتانوی به امضاء رسیده بود. پس از آنکه پاکستان تشکیل گردید این مرزها را از بریتانیا به ارث برد. زمانی که حکومت پاکستان در عهد طالبان از رژیم آنها در خواست نمود که در راه حل مشکلات مرزی قراردادی را به امضا برسانند، ملا محمد عمر برای هیئت پاکستانی گفت: این یک مشکل کوچک نیست، این مشکلی است کهن و نیاز دارد که در حل آن همه نمایندگان مردم مشارکت داشته باشند. و این کار در حال حاضر و در شرایطی که ما در آن قرار داریم ممکن و میسر نیست. پس این موضوع را کنار گذاریم تا فرصت مناسب آن فرا رسد. مولوی جلال الدین حقانی که در آن زمان سمت وزارت سرحدات و قبایل را به عهده داشت، نیز در برابر خواسته های پاکستان، مقاومت نشان داد.

هم چنان یکی از اسباب اختلاف میان طالبان و حکومت پاکستان بر سر اموال تجارتي افغانستان رخ داد که از طریق بندرگاه کراچی به افغانستان میآمد و حکومت پاکستان به دلیل آنکه آن اموال پس از رسیدن به خاک افغانستان، بدون آنکه گمرک شود دوباره به پاکستان بازگشته در بازارهای آن به فروش میرسد، متوقف ساخت. اموال مذکور تا زمانی در دیپو های پاکستان در کراچی باقی ماند که همه تلف گردید.

هم چنان یکی از ضربه های کوبنده که جنبش طالبان، در مزار شریف به توسط نیروهای جنرال عبد الملك و شیعه در ماه می 1997م مطابق با ماه ثور 1376ه ش دید، سبب دیگری بود در

ایجاد نفرت دو جانبه میان پاکستان و طالبان، زیرا عملیات مذکور - بنا بر گفته آگاهان - بر اساس پلان استخبارات پاکستانی (ISI) و به تمویل عربستان سعودی، جامه عمل پوشید، و نیروهای طالبان به ضمانت عزیز احمد خان، سفیر پاکستان در نزد طالبان که وی فعلاً سفیر پاکستان در هندوستان میباشد، به آنجا رفتند و آن رفتن بد فرجام، منجر به کشته شدن هفت هزار تن از افراد جنگی درجه یک طالبان گردید. در نتیجه آن ملا محمد غوث، از طرف ملا عمر مورد معاقبت خشن قرار گرفت زیرا وی بود که نقش وساطت میان طالبان و جنرال عبدالملک را بازی نمود و آن پروسه به شکست انجامید و سبب کشته شدن آن تعداد بزرگ شد. لذا امارت طالبان وی را از مقامش معزول داشته برای مدت طولانی ای زیر مراقبت شدید قرار دادند و در شهر قندهار نظر بند ساختند.

مسایل زیادی وجود داشت که میان هر دو کشور سبب اختلاف می گردید و پاکستان نیز از آن نتیجه برخلاف انتظار بدست آورد. حکومت پاکستان انتظار داشت که طالبان با وی طوری برخورد کند که گویا حکومتی مزدور و پیرو پاکستان میباشد. ولی طالبان، پس از آنکه کابل را در تصرف خویش در آوردند خودشان را حکومت شرعی و قانونی تلقی مینمودند، از این رو حاضر نبودند که پاکستان با آنها بشکل تحقیر آمیز و وابستگی برخورد نماید. این اشتباهی بود که پاکستان مکرراً در آن واقع شده است زیرا این اشتباه را هم با استاد ربانی مرتکب شدند و هم با حکمتیار و هم با دیگر احزاب جهادی افغانستان.

ولی حکومت طالبان وسیله برای فشار بالای پاکستان در دست نداشت زیرا که هیچ دریچه برای خود بسوی دنیای خارج جز

پاکستان نگذاشته بود تا آن حد که نزدیک بود با ایران نیز وارد جبهه جنگ شود. زیرا شماری از پاکستانیان موجود در صف طالبان که مربوط جنبش سپاه صحابه پاکستان می شدند، چند تن از دیپلماتان ایرانی را در مزار شریف به قتل رساندند. این گروه (سپاه صحابه) از دیر زمان به این سو با شیعه گان پاکستان مخالفت شدید دارند حتی شمار زیادی از شخصیت‌های رهبری هر دو جانب توسط افراد مسلح آنها به قتل رسیده اند. قتل دیپلماتان ایرانی در مزار شریف به تاریخ 8/8/1998م مطابق با 17/ اسد/ 1377ه ش رخ داد، حکومت ایران در آن زمان، این حادثه را به حیث يك توطئه علیه خود تلقی کرد و به تاریخ 18/8/1998م 27/ اسد/ 1377ه ش، اعلان داشت که حکومت پاکستان و آمریکا جنبش طالبان را علیه ایران استعمال می نمایند.

در پهلوی آن، شماری از جهت های پاکستانی نیز در ایجاد نفرت میان ایران و حکومت طالبان نقش داشتند. جهت های مذکور از تمام حوادث و برخوردهایی که در افغانستان رخ می داد، از آن در تیره شدن روابط میان دو کشور استفاده مینمود تا آنکه حکومت طالبان هیچ راهی جز پاکستان به دنیای خارج نداشته باشد. یکتن از نویسندگان افغانی که در عهد طالبان در وزارت خارجه کار میکرد گفته: هر وقت که هیئت های طالبان به پاکستان می آمدند، دولت پاکستان رژیم طالبان را از خطر ایران برحذر می داشت. نویسنده مذکور از ملا عبد الرحمن زاهد، نایب وزیر خارجه طالبان در افغانستان، نقل می نماید: پاکستان شواهد زیادی برای ملا عمر نشان داده که ایران در پشت همه حوادث تخریبکارانه که در افغانستان صورت میگردد قرار دارد. حتی حادثه انفجاری که در تاریخ 24/8/1999م مطابق با 2/ سنبله / 1378

هش، رخ داده و در آن بیش از چهل نفر کشته شده، را نیز به ایران برچسب زدند. عبد الرحمن زاهد بر آن است که همه آن شواهدی که پاکستان تقدیم داشت خود ساخته می‌باشد.

منظور جهت های پاکستانی از ایجاد این گونه تشویش و اضطراب آن بود که نظام طالبان برای مدت بیشتری در محور پاکستان باقی بماند و جهتی دیگر را نیابد که بر آن اتکاء داشته باشد.

اگر جهت دیگری را یافت، در آن صورت از دایره تأثیر گذاری پاکستان بیرون خواهد شد. این از یکسو، و از سوی دیگر مصالح اقتصادی پاکستان تقاضا می کرد که بازارهای افغانستان در اموال تجارتي پاکستان غرق باشد. با آنکه عده از شرکت های صنعتی پاکستان، چیزهای ویژه را میساخت چون دارو، و ادویات طبی و غیره که آن را صرف به افغانستان صادر می نمود و روی آن نوشته میشد که خاص برای افغانستان، این نوع از مصنوعات پاکستانی از لحاظ کیفیت از موادی که در بازارهای پاکستانی به فروش میرسید به مراتب پایینتر و بی کیفیت تر بود، چه رسد به موادی که جهت صادرات به کشورهای خارجی می ساختند.

هنگامی که ایران مرزهای خود را علی رغم محاصره اقتصادی آمریکا بر حکومت طالبان، به روی افغانستان باز نمود، و مواد ایرانی وارد افغانستان گردید که هم از لحاظ مظهر بهتر بود و هم از لحاظ محتوا و در عین حال ارزانتر از مواد پاکستانی عرضه میشد، بازار مواد پاکستانی در افغانستان به شدت صدمه دید و مردم از شر دوا های پاکستانی - که در حقیقت نام دوا و شکل آن را با خود حمل می کرد و محتوای آن دوا نبود - نجات یافت. این نوع از دواها را جهاتی از شرکت های صنعتی فریبکار پاکستانی در

توافق با شماری از تاجران افغانی فریبکار به افغانستان صادر می نمودند و به قیمت بلند عرضه می داشتند. ولی امروز موادی که از پاکستان به افغانستان صادر می گردد به کیفیت آن نگاه میشود، زیرا که مواد از کشورهای دیگری نیز وارد افغانستان میشود.

در حالیکه افغانستان از طرف آمریکا تحت محاصره اقتصادی قرار گرفت، و ایران علی رغم تهدید آمریکا مرزهایش را به روی طالبان باز گذاشت، فرصت تجارت بهتر را از پاکستان باز گرفت در حالیکه پاکستان توقع داشت که تکیه اقتصادی افغانستان بر پاکستان بیشتر خواهد گردید.

از طرف دیگر پاکستان در جستجوی جهتی بود که برای طالبان کمک مالی نماید تا بار آن سبک تر گردد و در عین حال که طالبان بدیل دیگری نیز در جهان خارج پیدا نکنند تا پاکستان - بخاطر آنکه در پهلوی طالبان قرار گرفته - از لحاظ اقتصادی و سیاسی متضرر نشود. بهترین کسی که در آن زمان این چنین خلائراً میتواندست پیر سازد - از دیدگاه جهت های تصمیم گیرنده و برنامه ساز پاکستانی - اسامه بن لادن بود. چه اسامه اگر میتواندست که برای طالبان کمکهای اقتصادی زیادی تقدیم نماید در عین حال نمی تواندست که از لحاظ سیاسی و اقتصادی جای پاکستان را پر سازد و نقش بدیل پاکستان را داشته باشد.

اسامه در این چنین شرایطی آمد و در پهلوی طالبان قرار گرفت، و تواندست که مشکلات اقتصادی زیادی را که طالبان با آن مواجه بودند، حل نماید. به ویژه مصارف جنگی که در شمال افغانستان علیه جبهه متحد جنگ جریان داشت و از سوی دیگر جنگ به طور عموم مصارف زیادی تقاضا میکند. این از اسبابی بود که رابطه میان طالبان و گروه اسامه را استحکام بخشید.

اسامه بن لادن قبلا از مداخله در اختلافات داخلی میان گروه های افغانی اجتناب میورزید ولی در دو سال اخیر حکومت طالبان تصمیم گرفت که با افراد تحت فرماندهی اش از عربهایی که در دوران جهاد افغانستان با وی باقی مانده بودند، به نفع طالبان وارد جنگ علیه مخالفین آنها شوند. این موضوع پرستیج اسامه را در نزد طالبان از سطح یک مهمان به سطح یک تصمیم گیرنده و برنامه ساز بالا برد. پس از آنکه امریکا بر حکومت طالبان محاصره اقتصادی را اعلام نمود، اسامه بن لادن مهم ترین جهت تمویل کننده حرکت طالبان به شمار میرفت. به ویژه پس از آنکه کاشت مواد مخدر را قدغن کرده بودند.

اسامه در زیر سایه نظام طالبان دست به فعالیتهای گوناگونی زد. یکی از این فعالیتهای آن بود که تقریباً چهل تن از علمای افغانستان و پاکستان را جمع آوری نمود و از آنها فتوایی را گرفت که فرضیت جنگ علیه امریکا را در تمام جهان شامل میگردد. قبل از آن تاریخ خواهان آن بود که امریکایی ها صرف از جزیره العرب بیرون شوند. آن فتواگیری که علیه امریکایی ها در همه جا مبارزه صورت گیرد. در سال (1997م مطابق با 1376 هـ ش) رخ داد. این فتوای جدید در حقیقت یک خیزی بود برای جهانی شدن فعالیت های اسامه. بنابر همان فتوی و با استناد به آن، در سال 1998م مطابق با 1377 هـ ش اسامه بن لادن گشودن یک جبهه اسلامی جهانی علیه یهود و صلیبیان را اعلان نمود.

یکی از فعالیت هایی که در این مدت اسامه انجام داد همان قطعنامه بود که در اواخر سال (1998م مطابق با 1377 هـ ش) صادر نمود، در آن قتل مردان امریکایی - نه زنان و اطفال آنان - را چه نظامی باشند یا غیر نظامی مباح شمرد. در برخی از مصاحبه های

خود با وسایل ارتباط جمعی گفته بود: فتوایی که قبلاً صادر شده مبین آن است که دین ما میان افراد بنی آدم فرق قایل شده است این بر خلاف ادعایی است که کفار در مقابل دین ما سر می دهند. ادعای آنها چیزی است و عمل آنها بر خلاف آن ما میان مرد وزن و پیر و کودک تفاوت قایل هستیم مرد چه سلاح با خود بگرداند یا نه مقاتل شمرده می شود. زیرا که وی یا با مقاتلین کمک مالی میکند و یا برای آنها معلومات گرد می آورد. ولی آنچه در میان مسلمانان شایع شده که اسامه مردم غیر نظامی را می کشد، کافران در فلسطین کدام مردم را می کشند؟ آنها نه تنها مردم نظامی بلکه مردم غیر نظامی و حتی اطفال را می کشند. آمریکا به سبب قوت تبلیغاتی ای که در دست دارد مسایل را وارونه نشان میدهد، و در هر کار از معیارهای ضد و نقیض کار میگیرد چیزی را که برای خود جائز میدانند بر دیگران حرام می شمارد! ما در اوقات مناسب ان شاء الله مردان آمریکایی را هدف هجوم خویش قرار می دهیم. زیرا آنها همانند کسانی هستند که با ما به طور مستقیم در جنگ هستند. چونکه آنها برای استکبار تکس می پردازند و همکاری مالی مینمایند.

پس از آن واقعه هدف قرارداد سفارت امریکا در کینیا و تانزانیا به تاریخ 1998/8/7م مطابق با 16/ اسد/ 1377 هـ ش، رخ داد که در اثر آن امریکا سودان و افغانستان را هدف بمباردمان موشکی خویش قرار داد.

این در حالی بود که اسامه به شدت دست داشتن در این چنین عملیاتی را رد نمود. در آن عملیات موشکی شماری از مراکز تمرین القاعده در منطقه ژوره ولایت پکتیا، و بعضی از مناطق در ولایت ننگرهار، مورد هدف قرار گرفت. در نتیجه حمله چندین تن

از پاکستانی‌ها و عربها جان خود را از دست دادند و اسامه و رفقاییش کدام آسیبی ندیدند. زیرا آنها در مناطق مورد هجوم آمریکا حضور نداشتند هم چنان شرکت دواسازی الشفاء در سودان به تاریخ 1998/8/20م مطابق با 29/ اسد/ 1377هـ ش، هدف حمله آمریکا قرار گرفت. این عکس العمل آمریکا خیلی به عجله در حالی صورت گرفت که هیچ نوع تحقیق و جستجو در مورد مسببین قضیه صورت نگرفته بود زیرا هجوم موشکی آمریکا بعد از حوادث در خلال پانزده روز صورت گرفت.

جنگجویان خارجی و نظام طالبان:

بعضی از شخصیت‌های بارز و رهبری طالبان نظر داشتند که جنبش طالبان نباید در افغانستان منحصر بماند، آنها در مواردی صحبت می‌کردند و از تحقق اهدافی حرف می‌زدند که نه با امکانات شان مطابقت داشت و نه با شرایطی که می‌زیستند و حتی نه با شرایط و اوضاع جهانی‌ای که جنبش جوانان با آن مواجه بود و نیاز به تجارب و پختگی داشت در عین حال این اهداف را مخفی نیز نمی‌کردند بلکه برای آن کار می‌کردند و تمام تلاش‌های خود را در آن راستا بکار می‌بستند در ضمن این اهداف یکی هم آن بود که مسلمانان تحت فشار را در تمام گوشه و کنار جهان کمک نمایند. اندیشه خویش را برای دیگران نیز صادر کنند. بنابر آن افغانستان به آشیانه تبدیل شده بود از تمام مخالفین دولتهای کشورهای اسلامی و غیر اسلامی چنانچه به ملجأ و مأوای تمام مجاهدین در آمده بود از این رو میتوان پناهندگان خارجی در افغانستان در زمان طالبان را به چند دسته تقسیم نمود:

1- پاکستانیان :

منظورمان از پاکستانیان شخصیت‌های غیر رسمی است. طلبه مدارس دینی پاکستان (غیر از افراد تابع جماعت اسلامی، که آنها در زمان جهاد علیه نیروهای شوروی در پهلوی مجاهدین به جهاد پرداختند ولی زمانی که جنگ‌های ذات البینی شروع شد، از مداخله و اشتراک در جنگ‌های افغانستان دوری گزیدند) پس از ظهور طالبان در ساحة عمل در افغانستان، بسوی این کشور توجه نمودند این طبقه از طلبه پاکستانی در زمان جهاد مردم افغانستان علیه اتحاد شوروی همه در امور زندگی شخصی خودشان غرق بودند و هیچ اطلاعی نداشتند که جهادی هم وجود دارد یا نیروهای کشوری اجنبی، کشور اسلامی‌ای را تحت اشغال خویش درآورده است، در عوض، آنها جهت‌های سکولار و مخالف مجاهدین را تأیید می‌کردند گاه آن گروه با حزب مردم پاکستان به رهبری بی نظیر بوتو ائتلاف می‌کردند و گاه با حزب ملی پاکستان به رهبری ولی خان که با مسکو رابطه تنگاتنگ داشت در اینجا سخنانی را از دکتر عبد الله عزام نقل می‌کنیم که در آن حالت پاکستانیها را پیرامون جهاد مسلحانه علیه اتحاد شوروی وصف کرده است: " شمار زیادی از مردم پاکستان از قضیه افغانستان اطلاعی ندارند. آری، جوانانی که از پاکستان جهت اشتراک در جهاد افغانستان بیرون شده اند به مراتب کمتر از جوانان عرب تبار هستند که از کشورهای عربی به قصد جهاد افغانستان از وطن خویش آمده اند. از میان صد میلیون انسان پاکستانی صد تن جهت اشتراک در جهاد بیرون نشده است از هر یک میلیون یک تن بیرون نشده است"

هنگامی که حرکت طالبان به صحنه آمدند هزاران طالب، مدارس دینی و خانه‌های شان را ترک نموده به افغانستان سرازیر

شدند و همه شعارهای جهاد سر می دادند. این جهاد اصلی آنها بود و آن جهاد گذشته از دیدگاه آنها جهاد نبود!!

آنها نیز به چندین دسته تقسیم می شدند. شماری بودند که در جنگ علیه قوای هندی در کشمیر قرار داشتند. برای تدریب و تربیه نظامی افراد جدیدشان در افغانستان اردوگاه هایی، تأسیس کرده بودند. در عین حال در جنگ علیه مخالفین طالبان نیز شرکت می ورزیدند دسته از آنها به طور مستقیم در صفوف جنگ علیه مخالفین طالبان می رفتند، و دسته دیگری که از نظم و دسیلینی برخوردار بودند (سپاه صحابه) در افغانستان تربیه نظامی دیده به پاکستان باز می گشتند و به کشتار شیعه گان در داخل پاکستان می پرداختند این گروه، گاه گاه در جنگ علیه اپوزسیون طالبان نیز شرکت می جستند این همه اطیاف به افغانستان میرفتند که وجه مشترک میان آنها نزدیکی و محبت با طالبان بود و بس.

عده از آنها که در پاکستان دوسیه هایی نزد پولیس داشتند و در قتل ها و ترورها دست داشتند، اسباب تشویش و اضطراب حکومت پاکستان را نیز فراهم می آوردند. حکومت پاکستان به طور دوامدار خواهان آن می شد که آن گروه را بدست آورده به چنگ پولیس بسپارند.

تاجکستانی ها :

پس از آنکه امام علی رحمانوف در تاجکستان به قدرت رسید شمار زیادی از تاجکستانی ها از آن کشور به افغانستان مهاجرت کردند، به ویژه زمانی که سازمان نهضت اسلامی تاجکستان علیه حکومت آن کشور اعلان جهاد نمود. این سازمان پس از چندین

سال مبارزه علیه رژیم، در اثر يك مصالحه و آشتي ملي به کشور خود بازگشتند ولي دفتری از خود در شهر کابل را نگهداشتند از طرف سازمان نهضت شخصي بنام "جیحون" مسئولیت دفتر نهضت اسلامي تاجکستان در افغانستان را به عهده داشت. ولي این مجموعه چندان فعال نبود. زیرا که آنها از نگرگاه طالبان نمایندگان اندیشه نوین اسلامي چون سازمان هاي جهادي افغانستان بودند، در حالیکه طالبان از مفکوره علمای مدارس، پیروي میکردند از سوي دیگر مشکلات سازمان نهضت با حکومت کشورشان حل گردیده عده زیادی از آنها به خانه هاشان بازگشته بودند. طالبان در جستجوی طالبان تاجکستانی در مدرسه هاي دینی شدند. زیرا آنها را امتداد فکر و اندیشه خویش در تاجکستان می دیدند ولي قادر به آن نشدند که در نمایندگان این اندیشه کسی را پیدا نمایند که با آنها رابطه مستقیم داشته باشد.

ترکستان شرقي:

شماری از جوانان ایغوری از ایالت سینکیانگ چین، یا آنچه بنام ترکستان شرقي شهرت دارد، جهت تربیه نظامي و بدست آوردن فنون جنگي در افغانستان گرد آمده بودند. ولي تعداد آنها اندک بود. این موضوع چین را به تشویش افکنده بود هیئت هاي چینی به طور رسمي از افغانستان دیدار به عمل می آوردند، چین بشکل مستمر از جنبش طالبان می خواست که از جای دادن برای آنها خودداری نماید ولي طالبان خواسته هاي چین را نپذیرفته و به تربیه و تدریب این مجموعه کوچک ترکستانی هاي شرقي تا آخرین لحظه هاي حکومت خویش ادامه دادند.

اوزبک‌ها :

مجموعه بزرگی از جنگجویان خارجی طالبان را اوزبک‌هایی تشکیل می‌داد که از ازبکستان به خاک افغانستان سرازیر شده بودند این مجموعه از پیروان حرکت اسلامی ازبکستان بودند که تحت فرماندهی یکی از جوانان ازبک که به چندین نام چون طاهر یولداچوف، طاهر یولداش، قاری طاهر جان، محمد طاهر فاروق، شهرت داشت، قرار داشتند این گروه پس از گروه عرب نیرومندترین نیروی جنگجویان خارجی در افغانستان را تشکیل می‌داد. ملا محمد عمر برای طاهر جان صلاحیت‌های بسیاری داده بود. طاهر جان خودش ادعا می‌کرد که وی از طرف امیر المومنین به حیث مسئول تمام آسیای میانه وقف‌فاز تعیین شده است با این نام ملا عمر می‌خواست که اوزبک‌ها و ترکمن‌های داخل افغانستان را نیز تحت لوای وی گرد آورد تا با این حیلۀ مرجعیت و رهبری دوستم را در میان اوزبک‌ها بی‌ارزش و نابود سازد.

عربها :

گروه دیگری که بزرگترین و نیرومندترین گروه جنگجوی خارجی در افغانستان به شمار می‌رفت عرب‌های رضا کار بودند، شمار زیادی از آنها به دعوت اسامه بن لادن به افغانستان می‌آمدند. این افراد در کشور خودشان مجهز می‌شدند و به افغانستان گسیل می‌شدند. این افراد از طریق کشور امارات به افغانستان وارد می‌شدن به ویژه زمانی که هنوز محاصره و ممنوعیت علیه طالبان اعمال نشده بود هواپیماهای "آریانا" میان افغانستان و امارات متحده عربی رفت و آمد داشت. پس از آن

محاصره اقتصادی منع پرواز هواپیماهای افغانی، مردم از راه ایران وارد افغانستان می شدند. تعداد زیادی از ایشان که اوراق رسمی در دست می داشتند وارد ایران شده از آنجا وارد ولایت هرات می گردیدند افرادی که ناشناخته بودند و از طرف اشخاص اعتمادی اسامه معرفی نامه نمی داشتند آنها به استخبارات شبکه القاعده تسلیم داده می شدند یا هر شخصی که تازه می آمد تا به صفوف القاعده بپیوندد برای مدت طولانی ای تحت مراقبت قرار می داشت این چیزی بود که چندین تلاش سوء قصد به جان اسامه و بعضی از رفیقهایش را کشف نمودند. طالبان به تهمت تلاش سوء قصد و ترور اسامه بن لادن مجموعه از پاکستانیها و عربها و افغانها را به زندان کشانده یکی از جنگجویان خارجی را به طور علنی به قتل رساندند. اکثریت مطلق کسانی که به صفوف القاعده می پیوستند از لحاظ سن خرد سال بودند که میان سن (18-25) قرار داشتند.

قابل یاد آوری است که همه عربهای موجود در افغانستان تابع سازمان القاعده نبودند، بلکه تعداد زیادی از آنان، مخصوصاً آنانی که از زمان جهاد علیه نیروهای شوروی به افغانستان آمده بودند، در مخالفت با اسامه قرار داشتند. و حاضر به انضمام با القاعده نشدند، بلکه میان مخالفین و موافقین اسامه و القاعده گاه گاه مشاجرات لفظی نیز رخ می داد از این رو به ریاست شخصی بنام "ابو عبد العزیز" مؤسسه خیری ای با امکانات بزرگ تشکیل یافت، این مؤسسه در پهلوی اهداف دیگر برای گرد آوری و تنظیم جوانان مخالف اسامه کار می کرد فعالیت این مؤسسه به طور غالب در جاهایی دنبال میشد که پیروان اسامه قرار داشتند. این نقشه تقریبی حضور جنگجویان خارجی در مناطق تحت

نفوذ طالبان در افغانستان بود میان آن جنگجویان مشکلات زیادی وجود داشت، چه هر شخصی خودش را امیر می خواند و هر مجموعه به طریقه خودش می خواست کار می کرد در نتیجه آن بی نظمی ها پراکندگی های زیادی رخ داد و منتج به ظهور فتنه ها و جنجال هایی در میان آنها گردید هنگامی وضع آنها رو به وخامت گذاشت، ملا محمد عمر امرای هر مجموعه را نزد خود احضار نمود و برای آنها سیمینار سه روزه در سال 2001م تشکیل داد .

انهایی که در آنجا گرد همایی نمودند به نتایج آتی دست یافتند:

- رهبری تمام عربهای موجود در افغانستان (چه مربوط القاعده بودند یا از مخالفین آن به دوش اسامه بن لادن افتاد.

- قاری طاهر جان به امارت مجموعه آسیای میانه و ترکستان شرقی و چین گماشته شد.

- مولوی مسعود اظهر (یکی از چهره های معروف علمای پاکستان، که در کشمیر اشغالی دستگیر شد و مدت زیادی در زندان هند به سر برد و در اثر بودن هواپیمای هندی توسط افرادی مجهول الهویه، که خواهان آزادی مسعود اظهر در مقابل رهایی سرنشینان هواپیما شده بودند، رها گردید) به حیث فرمانده جنگجویان پاکستانی و کشمیری و بورمایي و بنگلادیشی تعیین گردید.

- قوماندانی عسکری تمام جنگجویان خارجی در افغانستان به دوش جمعه بای نمنگانی یکی از رهبران حرکت اسلامی ازبکستان قرار گرفت، که در يك بمباردمان شدید آمریکایی با شماری از همراهانش در مزار شریف به قتل رسید.

اردوگاه های القاعده در دوره طالبان :

اردوگاه های مربوط شبکه القاعده در مناطق مختلفی از افغانستان واقع شده بود که افراد آن شبکه در اردوگاه های مزبور، هنرهای جنگ و تمام اشیايي که بدان نیاز داشتند، یاد می گرفتند. آنها دارای لابراتوارها و ماشین آلاتی نیز بودند که در آنجا مسایل تیوریکي را به طور عملي می آموختند. مهم ترین مراکز تمرین نظامي تابع جنگجویان خارجی به شرح ذیل بود:

- اردوگاه حضرت معاویه که در منطقه ژوره ولایت خوست واقع بود. این مرکز در زمان مقاومت علیه نیروهای شوروی از اردوگاه های مهمی به شمار می رفت (زیرا مرکز مهم قوماندان معروف جهاد مولوی جلال الدین حقانی بود). زمانی که سفارتخانه های آمریکا در کینیا و تنزانییا مورد هجوم قرار گرفت و آمریکا به خاطر آن بر افغانستان و مراکز اسامه تهاجم موشکی انجام داد، تنظیم القاعده آن اردوگاه را ترک نمود.

- اردوگاه دیگری در منطقه کابل در ریشخور داشتند. این مرکز در ایام اخیر وجود طالبان در افغانستان، از جمله مهم ترین اردوگاه های القاعده به شمار می رفت.

- اردوگاه البدر که در ولایت ننگرهار در منطقه برفراز سفید کوه قرار داشت که پس از هجوم هواپیما های آمریکا بنام توره بوره شهرت یافت. این منطقه اولین پایگاه مجاهدین بود که در سال 1978م علیه نظام کمونستی و قوای اشغالگر شوروی ساخته شده بود. در حقیقت پایگاه اسامه در توره بوره نبود بلکه در منطقه نزدیک آن بنام "میلوه" بود که مربوط انجنیر محمود یکتن از فرماندهان معروف مجاهدین در ننگرهار می شد او این مرکز را به اسامه داده بود. پیش از آنکه طالبان بر جلال آباد استیلا پیدا کنند، اسامه در آنجا می زیست. و آن مرکز را توسعه داده بود و

تحصیلات آن را تقویت نموده بود. این مرکز تا آخرین ایامی که در افغانستان حضور داشتند از مهم ترین مراکز اسامه در افغانستان به شمار می رفت.

- مرکز درونته : این مرکز در منطقه صعب العبور در فراز کوه های میان جلال آباد و لغمان واقع شده بود. این مرکز در ابتداء فرعی از فرقه نهم ارتش افغانستان بود. ولی افراد اسامه آن مرکز را به زودی، بخاطر صعب العبور بودن راه رسیدن به آن، ترك نمودند. اردوگاه الخالد : مرکز این اردوگاه که در ولایت قندهار واقع بود، دارای شاخه های مختلفی در سراسر قندهار و هلمند بود. این اردوگاه مربوط جوانانی میشد که از مناطق صحرايي می آمدند، تا در فضایی تمرین داده شوند که با فضا و شرایط زندگی شان در کشورهای خودشان مناسب باشد.

تلاش ها برای دستگیری اسامه بن لادن :

هر گاه فعالیت های اسامه بیشتر می شد، فشارهای جهانی بر حکومت طالبان اعمال میشد و از آنها می خواستند که اسامه و مجاهدین عرب را به آمریکا یا حکومت سعودی تسلیم بدهند در این راستا تلاشهای گوناگون صورت گرفت و از سوی جهت های متعددی این گونه تلاشها پیهم جریان داشت، بی آنکه یکی بر دیگری استوار باشد. وقتی که تلاشهای نظامی جهت ترور وی به شکست مواجه گردید تلاشها در راستای دستگیری وی صورت گرفت. این تلاش ها در حقیقت بسیار زیاد بود و من به ذکر شماری از آن و آنها به طور خلاصه می پردازم:

تلاش های دیپلماتیک :

اولین تلاش آن بود که حکومت سعودی حکومت طالبان را به رسمیت شناخت حکومت سعودی حکومت طالبان را به تاریخ 1997/5/26م مطابق با 5/ جوزا/ 1376هـ ش، یعنی یک روز پس از به رسمیت شناختن اسلام آباد، به رسمیت شناخت این زمانی بود که میان طالبان و جنرال عبد الملک ائتلاف رخ داد و آن جنرال پس از چند روز علیه طالبان شورید و دوباره در صف مخالفین ایستاد حکومت سعودی به آن گمان بود که با به رسمیت شناختن طالبان می تواند که به بحران اسامه نقطه پایان بخشد و با حکومت طالبان حسب خواست خودش برخورد نماید حتی این تلاش هم در برآورده شدن هدف آنها مفید تمام نشد لذا مسئله اسامه باعث گردید که روابط دیپلماتیکی - که میان حکومت طالبان و حکومت سعودی وجود داشت - دوباره قطع گردد.

از تلاش های دیپلماتیکی که حکومت سعودی انجام داد آن بود که هیئت های متعددی را به سطوح مختلف نزد طالبان ارسال داشت، و از خلال آن از نظام طالبان خواهان تسلیم دادن اسامه بن لادن به امریکا یا سعودی و یا تصفیه جسدی وی گردید بیشترین تلاشهای را که در این راستا انجام داد آقای سلمان العمري - شارژدافیر سعودی در افغانستان - بود که مقرر خود را اسلام آباد انتخاب کرده بود - به کرات و مرات سعی داشت که طالبان را وادار سازد تا اسامه را به امریکا یا حکومت سعودی تسلیم بدهند . شماری از ماموران بلند پایه وزارت خارجه طالبان در یادداشت های خویش گفته اند که سلمان العمري از کابل دیدار به عمل آورد و با وزیر خارجه آن زمان طالبان، ملا محمد حسن، ملاقات نمود با لهجه زشت و تند به ملا محمد حسن گفت: باید مشکل اسامه حل بشود، یا شما خودتان او را از بین ببرید و یا برای امریکا تسلیمش

دهید و یا به سعودی تا به جزای اعمالش برسد !! از لهجه اش چنین معلوم می گردید که اگر اسامه به حکومت سعودی تسلیم داده شود اعدام خواهد شد ملا محمد حسن در حالی که از شدت غضب چشمهایش سرخ فام گشته بود گفت: ما به آن خاطر به شما احترام می گذاریم که قبله مان در خاک عربستان سعودی قرار دارد، والا حمیت و مردانگی تان از قبل معلوم است!! این سخن را گفت و از مجلس بیرون شد.

در سلسله آن تلاش ها دیدارهای مکرر امیر ترکی الفیصل مسئول استخبارات اسبق سعودی می باشد امیر ترکی الفیصل در مصاحبه با تلویزیون MBC در ماه نومبر سال 2001م درباره دیدارهایی غیر اعلانیة که در سال 1998م در شهر قندهار با طالبان انجام داد اظهار نظر می کرد گفت این دیدارها بخاطر آن بود که از رهبران طالبان می خواست که اسامه را به آمریکا تسلیم دهند بر حسب اظهارات امیر ترکی الفیصل، طالبان به شکل مبدئی توافق نشان دادند، و از هر دو طرف کمیون مشترکی تشکیل گردید، پس از آن ملا محمد عمر وزیر خارجه اش مولوی وکیل احمد متوکل را به ریاض فرستاد، و با سعودی موافقه خود را اعلام داشت پس از آن دیدار، طالبان چهار صد (400) داتسون جدید بدست آوردند، این همراه با مبلغ بزرگی که در جنگ های شمال افغانستان به دست شان افتاد ولی طالبان به آن وعده که به حکومت سعودی سپرده بودند وفا نکردند.

1 - جریة ای "همشهري" ایرانی روز جمعه بتاریخ

16/نومبر سال 2001م، عدد 2563

هنگامي که در سفارتخانه هاي امريکا در کينيا و تنزانيا انفجار رخ داد، امريکا بر سعودي فشار آورد که از نفوذ خود بر طالبان استفاده نموده آنها را وادار به تسليم دهی اسامه به امريکا سازد. پس از آن ترکی الفيصل بار دیگر به تاریخ (22/9/1998م مطابق با 31/ سنبله/ 1377هـ ش) به قندهار سفر نمود، امير ترکی الفيصل درباره آن دیدارش در مصاحبه اش گفت کاش آن دیدار رخ نمی داد!! و گفته است: " من در برخورد ملا عمر يك تحول ريشه را احساس نمودم" او ملا محمد عمر را مردی مستبد الرأي، خودکامه و قیپوک توصیف نموده و گفت: او تصمیم گیری هایش را بر اساس مزاج شخصی و بدون جستجو درباره امور و تمحيص درست از نادرست، اتخاذ می نماید و می گوید: ملا محمد عمر حکومت و مردم سعودي را با لهجه شدید و تند مورد هجوم قرار داد برایش گفتم: مردم افغانستان بهاي این مخالفت را گران خواهد پرداخت، و از این تصمیم پشیمان خواهی شد و از مجلس بیرون شدم.

آگاهان می گویند که ملا محمد عمر بر امير سعودي عیب گرفت که چگونه به نمایندگی از امريکا حرف می زند و خواهان تسليم دهی يك مسلمان به امريكايي ها می شود و چنان به لهجه تند حرف زد که امير فيصل آن را توقع نداشت هنگامیکه ترجمان در اثناي ترجمه سخنان ملا عمر بند خورد، ملا عمر به ترجمان گفت: حرفهائي که براي وي گفتم کما کان برایش بگو!! پس از آنکه امير ترکی الفيصل از افغانستان بازگشت و هنوز هواپیمایش به فرودگاه بين المللي ننشسته بود که سفير طالبان را از سعودي بیرون کردند.

بسياري از اهل خبره به این نظر هستند که سعودي و امريکا و

دول دیگری چندین بار در جهت ترور اسامه و برخی از رفقاییش تلاش ورزیدند. ولی همه آن تلاشها به ناکامی انجامید.

پس از آن بعضی جهات تلاش ورزیدند که نقش اسامه را در افغانستان - از طریق ایجاد یک جمعیت خیری بنام "سازمان وفاء" زیر سرپرستی شخصی بنام عبد العزیز که قبلاً به آن اشاره شده، در ضمن فعالیت های کمیسیون علمای بزرگ - کمرنگ سازد. آگاهان بر آن هستند که این گونه از کمیسیون ها امکان ندارد که تشکیل یابند جز به اشاره و همکاری غیر مستقیم استخبارات یا جهت های امنیتی سعودی و یا حداقل به اجازه آن. این سازمان توانست که جوانان عرب مخالف اسامه در افغانستان را به گرد خویش جمع نماید، ولی از کمرنگ ساختن نقش اسامه در افغانستان - آنچنانکه انتظار می رفت - کوتاه آمد.

اختلافات در صف طالبان درباره اسامه:

همه طالبان در بر انگیختن مشکلات جهانی از طرف اسامه با او توافق نداشتند بلکه میان رهبران آن، پیرامون این موضوع اختلاف نظر وجود داشت. شماری از آنها اعتقاد داشتند که فعالیت های دشمنانه اسامه با قدرت های جهانی و منطقی باعث می گردد که نظام طالبان در کنج انعزال قرار گیرد و از جامعه بین المللی دور بماند. آنها می گفتند که: اگر می خواهیم که حکومت و نظام سیاسی ای را تشکیل دهیم باید خواسته های قدرت های جهانی و منطقی را بپذیریم. آنها به آن نظر بودند که اسامه بن لادن در افغانستان صرف به صفت یک مهمان زندگی کند، و در این حال بر وی لازم است که از فعالیت در برابر کشور های دیگر دست بردارد و اگر می خواهد که آن گونه از فعالیت ها را ادامه دهد در

جستجوی مأوای دیگری غیر از افغانستان شود. مولوی وکیل احمد متوکل با شماری از رفیقهایش از همین مفکوره پیروی میکردند مقاله های این گرایش زمانی نگاشته شد که مولوی وکیل احمد زمان به حیث سکرتر ملا محمد عمر ایفای وظیفه می نمود. در آن وقت از طریق تأثیری که بالای ملا عمر داشت توانست که بالای اسامه و فعالیت های تبلیغاتی اش پابندی ایجاد کند. از این موضوع اسامه بن لادن در مصاحبه که با شبکه الجزیره در سال 1998م انجام داده بود به صراحت بیان داشته بود: "نظر به شرایط گوناگونی که در افغانستان وجود دارد، دیدگاهی در نظام طالبان وجود دارد که از داخل افغانستان علیه هیچ حکومتی، تحریک و فعالیتی نداشته باشیم و این تصمیم چنانچه معلوم می شود - از طرف امیر المؤمنین صادر می شود، و ما نقش تشویق مجاهدین را - که بر ضد امریکا فعالیت های خود را ادامه دهند - بدوش می گیریم. این کار صرف به تلاش های محدود ما در این مرحله موقوف نیست. باری همان گروه مخالف اسامه بن لادن، در افغانستان، توافق کرده بودند که به شکلی باید اسامه را از میان بردارند که اتهام خیانت به طالبان متوجه نشود، خواستند که اول خبر از فعالیت ماندن گروه های اسامه را منتشر سازند و سپس بر هواپیمایی سوار شود و جهت علاج به بعضی از دولت ها برده شود و هواپیما از طرف هواپیماهای آمریکایی یا هواپیماهای جنگی دولت دیگری اختطاف گردد و یا آنکه هنگام علاج در شفاخانه دستگیر گردد. این خبر ساختگی فعلاً در بعضی از اخبار از جمله روزنامه الحیاه لندن به نشر رسید و این خبر و این درامه با مداخله افراد نزدیک به اسامه در داخل حرکت طالبان افشا و ناکام ساخته شد. گروه دیگری از رهبران جنبش طالبان بر آن بودند که اسامه می

تواند با تمام آزادی علیه دشمنان اسلام فعالیت نماید؛ زیرا جهاد فرض است آنها می گفتند که اسامه فریضة را اداء می نماید. کسانی که آن مفکوره را تأیید کردند از جمله عبد الحی مطمئن - سخنگوی رسمی جنبش طالبان، و شخصیت قابل اعتماد نزد ملا عمر - و طیب آغا، سکرتر ملا عمر در ایام اخیر، به شمول عدة دیگر از علماء و طلبه مؤثر در حرکت، بودند. آنها توانستند که وکیل احمد متوکل را از سمت حساسش سکرتریت ملا عمر که بدان وسیله می توانست بر عقلیت ملا عمر مؤثر واقع شده در تصمیم گیری های مهم نقش کلیدی داشته باشد، دور سازند و به حیث وزیر خارجه تعیین نمایند ولی وکیل احمد در راستای تغییر دادن سیاست خارجی طالبان نیز از فعالیت باز نایستاد زیرا به طریقه که طالبان عمل می کردند در ایجاد رابطه با دول دیگر مخل تمام می شد مشکلاتی که از ناحیه اسامه برایش پیدا شده بود، بزرگترین سنگ مانع و در تمام سطوح، در راه تحقق این هدف بزرگ واقع شده بود از این رو اصرار می ورزید که اگر طالبان می خواهند نظامی بسازند، باید به خواسته های جامعه بین المللی پاسخ دهند و بدون آن امکان ندارد که دولت تشکیل دهند و یا نظام سیاسی بسازند از این خاطر اسامه در بسیاری از مجالس می گفت: ما دو مخالف داریم یکی آمریکا و دوم وزارت خارجه رژیم طالبان!!

اختلاف میان وکیل احمد متوکل و اسامه بن لادن تا آنجا رسیده بود که یکی از نزدیکان وکیل احمد در یک مصاحبه با بعض رسانه های خبری منطقی گفته بود: وکیل احمد از طریق رده های نزدیک خود به قنصل آمریکا در پشاور پیش از واقعه نیویارک، خبر داده بود که القاعده تصمیم دارد علیه آمریکا یک عملیات بزرگ را اجراء نماید ولی جهت های آمریکایی این معلومات را به جدیت

نگرفتند.

زمانیکه مشکلات میان مجموعه وکیل احمد و اسامه بن لادن و مجموعه اش زیاد گردید، و نزدیک بود که درز بزرگی در صف طالبان ایجاد نماید، ملا امیر خان متقی و مجموعه دیگری به قندهار رفتند تا با اسامه در این موضوع صحبت کنند و مشکلات حل گردد ولی تلاشهای آنها بجایی نرسید و اختلاف نظر به همان منوال جریان پیدا کرد.

فصل سوم
سقوط حکومت طالبان
و
بمیان آمدن نظام کرزی

تمهید

اشغال افغانستان توسط آمریکا، در تاریخ این کشور یک مرحله جدید به شمار می رود. آمریکا در مشارکت با قضیه افغانستان سهم داشت و از جهاد افغانها علیه اتحاد شوروی پشتیبانی کرده بود ولی متوقع نبود که آن کار به صورت تجاوز و اشغال نظامی در بیاید و تغییر شکل دهد همه امور آن بدست خبرگان سیاسی و نظامی آمریکا اداره شود و برنامه های بلند مدتی را جهت سکولارسازی مردم آن و تغییر ویژگی های اسلامی و روش محافظه کار آن، راه اندازی شود و توسط ایادی عقلیت های آمریکایی و یا افغانی تربیه یافته آنها اندیشه و زندگی آمریکایی به مرحله اجراء دربیاید.

پایان بخشیدن به نظام طالبان افغانستان توسط ارتش آمریکا - وبا مشارکت های سمبولیک کشورهای دیگر - رخ داد . این کار در حالی رخ داد که یک تحول بزرگ و قابل درس گیری، را در پی

داشت چه آن حوادث و رابطه آن با واقعه 11 سبتمبر 2001م به "میخ ملا نصرالدین" می‌مانست که در خلال این فصل کتاب به آن خواهیم پرداخت:

1- انگیزه‌های مستقیم تجاوز آمریکا بر افغانستان:

هنگامی که رخداد (11 سپتامبر سال 2001م) واقع گردید، جهت‌های رسمی آمریکا چهار ساعت پس از اجرای واقعه، اسامه بن لادن را متهم نمود که در اجرای این عملیات دست داشته است. در نخستین جلسه که مجلس امنیت ملی آمریکا به تاریخ 9/12/2001م در پایگاه هوایی «اوفت» انجام داد، «جورج تینت» رئیس استخبارات آن زمان آمریکا، اطلاع داد که هیچ شکی ندارد که در پشت سر این نوع از کارهای تروریستی اسامه بن لادن قرار دارد. تنها القاعده می‌تواند این چنین کارهای تروریستی منظمی را اجراء نماید. وزیر خارجه آمریکا "کولن پاول" به طور رسمی به تاریخ 13/9/2001م اعلان داشت که حوادث 11/9 توسط اسامه بن لادن به اجراء گذاشته شده است. این در حالی بود که هنوز از حادثه دو روز تمام نگذشته بود. بدون شك این مدت برای تحقیق در مورد این چنین حادثه بزرگی کافی نمی‌تواند بود.

از اولین لحظه‌های وقوع این حادثه اداره جورج بوش آمادگی داشت که حکومت طالبان را از میان بردارد. از همان لحظه‌های اول سردمداران کاخ سفید در پی آن بودند که راه‌های ممکن را جهت زدن حکومت طالبان جستجو نمایند. بعضی‌ها به این نظر هستند که آمریکا مدتها پیش‌تر از واقعه 11 سبتمبر تصمیم داشتند که حکومت طالبان را از میان بردارند. یکی از شخصیت‌های سیاسی پاکستان و معاون وزیر خارجه سابق پاکستان که در کارهای

سیاسی و دیپلوماتیک عمری را سپری نموده و (نیاز ای نایک) نام دارد به تاریخ 2001/9/18م در مصاحبه که با رادیوی بی بی سی داشت گفت: ایالات متحده آمریکا پیش از حدوث رخداد 11/9 سپتامبر قصد داشت علیه اسامه بن لادن و حکومت طالبان عملیات اجراء کند. معاون وزارت خارجه اسبق پاکستانی (نیاز) در همین مصاحبه گفت: بعضی از مسئولین بلند پایه حکومت آمریکا در ماه جولای 2001م برایش اطلاع داده بودند که آمریکا در میانه های ماه اکتوبر سال 2001م علیه افغانستان، دست به عملیات نظامی خواهد زد. معاون وزارت خارجه پاکستانی گفت: مسئولین آمریکایی برایش از برنامه عملیات خود علیه افغانستان حین اشتراک وی در کنفرانس ویژه تحت سرپرستی ملل متحد - که به مناسبت حل قضیه افغانستان در برلین از 17 تا 20 جولای سال 2001م برگزار گردیده بود - اطلاع داده بودند. نیاز گفت: مسئولین آمریکایی برایش گفتند که اگر تسلیم دهی اسامه به صورت فوری اجراء نشود، ایالات متحده آمریکا مجبور است که جهت دستگیری اسامه و ملا عمر رهبر طالبان، دست به عملیات نظامی بزند.

ژورنالیست فرانسوی بنام تیرمیسان به همین گفته "نیاز ای نایک" اشاره کرده در کتاب خود بیان داشته است: که در نیمه های ماه جولای سال 2001م مذاکرات چند جانبه در برلین رخ داد، در خلال آن هیئت آمریکایی به سرکردگی "توم سیمونو" "کارل اندرفورت" و "لیکو لدون" احساس شکست نموده به تهدید پناه برد. لذا آمریکایی ها اعلان داشتند که با قوای خویش در ماه

اکتوبر وارد افغانستان شده نظام طالبان را از میان خواهد برداشت.]]

(Bob Woodward) گفته است، آمریکایی ها از ماه اپریل 2001م برنامه مسلح ساختن جبهه متحد شمال را روی دست گرفته بودند. این در حالی بود که شماری از فرماندهان شمال در تجارت مواد مخدر دست داشتند و با روسیه و ایران روابط وسیع داشتند. ولی (کولن پاول) و (ارمتیج) -معاون وزیر خارجه- به آن نتیجه رسیده بودند که نظر به خطری که از ناحیه اسامه متوجه آمریکا است، چاره جز مسلح ساختن جبهه متحد (اتحاد شمال) وجود ندارد. بنابراین آن حکومت آمریکا در جولای 2001م تصمیم گرفت که حکومت طالبان و شبکه القاعده را خاتمه بخشد. آنها سالانه در حدود دو صد (200) میلیون دلار آمریکایی برای اتحاد شمال در نظر گرفته بودند.]]

از این رو بعضی ها بر این نظر هستند که حادثه 11 سبتمبر توسط بعضی از جهات آمریکایی دسیسه شده بود تا برای ایالات متحده آمریکا مجوزی پیدا شود که دشمنان خود را و متمردين در برابر نظم نوین جهانی را - که از طرف قدرت های جهانی ای که در

1 - تلخیم کتاب "الخدیعة المرعبة" اثر تیری میسان (یک صحفی فرانسوی) ترجمه عربی اش از طرف سوزان قازان صورت گرفته طبع دار کنعان للدراسات والنشر - دمشق. تیری میسان بیان ومعلومات نیاز ای نایک را تایید می کند.

2 - رک به کتاب (Bush at war)

عرصه های اقتصادی و سیاسی سیادت امریکا را تحدید میکردند. از میان بردارند.

عده از نویسندگان، برای اثبات این نظر به سرشت خود آمریکایی ها استدلال می کنند تیری میسان می گوید: تاریخ آمریکایی ها شاهد آن است که آنها بعضی از حوادث را خودشان می سازند تا پس از آن به نفع امریکا از آن استفاده نمایند و یا آن را جهت تحقق اهداف ویژه مورد استفاده قرار دهند. یکی از مثال های آن اینست که هنگامیکه انقلابیون در کیوبا در سال 1958م تحت رهبری (فیدرل راوول کاسترو) و (چیگوارا) و (کامیلو تینفویگوس)، در قلب نظام (فکانسیوباتیستا) به پیروزی رسیدند، حکومت جدید - که دیگر کمونستی نمانده بود - در برابر فرصت طلبی های فرض شده از طرف شرکت های آمریکایی بر اقتصاد کوبایی - قیود وضع نمود. بنابر آن شرکت های آمریکایی تلاش نمود تا رئیس جمهوری امریکا "جون کنیدی" را قانع سازند که حکومت جدید کوبا را از بین ببرد و بجای آن حکومت دیگری تشکیل دهد.

همین جهت های آمریکایی بشکل دسیسه از طرف شماری از سربازان تندرو کوبایی (دلمتن) و از طرف یک مجموعه دیگر که نامش را (North Woods) گذاشتند برنامه را طرح کردند. و هدف این جهت های آمریکایی دسیسه کار این بود تا جامعه بین المللی را قناعت دهند که فیدرل کاسترو برای صلح در غرب خطر جدی تلقی گردد. و تا تمام جهان را نیز بدان قانع سازند لذا برنامه را ساختند که اجرای آن مصالح امریکا را به نحو شدیدی متضرر می ساخت بعضی از برنامه طرح شده قرار ذیل بود:

1. تهاجم بر پایگاه آمریکایی در گوانتانامو، این عملیات را

برخی از ملیشه های کیوبایی خرید شده که در لباس نیروهای خاص فیدرل کاسترو قرار می داشته باشند اجراء می نمایند برنامه عملیات آنها کارهای تخریبکارانه زیادی را در بر می گرفت که از جمله می خواستند دیپوی اسلحه و مواد ارتزاقی پایگاه را منفجر سازند که ضررهای مادی و بشری بزرگی را سبب می گردید .

2 غرق ساختن کشتی امریکایی در آبهای نزدیک کیوبا، طوریکه کشتی خالی باشد و از طریق ریموت کنترل از دور قابل تحکم باشد. این کار زمانی صورت گیرد که کشتی ها و هواپیماهای کیوبایی در منطقه موجود باشند تا کار به آنها منسوب گردد.

3 هواپیماهای مزور کیوبایی شبانگاه دولت مجاور کوبا را تحت بمباردمان قرار دهد و بم های که در آن افکنده می شود باید ساخت اتحاد شوروی باشد تا دولت های مجاور نیز احساس ترس کنند و در نتیجه آنها نیز در پروژه امریکایی داخل کرده شوند. ولی "جون کنیدی" با این برنامه موافقه نشان نداد، نتیجه آن شد که جون کنیدی در سال 1962م ترور گردید و اسناد این توطئه مخفی نگه داشته شد.

این در حالی است که دیگران گمان میبرند که در این کارها دستهای ترورستی به طور واقعی قرار داشته اند. در حالی که آن واقعه برای عقابهای اداره آمریکا که برای تفوق طلبی آمریکا در تمام عرصه های زندگی و در سراسر جهان برنامه طرح میکردند، فرصت داد تا آن را بخاطر همین منظور مورد استفاده قرار دهند و مخالفین با نظام نوین جهانی آمریکا را سرزنش نمایند بلکه از میان بردارند. از آن رو "دیک چینی" می خواست که آمریکا مبارزه اش را با تمام دولتی که تروریزم را حمایت می کنند آغاز نماید. به

نظر او آنها را مورد حمله قرار دادن، آسان تر از آن است که شبکه القاعده را که هدفی نامرئی است، مورد حمله قرار داد.

طیف دیگری از تحلیلگران بران هستند که عملیات 11/9 سبتمبر بدون شك توسط گروهی از پیروان اسامه اجرا شده مثلیکه اسامه خودش نیز در يك نوار نشر شده به تاریخ 30/10/2004م بدان اعتراف نموده است. ولی جهت های دیگری که از جنگ میان جهان اسلامی و ایالات متحده آمریکا استفاده می کردند، - چون یهود - شرایط را برای هجوم مذکور آماده ساختند. و برای آن تسهیلات لازم آماده نمودند و برای اجراء کنندگان عملیات وانمود میساختند که آن همه، فعالیت های خود اینها است و به امریکاییها هم این را وانمود کردند که آن صرف از کارهای تروریستها است و هیچ جهت دیگر در آن دست نداشت. حاملان این نظریه برای اثبات تحلیل خویش شواهد و مثال هایی نیز ارائه می کنند.

چه رخداد های 11 سبتمبر 2001م توسط خود امریکایی ها رخ داده باشد و چه کار تروریستی باشد که توسط افرادی مجهول الهویه به اجراء درآمده است، آمریکا آن را مورد استفاده قرار داده و آن را وسیله گردانیده برای تصفیه حساب بعضی از رژیم های حاکم در جهان اسلامی، و از سوی دیگر آن را جهت زدن بیداری اسلامی با تمام پدیده ها و فعالیت های نیز مورد استفاده قرار داد.

از آن رو آمریکا علیه کسانی که آنها را تروریستان و دول حامی تروریزم می خواند، وارد میدان درگیری شد!! آمریکا ادعا نمود که تروریستان یا القاعده در شصت دولت جهان حضور دارند. لذا آمریکا آن کشورها را در برابر دو راه قرار داد یا تروریستان موجود

در آن کشورها را دستگیر نموده به دست آمریکا بسپارند و یا خود آماده دشمنی با آمریکا شوند. شعار آمریکا در آن مورد آن بود که یا با ما باشید و یا ضد ما! رئیس جمهوری آمریکا جورج بوش در این مورد می گوید: در این جنگ یا در پهلوی ایالات متحده بایستید و یا در مقابل آن قرار بگیرید بخاطریکه آن ملت (ملت آمریکا) به آن گونه از عزیمت و وحدت قوی برخوردار می باشد، و بخاطریکه ما دارای صبری بزرگ هستیم و پیروزی در اولین میدان جنگ از آن ما خواهد بود... بسیاری از تماشاگران که می خواستند تماشاگر باقی بمانند، دارند درک می کنند که از مصلحت شان این است که با ما باشند.

آمریکا با تك تك آن دولتها ارتباط گرفت و برای آنها پیشنهاد نمود که یا با ما باشید و یا ضد ما، به آن شکل آمریکا توانست که تأیید و همکاری اکثریت رژیم های حاکم را علیه آنچه تروریزم می خواند بدست آورد که از آن جمله حکومت های سودان و ایران و پاکستان نیز بودند.

تنها رژیمی که به خواسته های آمریکا تسلیم نشد و در برابر مطالبه آنها جواب رد داد رژیم طالبان بود. حکومت آمریکا از حکومت طالبان خواسته بود که مراکز تمرین و تربیه القاعده در افغانستان خاتمه داده شود و اسامه و پیروان او دستگیر شده همه

1 - در خطابی که به تاریخ 2002/1/6م در ایالت کالفرنیا ایراد نموده بود و در سایت انترنی رسمی وزارت خارجه امریکا به تاریخ 2002/1/7م به نشر رسیده.

به ایالات متحده آمریکا تسلیم داده شوند. پس از آن، آمریکا از طریق پاکستان و ارسال هیئت های بلند رتبه، بر طالبان فشار وارد نمود که آنها قناعت پیدا کند و به خواسته های آمریکا تن دهند، ولی طالبان به خواسته های آمریکاییها پاسخ مثبت نگفتند، و آمریکایی ها این عدم تسلیم پذیری طالبان را سبب کافی دانستند که بر افغانستان حمله ور شوند و نظام طالبان را از بین ببرند.

2. موقف حکومت طالبان در برابر مطالبه آمریکا :

خلاصه موقف طالبان آن بود که رهبران القاعده اذعان دارند که در رخدادهاي 11/ سبتمبر هیچ دستي نداشته اند این موضوع را اسامه بن لادن، بر اساس آنچه وسایل ارتباط جمعی منطقی و جهانی آنروز از وی گزارش داده بود - بیان داشته است ولی اصل هجوم را تأیید کرده بود . و گفته بود که آمریکا به واسطه سیاستهای ظالمانه که در جهان اعمال می کند مورد این گونه از تهاجمات قرار می گیرد، به ویژه بخاطر آنچه از اعمال شومی که در شرق میانه و جهان اسلامی مرتکب می شود و جنایتهایی را در حق امت اسلامی انجام میدهد.

ولی دیگر مسئولین شبکه القاعده اعلان داشتند که شبکه القاعده در رابطه با رخدادهاي نیویارک و واشنگتن هیچ دستي نداشته است. از آن جمله از ابو غیث و ابو حفص موریتانی - یکتن از مسئولین بلند پایه شبکه القاعده - بر اساس آنچه وسایل ارتباط جمعی گزارش داده نام برد . ابو حفص در مصاحبه که به تاریخ (2001/11/30م) با خبرنگار الجزیره داشت، در پاسخ به سوال: آیا شبکه القاعده مسئولیت عملیات 11/ سپتامبر را به عهده می

گیرد؟ گفت: هیچ جهتی مسئولیت آن را تا هنوز متقبل نشده است و حتی از طرف محکمه قضایی ایالات متحده آمریکا نیز کدام فیصله صادر نشده که جهت معینی را متهم بدان کرده باشد و کارش را تقبیح نموده باشد. حرکت طالبان اعلان داشته که هیچ کس از مجاهدین ساکن در افغانستان در این موضوع دست نداشته است. در روشنی این تصریحات، جهت خارجی ای که چنین عملیاتی را اجراء کرده باشد مجهول الهویه باقی می ماند. اما اگر به آن قضیه به طور دقیق نگاه شود، به شناخت فاعل حقیقی آن دست خواهیم یافت و او باید مورد بازپرس قرار گیرد و لازم است که مورد محاسبه جدی واقع شود. وقتی خبرنگار از وی پرسید که سخنگوی شبکه القاعده آمریکا را به توفان دیگری از حمله هواپیمایی تهدید کرده است!! ابو حفص در پاسخ گفت: او تهدید نکرده است آمریکایی ها نظر به سیاستهای دشمنانه شان انگیزه های رخداد 11 سپتامبر را فراهم آوردند و به سبب همان سیاست کهنه خود و علاوه بر دشمنی شان با افغانستان، سبب خواهد گردید که آن امور اضافه شود.

خبرنگار از وی پرسید: پس بر اساس ارزیابی ایی که شما میکنید و آرزویی که دارید، این عملیات نتایج رضایتبخش داشته است، این درست است؟ ابو حفص گفت: از این موضوع کسانی باید پرسیده شوند که عملیات را اجراء کرده اند، ما این عملیات را انجام نداده ایم، ولی یک چیز را از شما پنهان نمی کنم که ما در اینجا در افغانستان مانند صدها میلیون مسلمان جهان اسلامی هستیم که نتوانستیم خوشی مان را بپوشانیم زیرا برای اولین بار می بینیم که آمریکا برای یکبار مرارتی چشاند می شود که ملتهای اسلامی از ده ها سال به آن سو همه روزه بدست آمریکا

به طور مستقیم یا غیر مستقیم، مرارت‌ها می‌چشند. ما از وقوع این رخدادها خوشحال شدیم. ولی این ضربه‌ها، اگر چه انجامش نداده بودیم، به نفع ما تمام شد که بر اساس آن نتایج مهم و دلپسندی مترتب گردید.

بر اساس این اظهارات، ملا محمد عمر اعلان نمود امکان ندارد که اسامه و پیروانش بتوانند چنین عملیات بزرگی را از افغانستان طرح ریزی و اجراء نمایند از این رو او اسامه را مسئول این رخدادها نمی‌داند.

پس از آن فشارهایی از جهات داخلی جنبش طالبان از یک سو و از طرف دولتهای همسایه و هم‌پیمان طالبان از سوی دیگر بر ملا محمد عمر وارد میشد که اسامه بن لادن را برای آمریکایی‌ها تسلیم دهد. لذا ملا عمر گروهی از دانشمندان را خواست تا در این باره دیدگاه شرعی را ارائه کنند. اجتماع علماء فعلا در این باره به تاریخ 30/11/2001م در کابل انعقاد یافت. و موقف ملا عمر در آن اجتماع به طور خلاصه ذکر گردید: «ما آماده هستیم که اسامه بن لادن را در محکمه‌های افغانستان و یا در برابر محکمه تشکیل شده از سه کشور اسلامی به قضاء بکشانیم این به شرطی که ایالات متحده آمریکا دلیل روشنی برای دست داشتنش در واقعه 11/ سپتامبر، تقدیم نماید، و گفت که آمریکا اسامه بن لادن را ذریعة ساخته است تا حکومت طالبان را از میان بردارد».

از سوی دیگر آمریکا از زبان رئیس جمهوری و وزیر دفاع آن کشور رامسفیلد مطالبه ملا محمد عمر را مبنی بر اجرای مذاکرات بر سر قضایای اختلافی رد نمود و اصرار بر آن ورزیدند که اسامه بن لادن و پیروان او را بدون هیچ تعلل و تأخیر تسلیم

دهند !!

در واقع تهاجمی که بر افغانستان صورت گرفت و زدن پایگاه‌های ترورستان - بر اساس ادعای آمریکا - و سقوط دادن حکومت طالبان، از روز اول وقوع حوادث 11 سپتامبر از طرف آمریکا تصمیم گرفته شده بود. ولی آغاز عملیات و هجوم بر افغانستان به سبب آنکه آمریکا بتواند آمادگی خویش را کامل سازد و تدارکات نظامی خود را تکمیل نماید، و فضای جهانی را از طریق حرکت دیپلماتی جوسازی نماید، و همکاری کشورهای همسایه را جهت آماده کردن تسهیلات لازم برای هجوم بر افغانستان، جلب نماید، کار عملیات نظامی آمریکا به تأخیر افتاد.

3- تهاجم آمریکا :

آمریکا می‌خواست که در افغانستان جنگی را علیه طالبان و پیروان اسامه به راه اندازد و به هر وسیله ممکن پیروزی را از آن خود سازد. آمریکا تجربه نیروهای اتحاد شوروی را پیش روی خود داشت که در افغانستان داخل شد و در دام گیر افتاد و نتوانست که از آن خود رانجات دهد جز پس از نه سال و آنهم به حالتی بیرون شد که عرق‌های شرم و شکست را در جبین داشت. از آن رو رهبری نظامی آمریکا تأکید می‌ورزید که تجربه اتحاد شوروی را با دقت مورد مطالعه قرار باید داد و از آن به صورت اساسی استفاده باید کرد.

آنانی که از اوضاع افغانستان اطلاع کافی دارند بر آن هستند که آمریکایی‌ها در حمله‌شان بر افغانستان از تجربه شوروی به نحو درست استفاده نکرده‌اند. زیرا که نیروهای شوروی به افغانستان با تمام آسانی داخل شدند و در زمان وارد شدن آن هیچ کسی

برایشان مزاحمت ایجاد نکرد ولی نتوانست که بر افغانستان و کوه های صعب العبور آن تسلط پیدا کند. تحلیل گران باور دارند که آن کار برای آمریکایی ها نیز رخ خواهد داد. آنها نیز بر تمام سرزمین افغانستان کنترل حاصل نه خواهند کرد، و از افغانستان به رغبت خویش نه بلکه بزور اخراج خواهند شد.

بنابر آن آمریکایی ها استراتژی دقیقی را ترسیم نمودند که نشانه های آن پس از تطبیق معلوم گردید و منتج به آن شد که نظام طالبان به صورت بسیار سریع از هم بپاشد و علاوه بر آن که اسباب دیگری نیز وجود داشت که فروپاشی ناگهانی آنها را زود تر ساخت. البته استراتژی آمریکایی ها و اسباب سقوط سریع نظام طالبان را در نقاط اساسی آتی می نگاریم:

الف: جمع آوری اطلاعات استخباراتی:

نخستین مرحله جنگ - که از خود جنگ به اندازه کافی پیشتر آغاز یافته بود - جمع آوری معلومات دقیق استخباراتی در باره دشمنی بود که آمریکا در صدد زدن آن برآمده بود. آمریکا نیاز داشت تا اماکن موجودیت شخصیت‌های مهم در افغانستان را شناسایی نماید. هم چنان باید درباره اماکن تنصیب اسلحه ضد هواپیما معلومات حاصل نماید تا آن را در اولین وهله از بین ببرد تا آنکه هواپیماها اهداف دیگری خود را بدون ترس مورد هدف قرار دهند، بی آنکه به خطری مواجه شوند

همچنان آمریکا نیاز داشت که جاهای تجمع دشمن را بداند و جای رهبران را بداند و چیزی درباره مخزن های اسلحه و دفاتر استخباراتی و مراکز ارتباط و مراکز رادیو و غیره اطلاع داشته باشد و جاهای تمرین نظامی القاعده و مراکز تجمع افراد آن و

پایگاه‌های رهبران آن را بشناسد. در عین زمان، نیاز داشت که کیفیت توزیع جنگجویان طالبان را در افغانستان بداند. زیرا تحرك نظامي بدون اطلاع داشتن از این مسایل برای آنها ممکن و میسر نبود. از این رو اولین چیزی که آمریکا به فکر آن افتاد، قضیه جمع آوری معلومات دقیق بود. مصادری که جهت کسب این معلومات از آن استفاده می نمود بسیار بود که می توان مهم ترین آن مصادر را به شکل زیر خلاصه نمود:

1- استخبارات پاکستانی:

تحلیلگران بر این باور هستند که استخبارات نظامی پاکستان (ISI) اولین و اساسی ترین مصدر معلومات استخباراتی آمریکا قبل از تجاوز آن به افغانستان به شمار می آید. اولین همکاری ای که آمریکاییها از پاکستانیها خواستند آن بود که برایشان معلومات مطلوب بدهند.

زمانی که حوادث 11 سبتمبر رخ داد جنرال "محمود احمد" رئیس استخبارات پاکستانی آن وقت، در يك سفر رسمي به واشنگتن رفته بود. پس از آنکه حوادث 11 سبتمبر رخ داد پس از آن فوراً با "جورج تینت" رئیس استخبارات مرکزی آمریکا (CIA) ملاقات نموده و هم چنان "ریچارد آرمتیج" معاون وزیر خارجه آمریکا خواهان دیدار با وی شد. و از وی خواست که برای پرویز مشرف اطلاع دهد که در این باره تصمیم قاطع گیرد که یا پاکستان در پهلوی ما قرار گیرد و یا در صف مخالف ما!! و برایش لستی از خواسته های آمریکا را که از پاکستان مطالبه داشتند تسلیم نمود و برایش گفت: می خواهیم که با این خواسته ها توافق خود را

کاملاً اعلان بدارید. آن لست شامل همکاری های زیر بود:
 - از بین بردن فعالیت های القاعده بر سر مرزهای پاکستان و افغانستان و متوقف ساختن ورود سلاح به افغانستان و قطع کردن کمکها بر اساسه بن لادن.

- اجازه استفاده از فضای پاکستان جهت استفاده از آن در حالات اضطراری برای هواپیماهای جنگی آمریکا.
 - اجازه دادن برای استعمال بندرگاه های بحری و مناطق هم مرز با افغانستان و استخدام پایگاه های هوایی جهت حمله بر افغانستان.

- آماده کردن معلومات استخباراتی و اطلاعات درباره تنقلات افراد. (نقل و حرکت افراد)

- تقبیح شدید حوادث 11 سپتامبر و زدن تمام راه پیمایی های مردمی که در پاکستان به نفع تروریسم انجام میابد.
 - متوقف ساختن ارسال مواد سوخت به نظام طالبان.
 - حکومت پاکستان باید روابط رسمی و دیپلماتیکی خود را با حکومت طالبان قطع نماید، این در صورتی که طالبان آماده همکاری در قضیه اسامه نباشند.

مطالبه آمریکا در عرصه جمع آوری معلومات استخبارتی مهم ترین مطالبه آن کشور به شمار می آید. این خواسته ها کاملاً واضح بود. یعنی آمریکا از پاکستان می خواست که حکومتی را که تا آن روز تأیید می کرد و در ساختن آن مهم ترین نقش را بازی کرده بود مترجم به دست خود از بین ببرد.

به تاریخ 2001/9/12م کولن پاول - وزیر خارجه آمریکا - با رئیس جمهوری پاکستان - جنرال پرویز مشرف - ارتباط تلفونی گرفت و با وی در رابطه با مطالبه های آمریکا سخن گفت: چنانچه پاول اظهار

داشته و اظهاراتش را روزنامه جنگ به نقل از واشنگتن تایمز به نشر رسانده است، که وی به تاریخ 2001/9/13م با پرویز مشرف ارتباط گرفته و برایش گفت: باید خودتان را تغییر دهید، و باید مخالفت خود را با طالبان اعلان کنید، آنچه از آنها خواسته شده بود انجام دادند.

آگاهان امور می گویند که وزیر خارجه آمریکا آنچه را گوشش از طریق تلفون از پرویز مشرف شنیده بود تصدیق نمی توانست کند. که می گفت: "او (مشرف) با تمام خواسته های واشنگتن موافق هست" و زمانی که بوش درباره موافقه پرویز مشرف اطلاع یافت اعضای (مجلس برافروزنده جنگ) را مخاطب قرار داده پرسید: آیا پاکستان درباره نتایجی - که از همکاریش با آمریکا به آن مواجه میگردد - به دقت فکر کرده یا نه؟! سپس گفت: پرویز مشرف خودش را به خطر بزرگی مواجه خواهد ساخت.

نتیجه آن تعهد این شد که استخبارات پاکستان درباره جاهای طالبان و تعداد آنها و شخصیت های مهم و بزرگ شان، و درباره پایگاه های نظامی شان و هم چنان معلومات دقیق و مهم پیرامون رهبران القاعده که در افغانستان حضور داشتند، و درباره پایگاه های شبکه القاعده و مراکز تمرین نظامی افراد آن و درباره هر چیزی که ممکن بود هدف بمباردمان آمریکا قرار گیرد، اطلاعات

1- روزنامه جنگ ، روز 2004/3/2م بنقل از
جریده واشنگتن بوست.

2 - رک : (Bush at war) از Bob Woodward کی
از اخبار نویسان نزدیک به قصر سفید.

بسیار مهم و دقیق تقدیم نمود. بر اساس آن اطلاعات بود که آمریکا توانست اهداف نخستین خود را جهت بمباردمان هوایی با دقت کامل مشخص سازد. از این لحاظ بود که در لحظه های نخستین جنگ، ارتش آمریکا توانست که رادارها و اسلحه ضد هوایی که مربوط ارتش طالبان میشد هدف قرار دهد و از بین ببرد. پس از آن تمام جاهای حساس و مهم را مورد حمله قرار دادند. آمریکا سفینه های بزرگ خود را در خلیج فارس و بعضی از هواپیماهای بم افکن بزرگ خویش را از خاک بریتانیه به حرکت در آورد تا کشور کوچکی چون افغانستان را مورد تجاوز و حمله قرار دهد.

اما اکثر پروازهای هواپیماهای جنگی آمریکا از خاک پاکستان صورت می گرفت. در برخی از احصائیه هاییکه صورت گرفته تذکر یافته است که در دوران يك ماه جنگ هواپیماهای امریکایی در حدود پنجاه و شش هزار پرواز را از فرودگاههای پاکستانی انجام داده بودند تا اهداف خویش را در افغانستان نشانه گیری کنند.

با وصف آنها امریکاییها از کار کردگی استخبارات پاکستانی کاملاً راضی به نظر نمی رسیدند، چه آنها (ISI) را متهم می نمودند که در پهلوی آمریکا مخلصانه عمل نمی کند، و به بازی مزدوج می پردازد. و شماری از پاکستانیها را متهم می نمود که به اداره طالبان و اسامه تا هنوز هم وابسته هستند. به ویژه جنرال محمود رئیس (ISI) را به آن امر متهم نمودند. □

هنگامي که هواپيماهاي آمريکاييس مناطق متروک را هدف قرار داد. شک و ترديد آمريکا درباره پاکستان بيشتر شد. آن مناطقي بود که قبلا پايگاه هاي نظامي اسامه بوده است. رهبران نظامي آمريکا بر پاکستان چنان گمان داشتند که استخبارات پاکستاني مي خواهد که هواپيماهاي آمريکايي راه گم شوند و جاهاي غلط را بمبارد کنند. با وصفي که ترک کردن مراکز براي طالبان خيلي ساده و آسان بود زيرا آنها اسلحه ثقیل - جز اندکي - در دست نداشتند. و همچنان براي شبکه القاعده. آسان بود که مراکز خود را ترک کنند و از جايي به جاي ديگر انتقال کنند.

به سبب همين بد گمانيهاي امريکا فشارها بر پرويز مشرف ازدياد يافت تا در استخبارات پاکستاني دگرگوني و تغييرات سريع آورد. عده از تحليلگران بر آن هستند که در استخبارات پاکستان، بعضي از صاحب منصبان بالفعل موجود بودند که با اسامه بن لادن نزديکي داشتند و او را تأييد مي کردند. لذا پرويز مشرف مجبور شد که در سطح رهبري ارتش دگرگوني هايي آورد و در نتيجه آن دگرگوني ها جنرال محمود احمد و جنرال مظفر عثمانی - که در ارتش چهره اسلامگرا شناخته ميشدند به بازنشسته شدن سوق داده شدند. در عين حال رهبران قول اردوي کويته، و لاهور که از همکاران و دوستان جنرال محمود به شمار مي رفتند نيز تغيير داده شدند. به جاي جنرال محمود احمد جنرال احسان الحق به حيث رئيس استخبارات پاکستان تعيين گرديد.

آمریکایی‌ها از این تغییرات استقبال نمودند. با آنهم آمریکایی‌ها بر (ISI) اعتماد کامل نداشتند بلکه به آن به دیده تردید و شک می‌نگریستند ولی همکاری پاکستان با آمریکایی‌ها تا مرحله سقوط حکومت طالبان ادامه پیدا کرد.

همکاری میان پاکستان و آمریکا در رابطه به مبارزه علیه آنچه تروریسم می‌خوانند، تا هنوز ادامه دارد بویژه در رابطه با دادن معلومات استخباراتی. به آن موضوع رئیس‌جمهور پاکستان جنرال پرویز مشرف شیخ رشید احمد وزیر اطلاعات و فرهنگ پاکستان چندین بار اعتراف نموده است. هم‌چنان سخنگوی رسمی وزارت خارجه پاکستان اظهار داشته که همکاری میان آمریکا و پاکستان در عرصه تبادل معلومات ادامه دارد.

از این رو که آمریکایی‌ها بر استخبارات پاکستانی بی‌اعتماد هستند، خواستند که در شهرهای پاکستان، دفاتر ویژه خود را تشکیل دهند که از تأثیر استخبارات پاکستان به دور باشد. بر اساس این تصمیم‌گیری سازمان استخباراتی امریکایی (FBI) در جریان یکسال پس از 2001/9/11م در حدود (45) چهل و پنج دفتر مستقل خود را در پاکستان تأسیس نمود. در حالی که در افغانستان نیز (12) دوازده مرکز مستقل دیگری دارد. آمریکایی‌ها از پرویز مشرف مطالبه داشتند که برای آنها اجازه دهد تا در سراسر پاکستان دو صد مرکز (FBI) را بگشایند که بر آنها به طور واضح لوحه آن اداره نصب باشد. ولی بخاطر آنکه آن موضوع بسیار حساس است، پرویز مشرف این پیشنهاد را پذیرفته نتوانست و برای آنها اجازه داد که در صورت ضرورت فعالیت‌های

سري داشته باشد. □

2. افغانهاي وابسته و مزدور:

از دير باز به اينسو استخبارات آمريكا در افغانستان فعاليت دارد، و با شخصيتهاي بارز و مهم در داخل افغانستان ارتباط دارد. تحليلگران اعتقاد دارند كه آمريكايي ها در جنگ خود عليه جنبش طالبان و حكومت آنها، از آن روابط استفاده اعظمي كردند. براي ارتباطي هاي خود وسايل ارتباط پيشرفته را توزيع نمودند كه در ايام اخير حكومت طالبان، اين اسرار فاش گرديده بود. از آن رو، اينها ممكن است مهم ترين اطلاعات دقيق استخباراتي را دست نيروهاي آمريكايي پيرامون تمام چيزهائي كه ممكن بود هدف بمباردمان آمريكا قرار گيرد از قبيل شخصيتهاي عمده حركت طالبان و رهبران شبکه القاعده و افراد آن، داده باشند. اين كار را آنها در مقابل پول انجام مي دادند و آمريكا براي شان پول مي داد. با اين كار، آنها دومين مصدر واقعي كسب معلومات براي استخبارات آمريكا، را تشكيل مي دادند. به طور مثال - زماني كه حامد كرزي بر فراز كوههاي صعب العبور و پر صخره ترينكوت قرار داشت مي توانست با وسايل ارتباط جمعي ارتباط برقرار نمايد. زماني كه طالبان عبد الحق را دستگير مي كردند، پيش از آن وسايلي بسيار پيشرفته در دست داشت و با آن با آمريكايي ها

1- كتاب اف - بي - آي در پاكستان، ص 40 به زبان اردو، اثر مقبول ارشد، طبع طيب پبلشرز، اردو بازار لاهور، طبع اول، اپريل 2002م

ارتباط گرفته بود که جهت نجاتش دست به کار شوند و هواپیماهای شان را جهت خلاصی وی از محاصره طالبان بفرستند. با آنکه آنها اقدام هم کردند ولی اقدام شان کمی دیر شده بود لذا قادر به نجات وی نشدند و او به دست استخبارات طالبان افتاد.

3- ابزار پیشرفته آمریکایی:

سومین منبع معلوماتی ضروری نزد آمریکا جهت تهاجم بر افغانستان عبارت بود از وسایل پیشرفته عصری که آمریکاییها در راستای جمع آوری معلومات بکار بستند. مانند هواپیماهای کشف بدون خلبان، اقمار مصنوعی (ماهواره)، هواپیماهای اطلاعاتی و کشف از فرودگاه های ازبکستان، تاجکستان، پایگاه های هوایی دولت های دیگر آسیای میانه و پاکستان، کشتی های بزرگ آمریکایی که در خلیج فارس لنگر زده بود و بعضی از پایگاه های آمریکایی که در شماری از کشورهای خلیج قرار داشتند و دارند.

ب: فعال ساختن جهت های افغانی مخالف طالبان:

اساسی ترین نکته استراتژی آمریکا در جنگ خود علیه افغانستان آن بود که این جنگ را از طریق نمایندگان افغانی خود به انجام برساند. وسعی بدارد که افراد ارتش خود را در مواجهه رویارویی با جنبش طالبان استعمال نکند. آمریکا با این کار می خواست که از یک طرف لشکریانش در امان بمانند و از سوی دیگر در صورتی که جنگ توسط افراد افغانی ادامه پیدا کند، هزینه جنگ به مراتب کمتر از آن خواهد بود که جنگ توسط افراد آمریکایی به پیش برده شود.

اما جهت های افغانی ای که خواهان آن بود تا به نمایندگی از آمریکا وارد صحنه مبارزه و پیکار شود از لحاظ جغرافیایی به دو گروه تقسیم می گردند:

- گروه اول در شمال کشور قرار داشت که از ابتداء و پس از بدست آوردن کمکهای تسلیحاتی و معنوی آمریکا و بریتانیا به جنگ مسلحانه پرداختند. این لست گروه های اسلامگرا !! - (چون جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان الدین ربانی، اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف، شورای نظار به رهبری مارشال محمد قسیم فهیم و یونس قانونی و عبدالله عبدالله، را از یکسو، و گروه دیگری چون جنبش ملی به رهبری جنرال عبد الرشید دوستم، و گروه سومی که ممثل آن حزب وحدت اسلامی به رهبری عبد الکریم خلیلی بود - را در بر می گیرد.

اما جهت دوم گروه هایی بودند که در جنوب و جنوب غرب کشور به یژه در مناطق تحت کنترل طالبان، قرار داشتند. آنها به طور غالب افراد یا خانواده هایی بودند که از قبل با استخبارات آمریکا (CIA) ارتباط قدیم و تنگاتنگ داشتند؛ چون عبد الحق و برادرانش در ننگرهار، پادشاهان زدران در پکتیا و خوست، گل آقا شیرزوی در قندهار و حامد کرزی در ارزگان و قندهار. نقش اینها در آن مرحله منحصر به آن میشد که در صف طالبان شق ایجاد کنند و نوعی از هیاهو بر پا نمایند و نظام طالبان را از داخل آن نابود سازند. تحلیلگران بر آن هستند که انگیزه های تعاون این طیف های گوناگون با آمریکا مختلف و متعدد بود. شماری از آنها مزدوران واضح و آشکار آمریکا بودند، و برخی دیگر در يك مصلحت مشترك قرار گرفتند که عبارت از پایان بخشیدن به نظام طالبان بود. در سطور آینده در مورد این جهت های متعدد، و

اهداف آنها در همکاری با آمریکایی ها و در جنگ شان با نظام طالبان ، به طور مفصل سخن بگوییم:

بخش اول: مؤیدین پروژة آمریکا در شمال افغانستان:

1- گروه های منسوب به اسلامگرایی:

مراد از آنها همان عناصر اساسی ای است که هسته جبهه متحد را تشکیل میدهد که در برگیرنده گروه های آتی میشد:

اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف ، جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان الدین ربانی، شورای نظار که پس از شهادت فرمانده احمد شاه مسعود ، رهبری آن بدست مارشال محمد فهیم ، یونس قانونی و عبدالله عبدالله افتاده بود. و همراه با آنها جنرال محمد اسماعیل خان- والی سابق هرات- و دیگر فرماندهان قرار داشتند.

بعضی نویسندگان آمریکایی بر آن هستند که این مجموعه ، پس از واقعات 11 سپتامبر، از طریق کارمندان و دیپلماتهای خود در ازبکستان ، با آمریکایی ها ارتباط داشتند. در نتیجه همین ارتباطات بود که وقتی که آمریکا تصمیم گرفت تا در سلسله آماده گیری های خود برای جنگ علیه نظام طالبان، گروهی اطلاعاتی و استخباراتی را به افغانستان بفرستد و جورج تینت - رئیس استخبارات وقت آمریکا- به تاریخ 13/11/2001 م در جلسه مجلس امنیت آمریکا فرستادن این گروه استخباراتی را اعلان داشت ، وادی پنجشیر- مقرر رهبری مارشال محمد قسیم فهیم ، اولین جایی بود که گروهی از (CIA) به رهبری (گیری) (Gary) یکتن از صاحب منصبان کارگشته و کهن سال استخبارات آمریکایی ، مورد استقبال گرم قرار گرفت. این هیئت بخاطر اجرای وظیفه مخفی و

سري بنام (Jaw breaker)، "جمجمه شکن" به تاريخ 2001/11/26م به افغانستان آمده بود.

بر اساس معلوماتي که "بوب و ودورد" - سر دبیر روزنامه واشنگتن پست که وي یکی از خبرنگاران نزدیک به قصر سفید مي باشد، گيري فعاليت خود را در افغانستان از طريق انجنير محمد عارف، رئيس استخبارات جبهه متحد (اتحاد شمال) آغاز کرد. گيري و محمد عارف از قبل با هم شناخت داشتند. گيري پيش از آنکه مذاکرات را با عارف شروع کند- به گفته "بوب و ودورد" - براي 500000 پنجصد هزار دلار تقديم نموده گفت: مي خواهيم که با اين مبلغ اسلحه و مواد تمويلي براي ارتش خود خريداري کنيد. محمد عارف به نمايندگي از جبهه متحد استقبال کرد و گيري محمد عارف را اطمینان داد که هنگام تهاجم بر نيروهاي طالبان، ارتش آمریکا در پهلوي تان قرار خواهد داشت. سپس همان گروه آمريكايي به تاريخ 2001/11/27م با جنرال فهيم - فرمانده اعلاي جبهه متحد اسلامي !- و وزير خارجه آن دكتور عبد الله عبد الله دیدار نمود. گيري مبلغ يك مليون دلار را به جنرال فهيم تقديم داشت و گفت اين مبلغ را در خصوص جاهاي مناسب به مصرف برسانيد. فهيم نیز از اين همکاري استقبال نموده گفت: نقصي که در تمويل و اسلحة افراد مسلح خود دارد - که تعدادشان بالاتر از ده هزار تن مي باشد - حرکت آنها را به کندي مواجه ساخته است. □

1- رکه: ترجمه کتاب (Bush at war) به زبان

اردو، ص: 52-53.

پس از آن دیدار، گروه‌های استخباراتی (CIA) در جبهه جنگ در شمال کابل شرکت می نمودند که آنها را بنام مشاورین آمریکایی نام گذاشته بودند. پس از آن گروه‌های استخباراتی در جبهات دیگری چون جبهه استاد عطاء، در مزار شریف، نیز پیوست و همکاری دو جانبه میان آمریکایی‌ها و جبهه متحد آغاز یافت.

وزیر داخله آن زمان جبهه متحد محمد یونس قانونی به تاریخ 2001/10/22م تأیید داشت که بایستی بعضی از مشاورین نظامی آمریکا با آنها حضور داشته باشند و در سه جبهه جنگ شرکت جویند. قانونی توضیح داده که در دو هفته اخیر جنگ، گروه‌های مشاورین آمریکایی در سه استقامت حضور یافته بودند: در پنجشیر، خواجه بهاء الدین و دره صوف در نزدیکی مزار شریف. قانونی اضافه نمود که یک هیئت آمریکایی در نزدیکی مزار شریف با جنرال عبد الرشید دوستم ملاقات داشت. و گفته است: حداقل سه گروه از صاحب منصبان آمریکایی به حیث مشاور وجود دارند که با نیروهای جبهه متحد یکجا هستند، و هر یک از آن گروهها میان 6 تا 10 تن می باشند.

مسئولین جبهه متحد اعتقاد داشتند که نظام طالبان یک نظام وابسته و دست نشانده پاکستان است و امکان ندارد که از آن خود

1- واشنگتن پست، تاریخ، 2001/11/18م.

2- جزیره نت، در تسلسل الاحداث علي الساحة الأفغانیه، که به تاریخ 2001/1/11م به نشر رسید.

را رهایی بخشید جز آنکه از قوای بیرونی مدد گیرند. و می گفتند: باید از این فرصت جهت زدن آن نظام مزدور و زدن مصالح پاکستان، استفاده اعظمی نمود و پس از آن خواهیم دید که چه رخ میدهد !!

شماری از تیوری پردازان این گرایش می گفتند: پس از سقوط نظام و ابسته طالبان، در بازی با آمریکا وارد خواهیم شد. ما بعنوان نیروی نظامی موجود در ساحه هستیم و آمریکا نمی تواند که ما را نادیده گیرد یا از منطقه تأثیر گذار دور سازد. در عین زمان بر آن بودند آنانی که در غرب بسر می برند و طرفدار غربی سازی افغانستان هستند و آمریکا هم بر آنها اعتماد می نماید، مردم جبون و بزدلی هستند. و در افغانستان هیچ نوع کار نظامی ندارند و توان مقابله با فشارها را در افغانستان نخواهند داشت. پس از آنکه اندکی فشار ببینند دوباره به اروپا فرار خواهند نمود. بعد از مواجه شدن با مشکلات اندک در افغانستان، آن کشور را ترک خواهند کرد و ساحه برای ما خالی خواهد ماند!!

آنها، با این اندیشه خام و خیال بچگانه که از محاسبه واقعی کاملاً به دور بود، وارد بازی شدند. در حالی که نه صلاحیت ورود در چنین بازی ای را داشتند و نه امکانات مادی و معنوی در دست داشتند. بخودشان مغرور شدند و گمان داشتند که می توانند چنین کاری را انجام دهند. این بار آنها وارد میدان بازی شدند در حالی که در مقابل شان آمریکا قرار داشت، با پشتیبانی نیروی نظامی، استراتژی مشخص، و گروه کاری نیرومند و فعال. اما آنها - کسانی که رؤیای خالی ماندن ساحه را پس از تهاجم به نفع خودشان در سر می پروراندند، و کسانی که تصور می کردند که آنها جهت می خواهند بود که آمریکا مجبوراً به آنها اعتماد می

کند و افغانستان را برایشان رها می سازد. در حالی وارد میدان بازی شدند که نه استراتژی داشتند و نه پلان کاری حتی هیچ برنامه و هدف معینی هم جز مخالفت با طالبان نداشتند. در میانشان اختلافات شدیدی نیز وجود داشت. این واقعیت تلخ باعث شد که جبهه مقابل آنها (آمریکا) با هر یک از جهت های آن به طور جداگانه تعامل نماید. پس از گذشت دو سال نتیجه آن شد که بعد اتخاذ تدابیر معینی از سوی جبهه مقابل، آنها به ضعف گراییدند بلکه منحيث نیروی مؤثر از صفحه سیاست افغانستان برکنار ماندند.

بعضی از آنها مشارکت در پروژه آمریکا را بخاطری برای خود مجاز می دانست که آمریکا به افغانستان داخل می شود و نظام طالبان را سقوط میدهد و شبکه القاعده را از بین می برد؛ زیرا همان دو جهت متهم به قتل فرمانده احمد شاه مسعود بودند که به تاریخ 2001/9/9م در اثر یک عملیات خودکش از طرف دو نفر عرب تبار (بر اساس روایت مشهور)، رخ داد. عده از آنها می گفتند که اگر در این باره مشارکت نکنیم در بیرون دایره خواهیم ماند و نظام حکومت بدست گروهی از پشتون هایی می افتد که آماده همکاری با آمریکا هستند. چون عبد الحق از تنگهار، گل آقا شیرزی و حامد کرزی از قندهار و دیگران.

افراد دیگر جبهه متحد پروژه آمریکایی را تأیید می کردند و می گفتند حالا وقت آن شعارهای بزرگ - اقامه دولت اسلامی - رفته است و زمان تغییر کرده. حالا وقت آن فرا رسیده که در این شعارها تجدید نظر شود. این کافی است که یک حکومت دیموکراتیک را بخواهیم که هر گروهی بخاطر خواسته های خودش و اهدافش کار کند. و مردم در ادای واجبات دینی خود آزاد باشند. فرصت برای

تجمع مردم بر اساس مصالح سیاسی آزاد گذاشته شود، چه به دین التزام داشته باشند یا نداشته باشند، چه نماز بگذارند یا نگذارند. مثال آنها مثال احزاب سیاسی قدیم دولت های اسلامی است که معیار قبول وردشان شریعت اسلام نمی باشد. بلکه معیار آنها بر اساس مصلحت استوار است و این مصالح ضرور نیست که با ضوابط شرعی منضبط شده باشد. از نگرگاه آنها این شرایط در سایه تطبیق پروژه آمریکا در افغانستان تحقق پذیرفتنی است. این دیدگاهی قوی و مسلط در جریان جبهه متحد بود. بخاطر اختلافات شدیدی که در میان کتله های آن وجود داشت نتوانست و برایش ممکن هم نبود که به اتحاد خود ادامه دهد، چه رسد به آنکه در حال موجودیت نیروهای آمریکایی در افغانستان، برای حفظ قدرت خویش تفکر نماید.

آمریکا به آنها از این نگرگاه می بیند که در وقت ضرورت از ایشان استفاده کند و سپس کنار نهاده شوند. این عادت دایمی آمریکایی ها است که دوست خود را جز به وقت ضرورت نمی شناسند؛ به ویژه که بر آن جبهه نام "مجاهدین" نیز چسب خورده حالانکه عده آنها با تمام وسایل سعی داشته اند که آن نام را از خودشان دور سازند!!

2- جنرال عبد الرشید دوستم:

جهت دیگری که آمریکایی ها در جنگ علیه طالبان از آن استفاده کردند، جنرال عبد الرشید دوستم رهبر جنبش ملی بود. دوستم در سال 1955م در شهر شبرغان ولایت جوزجان تولد یافته است. او به خانواده تنگدست زراعت پیشه منسوب است. جز مرحله ابتدایی دیگر درس نخوانده است. در سال 1978م در ارتش افغانستان وارد شد، به زودی از پله های ترفیع در ارتش بالا رفت و

در خلال جنگهایش علیه مجاهدین، در هنگام حکومت کمونستان، مدال‌های زیادی بدست آورد.

دوستم گروهی از ملیشه‌های مردمی مشهوری را که بنام ملیشه‌های جوزجانی یا "ملیشه‌های گلم جمع" که نمادی از سنگدلی و فساد اخلاقی بودند، رهبری می‌کرد. این ملیشه‌ها در سال 1992م در کابل چنان فساد و فتنه راه انداخته بود که فضااحت آن را نمی‌توان در تصور گنجانید.

زندگی دوستم نیز به چیزی جز مکر و حيله و خدعه و تقلب و بازی به دهل هر نوازنده نیست. او چیزی جز مصلحت‌شخصی نمی‌شناسد. او به ولی نعمتش دکتر نجیب‌الله - رئیس جمهوری کمونست - که در ساختن وی نقش اساسی داشت، پشت کرد و در سال 1992م سبب سقوط نظام وی گردید. گاه چیزهای ضد و نقیض را جمع می‌کرد. مثلاً در یک زمان از روسیه و ازبکستان و ایران و سعودی و ترکیه و پاکستان کمک بدست می‌آورد!! او وابستگی خود را بارها تغییر داده است. در ابتداء با دکتر نجیب‌الله - رئیس جمهور کمونست - بود و از دوستان نزدیکش به شمار می‌رفت. هنگامی که دید دکتر نجیب دیگر زندگی سیاسی نخواهد داشت بروی پشت نمود و در یک ائتلاف با احمد شاه مسعود یکجا شد. سپس در سال 1994م بر علیه مسعود با حکمتیار ائتلاف نمود و موقف خود با طالبان را نیز چندبار تغییر داد.

دوستم، پس از آنکه توسط طالبان و جنرال عبدالملک یکی از طرفدارانش، از صحنه سیاسی برکنار شده بود خواست از راه همکاری با آمریکایی‌ها، در افغانستان جای پای دوباره پیدا کند. یکی از اهداف مشارکت وی در جنگ علیه طالبان این بود که حزب سیاسی وی که آن را در زمان استاد ربانی تأسیس کرده بود،

در آینده افغانستان نقش داشته باشد. چه در زمان زندگی احمد شاه مسعود، برایش آسان نبود که به افغانستان باز گردد. زیرا احمد شاه مسعود سمت شمال کشور را به عنوان منطقه استراتژیک برای خود انتخاب کرده بود و آمدن جنرال دوستم برای مصالح وی خطری تلقی می‌گردید.

از سوی دیگر، برای دوستم آسان است که برای هر جهتی مزدوری کند زیرا که زندگی اش در این راه سپری نموده است. (بوب وود ورد) - یک نویسنده آمریکایی - می‌گوید که آمریکایی‌ها از وی همین اطلاعات را بدست دارند. هنگامی که بوش در جلسه مجلس امنیت ملی آمریکا در مورد جبهه متحد به تاریخ 2001/9/13م پرسید (بلیک) در رابطه به ویژگی‌های این جبهه و مشکلاتی که در آن وجود دارد، برایش اطلاعات ارائه نموده گفت: یکی از شخصیت‌های مهم جبهه متحد شمال جنرال عبد الرشید دوستم می‌باشد. این مرد مزدوری است که در یک زمان داشت از ایران و روسیه و پاکستان کمک بدست می‌آورد!!! □.

آمریکا جهت مشارکت وی در جنگ علیه طالبان در شمال، بر وی اعتماد نمود. به ویژه در مزار شریف. او برای آمریکا چنان خدماتی تقدیم نمود که هیچ‌کسی نکرده بود. او از اولین کسانی است که به نمایندگی از آمریکا علیه طالبان، در منطقه مزار شریف به معیت استاد عطاء محمد مربوط جمعیت اسلامی، وارد جنگ شدند.

1 - رکه ترجمه کتاب (Bush at war) به زبان اردو،

ص: 34.

از خدمات دیگری که جنرال دوستم برای آمریکایی ها در جنگ علیه طالبان افغانستان تقدیم نمود عبارت بود از: کشتار دسته جمعی اسیران جنگی خارجی در قلعه جنگی که در آن در حدود ششصد تن کشته شدند. او این اخلاص کامل را بخاطری انجام داد که اگر در این رابطه از خود تفریط و تقصیر نشان دهد ممکن است که در آینده فرصت ها را از دست دهد. (زنده بگور کردن اسیران کندز در کانتینر ها و بعداً در دشت لیلی نیز از قهرمانی های این مزدور میباشد)

3- حزب وحدت:

سومین جهتی که در جنگ علیه طالبان شرکت جست حزب وحدت بود. حزب وحدت در واقع امر اتحاد هشت حزب اهل تشیع می باشد که به تاریخ 18/7/1989م در شهر بامیان تشکیل شده بود. و حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی - یکی از احزاب شیعه - از آن اتحاد بیرون مانده بود. زیرا آصف محسنی آن اتحاد را زیر نظر حکومت ایران می خواند.

عبد العلی مزاری (متولد 1946م) در مزار شریف، به حیث اولین رئیس حزب وحدت تعیین گردید. وی در این سمت تا زمانی که توسط طالبان به تاریخ 13/3/1995م در شرایط مجهول و ناشناخته کشته شد، باقی ماند.

زمانی که مجاهدین حکومت کمونستی کابل را سقوط دادند و وارد کابل شدند، در صف حزب وحدت انشقاق و دوگانگی رخ داد. اغلیت اعضای حزب به شمول عبد الکریم خلیلی رهبر کنونی آن در صف مخالفین حکومت ربانی ایستادند و حاضر به همکاری با ربانی و مسعود نشدند و نیروهای خود را در غرب کابل مستقر ساختند و در اثر آن از طرف احمد شاه مسعود مواجه با ترورها و

جنگهای شدیدی شدند. که در آن نیروهای مسعود، ربانی و سیاف همکار بودند.

میان آنها و نیروهای حکمتیار، در اثر ائتلافی که میان چهار جهت هر یک دوستم، حکمتیار، حزب وحدت و جبهه نجات ملی (صبغت الله مجددی) بنام شورای هماهنگی همکاری نزدیک رخ داد. در حالی که متباقی افراد و احزاب شیعه از جمله اکبری، کاظمی، بر علاوه حرکت اسلامی آصف محسنی، در پهلوی حکومت ربانی باقی مانده بعد تر با معیت قوای مارشال محمد قسیم فهیم وارد کابل شدند و حسین انوری یکی از اعضای حرکت در کمیسیون اعلائی امنیت کابل عضویت داده شد.

فعلا در رأس حزب وحدت عبد الکریم خلیلی قرار دارد که در زمان عبد العلی مزاری مسئولیت کمیته سیاسی آن حزب را به عهده داشت.

به سبب دشمنی شدید و عمیقی که حزب وحدت با طالبان داشت علیه آنها در جنگ به نفع پروژه آمریکا شرکت جست. زیرا حرکت طالبان قبلا رهبر آن حزب را در شرایطی ناشناخته و مجهول از بین برده بود. و از سوی دیگر این حزب می خواست که آن تأثر را زائل سازد که آن حزب تا هنوز وابسته به ایران است. زیرا این حزب در گذشته بخاطر همین روابط سخت ضرر دیده بود چونکه بسیاری باین نظر بودند که آن حزب وابسته و مزدور ایران است و بخاطر مصالح آن کشور کار می کند. وقتی حزب وحدت دانست که مرحله آینده حداقل طوری خواهد بود که از ایران رضایت وجود نخواهد داشت، به اشتراك در این جنگ که از طرف آمریکا و بریتانیه رهبری می شد، مبادرت ورزید تا کمک و همکاری دول غربی را بخود جلب نماید.

چونکه حزب وحدت می خواست از شماری از حساسیت هایی که قبلاً ایجاد شده بود و مردم کاملاً آماده همکاری با آمریکا نبودند زیرا شعاری را که امام خمینی رهبران انقلاب اسلامی ایران علیه آمریکا بلند کرده بودند و او را "شیطان بزرگ" میخواندند. در ابتداء حزب اعلان نموده که با قوای بریتانیه در افغانستان همکاری می کند نه با آمریکایی ها. لذا حزب وحدت از اولین جهت هایی بود که برای قوای بریتانیه اجازه ورود به بامیان دادند جایی که پایگاه اساسی حزب وحدت به شمار می رفت.

مجوز دیگری به نظر حزب وحدت برای مشارکت در پروژه آمریکایی و بریتانوی آن بود که می خواستند کمکهای بین المللی را به آن منطقه جلب نمایند زیرا این منطقه از لحاظ وسایل زندگی تا آخرین درجه عقب مانده است. منطقه بامیان که اکثر مربوط مذهب شیعه و از تبار هزاره هستند نسبت به هر جای دیگری از ولایات افغانستان عقب مانده تر باقی مانده است.

وقتی در دوره حکومت انتقالی شیعه و خاصاً هزاره ها حضور قوی داشته باشند و با آمریکایی ها داد و ستد مستحکم نمایند می توانند در حکومت آینده که حکومت مستقل می باشد نیز از حضور و وزن قوی برخوردار باشند و این کار نیز از مبرراتی به شمار می رود که از نظر حزب وحدت او را وادار نمود تا به نمایندگی از آمریکا وارد جنگ با القاعده و طالبان شود.

4. بازیگران پروژه آمریکایی در جنوب:

بازیگران پروژه آمریکایی در مناطق شرقی، جنوب و جنوب غربی افغانستان را بیشتر افراد و خانواده هایی تشکیل میداد که ارتباط تنگاتنگی با جهات اجنبی داشتند برخلاف قسم اول که تنظیمها آنها تمثیل می نمود.

هر چند شاید اسمای زیادی از بازیگران حقیقی در پروژه آمریکایی مخفی باقیمانده باشد و اما آنانیکه در این رابطه به شهرت رسیدند عبارت اند از: عبد الحق از ننگرهار، پادشاه خان زدران از پکتیا و خوست، حامد کرزی از ارزگان و حومه آن و گل آقا شیرزی از قندهار. خواننده گرامی را در اینجا با شخصیت‌های مذکور کمی بیشتر آشنا می‌سازیم.

1- قوماندان عبد الحق

زمانیکه قوماندان عبد الحق بدست طالبان اعدام گردید (سال 2001 میلادی) 44 سال عمر داشت. او از خانواده "جبار خیل" مربوط قبیله محمد زایی بود که شاخه‌یی از سلسله بزرگ ابدالی محسوب می‌گردد. عبد الحق مربوط ولسوالی سرخرو در غرب شهر جلال آباد و خوردترین برادران هشت گانه خود میباشد. یکی از برادران عبد الحق "الحاج دین محمد" در گذشته‌ها بصفه معاون مولوی محمد یونس خالص در حزب اسلامی افغانستان بود. کسیکه کرسی وزارت تعلیم و تربیه در حکومت استاد ربانی را به پیش میبرد و فعلا والی ولایت ننگرهار میباشد (۱).

برادر دیگر عبد الحق، الحاج عبد القدير میباشد که قبلا بحیث والی ننگرهار و رئیس شورای ولایات شرقی افغانستان ایفای وظیفه می‌نمود. عبد القدير یکی از چهره‌های پشتون در ائتلاف شمال (جبهه متحد) بود. در حکومت‌های مؤقت و انتقالی کرزی بحیث نائب رئیس جمهور و والی ننگرهار وظیفه اجراء می‌نمود در

(1) در وقت ترجمه کتاب حاجی دین محمد والی

کابل میباشد.

حالیکه وزارت شهر سازی و مسکن را نیز بعهدہ داشت. عبد القدیر بتاريخ 2002/7/6م بروز روشن در مقابل وزارتش بدست عناصر مجهول بقتل رسید.

و اما قوماندان عبدالحق در زمان جهاد علیه نیروهای شوروی به شهرت رسید. خاصتاً بعد از اجرای عملیات انفجار ذخیره بزرگ اسلحه رژیم کمونیست در کابل که در اثر آن، رسانه های خبری غرب بحد کافی برایش کمپاین تبلیغاتی انجام دادند. در آن زمان عبدالحق بداشتن روابط نزدیک با جهات غربی شهرت داشت و از اولین کسانی بود که راکتهای سبک ضد طیاره موسوم به «استنگر» را بدست آورد.

در حکومت اول استاد ربانی، عبدالحق بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس ایفای وظیفه مینمود، اما در اثر ادامه جنگهای داخلی، افغانستان را ترک نموده و بخاطر تجارت در امارات جاگزین شد.

در ماه سپتامبر 2001م بخاطر تأیید پروژه آمریکایی به پشاور بازگشت و دفتری را در حیات آباد پشاور باز نمود. مردم زیادی بدورش میگشتند. زیرا که بر بعضی مردم مبالغ نقد تقسیم می نمود و عده دیگر را بوعده ها جذب می نمود. یکی از شاهدان عینی صحنه میگوید: «ازدحام در دفتر عبدالحق آنروزها انسان را بیاد ازدحام دفترهای جهادی در دوران جهاد علیه روس می انداخت».

عبدالحق زمانیکه تأیید وسیع قوماندانها را برای مشارکت در پروژه آمریکایی بدست آورد و روابط خویش را با تعدادی از رهبران طالبان چون ملا عبد الکبیر سرپرست صدارت عظمی و مسئول مناطق شرقی وقت مستحکم ساخت، داخل افغانستان

گردید. مولوي عبدالکبير، کسيکه و عده کمک به عبدالحق را داد، يکي از شخصيتهاي مرموز در حرکت طالبان مي باشد.

از ميان افراد يکه عبدالحق را همراهي ميکردند، بعضيها اخبار و معلومات او را به طالبان گزارش ميدادند که در نتيجه توسط افراد استخبارات ولايت لوگر در ولسوالي " ازره" محاصره و دستگير گرديد. طيارات امريکايي کوشش نمودند تا ويرا نجات دهند اما موفق نشدند و روز جمعه 2001/10/26 م به همراهي برادر زاده اش عزت الله و جنرال سيد حامد به اسارت طالبان درآمد.

در جريان تحقيق ابتدايي، عبدالحق اذعان داشت که به دعوت رهبران طالبان وارد افغانستان گرديده است و فهرستي از اسماي رهبران طالبان را به مسئولين استخبارات پيشکش نموده گفت که با آنها ارتباط دارد. وي از طالبان خواست که اگر بالاي وي مشکوک مي باشند، ميتوانند از مولوي عبد الکبير در مورد وي پيرسند. وقتيکه استخبارات طالبان با مرکزشان در کابل تماس گرفتند، هدايت داده شد که مهمانان را بکابل انتقال دهند. کاروان حامل اسيران، متشکل از سه موتر در مسير راه توسط دو موتر ديگر که از کابل آمده بود، توقف داده شد. دسته آذ طالبان مکتوب رئيس استخبارات طالبان را به «مخبت» مسئول استخبارات لوگر نشان دادند که به اساس آن اسرا بايد جهت انتقال بکابل به ايشان تسليم داده شود. دسته طالبان که از کابل آمده بودند، بعد از طي مسافه کوتاهي در مسير کابل، در منطقه «سنگ نوشته» توقف نموده و هر سه تن اسير را بتاريخ 2001/10/27 م بضر بگلوله بقتل رسانيدند.

بسياري به اين باورند که عبدالحق به اثر فرمان ملا عبدالکبير و شخصيتهاي ديگري از رهبران طالبان که با عبدالحق ارتباط

داشتند، از ترس رسوایی ارتباط مخفی شان با عبدالحق بقتل رسانیده شد.

کارشناسان امور افغانستان به این باور اند که عبدالحق از زمان درازی با استخبارات امریکا در ارتباط و از قویترین شخصیتها در پروژه امریکایی بود. حتی ویرا کاندید اصلی برای ریاست اداره مؤقت بعوض حامد کرزی می دانند، اگر در قید حیات باقی می ماند، اظهارات دونالد رامزفیلد وزیر دفاع امریکا این ادعا را تأیید می کند. برنامه عربی رادیوی بی بی سی در روز 2001/10/29م به نقل از دونالد رامزفیلد گفت که نیروهای ایالات متحده آمریکا قبل از اینکه عبدالحق محاصره گردد و بدست طالبان بیافتد، کمک هوایی را جهت نجات وی تقدیم نمودند. وی همچنان ضمن اظهاراتش با تلویزیون امریکا گفت: «زمانیکه طالبان محاصره محلی را که عبدالحق در آن مخفی بود، تنگ تر ساختند، قوماندان عبدالحق با انصار خویش در پاکستان ارتباط گرفته و امریکاییها را به کمک خواست، رامزفیلد افزود «با وصف اینکه کمک هوایی توسط طیارات امریکایی برای نجات عبدالحق مهیا گردید، اما فرصت از بین رفته بود» وی همچنین تصریح نمود که کمک هوایی توسط اردوی امریکا نه بلکه از جانب عناصر دیگر تابع حکومت امریکا صورت گرفته بود».

منابع مطبوعاتی میگویند: جهت تقدیم کننده کمک هوایی که رامزفیلد آنرا بصراحت نگفت، عبارت از استخبارات امریکا (CIA) میباشد که عبدالحق با ایشان در ارتباط بود. عبدالحق با «رابرت مکفرلین» مشاور امنیت ملی رونالد ریگن رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا روابط مستحکم داشت، شخص مذکور فعلاً در اداره استخبارات امریکا کار میکند. جهات

استخباراتی به آن باور اند که کمک هوایی بعد از اینکه کار از کار گذشته بود رسید، زیرا که ارتباط بدو ذریعه قائم گردید. چنانچه اولاً سرمایه دار امریکایی «جیمز ریچی» در جریان قرار داده شد، و بعداً اطلاع به «مک فارلین» رسید، کسیکه تقاضای کمک هوایی بخاطر نجات عبدالحق را نمود.

برادران عبدالحق خاصتا الحاج دین محمد والی اسبق ولایت ننگرهار نیز در پروژه آمریکایی با عبدالحق سهیم بودند. بهمین خاطر پسرش عزت الله را که جوانی پاکیزه و فارغ التحصیل پوهنتون امام در ریاض بود، با عبدالحق همراه ساخت که با وی یکجا نیز اعدام گردید. الحاج دین محمد شرایط آنوقت را فرصت کم نظیری میدانست و آگاهان امور میگویند که برادرش عبدالحق را به همراهی پروژه آمریکایی تشویق می نمود.

2. حامد کرزی:

حامد کرزی که حدود 50 سال دارد. مربوط قبیله پوپلزایی یکی از شاخه های سلسله «درانی» میباشد. پدرش عبد الاحد کرزی رابطه نزدیکی با شاه مخلوع محمد ظاهر شاه داشت و در زمان حکومتش مدتی را بحیث دستیار رئیس پارلمان نیز ایفای وظیفه نموده است. موصوف بتاریخ 6 جون 1999م در شهر کویته پاکستان بدست افراد ناشناس بقتل رسید.

حامد کرزی که حامل سند ماستری در روابط بین المللی از هند میباشد، بعد از دخول مجاهدین بکابل در حکومت حضرت صبغت الله مجددی بحیث وزیر امور سرحدات و در حکومت استاد ربانی بحیث معین وزارت امور خارجه ایفای وظیفه نموده و از شخصیت های معروف سیاسی و قبیلوی در جنوب غرب افغانستان است.

حامد کرزي از پشتیبانان حکومت طراز غربی در افغانستان میباشد. بتاريخ 2001/11/3م به منطقه "دهراوده" ولایت ارزگان عودت نمود، تا شرایط را جهت تطبیق پروژة امریکا آماده سازد. او میخواست حکومت طالبان را سقوط دهد که - به نظری - در توطئة ترور پدرش نقش داشتند، در حالیکه طالبان این اتهام را به کرات رد نموده اند.

نیروهای طالبان کرزي را بعد از عودتش به افغانستان تحت محاصره قرار دادند مگر موصوف مؤفق به فرار گردید و به آن ترتیب نتوانست نقش مربوط بخودش را که عبارت از ایجاد درز در میان صفوف طالبان و ایجاد شاخه های مقاومت در مناطق تحت سیطره طالبان بود، بدرستی اداء نماید. مطبوعات پاکستانی از روابط حامد کرزي با جهات غربی، خاصتاً امریکا چیزهای نوشتند. بگفته روزنامه (The News) روابط کرزي با غرب را اساسی ترین نقطه اهلیت وی برای احراز کرسی ریاست دولت در دوره انتقالی قلمداد نمود که بعداً در یک انتخابات پر از شکوک خود را کاندید و لقب رئیس جمهور منتخب افغانستان را کسب نمود.

«باب ودورد» می نویسد که زمانیکه رامسفیلد در جلسه مجلس امنیت ملی مؤرخ 17 اکتوبر 2001م از امکان ارسال مجموعاتی از نیروهای خاص اردوی امریکا به منطقه جنوب غرب افغانستان جويا گردید، «جورج تینت» رئیس وقت سازمان اطلاعاتی امریکا به او خبر داد که شخصی به اسم حامد کرزي که 44 سال دارد، در «ترین کوت» حضور دارد که با دستگاه

اطلاعاتی امریکا در ارتباط می باشد و ما میتوانیم نیروهای خود را از طریق وی ارسال نمائیم.]

3. پادشاه خان زدران:

یکی از شخصیت‌هایی که بخاطر ایجاد شکاف در صفوف طالبان استخدام گردید «پادشاه خان زدران» میباشد که از ولایت خوست است. حین سقوط طالبان، پادشاه خان زمانی به شهرت رسید که با رسانه های خبری جهانی چون BBC و صدای امریکا ارتباط پیدا نمود بوب و دورد چینگه از مزدوران CIA در جنوب افغانستان صحبت می کند از پادشاه خان نیز یاد میکند که توانست تعدادی از طالبان را در برابر پول بخرد.

اشتراک زدران در کنفرانس بن در حالیکه امی محض است و خواندن و نوشتن را نمیداند، دلیل واضحی بر روابط او با جهات استخباراتی امریکا می باشد. همچنان برادرش «امان الله زدران» در حکومت «کرزی» بحیث وزیر امور سرحدات تعیین گردید، در حالیکه ظاهراً هیچیک از جهات شرکت کننده در کنفرانس بن را تمثیل نمی کرد.

بعدها، بین پادشاه خان زدران و حامد کرزی بر سر منصب ولایت خوست مشکلات پیش آمد. زیرا که زدران والی تعیین شده از جانب حکومت مرکزی را نپذیرفت و کرزی نیز او را به قیام مسلحانه علیه دولت متهم نمود. تحلیلگران مشکل اصلی را در وعده های می بینند که قبل از سقوط طالبان از جانب امریکاییها با

1 - رکه: ترجمه کتاب (Bush at war) بزبان اردو

پادشاه خان صورت گرفته بود. آنوقت به پادشاه خان وعده داده شده بود که زمام امور سه ولایت جنوب افغانستان، پکتیا، پکتیکا و خوست را به وی خواهند سپرد منطقه وسیعیکه زدران در مصاحبه های خود با رسانه های گروهی از آن به عنوان پکتیای بزرگ یادآوری می نمود، اما شرایط بخاطر پیاده شدن این وعده ها مساعد نگردید بالخصوص که جبهه شمال (جبهه متحد اسلامی) با وی سر سازگاری نداشتند. در نتیجه زدران بطور مسلحانه در برابر والی تعیین شده از جانب حکومت مرکزی قیام نموده مخالفتش را با حکومت مرکزی نیز آشکارا ساخت. این مشکل برای مدتی دراز دوام نمود.

اما نیروهای آمریکایی مستقر در منطقه در آن مداخله نمی کردند و به پاس روابط پادشاه خان با امریکا هیچگونه اقدام مسلحانه علیه وی انجام ندادند، زیرا که موصوف با وصف تمام مخالفتهايش با حکومت کرزي یکی از اخلاصمندان برنامه امریکا در افغانستان بود. حسب معلومات «باب و دورد»، جورج تینت بر فعالیتهاي زايد الوصف مزدوران CIA در جنوب گواهی میدهد. زمانیکه بعضی از افراد مسلح تحت قیادت پسر پادشاه خان، نیروهای امریکایی را مورد هدف قرار دادند، نیروهای امریکایی دست بعملیات نظامی علیه وی زدند. آنگاه زدران مجبور گردید تا منطقه را ترك و وارد پاکستان شود جائیکه توسط نیروهای پاکستانی دستگیر و بعدا از طریق طور خم به جانب افغانی تسلیم داده شد.

4- گل آقا شیرزی:

گل آقا شیرزی یکی دیگر از کسانیست که دستگاه اطلاعاتی امریکا بغرض ایجاد اضطراب در مناطق تحت سیطره طالبان و

ایجاد شکاف در میان جنگجویان طالب، استخدام نمود. شیرزی بعد از فتح کابل توسط مجاهدین 1992م به دلیل نفوذ قومی که به قبیله بزرگی منسوب است، بحیث والی قندهار تعیین گردید. ارتباطات شیرزی با پروژه آمریکایی سابقه زیادی دارد. چنانچه در زمان حکومت طالبان چندین مرتبه به امریکا سفر نمود. بعد از سقوط طالبان منصب سابقش را بعنوان والی قندهار دوباره احراز نمود. حین دخول قندهار مشکلاتی با حامد کرزی پیدا نمود و در حکومت انتقالی بحیث وزیر شهر سازی تعیین گردید. این تغییر را بعضیها نوعی حيله از جانب کرزی قلمداد میکنند که خواست ویرا از منطقه نفوذش (قندهار) دور سازد.

آگاهان امور به آن نظر اند که روابط شیرزی با امریکا توسط «خالد پشتون» برقرار گردیده است که از پوهنتون امریکایی در بیروت (لبنان) سند فراغت دارد و چنین بنظر میرسد که تابعیت امریکایی نیز دارد. خالد پشتون که از زمان درازی شیرزی را همراهی میکند عضو انجمن افغانهای امریکایی میباشد که توسط زلمی خلیلزاد که خود از پوهنتون امریکایی در لبنان سند فراغت یافته است، رهبری میگردد. این مجموعه مسئولیت اداره امور افغانستان از طرف امریکا را بدست دارند. خالد پشتون زمانی که شیرزی والی قندهار بود، بحیث سخنگوی رسمی وی ایفای وظیفه می نمود. در عین حال وظیفه ایجاد هماهنگی بین حکومت محلی و نیروهای امریکایی موجود در قندهار را نیز بعهده دارد.

(ت): جنگ روانی و تبلیغات:

تبلیغات و جنگ روانی عنصر دیگری از عناصر مهم خط مشی

امریکا در جهت سقوط نظام طالبان بود. تبلیغات و جنگ روانی امریکا بالای نقاط ذیل متمرکز بود.

اول: مبالغه در میزان توانایی جنگی و مهارتهای کشفی نیروهای امریکایی. این تبلیغات توسط رادیوها و اوراق تبلیغاتی ای صورت میگرفت که توسط طیارات امریکایی پخش میگردد. همچنان بعضی رسانه های گروهی دنیا در نشرات شان برای افغانستان راپورهای مبنی بر توانایی بزرگ حربی و وسعت ماشین جنگی امریکا به نشر میرسانیدند.

همچنان تبلیغات روی این نقطه متمرکز بود که امریکا میتواند اهداف دقیق و پوشیده را بواسطه وسایل پیشرفته چون طیارات، اقمار مصنوعی و غیره کشف نموده و هر چیزی را در روی زمین نابود سازد. و نیز میگفتند که هیچکس توانایی مقابله با امریکا را ندارد و امریکا برنده حتمی در جنگ خواهد بود.

این تبلیغات و جنگ روانی، آنها در حالیکه طالبان فاقد قیادت چیز فهم بوده و بی نظمی و انارشی در جبهه شان حاکم بود، بر افراد و فرماندهان طالبان قبل از دیگران اثر گذاشت و در نتیجه در صدد برقراری ارتباط با آنانی گردیدند که به نفع امریکا کار می نمودند تا در صورت سقوط طالبان زندگی ایشان تضمین گردد. به این ترتیب تعداد زیادی از طالبان بدون جنگ تسلیم گردیدند.

سیف الرحمن یکی از فرماندهان طالبان و قهرمان جنگ (ناکونده) ولایت پکتیا از اثر گذاری تبلیغات و جنگ روانی امریکا در مصاحبه اش با بعضی ژورنالیستان خارجی به تفصیل صحبت نموده است.

دوم: نقطه دوم در تبلیغات امریکا روی این محور می چرخید که جنگ آنها در افغانستان بر ضد اسلام و ضد افغانستان نیست

و نه آن جنگ، جنگ میان امریکاییها و افغانها است بلکه آن جنگ عبارت از جنگ نیروهای غربی بر ضد عربهایست که به تعداد زیاد در افغانستان حضور دارند.

امریکاییها جهت پیشبرد کمپاین تبلیغاتی، شیوه های مختلفی را بکار میبردند. طور مثال: بتاريخ 2001/10/17م آتش بسی را به احترام روز جمعه اعلان نمودند و بارها تاکید می نمودند که آن جنگ بر ضد عربهایست که افغانستان را اشغال نموده آنرا به تباهی کشانیده اند و حاکمان اصلی کشور اند و قیادت ملا عمر چیزی بیشتر از یک سمبول نیست.

سوم: نقطه سوم تبلیغات امریکاییها برین محور می چرخید که امریکا نمی خواهد برای مدت درازی در منطقه بماند و نمیخواهد که در افغانستان پایگاه های نظامی دائمی بسازد، آنها بخاطر سرکوبی تروریستان و رژیمي که به آنها کمک میکند آمده اند. این بخاطری بود که امریکاییها بخوبی درک می نمودند که مردم افغانستان وجود قوای اجنبی را بصورت دائم نخواهند پذیرفت.

چهارم: اوراق تبلیغاتی شانرا بر ضد طالبان از طریق هواپیماها بصورت مسلسل در همه جا پخش می نمودند. درین اوراق تأکید شان برین بود که طالبان بر مردم افغانستان ظلم نموده اند، آنها اسلحه شانرا در محلات مسکونی مخفی میسازند و این کار سبب از بین رفتن مردم بیگناه در وقت نشانه گیری توسط نیروهای امریکایی میگردد این اوراق بزبانهای پشتو، دری و انگلیسی به نشر میرسید.

پنجم: امریکاییها با وصف بمباردمان وحشیانه که نظیر آن در عصر حاضر دیده نشده است، میخواستند نشان بدهند که بخاطر نجات افغانهای مظلوم آمده اند و بخاطر اثبات این حسن نیت

گامه‌های را برداشتند. از جمله: ریختن (37000) سی و هفت هزار محموله مواد غذایی که هر محموله علاوه بر مواد خوراکی شامل اوراق تبلیغاتی بزبانهای پشتو و دری و یک یک رادیوی کوچک بود تا مردم نشرات تبلیغاتی آمریکا در مورد جنگ در افغانستان را بشنوند. این تبلیغات از طیارات و ستیشن‌های رادیویی مؤقت به امواج معین پخش میگردید که در کشتی‌های جنگی آمریکا مستقر در بحیره عرب نصب شده و از آن جا رهبری و کنترل میشد. رئیس جمهور بوش - بشکل نمایشی - از شاگردان مکاتب ابتدایی در آمریکا درخواست نمود که هر کدام یک دالر را به اطفال افغان کمک نمایند. همچنان از امریکاییها تقاضای کمک خاصی را برای زنان افغان نمود تا بدینوسیله نشان دهد که میخواهد فرصت تعلیم برای اطفال افغانستان را آماده نموده و زنان افغان را از ظلم نظام طالبان نجات دهد.

(ث) بمباردمان شدید هوایی:

بمباردمان شدید هوایی، عنصری از استراتژی جنگی آمریکا بر ضد نظام طالبان بود که بنظر تحلیلگران سیاسی و عسکری سبب دیگری در جهت تسریع سقوط طالبان بحساب میرود. امریکاییها از اول بر این نکته مصمم بودند که حملات شدید هوایی را بخاطر شکستاندن جنگجویان طالب برآه اندازند. حملات هوایی در ابتداء بر مناطق وجود نیروهای طالبان تمرکز نداشت بلکه امریکاییها بصورت عموم مراکز نظامی و بارکهای عسکری، سنگرهای مدافعه هوایی و غیره اهدافیکه در روشنی معلومات استخباراتی موجود نزد آنها، تعیین گردیده بود بمبارد می نمودند. آنها مناطق مسکونی را در داخل شهرها و در قراء و

قصبات دور دست ، یکسان مورد حمله قرار میدادند چنانچه مناطق مسکونی ای را در قندهار و شفاخانه را در هرات بطور کامل از بین بردند. همچنان قریه «کرم» و «پچیر و آگام» را در ننگرهار و قریه شاه آقا در قندهار و غیره را کاملاً ویران نمودند. چنین بنظر میرسد که هدفشان از این نوع بمباردمان وحشیانه آن بود تا کسی فکر همکاری با طالبان یا افراد القاعده را در سر نپروراند.

هنگام که حملات هوایی امریکا شدت می یافت، طالبان سنگرهایشانرا ترك نموده و با وسایل نقلیه و اسلحه خفیف شان به کنار جاده های عمومی و در زیر پوشش درختان پناه میبردند. بهمین علت حملات هوایی امریکا برای شان، در ابتداء غیر موثر بود. زیرا که خطوط مقدم جبهات طالبان را هنوز مورد حمله قرار نداده بودند.

بعداً رهبران جبهه متحد (اتحاد شمال) از امریکا خواستند که امریکا باید خطوط مقدم جبهه طالبان را مورد حملات هوایی قرار دهد. اولین کسیکه چنین تقاضایی را بر زبان آورد استاد برهان الدین ربانی بود که ضمن مصاحبه ای با وسایل ارتباط جمعی گفت: امریکاییها در هدف قرار دادن خطوط مقدم جبهات طالبان کوتاهی میکنند!! بعداً جنرال دوستم در مزار شریف تقاضای کوبیدن خطوط مقدم جبهات طالبان را تکرار نمود. همچنان محمد قسیم فهیم عین تقاضا را در جبهه شمال کابل کرد

این در حالی بود که اولین دسته های استکشافی مربوط به دستگاه اطلاعاتی امریکا و دسته هایی از نیروی خاص آن به جبهات جنگ مواصلت ورزیده بود. این مجموعات بطور آتی مشغول فعالیت بودند:

دو مجموعه همراه با قوتهای محمد قسیم فهیم فعالیت داشتند، یکی در شمال کابل که به نیروهای خاص امریکا بنام (دلتا) مربوط میگردد و مجموعه دوم بهمراهی نیروهای وی در اطراف قندوز همکاری داشتند.

مجموعه دیگری از نیروهای امریکایی بنام «فاو» با قوتهای جنرال دوستم در تپانی قرار داشتند. دسته چهارم که عنوان «Bravo» را داشت، با نیروهای استاد عطاء محمد پیوست و دسته نیز با نیروی اسماعیل خان در هرات فعالیت داشتند.

این مجموعهات در دهه اخیر ماه اکتوبر 2001م حملات هوایی امریکا را بالای اهداف معین بالای خطوط مقدم جبهات طالبان توجیه نمودند. ازینجا حملات هوایی امریکا موثر واقع گردید. خاصتاً بعد از استعمال بمبهای سنگین «دیزی گتر» که بلندترین نوع اسلحه سنتی بحساب میرود. استخدام طیارات «C-130» و «B-52» که توانایی تحت بمباردمان قرار دادن منطقه وسیعی را دارا بود و همچنان استفاده از راکتهای سنگین «کروز»، این پروسه را شدت بخشید. بمباردمان بحدی شدید بود که احیاناً باعث تکان زمین و لرزش شیشه های منازل در هفتاد و هشتاد کیلومتری محل بمباردمان میگردد.

نتیجه آن بمباردمان برای طالبان هلاکت بار بود. دونالد رامسفیلد در رابطه به اثر بمباردمان امریکا بر خطوط مقدم جبهه طالبان در اطراف مزار شریف چنین میگوید:

«یکی از سربازان نیروهای خاص امریکا، در روز موعود بداخل مناطق طالبان نفوذ نموده و در عقب خطوط مقدم دشمن جا گرفت تا به آغاز حملات هوایی اشاره دهد. وقتیکه فرصت آغاز حمله فرا رسید، به سلاح هوایی اشاره حمله دادند. در دقایق

محدود و نمیدانم از چه طرفی؟ کمیت بزرگی از خمپاره ها که بدقت رهبری میشدند، بالای مراکز طالبان و القاعده باریدن گرفت. وقت حمله بسیار به مهارت تعیین شده بود و آواز انفجار بمبها بطور مسلسل بگوش میرسید. صدها جنگجوی افغان (طوریکه سربازان امریکایی توصیف میکنند) به تعقیب انفجار و از عقب دود و غبار برخاسته به تعقیب دشمن (طالبان) در میان امواج گرد و خاک و پارچه های ریخته شده از طیارات، پرداختند» (۱)

بعضی از شهود عینی واقعه به بنده حکایت نمودند که حملات هوایی امریکا در روزهای اخیر بحدی شدید شد که طالبان از انتقال مجروحین و کشته شدگان از خط اول الی کابل عاجز گردیدند، زیرا که وسایل نقلیه نمیتوانستند به طرف شمال کابل حرکت نمایند. طالبان در آغاز جنگجویان جدید را بطور مستمر به خطوط مقدم انتقال داده و از آنجا مجروحین و کشته شدگان را عودت میدادند. بعداً انتقال مجروحین و کشته شدگان بعلت کثرت عددی آنها و بعلت عدم امکان وسایط نقلیه ناممکن گردید، چیزیکه باعث ضعف شدید معنویات طالبان گردید. علاوه برین فعالیت جواسیس افغان که برای جهات استخباراتی امریکا

(1) از صحبت رامسفیلد وزیر دفاع امریکا در مجله امور خارجی *foreign affairs* نمبر 3 ماه می 2002م، بعنوان *Transforming the Military* که توسط حامد فهمی به عربی ترجمه و در سایت اسلام اون لاین نت به چاپ رسیده است.

در پشت جبهه طالبان خدمت مینمودند، باعث گردید که اهداف متحرک در داخل مناطق تحت سیطره طالبان بسهولت مورد هدف قرار گیرد. این امر نیز باعث رکود حرکت طالبان گردید.

دوماه بعد از سقوط طالبان، وقتیکه از شمال کابل دیدن نمودیم در طول جاده ممتد بسمت شمال بقایای وسایط نقلیه و عراده جات طالبان را مشاهده نمودیم که در اثر حملات امریکا از بین رفته بود. وقتیکه یکی از همراهان خود را که در وقت سقوط طالبان در کابل بود، از علت شکست طالبان پرسیدیم، چنین گفت: امریکا موفق شد که در قدم اول نظام ارتباطات طالبان را از بین ببرد. بعداً نقل و حرکت شانرا بوسیله حملات هوایی فلج نمود که شب و روز جاری بود، تا اینکه هیچ کسی نمیتوانست بشمال کابل سوار بر موتر برود. حتی در داخل کابل، رهبران طالب موترهای سواری شانرا ترك نموده جهت نقل و حرکت از موتر تاکسی استفاده مینمودند. فلج شدن نقل و حرکت طالبان باعث گردید که در زمان کوتاهی از میان رفته و حکومت شان سقوط نماید.

(ج) کوبیدن طالبان در شمال افغانستان:

مناطق شمال افغانستان همانند مزار شریف که اغلیت باشندگان آنرا اقوام تاجیک، ازبک و اهل تشیع تشکیل میدهد، عموماً برای طالبان مناطق پر خطر محسوب میگردد. زیرا که مردم این مناطق هنگام استیلاي دوم طالبان بر مزار شریف (8 اگست 1998م) مورد قتل دسته جمعی قرار گرفتند. این انتقام گیری به تعقیب واقعات مزار شریف در ماه جون و جولای 1997م صورت میگرفت که طی آن بیش از یازده هزار جنگجوی طالب بدست مردمان مناطق مذکور بقتل رسیده و هفت هزار تن ایشان در

گورهاي دسته جمعي دشت ليلي مدفون ساخته شدند. بناءً دشمني ميان طالبان و باشندگان مناطق مذکور، ريشه دار بود. با وصف آن طالبان توانستند تا قرب موعد هجوم امريكاييها در مناطق مذکور باقيمانده و بهترين قوماندانان و ورزيده ترين سربازان شانرا در مزار شريف و قندز جابجا بسازند. علاوه برين، تعداد قابل ملاحظه از جنگجويان غير افغان در صفوف طالبان بشمول عربيها، جنگجويان پاكستاني و مردم آسياي ميانه و غيره نيز در آنجا حضور بهم رسانيده بودند. امريكا بر كوبيدن طالبان درين مناطق كه به نحوي از عمق استراتيژيك شان گسسته بود، بيشتر تركيز نمود. در حاليكه مناطق استراتيژيك براي طالبان، مناطق پشتون نشين جنوب و جنوب غربي افغانستان بود.

امريكاييها از متمرکز ساختن ضربات شديد بر طالبان در شمال افغانستان اهداف زير را تعقيب ميکردند.

1. حصول پيروزي ملموس در ارض معرکه: زيرا كه بمباردمان هوايي امريكا از 7 اكتوبر الي 9 نوامبر 2001م كه مزار شريف سقوط نمود، بيش از يك ماه طول كشيد. اهداف حملات هوايي امريكا، در از ميان بردن سيستم دافع هوايي طالبان، از ميان بردن ميدانهاي هوايي و از بين بردن مراكز تجمع طالبان و تخريب مراكز تجمع و تريننگ افراد القاعده خلاصه ميگرديد. امريكاييها دو روز بعد از آغاز حملات هوايي شان اعلان نمودند كه آن هدف را تحقق بخشيده اند و قواي هوايي امريكا توانسته است كه تأسيسات عسكري و مراكز تريننگ خصوصي تنظيم القاعده را از بين برده و نظام اتصالاتي طالبان را فلج ساخته اند.

مگر تحقق اين اهداف براي همه قابل مشاهده و ملموس نبود. بهمين خاطر، اضطراب شديدي رهبران امريكا و رسانه هاي

گروهی غرب را فراگرفت، تا جائیکه مجله نیوزویک (Newsweek) افغانستان را پرتگاه (Quagmire) جدید برای امریکا چون پرتگاه ویتنام خواند و روزنامه واشنگتن پست در آنروزها مضمونی را تحت عنوان «پلان گزاره جنگی ناکام» به قلم «رابرت بیب» به نشر رسانید که در آن ذکر شده بود که امریکا توسط بمباردها هواپی، اهداف مطلوبش را بدست نیاورده است و «کوندولیز رایس» طی ملاقات خصوصی اش با رئیس جمهور امریکا نیز گفته بود: «ما، همه چیز را بمبارد کردیم ولی هیچ چیزی در میدان جنگ تغییر نکرده، و خطوط مقدم بحال خودش است ... آیا نمیشود که در مورد تغییر پلان فکر کنیم؟» (۱)

ازینجا بود که امریکا - بخاطر حصول پیشرفت در عالم واقع توجه بیشتر بخرچ داد تا با گرفتن يك شهر بزرگ نشان دهد که اهدافش را بطور واقعی تحقق بخشیده و پلان امریکا به ناکامی انجامیده است.

2 از بین بردن مورال جنگجویان طالب : امریکا میخواست با قایم نمودن استیلاي خود بر مزار شریف، مورال جنگجویان طالب را ضربه بزند و طبعاً سقوط شهر مهمی چون مزار شریف بالایی مورال و معنویات طالبان اثر منفي گذاشته و انگیزه جنگ و فعالیت در میدان معرکه را در ایشان ضعیف می ساخت.

3 بلند ساختن مورال تائیدکنندگان پروژه آمریکایی در افغانستان و برگردانیدن اعتماد در قیادت سیاسی امریکا،

(1) به ترجمه کتاب (Bush at War) ترجمه اردو

زمانیکه از یکطرف عبدالحق اعدام گردیده و حامد کرزی محاصره شد و جنرال اسمعیل خان هم نتوانست تسلطش را بر مناطقی که از سیطره طالبان بیرون کرده بود، طوریکه شاید و باید قایم سازد و از طرف دیگر هیچ نوع پیشرفتی در جبهه شمال کابل علیه طالبان صورت گرفته نتوانست، رهبری امریکا و تائید کنندگان پروژه امریکایی به سرخوردگی درونی دچار گردیده و بعضی از آنها حتی امید شانرا در کامیابی پروژه امریکا از دست دادند، بعضی جنرالهای اردوی امریکا بفرستادن دسته های خاص اردوی امریکا به میدان معرکه افتیدند. درینجا امریکا کوششهایش را بالای سقوط مزار شریف متمرکز ساخت تا از طریق بدست آوردن هر نوع پیشرفتی، مورال رهبری امریکا و مؤیدین پروژه امریکایی را بلند ساخته به سلسله سرخوردگیها خاتمه دهد که تا آنوقت جاری بود.

4- امریکا سقوط مزار شریف را دروازه سقوط همه افغانستان تلقی می نمود: رهبری امریکا روز سقوط مزار شریف را روز بزرگی میدانند. رامسفیلد در مقاله که قبلاً به آن اشاره نمودیم در این مورد میگوید: «بدون شك پیروزی ما در نبرد مزار شریف که بعداً منجر به سقوط طالبان گردید، ثمره یکجا شدن عبقریت نیروهای امریکایی متمایز و شجاعت و جنگجویی سوارکاران افغانی بود که اسپهای شانرا در آنروز (روز پیروزی ما در مزار شریف) چهار نعل دوآیدند. آن لحظه پیوند قرن نوزدهم با قرن بیست و یکم بود ... که باعث پیروزی بر «دشمن خطرناک» گردید ... آن پیروزی بسیار بزرگی بود»!!

به آن خوشی و ابتهاج رامسفیلد از پیروزی نیروی بزرگ بالای نیروهای پراکنده طالبان در تبانی با جبهه متحد (اتحاد

شمال صحبت میکنند که متشکل از نیروهای دوستم، استاد عطاء محمد یکی از قوماندانان مربوط جمعیت اسلامی تحت فرماندهی جمعیت اسلامی بود. رامسفیلد این پیروزی نیروی ائتلاف در جنگ مزار شریف را سبب پیروزی بر نیروهای طالب در باقی جنگها میدانند.

ج) قطع کمکها از طالبان:

عنصر ششم از عناصر پلان امریکا در جنگ علیه نظام طالبان، قطع نمودن تمام انواع مساعدات از حرکت طالبان بود. امریکا بتاريخ 2001/9/13 م طی اولین تماس تلفون کولن پاول وزیر خارجه امریکا پس از حوادث 11 سبتمبر با جنرال پرویز مشرف، از پاکستان خواست که تمام انواع کمکهای لوجستکی، اسلحه و مواد سوخت را از حکومت طالبان قطع نماید. پاکستان بلا فاصله بقطع تمام این کمکها از حرکت طالبان اقدام نمود. حکومت طالبان در خریداری بسیاری از ضروریاتش بر پاکستان تکیه داشت. زمانیکه پاکستان سرحداتش را با افغانستان بست، حکومت طالبان ضعیف گردیده با چنان سرعتی سقوط نمود که دنیا شاهد آن بود.

ح) فروخته شدن بعضی از رهبران طالبان:

خرید افراد یکی از اسالیب معروف امریکا در جنگهایش میباشد. خرید تعداد زیادی از رهبران میدانی و تعدادی قیادتهای سیاسی طالبان از طریق مزدوران امریکا صورت پذیرفت. طالبان در ابتداء غیر طالب را در صفوف خویش قبول نمیکردند. بعد ازینکه با افراد و قوماندانان زیادشان در جنگهای شمال عموماً و

در جنگ شمال کابل بدست نیروهای احمد شاه مسعود و استاد سیاف خصوصاً از میان رفتند و بیشتر از سه هزار از نیروهای شانرا در اگست 1999م از دست دادند. مجبور شدند که صفوف شانرا بروی مجاهدین سابق باز نمایند. علاوه برین، دفاع از خطوط مقدم و حفظ مناطقی که بر آن سیطره داشتند نیز به نیروی بیشتر نیاز داشت.

آنانیکه به آن ترتیب بحرکت طالبان پیوستند ارتباطاتی با جبهه مخالف طالبان نیز داشتند و همینکه احساس کردند نظام طالبان در خطر است، بفکر تضمین زندگی آینده شان از طریق همکاری با جبهه مخالف افتیدند. بسیاری از ایشان در شمال کابل و شمال افغانستان به اتحاد شمال (جبهه متحد) پیوستند. این تیپ افراد که غالباً کفه سنگین ترازو را ترجیح میدهند همین که دیدند پلّه ائتلافیان سنگین تر شد، به آنها پیوستند و در عین حال بدست آوردن مبالغ پول نیز مطمح نظرشان بود.

از طرف دیگر، دسته از افراد مصلحت بین نیز در آوان اخیر با طالبان پیوستند. خاصاً آنانیکه بخاطر پیوند خویش با بعضی رهبران طالب، به مراتب بلند ارتقاء یافتند. یا اینکه طالبان با وصف عیان بودن خیانت‌های شان، ایشانرا بخاطر استفاده از آنها در صفوف خود پذیرفتند. امثال چنین افراد در آخرین ایام حکومت طالبان به کثرت دیده میشد.

همچنان، در صف طالبان کسانی وجود داشت که برای جهات خارجی کار میکردند، مانند مولوی عبدالکبیر که انسان خودخواه و متکبر و مسئول مناطق شرقی و سرپرست صدارت در حکومت طالبان بود. عبدالکبیر، جلال آباد و مناطق شرق افغانستان را در مجموع، قبل از سقوط طالبان به کسانی واگذار نمود که از طرف

جهات پاکستانی آمده بودند.

از مردمان مصلحت بین در صف طالبان همچنان آن مجموعه هم بود که حین سقوط نظام طالبان انشقاق خود را اعلان نموده سازمان جدیدی بنام «خداام الفرقان» را تأسیس نمود. ازین مجموعه یکی هم مولوی ارسلا رحمانی بود که پست وزارت را در رژیم طالبان احراز نموده بود. و همچنان عبد الحکیم مجاهد، نماینده طالبان در امریکا نیز نمونه از صاحبان مصلحت در بین طالبان بود.

زمانیکه اینگونه افراد مصلحت بین دیدند که امریکا هجوم نموده جبهه متحد اسلامی در حال تقدم است و یقین حاصل نمودند که نظام طالبان سقوط خواهد نمود، بخاطر حمایه خویش بحرکت افتیده و به جبهه مقابل تسلیم گردیدند که آن حرکت شان پروسه سقوط طالبان را سریعتر ساخت.

تعداد زیادی از رهبران طالب به این امر تصریح نمودند. بنده از نواری مربوط به مولوی سیف الرحمن فرزند نصر الله منصور یکی از قوماندانان طالب که در رابطه به اسباب سقوط سریع طالبان حرف میزد، شنیدم که میگفت: «در شمال کابل بودم، خطوط ما مستحکم بود و هیچ نوع تحرك غیر عادی مشاهده نمی گردید. درین میان جبهه متحد (اتحاد شمال) تعدادی از قوماندانان سابق مجاهدین را در برابر پول خریداری نمود که قبلاً به طالبان پیوسته بودند و در خطوط مقدم جبهه قرار داشتند. به آن امید که خط دفاع را در کوه های مشرف بر کابل و قبل از کوتل خیر خانه مستقر سازیم، بکابل برگشتیم، اما همینکه به کابل برگشتیم فهمیدیم که همه قوماندانان کابل را ترك نموده اند. با هم مشوره نمودیم که خط دفاع را در لوگر ایجاد نماییم اما همینکه به لوگر رسیدیم از افراد

طالبان مربوط ولایات جنوب غرب چون قندهار، هلمند و ارزگان شنیدیم که تحرکات شیعه بر ضد جنگجویان طالب در ولایات میدان وردک و غزنی براه افتیده است. طالبان گمان کردند که با باقیماندن درین مناطق چنان به محاصره خواهند افتید، مثلیکه دیگران در قندوز محاصره شدند. به همین علت تمام این مناطق از طالبان تخلیه گردید، تا اینکه ملا عمر در تحت فشار پیروانش مجبور به ترك قندهار گردیده و بصوب نامعلومی بیرون گردید. ملا عبدالسلام ضعیف، سفیر حکومت طالبان در پاکستان، ضمن مصاحبه مطبوعاتی ای که در روز 2001/11/26م در اسلام دایر کرد گفت: «خیانت قوماندانان در خطوط مقدم جبهه که خودشانرا در برابر دلار فروختند، سبب عقب نشینی سریع طالبان از شمال گردید».

(د) عدم وجود نظام و مرکزیت شدید نزد طالبان:

حرکت طالبان مدت پنج سال و دوماه و یازده روز، از تاریخ استیلاء بر کابل (1996/9/27م مطابق با 5/ میزان/ 1375هـ ش) تا سقوط دوباره کابل بدست مخالفین بتاریخ (2001/12/8م مطابق با 17/ قوس/ 1380هـ ش) بر افغانستان حکومت راندند. مگر در طول این مدت حرکت طالبان نتوانست مؤسساتی را ایجاد نماید که به اساس آن حکومتها، سیستمها و دول جهان پیش میروند. هر دولتی بخاطر دوام امورش به ایجاد موسسات پولیس، اردو، استخبارات و مؤسسات مسلکی متعدد ضرورت دارد. طالبان به ایجاد چنین مؤسسات و انکشاف آن قادر نگردید و درین رابطه مثل سایر موارد، ناکام ثابت شدند زیرا که نظام شان بر رابطه «اندیوالی» استوار بود.

در حقیقت کلمه «اندیوالی» در زبان پشتو معنای وسیعتر از دوستی را افاده میکند طوری که رابطه بسیار مستحکم و صمیمیت دو طرفه، از لوازم آنست. هر یک از رهبران خورد و بزرگ طالبان مجموعه از اندیوالان را با خود داشت و به هر جا که میرفت، ایشانرا نیز با خود میبرد. اگر در خط اول قرار میداشت این مجموعه در خط اول با او بودند و اگر بحیث رئیس در یک اداره یا ولسوال در یک ولسوالی مقرر میشد نیز مجموعه اندیوالان با وی همراه بودند. رابطه اندیوالی، اساس شناخت میان طالبان را نیز تشکیل میداد. طور مثال چنین گفته میشد که فلان طالب از اندیوالان فلان قوماندان یا رهبر طالب است. به این ترتیب طالب قدیم از جدید و طالب عسکری از ملکی شناخته میشد. زیرا که قوماندانان جنگی طالبان نزد همه معروف بودند.

حتی بعد از مرگ شخص مرکزی در سلسله اندیوالی، باز هم مجموعه با اسم او یاد میشد. مانند اندیوالان ملا محمد که در جنگ گرشک 1995 با اسمعیل خان کشته شد، تا اواخر عهد طالبان به همین نام یاد میشدند. همچنان دوستان ملا بورجان که خود در جنگهاییکه در نتیجه آن طالبان بر کابل تسلط حاصل نمودند 1996م به قتل رسیده بود.

بهمین سادگی نظام داخلی طالبان در حرکت بود و نتوانستند نظام پولیس و اردو را ایجاد نمایند. این امر سببی از اسباب سقوط سریع طالبان بحساب میرود. زیرا، اگر واحدهای نظامی و فرقه های عسکری منظم وجود میداشت، جنگ شان بر اساس یک پلان و قوماندۀ واحد صورت میپذیرفت. و اگر پولیس منظم وجود میداشت. حفظ امنیت داخلی در شهرها و ولایات بعهدہ جنگجویان جبهه واگذار نمی گردید. و بالآخره اگر اینهمه سیستم

ها وجود میداشت، طالبان با این سرعت در مقابل امریکاییها از بین نمی رفتند.

در عین حال، دیکتاتوری خاصی در اصدار اوامر میان طالبان وجود داشت و مرکزیت مطلق حکمفرما بود. تمام امور خصوصاً مسایل مربوط به جنگ و خطوط اول مستقیماً به ملا محمد عمر ارتباط میگرفت. این اوامر از ملا عمر بوسیله مخابره مستقیماً اخذ میگردد و حرف شخص دیگری غیر از وی قابل استماع نبود. مرکزیت در رهبری و دیکتاتوری در اداره، سبب دیگری از اسباب سقوط سریع و بلند بودن میزان خسارات آنها گردید خصوصاً در شمال افغانستان و بطور اخص در ولایات مزار شریف و قندز. زمانیکه حملات بالای مزار شریف شدت گرفت، مسئول مناطق شمال طالبان ملا نورالله نوری میخواست تا عقب نشینی نماید. زیرا که وضع نهایت وخیم بود و علاوه بر بمباردها شدید، امکانات قیام مردم منطقه از داخل نیز حیات طالبان را تهدید میکرد. مگر وی امر عقب نشینی از مزار شریف را به آن خاطر صادر نکرد که به خیانت و جن متهم نشود و منتظر دستور ملا عمر نشست.

هر چند ملا اختر محمد عثمانی معاون فرمانده کل قوای طالبان که ملا عمر ویرا به حیث خلیفه خود تعیین کرده بود، از مقر قیادت طالبان به ملا نورالله نوری گفت که با همراهانت مشوره نموده و تصمیم مناسبی را در زمینه اتخاذ نمایید. مگر ملا نوری میگفت: میخوام این فیصله را از زبان خود ملا عمر بشنوم. ملا اختر عثمانی برایش جواب داد: «من با ملا عمر بی ارتباط میباشم» این در حالی بود که ملا عمر مکالمه را می شنید اما از ترس اینکه مبادا موضعش طرف حمله قرار گیرد، نمیخواست

صحبت کند.^(۱)

تا اینکه تمام راه‌ها بروی شان بسته شد، و قتل عام‌های معروف افراد طالبان سبب همین مرکزیت شدید و بخاطر عدم وجود نظام و مؤسساتیکه يك دولت به آن نیاز دارد، صورت گرفت.

(د) عدم اعتماد طالبان بر دیگران:

طالبان در طول حکومت شان با خویشتن خود مصروف بوده و کوشش داشتند همه چیز را در انحصار خویش داشته باشند. این یکه تازی طالبان از حد تصور بالا بود حتی که اشتراك دیگران در جنگ شان با امریکا را نیز رد کردند. قرار گزارش بعضی شهود، رادیوی کابل قبل از آنکه توسط امریکاییها از میان برود، نواری از حکمتیار را پخش نمود که از هجوم امریکا بر افغانستان و لزوم قیام در برابر آن حرف میزد و تمام صحبت در تأیید طالبان بود. مگر امیر خان متقی وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان از این ناحیه شدیداً به قهر آمد و ضمن اتصال با مسئول رادیو ویرا تهدید نموده و به او امر نمود که نواری را قطع نماید. بناءً نواری در وسط قطع نمودند و تمام کسانیکه در آن لحظه به رادیو گوش میدادند، این توقف ناگهانی را احساس نمودند.

بعضی آگاهان امور میگویند: زمانیکه حکمتیار به طالبان پیغام فرستاد که در صورت پیاده شدن نیروهای پیاده امریکا در افغانستان، حاضر است در کنار طالبان به ضد آنها بجنگد و از

(1) مراجعه شود به کتاب پنج سال سلطه

طالبان از وحید مژده.

ایشان خواست که برایش مجال دهند. حرکت طالبان این تقاضای ویرا به آن دلیل رد نمودند که اگر بر امریکا پیروز شویم، مردم این پیروزی را به حکمتیار نسبت خواهند داد و اگر شکست برای ما مقدر باشد، پیوستن حکمتیار با ما، دردی را دوا نخواهد کرد. بناء تصمیم گرفتند به وی اجازه دخول به افغانستان را نداده و بگویند که به او احتیاجی ندارند!!

زمانیکه وضع وخیم شد و نزدیک بود همه چیز را از دست دهند، به حکمتیار گفتند: او میتواند به افغانستان داخل گردیده و ضد امریکا جهاد نماید، اما در مناطقی که از سیطره طالبان خارج است. با این منطق عجیب و با این طرز تفکر ساده لوحانه، رهبران طالب امور را به پیش میبردند و جنگ ضد امریکا و قوای ائتلاف را رهبری میکردند.

چهارم: بررسی تجربه حکومت طالبان بر افغانستان:

حکومت طالبان بر افغانستان یکی از تحارب بیشمار بود که در طول حیات کوتاه خود شاهد آن بودیم. بررسی درست این تجربه که بیش از پنج سال دوام کرد. به بررسی و تحقیق جداگانه نیازمند است. درینجا با اختصار میخواهم بگویم که: با صرف نظر از اینکه طالبان یک حرکت خود جوش افغانی بود و یا هم به اشاره و کمک جهات خارجی به وجود آمد و یا هم اینکه مستقلانه ظهور نمود و بعداً طرف استفاده دیگران قرار گرفت، در هر صورت در ابتدای نشأت حرکت، طالبان عبارت از افرادی بود که به اساسات اعلان شده و شعاری که بلند نموده بودند، مخلص بودند. اهداف طالبان در آنوقت در اعاده نظم و امنیت، سرکوبی ظلم و قطع دست اندازی به مال و جان مردم بود. تا زمانیکه طالبان در چوکات اهداف

مذکور باقیماندند، مردم نیز به ایشان خوش آمدید گفته و با طوع خاطر به ایشان تسلیم گردیدند.

اما بعد از دخول به کابل، طالبان وارد مرحله دیگری گردیده و با چالشهای نوروبرو شدند. در عرف افغانها، هر کسیکه پایتخت را در اختیار داشته باشد، حاکم قانونی افغانستان پنداشته میشود. طالبان نیز همین احساس را پیدا کردند ولو که حکومت شان را فقط سه کشور برسمیت شناخته بود، آنهم تا پایان 1997م مطابق با 1376هـ ش (بعد از استیلاي طالبان بالاي مزار شريف).

مرحله دولت از طالبان متقاضی تحول بزرگی بود زیرا که از يك حرکت داراي اهداف محدود بیرون گردیده سر و کارش با دولت بود که وظیفه آن رهبري مردم و تحقق مصالح دینی و دنیوی شان بشکل منظم و سازمان یافته میباشد. در حقیقت این تحول از طالبان میخواست که تغییر اساسی را در تکوین فکری و فرهنگی افراد و خصوصاً رهبران شان وارد سازند. تغییری که در کنار فهم درست از شرعیکه به قیام آن در شرایط کنونی همت گماشته بودند، از قضایای روز و مقتضیات عصر و چیزیکه دولتها به آن نیازمند میباشند، نیز با خیر باشند. وبه تعبیر یکی از علمای پیشین، باید طالبان به فقهاء مبدل میشدند. و فقیه کسی است که: بدین عالم و از عصر و زمانش آگاه باشد.

مگر متأسفانه که آن تحول از طالبان بعید به نظر میرسید. زیرا آنها به این باور بودند که آنچه از علم شرعی میدانند، برای اقامه حکومت اسلامی کافی میباشد. طور مثال: وزیر خارجه طالبان ملا حسن، مطالعه جرائد را باعث ضیاع وقت دانسته و میگفت: وقت انسان در مطالعه جرائد ضایع میگردد. چرا دو صفحه از قرآن را تلاوت نکنم که وقتم را در مطالعه روزنامه ها ضایع سازم.

برای کسیکه چنین می اندیشد، مستحیل است که در زمان کوتاهی از افکاریکه بر اساس آن نشأت کرده است، برگشت نماید، و یا هم مقتضیات تغییری را درک نماید. که مرحله نیازمند آن است ولی حرف درست تر اینست که اگر طالبان تغییر می کردند، در حقیقت طالب باقی نمی ماندند.

حل دوم: که طالبان بدون اینکه در خود تغییری وارد سازند، مردمان عالم و با تجربه در مجالات سیاست و حکومت داری را با خود شریک میساختند، تا اینکه ارگانهای دولت را فعال ساخته و آنرا از نو تنظیم می نمودند.

اما افراد طالبان نه تنها کسان دیگری غیر از خود را برای ادای این مهم اهل نمیدانستند بلکه آنها از نظر ایشان شر و فساد بودند. حتی کسانی را که به ایشان پیشنهاد یا نصیحتی را تقدیم می نمود، به نظر شک و تردید می نگریستند. طالبان نظامی را که بر اساس «اندیوالی» بنا نموده بودند، بهترین نظام حکومت داری می پنداشتند، به همین خاطر در جهل مرکب واقع شده بودند. زیرا که از یکطرف فن حکومت داری و اداره مردم در امور دنیا و دین شانرا بلد نبودند، و از طرف دیگر درک نمی کردند که به آن امور جاهل اند. و این چیزی است که بنام جهل مرکب یاد می گردد!!

کوتاه سخن اینکه هر قدر دولتی کوچک باشد، باز هم اخلاص به تنهایی خود برای برپایی نظام حکومت کفایت نمی کند.

ضرورت های علمی، فکری و اداری فراوان دیگری بود که طالبان نه تنها از عهده آن عاجز بودند، حتی که ضرورت آنرا نیز احساس نمی کردند. به همین خاطر به عناصر با تجربه اجازه ندادند که در کنار ایشان قرار گیرند. طالبان تصور عجیبی از مسایل داشتند. اموری را که از وظایف اساسی هر دولتی به حساب می

آید، خارج از دایرة کار حکومت خود میدانستند. یکی از روشنفکران افغان که رابطه نیکی با مولوي عبدالجليل معين وزارت خارجه و مسئول بيت المال مركزي طالبان داشت، ميگويد: به مولوي عبدالجليل گفتم كه طالبان و حكومت آنها بايد در رابطه به سواالگران مرد و زن كه تعداد شان بعد از آمدن طالبان روز بروز در شهرهاي پاكستان بيشتر شده ميروند، فكري بكنند. و براي اينكه انگيزه ويرا بيدار كرده باشم عملا از دستش گرفته و بجايي بردم كه تعداد بيشماري از افغانها مصروف تگدي بودند كه طبعاً به حيثيت حكومت طالبان و مردم افغانستان در مجموع لطمه وارد ميكرند. مولوي عبدالجليل بعد از مشاهده وضع با لهجه سردي گفت: « اين از مسئولتهاي ما نيست» عجباً؟ اگر مهيا ساختن فرصت زندگي آبرومند براي مردم در داخل كشور از وظايف حكومت نيست؟ پس چه چيزي مسئوليت آنست؟

با وصف اينهمه جهل به حقيقت اسلام و عدم آگاهي از اوضاع جهان، طالبان افغان از طالبان عرب بهتر بودند. طالبان عرب از طالبان افغان تقاضا داشتند كه روابط افغانستان با جهان خارج را بكلي قطع سازند. با مؤسسات بين المللي مقاطعه نموده و حكام دول اسلامي را تكفير نمايند. آنها از طالبان توقع داشتند كه افغانستان را مانند جزيره در بحر هند، از بقيه عالم بريده و در آن نظام اسلامي را قايم سازند. بهمين علت يكي از طالبان عرب به اسم عمر عبد الحكيم (ابو مصعب السوري) طالبان را بخاطر اينكه حكام دول اسلامي را تكفير نكرده و بعوض قطع روابط با دول اسلامي در صدد تحكيم روابط دو جانبه با آنها ميباشند، مورد نكوهش قرار ميدهد.

وي ميگويد: «از نقاط منفي عمده در نزد طالبان، يكي هم عدم

آگاهی شان بامور دنیا بصورت عموم و عدم آگاهی از احوال حکام ظالم، مرتد و مزدور عالم اسلامی میباشد. آنها از دول خائنی چون سعودی و پاکستان بیخبر میباشند و همین بیخبری در موافق سیاسی شان و حتی بالایی احکام شرعی نیز منعکس میگردد. خصوصاً در رابطه به سعودی، پاکستان و امارات و بعضی دول دیگر که در کنار ایشان قرار گرفته و آنها را برسمیت شناخته است».

ابو مصعب می افزاید: «چنین به نظر میرسد که طالبان به مدت زمانی طولانی و کوشش بی حد ضرورت دارند تا به آن حقایق پی ببرند. بناء اگر مفکوره جنگ با یهود و امریکا معقولیت خویش را ثابت نمود شاید طالبان مسئولیت آنرا با ما تحمل کنند، ولی فکر نمیکنم که موقف شان در رابطه جنگ با حکومت ممالک اسلامی چون سعودی و امارات و برخورد با آنها مانند موقف شان در رابطه به جنگ علیه یهود و امریکا باشد.

خداوند بهتر میداند ولی معلوم میشود که سبب این موقف آنها از یکطرف مصلحتهایی است. چون زیارت حج و عمره که مردمان غیر عرب با عظمت خاص آنرا بجای می آرند. که ایشانرا به سعودی بسته است و اصلاً تصور نمیتوانند که بخاطر مصالح دیگر از زیارت اماکن مقدس محروم گردند. از طرف دیگر، ایشان به آن باور نیستند که حکام مسلمین ظالم و فاجر اند و آنها (طالبان) منکر جهادی اند که در این کشورها علیه حکام جریان دارد... از ملا عمر و دیگران تصریحات زیادی درین رابطه صورت گرفته و پیغامهای امتنانیه به خادم حرمین فهد بن عبد العزیز و سایر حکام دول اسلامی ارسال شده است. باری با یکی از مسئولین طالبان در رابطه به کفر فهد گفتگو نموده دلایلی اقامه نمودم. وی لحظه

سکوت نموده بعداً با تعجب بطرفم نگاه نموده و گفت: اگر این دلایل درست باشد حتی نواز شریف هم کافر می‌گردد. یعنی اینکه در عدم صحت این دلایل شکی ندارم، زیرا که از قبول آن، تکفیر مرد مؤمنی چون نواز شریف نیز لازم می‌آید!! پس فکر کنید که چه اندازه نسبت به وضع جاری و سیاست جاهل بوده و از حکم شرعی درین رابطه بی‌خبر اند...»^(۱)

نویسنده مذکور به آن باور است که یکی از بزرگترین نقاط منفی طالبان موقف شان در برابر سازمان ملل و محافل بین‌المللی است. وی می‌گوید: «طالبان بارها و در پیی مشاکل متعددی خواهان کرسی افغانستان در ملل متحد گردیدند. طور مثال حین بروز مشکل شان با ایران ازین محافل خواستار تحقیق در قضیه شدند که به معنی طلب حکم از جانب این محافل در مشکلات معین می‌باشد... و بدون شک این یکی از بزرگترین مشکلات و نقاط منفی طالبان است که بعقیده بنده معادل مشکل زیارتها و قبور و حتی بیشتر از آنست!! این کارها و مواقف طالبان شبهات زیادی را در مورد موقف ما با طالبان ایجاد نمود که در کنار ایشان می

=====

(1) در نوشته های ابو مصعب کلمات نامناسب و داو دشنام به اشخاص و دولتها ذکر گردیده بود که بعضی از آنها را حذف نمودم و اما اتهام به کفر مردمان را درینجا بعنوان شاهد ذکر نمودم تا منهج تفکیر اینها را روشن نموده باشم آنهم به خاطریکه نشان دهم آنها نسبت به طالبان بسیار افراطی تر بودند نه ابراز موافقه با آرای وی.

جنگیم»¹.

قابل یادآوری میدانم که گروهی از رهبران حرکت طالبان نسبت به دیگران درین رابطه بهتر می‌اندیشیدند. این مجموعه تا حدی درک نموده بودند که در برنامه و سیاست طالبان باید تغییراتی وارد گردد. آنها مقتضیات برپایی نظام و ساختار حکومت را می‌دانستند. مگر بخاطر کوچکی این مجموعه آواشان قابل استماع نبود و اکثریت از نوعی بودند که قبلاً ذکر نمودم.

از طرف دیگر، فرماندهان جنگی تأثیر بزرگی بر ملا محمد عمر داشتند. زیرا که به وجود ایشان در جنگهای شمال ضرورت داشت و فرماندهان مصلحت شانرا در ادامه جنگ میدیدند زیرا که مصلحتهای مادی و معنوی ایشان به استمرار جنگ وابسته بود. فیصله در نظام طالبان بدست ملا عمر که لقب امیرالمومنین را یافته بود قرار داشت. ملا عمر از تمام اختیاراتی استفاده می‌نمود که برای یک امیرالمومنین واقعی وجود دارد و در غیاب شورایی ملزم نظام قایم بر دیکتاتوری سیاسی و دینی را بوجود آورده بودند. اگر احیاناً هم پیشنهادهایی از طرف بعضی دسته‌ها بخاطر اصلاح وضع می‌آمد، در صورت تصادم با مصلحت قوماندانان،

(1) به کتاب «افغانستان، طالبان و معركة امروزی اسلام» نوشته ابو مصعب سوری که بنابر شهادت محتویات کتاب در افغانستان اقامت داشته است، مراجعه صورت گیرد. این کتاب در سال 1998م در حدود 130 صفحه تحریر گردیده و در سایت «منبر توحید و جهاد» به نشر رسیده است.

از طرف ملا عمر نیز رد میگردید.

در کنار دو گروه مخلص جاهل، و مردمان آگاه، دسته سومي نیز در حرکت طالبان وجود داشت که میتوان نام مردم مصلحت جو را برایشان داد. در ابتدای نشأت حرکت طالبان و در جریان مسیر آنها، افرادی در درجات بالایی جای گرفتند که در صدد تحقق مصلحتهای شخصی خودشان بودند. مانند مولوي عبدالکبير، مسئول مناطق شرقي کشور و سرپرست صدارت بعد از وفات ملا رباني، همچنان مولوي ارسلا رحمانی یکی از وزرای دوره طالبان و عبدالحکیم مجاهد نماینده طالبان در آمریکا و عدة دیگر از رهبران و افراد طالبان. مقصد اصلی چنین اشخاص باقی ماندن در مناصب عالی و نزدیک شدن بیشتر به ملا عمر بود. ایشان منافع شانرا در هرج و مرج و بی نظمی و عدم وجود مؤسسات و نظام حکومتی میدیدند. مصلحت اینها در بین طالبان و گروه های دیگر حایل بوده نمیگذاشتند که میان شان تفاهم بوجود آمده و در نتیجه مردمان بیشتری در حکومت شریک گردیده و از نظام حفاظت نمایند.

با چنین ساختار فکری، حرکت طالبان در امر برپایی نظامیکه جوابگوی مشکلات شرعی و دنیوی - مردم باشد، عاجز آمدند. تأکید طالبان بر حل مسایل داخلی از طریق زور و استعمال قوه، سبب گردید که امکانات برپایی نظام معدوم گردیده و مشکلات مردم حل نشده باقیماند.

علاوه برین، حرکت طالبان اشتباهات بزرگی را مرتکب گردید که باعث گردید فرصتی را که بخاطر بیرون شدن افغانستان از بحران جنگ بدست آمده بود، ضایع سازند و بالآخره نظام شان سقوط نماید. آگاهان امور افغانستان اشتباهات بزرگ طالبان را در

موارد آتی خلاصه می نمایند:

مشکل اول - تاکید طالبان بر جنگ :

بزرگترین مشکل حرکت طالبان این بود که از ابتدای نشأت خود بر جنگ و فتح افغانستان از طریق زور تاکید داشتند. در برابر احزاب جهادی موقف خصمانه را اتخاذ نموده از تجارب تلخ مواجهه با آنها هیچ درسی را نیاموختند. طالبان تا آخرین لحظه، بر ادامه جنگ علیه مخالفان خود تاکید داشتند.

حرکت طالبان نظام خویشرا حکومت شرعی دانسته به آن باور بودند که نزد آنها امیرالمومنین موجود بوده و علماء با وی بعیت کرده اند. بناءً مخالفین باید این حکومت و نظام را بپذیرند، تا مشکل حل گردد. و بعد از آن امیرالمومنین مناسب حال هر يك، در موردشان فیصله خواهد نمود. بعضی را به محاکمه پیش خواهد نمود، بعضی دیگر را خانه نشین خواهد ساخت و دیگران را در وظایف حکومتی موظف خواهد ساخت.

بلی! نظر طالبان در مورد مخالفین شان بهمین منوال بود که گاهی با صراحت و گاهی هم با کمی خجالت زدگی، آنرا اظهار میداشتند. به گونه نمونه، وقتیکه از ملا وکیل احمد در مورد امکان سهیم ساختن مخالفین در وزارتها و تشکیل حکومت وسیع البنیاد پرسیده شد جواب داد: «زمانیکه از تقسیم وزارتها و سهیم ساختن ایشان در حکومت صحبت بعمل می آوریم، لابد باید در مورد چوکات تشکیل حکومت و اینکه چه کسی حق تعیین آنرا دارد صحبت نماییم. همچنان اینکه چه کسی مسئولیت ادای وظیفه در حکومت را دارد و این اداره اجرایی یا حکومت در برابر چه کسی مسئول است؟ قبول نظام امارت و پذیرفتن امیر آن شرط

اولی است، بعد از آن مسئولیت تقسیم وزارتها به یک روتین مبدل می‌گردد. قرار معلومات بنده، مخالفین تا هنوز آماده پذیرفتن نظام امارت اسلامی نمیباشند»^(۱)

درینجا ملا وکیل احمد می‌خواهد بگوید که لازم است تا اولاً امیرالمؤمنین را بپذیرند، بعداً سایر امور بشکل روتینی حل گردیده و امیرالمؤمنین مطابق لزوم دید در مورد هر یک فیصله صادر خواهد نمود.

سبب اصلی ناکامی مذاکرات طالبان با استاد سیاف، أحمدشاه مسعود، حکمتیار و دیگران، وجود همین روحیه در طالبان بود که اصلاً شرایط را برای مصالحه آماده نساختند. طبعاً مخالفین نیز با نقطه نظر طالبان در قضایا، نحوه اداره کشور و سیاست خارجی شان موافق نبودند. پذیرفتن شرط طالبان به معنی تسلیم شدن کامل به دکتاتوری طالبان بود که با وصف بیخبری از اسلام و شریعت الهی و عدم آگاهی از اوضاع حاکم بر افغانستان قوای اجرائیه، قضاییه و تنفیذیه را بطور کامل در دست داشتند. قبول چنین شرطی نه ممکن بود و نه هم معقول به نظر میرسید. گفته میشود که حتی حکمتیار وقتیکه به طالبان پیشنهاد نمود که حاضر است بدون اخذ کدام کرسی ای با طالبان پیوسته و بکابل عودت نماید، فقط بشرط اینکه طالبان شرایط را جهت اجرای انتخابات در مدت زمان معینی آماده سازند، این پیشنهاد نیز از

(1) به گفتگوی ملا وکیل احمد چینل تلویزیونی الجزیره مورخ 2001/1/4م در سایت الجزیره نت» مراجعه شود.

طرف طالبان رد گردیده باز هم بر ادامه جنگ با همه اطراف، اصرار نمودند.

اینکه طالبان هر نوع پیشنهاد مصالحه و آشتی با مخالفین شان را رد می نمودند يك علت اساسی داشت، و آن اینکه دخول رهبران مشهور در مناطق طالبان، طبعاً باعث شکستن انحصار قدرت به دست طالبان گردیده و در نتیجه چلنجی بود برای قیادت ملا محمد عمر، این بدان معنی نیست که مخالفین طالبان اشتباهات نداشتند. در حقیقت اشتباهات آنها از اشتباهات طالبان بیشتر بود، اما خاتمه دادن به جنگ و رسیدن به مصالحه و آشتی مسئولیت طرف قوی تر (طالبان) بود. اصرار طالبان بر ادامه جنگ و کوشش در جهت حل مسایل از طریق زور، بالآخره شرایط را جهت مداخله اجنبی آماده ساخت. طالبان با همه مخالفین از کمونیست گرفته تا جهادی معامله یکسان می نمودند که عبارت از کوشش در جهت امحای ایشان از طریق استعمال قوت بود. حتی تعامل شان با احزاب جهادی، خشن تر از تعامل شان با کمونیستان بود. بزرگترین مشکل طرز حکومتداری طالبان همین سیاست هلاکت بار بود.

طالبان زمانیکه در اوج قدرت قرار داشتند هر نوع تفاهم و دیالوگ با مخالفین را رد می نمودند. چینیکه فرصت هجوم امریکا بر افغانستان نزدیک گردید از استاد ربانی، استاد سیاف و اتباع ایشان خواستند که اگر با امریکا همکاری نکنند، مشکلات خود را با آنها بطریق قابل قبول (برای مخالفین) حل خواهند نمود. جواب ایشان چنین بود که شما فرصت را از دست دادید و وقت صحبت گذشت، حالا منتظر سرنوشت خویش باشید!

متأسفانه سایکولوژی تمام گروههای افغانی همینگونه است.

وقتیکه خویشتن خود را قوی تر احساس میکنند، راه حل‌های مسالمت‌آمیز و صحبت و دیالوگ را رد می‌نمایند و بر موقف خویش مبني بر جنگ و امحاي مخالفين از طریق زور اصرار می‌ورزند. چنانچه رباني و مسعود با حکمتیار چنین کردند و حکمتیار با ایشان. همچنان طالبان با سیاف، رباني و مسعود و حکمتیار از در همین سیاست پیش آمدند و اینها نیز در خاتمه با طالبان همان سیاست را دنبال نمودند. آیا کسی ازین مواقف درسي خواهد گرفت؟

مشکل دوم- اتکاي حکومت طالبان بر جهات بیروني:

مشکل خطرناک و مهلك دیگر طالبان این بود که در عموم مسایل خاصاً قضایای جنگ و صلح بالاي سازمان استخبارات عسکري پاکستان (ISI) متکي بودند. استخبارات پاکستانی بیشتر از طریق علمای مورد اعتماد طالبان چون مولوي فضل الرحمن، مولوي سمیع الحق و مفتي نظام الدین شامزئي و دیگران، در صدد جلب اعتماد طالبان بود. بدون شك دستگاه اطلاعاتی پاکستان بر اساس منافع ملی پاکستان حرکت میکرد، در حالیکه طالبان در تطبیق برنامه‌هایشان نه منافع خودشان را در نظر داشتند و نه هم مصالح افغانستان را.

اعتماد طالبان بالاي جهات پاکستانی تا آخرین روزهای حکومت شان بحال خود باقیماند. وقتیکه هیأتی از علمای پاکستانی برهبري جنرال محمود احمد به قندهار رفته و با ملا عمر ملاقات نمودند، قضیه را چنین طرح نمودند که پاکستان در کنار امریکا نمی‌ایستد بلکه مساعدت آن را در جنگ بر ضد تروریسم در ظاهر بخاطر این قبول نموده است که برای امریکا، طالبان و

خود پاکستان وقت بیشتر بدهد. بلکه همکاری آمریکا را - صرف در ظاهر - به خاطر مقابله علیه تروریسم پذیرفته است ولی هدف حقیقی ما آن است که فرصت خوبی را هم برای خودمان دست و پا کنیم و هم برای طالبان و هم برای آمریکا! و آنکه تا بتوانیم قهر و غضب آمریکا را قدری تخفیف نماییم، و از سوی دیگر فرصت را بر هندوستان قطع سازیم تا از این قضیه به نفع خود و به ضرر پاکستان استفاده نکند، خواست مان با اتخاذ این موضع گیری آن است که فرصتی را برای پاکستان بدست آریم. تا مسائل خود را ترتیب نماید و فرصتی برای آمریکا آماده سازیم تا این قضیه را به شیوه درست و صلح آمیز حل و فصل نماید، و نیز فرصتی را برای طالبان بدست آریم تا موضوع را از طریق دیگری غیر جنگ فیصله کنند. ما با این تصمیم گیری می توانیم که هم پاکستان را از خطر کنار بکشیم و هم طالبان را. پاکستان موقف محیلانه خویش را به خود ملا عمر تقدیم داشت. از این رو ملا عمر تا لحظه های واپسین بر آن بود که هیچ جنگی رخ نخواهد داد و پاکستان می تواند که تهاجم آمریکا را از سر افغانستان دفع نماید. همین طور در غفلتی سنگین بسرمیبرد تا آنکه همه چیز بواسطه نیروهای آمریکایی تخریب گردید، این تخریب در واقع امر ره آورد اتکا و اعتماد کور کورانه طالبان بر جهت های بیرونی به شمار می رود. این انتقاد صرف متوجه گروه طالبان نمی شود، بلکه تمام گروههایی که لگام کار خود را به جهت های خارجی می سپارد، مستحق این ملامتی پنداشته می شود، چه آن جهت خارجی روسیه باشد که اسباب تباهی افغانستان را فراهم نموده یا هند یا ایران و یا آمریکا. همه آنانی که زیر نظر جهت های خارجی فعالیت می نمایند، با سرنوشت حکومت طالبان مواجه خواهند شد.

اگر واکنش طالبان در برابر نیروهای امریکایی، در شماری از منطقه‌های جنوبی و جنوب غربی، وابسته به جهت‌های خارجی باشد، در رسیدن به اهداف خویش به شکست و ناکامی مواجه خواهند شد؛ زیرا جهت‌های خارجی عادت دارند که تا زمانی به همکاری خود ادامه می‌دهند که اهداف‌شان برآورده شود، و پس از آن مقاومت و دست‌اندرکاران آن‌را، در معرض معامله با جهت‌های دیگری قرار می‌دهند.

طالبان و اعضای القاعده در کجا پنهان شدند؟

از زمانی که نظام طالبان فرو پاشیده، این پرسش مطرح است که طالبان در کجا پنهان شدند؟ همه مردم این سؤال را مطرح می‌کردند: طالبان چه شدند؟ در کجا پنهان شدند؟

پیش از آنکه به آن پرسش به طور تفصیلی پاسخ گوئیم می‌خواهیم که خواننده عزیز را از وضع و ساختار جغرافیایی افغانستان آگاه سازیم و هم چنان لازم است که در مورد سرشت قبیلوی و ساختار اجتماعی مردم افغانستان روشنی اندازیم. پس از آن تصور آنچه در اینجا گفته می‌شود، آسان می‌گردد:

از پنجاه تا شصت فیصد از سرزمین افغانستان را کوه‌های مرتفع و صحراهای پهناور تشکیل داده است. گاه انسان در یکی از کویرهای پهناور یا دره‌های دراز آن با موترش ساعت‌ها، تنها طی طریق می‌کند بی‌آنکه با انسانی روبرو شود یا روستایی را به چشم ببیند. کار آسانی نیست که بتوان این سرزمین بزرگ و صعب‌را زیر کنترل خویش در آورد و بر اوضاع و احوال آن چیره شد، حتی در زمان‌های آرامی و لحظه‌های بدور از جنگ و اختلاف نیز کنترل بر تمام آن ناممکن و دور از دسترس می‌باشد.

این از یکسو و از سوی دیگر، شماری از منطقه های افغانستان، به ویژه جاهایی که رهبران طالبان از آن برخاسته، از قوانینی قبیلوی و عادات قومی پیروی می نمایند. اگر ثبوت شود که فلان شخص و شایسته شخص دیگری را کرده و اسباب آزارش را فراهم آورده، دشمنی میان آن دو خانواده یا دو قبیله تا چندین نسل ادامه خواهد یافت.

پس از این مقدمه کوتاه، اظهار می دارم: آگاهان بر اوضاع جاری می گویند: رهبران طالبان و اعضای آن به طیف های گوناگونی منقسم می شدند؛ هر طیفی وسیله و شیوه ویژه برای پنهان شدن برگزیدند تا آنکه اوضاع آرام بشود یا آنکه آنها از سر آمادگی گیرند. افراد منسوب به طالبان به دسته های مختلف تقسیم می گردند:

دسته اول - جنگاوران عادی : شماری از افراد طالبان که در صفوف این حرکت قرار داشتند آنهايي بودند که منسوب به طلبه مدرسه های علوم دینی نه بلکه از جمله افراد جنگی احزاب جهادی گذشته نیز بکار می رفت، یا آنها کسانی بودند که عضویت ارتش حکومت کمونستی را عهده دار بودند، آنها بودند که عمامه را به کلاه عوض نموده ریش های بلند خود را کوتاه نمودند و به کارهای عادی خویش بازگشتند و شماری در صفوف آنانی وارد شدند که پس از طالبان در صحنه سیاسی در آمدند. به ویژه در مناطق جنوبی، جنوب غربی و شرقی.

دسته دوم - کارمندان پایین رتبه افراد طالبان که در پست های پایانی حکومت شان کار می کردند، آنانی که اسباب اذیت و آزار مردم را فراهم نکرده بودند و به کسی آسیبی نرسانده بودند در مناطق خودشان باقی ماندند و با مشکلاتی روبرو نشدند. ولی

آنانی که مردم را آزار کرده بودند، یا هراسی احساس می کردند به پاکستان بازگشتند، و هر کدام مشغول وظیفه شد که قبل از به وجود آمدن جنبش طالبان بدان اشتغال داشتند چون: امامت در مساجد یا تدریس در مدارس و یا تجارت و امور دیگر.

دسته سوم - این گروه که طیف بزرگی از جنگجویان طالب را تشکیل میدهد در مناطق جنوب غرب افغانستان، آنجا که از سایه نفوذ و سیطره نیروهای آمریکایی و ائتلاف بدور است، زندگی میکنند. يك تن از روزنامه نگاران پاکستانی که از ولایات هلمند و قندهار و ارزگان دیدار کرده بود، و می خواست که گزارشی برای شبکه تلویزیونی چپانی آماده کند، گفت که وی دسته ها و گروه های زیادی از افراد طالبان را دیده است که با سلاح های خفیف مسلح بودند و در این مناطق به گشت و گذار می پرداختند و می گفتند که ما در انتظار دستورهای امیرالمؤمنین ملا محمد عمر هستیم. این گروه هایی که مسلح باقی مانده اند آنده از طالبانی هستند که در سنگرها و قرارگاه های طالبان در ولایتهای قندهار، هلمند، ارزگان و هرات، فراه و غیره باقی مانده بودند و به سبب جنگ به خطر زیادی مواجه نشدند و در جنگ های تن به تن واقع نگشتند. صرف به بمباردمان هوایی مواجه شدند و بس. چونکه اکثر سرزمین های افغانستان را کوه های مرتفع و صعب العبور تشکیل داده در آن بمباران تأثیر بزرگ ندارد و شماری از آنها طالبانی هستند که از جبهه شمال کابل جان به سلامت بردند و به آن مناطق عقب نشینی کردند. در ضمن آنها رهبران جنگی نامور طالبان که، از بمباران و دستگیری و مرگ نجات یافته بودند، چون ملا داد الله و غیره، قرار داشتند.

دسته چهارم - شماری از افراد طالبان در میان خانه ها و قبیله

هایشان به کمک عرف قبیله و منطقه باقی ماندند و مردم از آنها حمایت کردند و کسی از افراد منطقه روی به وشایت آنها نکردند. دسته پنجم: تعداد زیادی از افراد حرکت طالبان به پاکستان وارد شدند. عده در مناطق قبیله نشین در مناطق مرزی میان پاکستان و افغانستان باقی ماندند، گروهی از آنها در شهرهای بزرگ پاکستان چون کراچی و کوئته و غیره مخفی شدند. علاوه بر گروه ها و دسته های یاد شده شمار زیادی از افراد طالبان، تا هنوز هم در زندان های ائتلاف شمال در کابل و مزار شریف و شبرغان در نزد جنرال عبدالرشید دوستم زندانی هستند، و در انتظار سرنوشت شان، بی آنکه محکمه وجود داشته باشد و یا آزاد گردند، لحظه شماری می نمایند. آنانی که آن دسته ها را در اختیار دارند، در مقابل رهایی افراد عادی آنها چه پاکستانی اند یا افغانی خواهان پرداخت مبالغ هنگفتی می باشند.

چیز دیگری که برای طالبان کمک نمود اینست که آنها از عکس برداری، در زمان اقتدار خویش جلوگیری می نمودند، این امر سبب گردید که عکس ها و تصویرهای آنها در دست اخبار و دشمنان ایشان کمتر قرار گیرد و آنها با این حال نام های خود را تغییر دادند و در قیافه هایشان کمی دگرگونی ایجاد کردند، و با این حال از دید دشمن و پیگرد وی رهایی یافتند.

ولی افراد مربوط به القاعده یا جنگجویان خارجی ای که در صف طالبان می جنگیدند بسیاری آنانی که جان به سلامت بردند به کشورهای خودشان بازگشتند. بازگشتن طالبان پاکستانی برایشان کار سختی نبود که از طریق مرزهای مشترک میان پاکستان و افغانستان به کشور خود رفتند، و عربهایی که در افغانستان بودند، شماری از ایشان به پاکستان رفته از آن طریق به

کشورهای خودشان رفتند و شمار دیگری از ایشان به راه ایران بازگشتند ایرانی ها چند دسته از ایشان را بازداشت نمودند تا بر سر آنها در- حال ضرورت- تجارت کنند.

اکثر افراد تحت فرماندهی طاهر یولداش، آنانی که مربوط به کشورهای آسیای میانه، مخصوصاً حرکت اسلامی ازبکستان می شدند، با تعداد زیادی از حرکت های جهادی مردم کشمیر، به کمک و همکاری برخی از گروه های جهادی پاکستان، در مناطق مرزی میان افغانستان و پاکستان جابجا شدند. میان مجاهدین آسیای میانه و ملیشه های پاکستانی در منطقه "انگور اده" جنگ سختی رخ داد که در اثر آن، چندین تن از افراد ارتش و ملیشه پاکستان کشته شدند و خود آنها از آن منطقه به مناطق وزیرستان رفتند و حکومت و ارتش پاکستان به خواست آمریکا جنگ گسترده را علیه آنها در ماه می 2004م تدارک دید، چنانچه روزنامه های پاکستانی به زبان اردو آن قضیه را انعکاس می دادند، ارتش پاکستان متحمل خساره های بزرگی شد و در اثر کشته شدن تعداد زیادی، ارتش پاکستان مجبور به عقب نشینی شد. در این جنگ ها یکتن از رهبران قبیلوی پاکستان بنام نیک محمد که از افراد طالبان حمایت می نمود نیز کشته شد.

دسته های بزرگی از جنگجویان غیر افغانی در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان یا مناطق غیر مسکونی افغانستان، همراه با افراد طالبان به سر می برند. آنها همین حالا نیز در آن مناطق سکونت دارند با تمام آزادی به گشت و گذار می پردازند، و گاه در برابر نیروهای نظامی آمریکا یا حکومت افغانستان عملیات هایی نیز انجام می دهند. تحلیلگران بر آن هستند که تمام افراد تنظیم القاعده که قادر به فرار به پاکستان شدند به آن گروه پیوستند. زیرا

آنها می‌هراسیدند که ممکن استخبارات پاکستانی استخبارات آمریکایی FBI که در مناطق زیادی از پاکستان برای خود آشیانه درست کرده، آنها را دستگیر نماید.

آگاهان بر آن هستند که حملات تفتیشی‌ای که نیروهای آمریکایی در مناطق وجود طالبان و عربها در داخل افغانستان انجام دادند، تا هنوز در پاکسازی این منطقه از وجود افراد طالبان و القاعده مؤفق نشده‌اند. هنگامی که نیروهای آمریکایی از پاک ساختن این منطقه مأیوس گردید و از آن ترسید که در اثر جنگهای متعدد آینده که رخ خواهد داد تلفات زیادی را متحمل خواهد شد، کار عملیات در این مناطق را به نیروهای حافظ صلح بین‌المللی همراه با اردوی ملی افغانستان که به توسط خود آنها تربیت می‌شوند، مأمور پاک‌سازی آن منطقه ساختند.

تا هنوز هم جنگ در آن منطقه ادامه دارد، و در آینده نیز خاموش نخواهد شد. زیرا ارتش متهاجم اتحاد شوروی سابق در افغانستان که (120) هزار نفر بود همراه با ارتش حکومت کمونیستی که به (300) هزار تن می‌رسید قادر به بسط سیطره و کنترل بر این مناطق سخت و صعب‌العبور، نشده بود. چگونه آمریکا با داشتن (20000) بیست هزار نفر قادر خواهد شد که آن منطقه را زیر کنترل خویش در آورد!!؟

پنجم: حکومت استاد ربانی پس از فروپاشی نظام طالبان: زمانی که طالبان از شهر کابل به تاریخ (13/11/2001م مطابق با 22/عقرب/1380 هجری) بیرون رفتند و نیروهای ائتلاف شمال/جبهه متحد اسلامی وارد آن شهر گردید، رژیم طالبان فروپاشید، استاد برهان‌الدین ربانی اعلان نمود که وی رئیس‌جمهور رسمی

افغانستان است که سازمان ملل متحد هم به وی اعتراف دارد ولی ورود به کابل تا تاریخ (2001/11/17م مطابق با 26/عقرب 1380 هـ ش) به تعویق افتید. قبل ازین استاد ربانی مدت پنج سال و یک ماه و بیست و دو روز در حال آوارگی و بیرون از پایتخت بسر برده بود. بعد از فروپاشی نظام طالبان وزارت های عمده حکومت را افراد وابسته به جبهه متحد اسلامی؛ از سازمان های مختلف آن تصاحب شدند. کرسی های سه وزارت عمده؛ دفاع، امور داخله، و امور خارجه را سه تن از ولسوالی پنجشیر بدست گرفتند: (جنرال محمد قسیم فهیم وزیر دفاع، محمد یونس قانونی وزیر داخله، عبد الله عبد الله وزیر امور خارجه) و اکثریت مطلق موقعیت های حساس را نیز از افراد خودشان جابجا نمودند. از آن رو کم تردیده میشد که در وزارتخانه های مهم و از قبیل نیروهای ارتش، امنیت ملی و پولیس و در وزارتخانه های دیگر نیز افرادی از سازمان های دیگر و ساکنان مناطق دیگر دیده شود.

استاد ربانی به آن پندار بود که کنفرانس «بون» به شکست مواجه می شود، و او بخودی خود رئیس جمهوری افغانستان باقی خواهد ماند. این موضوع را رادیوی (BBC) به تاریخ 2001/11/14م به زبان عربی از تصریحات خود او منتشر ساخت. هنگامی که از طرف شماری از اعضای جبهه متحد اسلامی، از داخل، و از طرف سازمان ملل متحد، از بیرون، بروی فشار وارد شد که به نفع شخصی که کنفرانس «بون» رویش اتفاق می نماید از قدرت کنار رود. حکومت را به تاریخ (2001/12/12م مطابق با 21/قوس 1380 هـ ش) به حامد کرزی تسلیم داد و با این کار به دور دوم زمامداری وی که صرف یک ماه و پنج روز دوام نمود، نقطه پایان گذاشته شد.

ششم - فراورده های کنفرانس « بون » یا نظامی بر پایه های وسیع:

پیش از آنکه طالبان از قندهار نیز صحنه سیاسی را ترک گویند و نظام آنها کاملاً فروپاشد، سازمان ملل - بلکه ایالات متحده آمریکا - خواهان کنفرانسی شدند که به تاریخ (27/11/2001م مطابق با 6/ قوس/ 1380 هـ ش)، در شهر بون آلمان برگزار شود تا سرنوشت افغانستان را پس از فروپاشی نظام طالبان، رقم زند. آمریکا بر آن شد که در این کنفرانس چهار گروه از گروه های صلح طلب افغانستان، به درخواست سازمان ملل متحد مشارکت داشته باشند. و از مشارکت دادن گروه های مهم دیگری اعماض نمود. در این کنفرانس سرنوشت ساز افرادی هم شرکت جسته بودند که از سواد بهره نداشتند!! گروه های چهارگانه که در کنفرانس مذکور سهم گرفتند عبارت بودند از:

1- هیئت روم:

این مجموعه را شخصیت های مختلف افغانی ای تشکیل می دادند که به گروه شاه مخلوع محمد ظاهر به خاطر اقامه نظامی سیاسی سکولار به طرز نظام های غربی در افغانستان، گرد آمده بودند. این گردهمایی را به خاطری «مجموعه روم» می خواندند که محمد ظاهر شاه در شهر روم سکونت داشت از طرف این مجموعه هیئتی متشکل از دوازده تن شخصیت های افغانی که در رأس آنها عبد الستار سیرت، یکتن از وزرای دوره محمد ظاهر، قرار داشت. وی به حیث انسان متوازن و علاقمند به مسایل دینی، معروف است که در زمان ظاهر شاه چندی در دانشگاه کابل تدریس می کرد و بعداً در سعودی در دانشگاه «ام القری» در شهر مکه مگرمه به تدریس پرداخته بود.

از شخصیت های مهم دیگری که در ترکیب این هیئت شامل بود؛ هدایت امین ارسلا، عزیز الله واصفی، و جنرال عبدالرحیم وردک، بودند که عامل گردآوری آنها صرف ظاهر شاه بود.

2- هیئت جبهه متحد (اتحاد شمال):

هیئتی متشکل از ده تن از اعضای جبهه متحد اسلامی، در کنفرانس شرکت جستند. اعضای هیئت از طرف احزاب عضو ائتلاف چون: شورای نظار، جمعیت اسلامی، جنبش ملی (جنرال دوستم)، حزب وحدت، اتحاد اسلامی، و غیره، انتخاب شده بودند. در رأس هیئت محمد یونس قانونی قرار داشت ترکیب هیئت را افراد آتی تشکیل می دادند: خانم آمنه افضلی، سید حسین انوری، عبدالرحیم کریمی، احمد ولی مسعود، عارف نورزی، خانم سیما ثمر، فرمانده عبدالله خان، حاجی عبد القدیر والی سابق ننگرهار و رئیس شورای ولایات مشرقی که به رسم اعتراض، جریان کنفرانس را ترک گفت و به افغانستان بازگشت.

3- هیئت قبرص:

این مجموعه از طرف همایون جریر، داماد حکمتیار، که از منطقه پنجشیر می باشد، تشکیل شده بود. آقای جریر از سالیان درازی در ایران می زیست و در آنجا به ایجاد چنین مجموعه همت گماشت. قبلاً به سبب آنکه حکمتیار به او اعتمادی فوق العاده داشت، در حزب اسلامی از چهره های به نام و قوی شناخته می شد، وی داریبی ها و مبالغ هنگفتی از حزب اسلامی را که به قصد سرمایه گزاری به نفع سازمان گرفته بود، برداشته، مخالفت خود را با رهبری سازمان اعلان داشت. پس از آن به پشتیبانی ایران و برخی از کشورهای غربی، فعالیتت را زیر نام «تلاش برای دستیابی به آشتی ملی» راه انداخت و چهره های سرشناس افغانی

را زیر این نام گرد می آورد، و غالباً گردآوری ها را در شهر قبرص انجام می داد، زیرا در آنجا از خود هتل داشت. افرادی که به گرد او جمع شده بودند هم گرایش اسلامی داشتند و هم ملی و هم سکولارستی و نژادی. این مجموعه بنام مجموعه قبرص شهرت یافته بود. هیئتی که از این مجموعه در کنفرانس «بون» شرکت جسته بود از هفت تن متشکل بود و در رأس آن همایون جریر خودش قرار داشت.

4. هیئت پشاور:

این يك مجموعه تازه تشکیل یافته بود که به توجه پاکستان و زیر سرپرستی پیر سید احمد گیلانی ساخته شده بود، اولین کنفرانسی که جهت صلح در افغانستان از طرف آنها تهیه دیده شده پس از حادثه 11 سپتامبر بود. تحلیلگران بر آن هستند که آن مجموعه به توجه پاکستان ساخته شد تا دکمه فشاری در دست داشته باشد که در روند جریان های سیاسی و ساختار حکومت در افغانستان نقش خودش را بازی نماید.

هیئتی که از طرف این مجموعه در شهر بون شرکت جسته بود عبارت از سه تن بود به رهبری حامد گیلانی فرزند سید احمد گیلانی و دو تن اعضای وی عبارت بودند از داکتر انوار الحق احدی - شوهر فاطمه دختر سید احمد گیلانی - و حفیظ الله آصف محسنی فرزند آیت الله محسنی یکی از رهبران شیعه. در آن زمان این هیئت به حیث يك هیئت تمثیل کننده پشتون ها شناخته شد در حالی که رئیس هیئت از جمله پشتون ها نبود. زیر خانواده گیلانی از جمله پشتون ها نه بلکه هفتاد یا هشتاد سال پیش از عراق آمده در افغانستان مسکن گزین شده است.

ساختار و نتایج کنفرانس (بون) :

وقتی که در تشکیل این کنفرانس نگاه گذرا افکنده شود می توان دریافت که جهت های تنظیم کننده آن کنفرانس، در ساختار آن چند چیز را مد نظر داشته است:

1. بنیاد نژادی : شماری از افراد شرکت کننده در کنفرانس بر اساس نژاد انتخاب شده بودند. هیئت پشاور که تمثیل کننده پشتون ها باشد، ائتلاف شمال (جبهه متحد اسلامی) که نمایندگی از نژاد های کوچک چون تاجکها و هزاره ها و ازبکها میکرد.
2. راضی نگه داشتن دول همسایه: شمار دیگری از آن افراد برین اساس اختیار شده بود که دول همسایه را راضی نگه دارند. مثلاً هیئت قبرص بعنوان گروه متفاهم با ایران دعوت شد و هیئت پشاور به آن لحاظ که از پشتیبانی پاکستان برخوردار می باشد.
3. رضایت آمریکا: اساس دیگری که از روی آن افراد و جهت های شرکت کننده در کنفرانس انتخاب شدند، رضایت آمریکا بود. از جهتی که آمریکا خوش بود در کنفرانس شرکت داده شد، و کسی که از این امتیاز برخوردار نبود از مشارکت نیز کنار گذارده شد.

شرکت کنندگان کنفرانس در کاخ تاریخی پترسبرگ، گرد آمدند. سازمان ملل متحد در باره آینده افغانستان با ساختار حکومت جدید پس از فروپاشی نظام طالبان، پیشنهادی را تقدیم نمود تا در کنفرانس مورد بحث قرار گیرد. پس از تعدیلات اندک در آن به تاریخ (5/12/2001م مطابق با 14/ قوس / 1380 هـ ش) روی ورقه پیشنهادی ملل متحد موافقه صورت گرفت. پیشنهاد سازمان ملل متحد شامل نقاط آتی می شد:

1. به تاریخ (22/12/2001م مطابق با 21/ قوس / 1380 هـ ش) زمام

امور را در افغانستان، برای مدت شش ماه آینده، اداره مؤقتی در دست گیرد و روی بازسازی افغانستان و تشکیل لویه جرگه اضطراری کار کند. تشکیل لویه جرگه به توسط کمیونی منتخب از طرف سازمان ملل متحد که تعداد اعضاء آن به 21 تن می رسد و بر اساس شروط معینی که در توافق نامه بن واضح شده، صورت می گیرد.

2- کمیون آمادگی برای لویه جرگه از زیر نفوذ اداره مؤقت بیرون بوده ملل متحد مخارج آن را همراه با سکرتریت ویژه برای آن، به عهده میگیرد.

3- شاه مخلوع محمد ظاهر در برنامه های لویه جرگه سهم گیری فعال می داشته باشد و ممکن است که مجالس آن را زیر سرپرستی خود قرار دهد.

4- توسط لویه جرگه اضطراری و موافقه آن، حکومت انتقالی ای برای مدت دو سال تشکیل میابد که در خلال آن برای انتخابات عمومی، موافقت بر قانون اساسی جدید افغانستان، آمادگی گرفته می شود سپس حکومت مستقل و منتخب در افغانستان تشکیل می گردد.

5- از جمله وظایف عمده اداره مؤقت آن است که نظام ستره محکمه (دادگستری عالی) مطابق با نورم های بین المللی بازسازی شود. و ملل متحد خودش را مکلف می داند که اداره مؤقت را در تشکیل یک اردوی ملی، نیروی امنیتی و پلیس، بازسازی دستگاه اداری دولت، یاری رساند. اداره مؤقت حق دارد که نیروهای نظامی امنیت زیر سرپرستی ملل متحد را جهت متحقق ساختن امنیت در افغانستان، فرا خواند.

در کنفرانس روی پیشنهادات تقدیم شده از طرف سازمان ملل

متحد یا بعبارت دیگر پیشنهادات تقدیم شده از طرف ایالات متحده آمریکا، پس از تعدیلات اندک موافقه شد. این در حالی بود که ملل متحد اعضای شرکت کننده در کنفرانس را که پیشنهاداتی ضد و نقیض ارائه می داشتند و هیچگاه با هم به توافق نمی رسیدند، و قتیکه مشارکین را خسته کردند و به هیچ توافقی نرسیدند. درین وقت ملل متحد برنامه خود را به میدان کشید و به این ترتیب به آن توافق صورت گرفت و آنرا بر کرسی نشانید. در حالی که پیشنهادات آماده از طرف ملل متحد را پس از تعدیلات اندک بر کرسی نشانند همه کف زدند که دستاورد بزرگی بدست آوردند !! در حالی که جهت تنظیم کننده برنامه توانست که همه برنامه اش را بر آنها تحمیل نماید و در آن کنفرانس تشکیل دولت مؤقت به تفصیل ذیل ساخته شد.

- آقای حامد کرزی رئیس اداره مؤقت، شخصی که مورد تأیید کامل آمریکا بوده از پروژه آمریکایی سازی افغانستان جانبداری می کند، او مکلف شده بود تا قبایل پشتون جنوب غرب افغانستان را علیه نظام طالبان بشورانند، چنانچه عبد الحق مکلف بود که قبایل پشتون جنوب و شرق کشور را برانگیزد.

- خانم سیما ثمر، به حیث معاون رئیس اداره مؤقت در شئون زنان، این زن از رهبران مائویستها و یکی از فعالین در عرصه حقوق بشر و حقوق زن به شمار می رود که از طرف هیئت روم پیشنهاد شده بود.

- جنرال محمد قسیم فهیم معاون رئیس اداره مؤقت و وزیر دفاع او از یکی از مدرسه های دینی بنام (دار العلوم العربیه) در کابل فارغ التحصیل شده و از جمله مجاهدین سابقه دار جبهه پنجشیر به شمار آمده در زندگی فرمانده احمد شاه مسعود مسئول

استخبارات بود، او از طرف ائتلاف شمال (جبهه متحد اسلامی) پیشنهاد شد.

- محمد محقق، معاون رئیس اداره مؤقت و وزیر پلان، او یکی از رهبران حزب وحدت از نژاد هزاره به شمار می‌رود که از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- هدایت امین ار سلا، معاون رئیس اداره مؤقت و وزیر مالیه، او مربوط نژاد پشتون می‌شود و با خانواده ظاهر شاه قرابت خویشاوندی دارد که از طرف هیئت روم پیشنهاد شد.

- شاکر کارگر، به حیث وزیر انرژی و آب، او یکی از کمونستان مشهور و یکی از نزدیکان جنرال دوستم می‌باشد و از طرف جبهه متحد اسلامی!! پیشنهاد شد.

- دکتر عبدالله عبد الله، وزیر خارجه، او فارغ التحصیل دانشکده طب دانشگاه کابل است، بعد از فراغت از فاکولتة طب در دوران کمونستها به احمد شاه مسعود پیوست. در ابتداء سکرتر فرمانده احمد شاه مسعود بود سپس مسئولیت روابط خارجی او را به عهده گرفت و از جمله نزدیکان او به شمار می‌رفت. پدرش از نژاد پشتون از منطقه قندهار و مادرش از منطقه پنجشیر بوده است. وی از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- محمد یونس قانونی به حیث وزیر داخله، او از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل فارغ التحصیل است، و از جمله افراد مورد اعتماد احمد شاه به حساب می‌رفت، لذا از طرف وی هیئت های گوناگونی را در خارج و داخل کشور سرپرستی نموده است. و از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- سید مصطفی کاظمی، به حیث وزیر تجارت، او از منطقه بامیان بوده یکی از رهبران سکولار شیعه مذهب به شمار می‌رود و

با ایران و دول غربی روابط خوب دارد. که از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شده بود.

- محمد عالم رزم، به حیث وزیر صنایع و معاون، او یکی از کمونستان معروف و تیوری پرداز به شمار می رفت، از نژاد ازبک است، که از طرف جنرال عبد الرشید دوستم (جبهه متحد اسلامی!!) پیشنهاد شده بود.

- محمد عارف نورزی، به حیث وزیر صنایع خفیفه، او یکی از فرماندهان مربوط اتحاد اسلامی استاد سیاف بود و از منطقه قندهار می باشد، که از طرف استاذ سیاف (جبهه متحد اسلامی) به آن کار پیشنهاد شد.

- سید مخدوم رهین، به حیث وزیر اطلاعات و فرهنگ، از باشندگان کابل می باشد، و یکی از مؤیدین سرسخت پروژه آمریکایی و غربی سازی افغانستان به شمار می رود. او از دوستان نزدیک زلمی خلیل زاد سفیر امریکا در افغانستان می باشد، لذا مقام خود را در تمام حکومت های تشکیل شده حفظ نمود.

- انجنیر عبدالرحیم بحیث وزیر مخابرات، او از دانشکده هندسه (فاکولته انجنیری) دانشگاه کابل فارغ التحصیل می باشد و از نژاد تاجک و از ولایت بدخشان بوده یکی از اعضای بلند پایه سازمان جمعیت اسلامی تحت رهبری استاد ربانی به شمار می رود، چونکه از پشتیبانی غرب برخوردار نبود، در هنگام تشکیل حکومت انتقالی مقام خود را از دست داد، او از طرف استاد ربانی (جبهه متحد اسلامی) پیشنهاد شده بود.

- میرویس صادق به حیث وزیر کار و امور اجتماعی، او فرزند فرمانده معروف در جنوب غرب افغانستان، جنرال محمد اسماعیل خان والی هرات، و جوانی نارس بوده به سبب آن

اسماعیل خان متحمل انتقاد شدیدی شد. او در ولایت هرات به ترغیب جهاتی خارجی در اواخر اپریل 2004م کشته شد. او از طرف جبهه متحد اسلامی زیر فشار پدرش به آن مقام پیشنهاد شده بود.

- محمد حنیف حنیف بلخی، به حیث وزیر حج و شئون دینی، او یکی از نویسندگان و شاعران معروف است، از نژاد تاجک و از باشندگان ولایت بلخ در شمال افغانستان می باشد. او یکی از اعضای جمعیت اسلامی (استاد ربانی) بوده از طرف جبهه متحد اسلامی برای این مقام پیشنهاد شده بود.

- عبد الله وردک، به حیث وزیر شهداء و معلولین او از ولایت میدان وردک است، از نژاد پشتون، و یکی از شخصیت های مهم اتحاد اسلامی استاد سیاف به شمار می رود. و مقام خود را در دروه حکومت انتقالی نیز حفظ کرد او از طرف استاد سیاف (جبهه متحد اسلامی) برای این پست معرفی شده بود.

- رسول امین، به حیث وزیر آموزش و پرورش، او یکی از نژاد پرستان سرسخت پشتون و طرفدار غربی سازی و سکولار سازی افغانستان می باشد، بخاطر مخالفتی که با جبهه متحد اسلامی پیدا کرد مقام خود را در حکومت انتقالی از دست داد.

- سهیلا صدیقی به حیث وزیر صحت عامه، او در رژیم کمونستی به رتبه جنرالی دست یافته بود. او از جمله دکتوران معروف افغانستان است، از نژاد تاجک و با شخصیتی مستقل که با هیچ جهتی ارتباط نداشت.

- دکتر شریف فایز، به حیث وزیر تحصیلات عالی، او درباره اندیشه صوفیگری از یکی از دانشگاه های امریکا دکتری گرفته، از نژاد تاجک و از منطقه هرات می باشد. از سی سال به اینسو در

امریکا بسر می برد، تا گوش هایش سکولار است، می خواهد که جامعه افغانستان را در یک شبانه روز به جامعه غربی بدل سازد، در این راستا با قوت کار می کند، او را جنرال اسماعیل خان از طرف جبهه متحد اسلامی!! به آن پست پیشنهاد کرده است. با وصفی که از طرف جهت های افغانی حتی اسماعیل خان مورد تایید نبوده با آنهم بخاطر ارتباط فکری با غرب، مقام خویش را در حکومت انتقالی نیز حفظ نمود.

- عبدالخالق فضل، به حیث وزیر فواید عامه، از نژاد تاجک است که از طرف هیئت روم پیشنهاد شد.

- عبد الملك انور به حیث وزیر انکشاف دهات، از نژاد تاجک که از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- حاجی عبد القدیر، به حیث وزیر شهرسازی و مسکن، از نژاد پشتون ولایت ننگرهار بود و در عین زمان والی ننگرهار نیز بود، میان او و ائتلاف شمال در کنفرانس بن اختلاف رخ داده از کنفرانس به رسم اعتراض بیرون شد، بعدها از طرف افرادی "مجهول الهویه!!"، پیش روی مقر وزارتخانه اش کشته شد. او نیز از طرف جبهه متحد اسلامی برای این مقام پیشنهاد شده بود.

- محمد صدیق فرهنگ به حیث وزیر بازسازی و تعمیر مجدد، پدرش از رجال دستگاه شاهی ظاهر شاه بود، دارای گرایش چپی میباشند، صدیق فرهنگ یکی از مقربین ظاهر شاه به شمار می رود و از طرف هیئت روم برای این مقام پیشنهاد شده است.

- سلطان حامد سلطان به حیث وزیر ترانسپورت از نژاد هزاره شیعه، از طرف ائتلاف شمال پیشنهاد شد.

- عنایت الله نظری به حیث وزیر عودت مهاجرین، از نژاد تاجک، از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- سید حسین انوری به حیث وزیر زراعت، او یکی از رهبران حرکت اسلامی به رهبری محمد آصف محسنی به شمار می رفت. و از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- منگل حسین به حیث وزیر آب رسانی از نژاد پشتون های ناقل در ولایت بغلان است، او از دانشکده زراعت فارغ شده و یکی از اعضای بلند پایه حزب اسلامی حکمتیار به شمار میرفت و بعدها با حزب اسلامی اختلاف پیدا نمود و به امریکا رهسپار گردید که از طرف هیئت پشاور به آن منصب پیشنهاد شد.

- عبد الرحیم کریمی به حیث وزیر عدلیه، او از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل فارغ شده، در ابتداء (بنام عباس کریمی) با حزب اسلامی (حکمتیار) بود و سپس در صف جمعیت اسلامی (ریانی) ایستاد و از افکار و اندیشه نویسندگان ایرانی متأثر می باشد، پس از آنکه به وزرات رسید، از جمله طرفداران پروژه غربی و حکومت کرزی شد و حتی در یک مصاحبه با (BBC) به زبان فارسی گفته بود: باید بیست فیصد قانون را از مصادر اسلامی گرفت و بس. و هشتاد درصد دیگر را از قوانین غربی اخذ نمود!!! بخاطر همین تغییر جهت دادن توانست که مقام خود را در دوره انتقالی حکومت کرزی نیز حفظ نماید او از طرف جبهه متحد اسلامی برای این مقام پیشنهاد شد.

- دکتر عبد الرحمن به حیث وزیر هوانوردی و توریسم، از ولایت نورستان، در اوایل معاون احمد شاه مسعود بود، او مردی مکار و محیل و فریبکار بود، همین دکتر عبد الرحمن روابط احمد شاه مسعود را با کمونستان برقرار کرد، از ناحیه تدین و اخلاق شخصی نا مطلوب بود، بعد ها با احمد شاه مسعود اختلاف پیدا نمود، به صف پروژه غربی در آمد و از مؤیدان ظاهر شاه شد، از

تمام روابط احمد شاه مسعود آگاهی داشت، و به طور دایم در برابر شورای نظار خطری سهمگین به شمار می رفت، پس از بازگشت به افغانستان به تأیید جهت های خارجی به حیث وزیر هوانوردی تعیین شد. بعداً در طیاره توسط افرادی "ناشناس!!" کشته شد شماری از حجاج به قتل او متهم شدند، بعدها خود حامد کرزی اظهار داشت که افرادی از وزارت امنیت ملی در کشتن وی دست داشتند و او از طرف هیئت روم به آن پست پیشنهاد شده بود.

اختلافات پیرامون کنفرانس بن:

کنفرانس بن مایه اختلاف شدیدی را میان گروه های افغانستان - چه کسانی که در آن شرکت جستند یا نه - فراهم آورد. آنانی که در آن مشارکت نداشتند بر آن بودند که باید قضایای سرنوشت ساز افغانستان در داخل کشور به فیصله می رسید و حکومت های که در بیرون تشکیل می شود و بر مردم افغانستان تحمیل می گردد نمایندگی از مردم کرده نمی تواند و در غالب احوال حکومتی وابسته و مزدور می باشد. این رأی مخالفین حکومت کنونی است. استاد سیاف از استاد ربانی خواسته بود که از رأس حکومت کنار رود و نظام را به یک کمیسیون بسپارد که از گروه های ائتیمی و دینی مختلف ساخته شده باشد تا ضرورت به ایجاد کنفرانس در بیرون کشور آنهم زیر سایه نظام غربی نیفتد ولی استاد ربانی این پیشنهاد را یکی از فریب ها و حیل های استاذ سیاف تلقی نمود و پیشنهادش را رد نمود.

استاد سیاف و استاد ربانی از سازمان ملل متحد خواسته بودند که کنفرانس در بیرون کشور تشکیل یابد تا در مورد مسایل اساسی به توافق رسد ولی مسایل جزئی و تفصیلی در داخل

افغانستان به مناقشه و بحث گرفته شود منظور آنها از این پیشنهاد آن بود که کار تشکیل اداره مؤقت به مجلس شبیه به لویه جرگه اضطراري واگذار شود که توسط آن تشکیل یابد و این مجلس در کابل ایجاد شود تا بدین وسیله بتوانند که بر آن تأثیر داشته باشند و استاد رباني برای مدت دیگری نیز به حیث رئیس جمهوری باقی بماند یا یک فیصله دیگری که برای آنها قابل پذیرش باشد صورت بگیرد. استاد سیاف چندین بار اظهار داشته است که "فرانسیس و ندرل" برای وی وعده داده بود که، کنفرانس، مسایل اساسی را در آنجا بحث می کند و مسئله تشکیل حکومت به جلسات تفصیلی که در کابل برگزار می شود، واگذار خواهد شد.

سازمان ملل متحد بلکه ایالات متحده آمریکا پیشنهادی را مبنی بر تشکیل اداره مؤقت و حکومت انتقالی تقدیم نمود. کار بر آن استوار بود که همه آن گامها به تشکیل حکومت دایمی در افغانستان بیانجامد. کنفرانس درباره وزیران حکومت و تشکیل حکومت به بحث و گفتگو پرداخت. وقتی که استاد رباني و استاد سیاف دیدند که مساله تشکیل حکومت از دستشان بیرون رفت، از محمد یونس قانونی رئیس هیئت جبهه متحد اسلامی به اصرار خواستند که به کابل بازگردد. تا آن حد که یونس قانونی اظهار داشت که اگر استاد رباني موافقت خود مبنی بر تعیین وزیران ائتلاف شمال را به زودترین فرصت ارسال نکرد او (قانونی) خودش نام هایی را بدون موافقه او پیشنهاد خواهد کرد.

آگاهان امور بر آنند که آن کار آغاز جدایی میان شورای نظار به رهبری قسیم فهیم و یونس قانونی و عبد الله عبد الله، و میان جمعیت اسلامی به رهبری استاذ رباني به شمار می رود. با آنکه در

اذهان، جدایی از سال‌ها به این سو پیدا شده بود. رهبران شورایی نظار و نزدیکان احمد شاه مسعود اظهار داشتند که فرمانده مسعود در اواخر عمرش به آن نتیجه رسیده بود که رهبری ناسالم و ناتوان که عبارت از استاد ربانی باشد، چندین بار فرصت را بر او ضایع ساخته و باعث از دست رفتن نتایج انتصارات او در میدان نبرد شده است.

آنانی که به احمد شاه مسعود نزدیک اند اظهار می‌دارند که احمد شاه مسعود به آن قناعت رسیده بود که استاد ربانی رهبری ناتوان است لذا بر آن شده بود که خودش را به حیث قیادت و رهبری بدیل مطرح سازد و از این جهت بود که خودش بحیث یک قیادت سیاسی که تمثیل کننده جبهه متحد باشد از کشورهای اروپایی دیدار به عمل آورد. هم چنان با ظاهر شاه به طور مستقیم و غیر مستقیم مذاکراتی انجام داد و گذشته از آن هیئت‌هایی را زیر سرکردگی یونس قانونی و دیگران به انگلستان و جاهای دیگری فرستاد و ابتکار کنفرانس‌هایی را درباره مسأله افغانستان روی دست گرفت. احمد شاه مسعود در زندگی خود منتظر فرصت بود تا خودش را از زیر رهبری استاد ربانی رهایی بخشد. چون این کار در زندگی‌اش جامه عمل نپوشید، افراد نزدیک وی پس از مرگش به آن آرمان جامه عمل پوشانیدند و خودشان را از استاد ربانی رهایی بخشیدند.

در پهلوی این اختلافات، در داخل کاخ پترسبرگ نیز اختلافاتی وجود داشت. مثلاً الحاج عبد القدیر که اعتراض کرده سالون مذاکرات را به قصد افغانستان ترک گفت، اظهار داشت که همه چیز از طرف برگزار کنندگان کنفرانس آماده شده بود و از ما میخواستند که صرف در آن امضاء کنیم. انوار الحق احدی - رهبر

افغان ملت- نیز سالون مذاکرات را ترك نموده به مقررش بازگشت و در قرارداد امضا نکرد و از سوي ديگر هیئت قبرص نیز مخالفت شان را اظهار نموده با امتیازاتی که برایشان داده میشد موافقه نکرده به ایران بازگشتند. قرارداد بن صرف میان ائتلاف شمال و هیئت روم به امضاء رسید و آنها در واقع قدرت را میان هم تقسیم نمودند، و در حقیقت کنفرانس بن امتداد مذاکرات میان هیئتهای احمد شاه مسعود و هیئتهای شاه مخلوع بود و چیزی بیشتر از آن نبود.

چگونه حامد کرزي به ریاست جمهوری انتخاب گردید؟؟

برخی گمان دارند که حامد کرزي از طرف جهت های شرکت کننده در کنفرانس بن به حیث رئیس اداره مؤقت پیشنهاد شده بود، و بنابر این پیشنهاد بود که افراد شرکت کننده در کنفرانس با نام وی موافقه نمودند و این موضوع را استاد ربانی در بعضی از مصاحبه هایش اظهار داشته، و هم چنان رئیس هیئت ائتلاف شمال آقای یونس قانونی در کانفرانس بن در مصاحبه های متعددی به آن قضیه اشاره نموده گفته است که ما یقین داشتیم که ما دارای کشوری آرام نخواهیم شد تا آنکه تمام اقوام و ملیت های افغانستان در تشکیل حکومت آینده مشارکت نداشته باشند. به ویژه ملیت پشتون که جزء بزرگی از ملت افغانستان را تشکیل میدهد، از آن رو نام آقای حامد کرزي را پیشنهاد نمودیم تا ریاست اداره مؤقت را به عهده گیرد با وصفی که استاد عبدالستار سیرت با من رابطه خویشاوندی دارد. از پیشنهاد نامش به حیث رئیس اداره مؤقت جلوگیری نمودیم زیرا که مشکل افغانستان حل نمی شد. لذا مصلحت ملی را بر مصلحت شخصی خودمان ترجیح

دادیم. در حالی که آقای سیرت اغلیت آراء هیئت روم را از آن خود کرده بود ولی باز هم برای این منصب جناب حامد کرزی پیشنهاد گردید، چرا؟!.

آگاهان امور بر این هستند که موضوع از آن قرار نبود که آقای قانونی اظهار داشته است. بلکه در انتخاب حامد کرزی به حیث رئیس اداره مؤقت افغانستان دست های مخفی کارش را کرده بود و برای آنها در ظاهر نشان دادند که انتخاب کرزی از طرف خود شرکت کننده ها رخ داده است.

قبل از آن تاریخ نام حامد کرزی به سر زبان ها بود و بر سر آن مشوره ها شده بود و جهت های مختلفی در این باره بحث و تبادل نظر کرده بودند. چنانچه (بوب و دورد) گفته است که (جیمز ایف دوینز) مکلف شده بود تا شخص مناسبی را برای اداره مؤقت افغانستان دریابد و پیشنهاد نماید. او نام حامد کرزی را برای این کار پیشنهاد نموده بود. در این امر موافقه دول منطقه نیز گرفته شده بود. از این رو بود که نام عبد الستار سیرت با وصفی که از مجموع پانزده رأی از آراء هیئت روم یازده رأی را از آن خود کرده بود رد شد و از طرف هیئت روم برای ریاست اداره مؤقت پیشنهاد نگردید. ولی حامد کرزی در حالی که از آن مجموعه پانزده رأی برنده صرف دو رأی شده بود باز هم برای اشغال ریاست اداره مؤقت پیشنهاد گردید. و امین ارسلان صرف یک رأی را برده بود.

سازمان ملل متحد بلکه در حقیقت ایالات متحده امریکا، در خلال کنفرانس بن فضا را برای تعیین و انتخاب حامد کرزی آماده میساخت. لذا اخضر ابراهیمی در صحبتی افتتاحی کنفرانس گفت: لازم بود که در این کنفرانس حامد کرزی نیز با ما می بود ولی نظر به شرایط و مشکلاتی که وجود داشت نتوانست که در

کانفرانس شرکت نماید لذا از وي مي خواهيم که از طريق تلفون با ما صحبت کند. از آن رو او از طريق تلفون به زبان فارسي صحبت نمود و سپس سخنانش را به پشتو نیز تکرار کرد.

تحليلگران بر آن هستند که شرکت هاي نفتي امريکايي به ویژه شرکت يونيکال تلاش داشتند که حامد کرزي را بر افغانستان تحميل نمايند و اکثر آگاهان به آن موضوع اشاره نموده اند.^(۱)

هفت: نقش خليل زاد و دانشگاه آمريکايي (بيروت):

يکي از افغانان امريکايي - که عبارت باشد از زلمي خليل زاد - در تشکيل اداره مؤقت افغانستان و به امضاء رسيدن قرار داد بن نقش بسيار بارزي بازي نمود. بلکه مي توان گفت که آن شخص مشکوک در قضيه افغانستان و سياست خارجي آمريکا در قبال افغانستان نقش تعيين کننده داشته است. او شخصيتي محوري در پروژه کنوني امريکا در افغانستان به شمار ميرود. بلکه آگاهان او را حاکم امريکايي (Viceroy) افغانستان مي پندارند. زيرا که قضايای اساسي در پايتخت افغانستان به اجازه و مشوره او فيصله مي گردد.

چون او در قرارنامه بن نقش بنيادي بازي نموده است مي سزد که در اين سطور کمی پيرامون شخصيت او اطلاعاتي مفصل تر داشته باشيم.

زلمي خليل زاد در سال 1951م در شهر مزار شريف از والديني

(1) رکه افغانستان در آتش نفت، بشر احمد

پشتون که اصل آنها به ولایت لغمان بازمی‌گردد، متولد شد، پس از ولادت او خانواده اش از مزار شریف به کابل مهاجرت نموده خلیل زاد در لیسه عالی غازی درس خواند و فارغ التحصیل گردید. در خلال درس های دوره لیسه زبان انگلیسی را فرا گرفت، و سپس بورسی در سال های دهه هفتاد قرن گذشته از دانشگاه امریکایی بیروت دریافت نمود. پس از فراغت از آن دانشگاه به امریکا سفر نمود و در دانشگاه شیکاگو به ادامه تحصیل پرداخت و توانست که در سال 1979م در علوم سیاسی گواهی نامه دکتری بدست آورد. در اثنای تحصیل با خانمش "شیریل بنارد" Cheryl Benar - که یهودی و تبعه اتریش است و در آن زمان او نیز تحصیل می‌کرد - آشنا شد و با وی ازدواج نمود. هر دو زن و شوهر درباره انقلاب اسلامی ایران به مطالعه پرداختند، شیریل بنارد، پس از آن مقاله های متعددی پیرامون آزادی زن نگاشت و همچنان چندین سناریو به تحریر درآورد چون (بوفه یا ریستوران مغولی) و بر سر مرزهای پاکستان و افغانستان می‌نشینم.

زلمی خلیل زاد در ابتدای دهه هشتاد در دانشگاه کولومبیا به تدریس علوم سیاسی پرداخت، و در عین حال با مشاور امنیت ملی آمریکا در حکومت جیمی کارتر که زبگنیو برزنسکی (Zbigniew Brzezinski) نام داشت، ایفای وظیفه می‌نمود. در سال 1984م کارت شهروندی امریکا را بدست آورد، در زمانی که (جورج شولتز) وزیر خارجه بود او نیز برای مدت یکسال در وزارت خارجه آمریکا کار کرد از آن رو که زبان های فارسی و پشتو را خوب می‌دانست، در کمیته برنامه ریزی سیاسی در وزارت خارجه آمریکا وظیفه دائمی بدست آورد. آن زمانی بود که افغانستان از طرف نیروهای شوروی مورد هجوم قرار گرفته بود.

آنجا با پاول ولفوویتز (Paul Wolfowitz) یکی از محافظه کاران جدید و یکی از مؤیدین پروژه صهیونیستی، و مدیر کمیته برنامه ریزی سیاسی زمان ریگان، ایفای وظیفه نمود. از آن زمان رابطه میان ولفوویتز و زلمی خلیل زاد استحکام یافت.

در آن دوران خلیل زاد پیرامون جنگ افغان شوروی مقاله های متعددی تحریر نمود و از آن رو شخصیتی مهم و مشهور شد که در سطح امریکا شهرت پیدا نمود. او از شخصیت‌های محوری و کلیدی امریکا در قبال قضیه افغانستان به شمار می رفت. در دوران جنگ میان عراق و ایران 1985-1989م به حیث مشاور وزارت خارجه آمریکا وظیفه اجراء نمود.

زمانی که جورج بوش (پدر) به ریاست جمهوری رسید، زلمی خلیل زاد به حیث همکار معاون دوم دفاع امریکا در امور برنامه ریزی تعیین گردید. این بار دیگر بود که خلیل زاد با رئیس پیشین خود ولفوویتز که ترفیع نموده به حیث معاون دوم وزیر دفاع دیک چینی در آمده بود، یکجا شد. در آنجا زلمی خلیل زاد با دیک چینی که در آن زمان وزیر دفاع بود و حالا معاون رئیس جمهوری است، آشنا شد. زمانی که بل کلینتون به ریاست جمهوری رسید، در سال 1992م زلمی خلیل زاد را از تمام مقام های دولتی اش بیرون نمود. لذا در شرکت **Rand Corporation** به حیث مشاور در امور دفاعی و نظامی ایفای وظیفه نمود. در عین حال زلمی خلیل زاد در شرکت یونیکال امریکایی که در عرصه استخراج نفت و گاز کار می کند، کار می نمود. حامد کرزی یکی دیگر از مشاورین آن شرکت بود که در آن زمان میان خلیل زاد و حامد کرزی آشنایی پیدا شد. این آشنایی باعث آن شد تا کرزی در نهایت به حیث رئیس اداره مؤقت افغانستان تعیین گردد و پس از آن در تعیین وی به حیث

رئیس حکومت انتقالی نیز نقش مهم بازی نمود. زمانی که جورج بوش (پسر) نخستین بار در سال 2000م به قدرت رسید، دیک چینی او را به حیث رئیس کمیته تعیین نمود که وظایف را از حکومت گذشته به حکومت جدید در وزارت دفاع انتقال می نمود. پس از آن جورج بوش او را رئیس کمیسیون شئون آسیای میانه و خلیج فارس، تعیین نمود. این کمیته جزئی از فعالیت های مجلس امنیت ملی آمریکا بود که در رأس آن کوندولیزارایس، مشاور امنیت ملی آمریکا قرار داشت. با این کار رابطه او با یکی دیگر از هرم های قدرت (کوندولیزارایس) در اداره حالی آمریکا برقرار گردید.

این است زلمی خلیل زاد یا شخصیتی که در اداره ورژیم آمریکا، از نام و آبروی زیادی برخوردار می باشد. نامبرده مورد تأیید تمام شخصیت هایی که زمام اقتدار را در آمریکا فعلا در دست دارند، می باشد. چون: رامسفیلد - وزیر دفاع - و دیک چینی - معاون رئیس جمهوری، و کوندولیزارایس و پاول فولوویتز و غیره. از این رو بود که نشان کارنامه های زلمی خلیل زاد در ساختن اداره مؤقت افغانستان به روشنی دیده می شد. او شرایط را برای حامد کرزی که از همکاران وی در شرکت یونیکال امریکایی بود، مهیا نمود.

از جانب دیگر خلیل زاد سعی داشت که شماری از دوستان خود را در آن اداره مؤقت جابجا سازد عده زیادی از آنها کسانی بودند که از دانشگاه امریکایی در بیروت فارغ التحصیل شده بودند! چنان می نماید که فارغ التحصیلان دانشگاه امریکایی در بیروت در حکومت کنونی افغانستان و در برنامه آمریکا برای افغانستان به طور عموم، نظر به اینکه تأیید خلیل زاد را با خود دارند، نقشی

بزرگ بازي مي کنند. از آن جمله مي توان از دکتر اشرف غني احمد زي وزير ماليه نام برد که در اين پروژه نقش بسيار محوري داشته نقش وي از خليل زاد و حامد کرزي کمتر نمي باشد. وي نزد بانک جهاني شخصي مورد اعتماد به شمار مي رود. او نيز از دانشگاه امريکايي در لبنان فارغ شده و قبل از آمدن به افغانستان در برخي از دانشگاه هاي امريکا تدریس مي کرد. يکي ديگر از آنها دکتر شريف فايز وزير تحصيلات عالي است، او همه تلاشهايش را در راه غربي سازي جامعه افغانستان بکار مي گيرد. هم چنان خالد پشتون که در ظاهر سخنگوي رسمي والي قندهار مي باشد ولي در حقيقت مسئول پروژه امريکا در جنوب افغانستان است و رابطه ميان اداره محلي و ارتش امريکا در منطقه را برقرار مي سازد و از جمله شخصيت هاي مهم پروژه امريکا در افغانستان به شمار مي رود. يکي ديگر از فارغ التحصيلان آن دانشگاه يوسف پشتون مي باشد که بجاي حاجي عبدالقدير، که توسط افراد مجهول در کابل ترور گرديد، به حيث وزير فوآد عامه تعيين گرديد در حالي که منصب والي قندهار را نيز با خود داشت شخصيتهاي مهم ديگري نيز وجود دارند که در راستاي اجراي پروژه امريکا در افغانستان نقش بازي مي نمايند و از آن دانشگاه فارغ التحصيل شده اند.

فصل چهارم
 آمریکا در افغانستان چه کارهایی را انجام داده؟
 و
 چه می کند؟

آمریکا در افغانستان چه کاری انجام داده است؟؟

آمریکاییها در خلال تهاجم شان بر افغانستان مرتکب جنایت های بزرگی شدند که در واقع با ارتکاب این جنایات نقاب از چهره آنها افکنده شد و حقیقت آنها برای جهانیان روشن گردید. آنها به اثبات رساندند که سیاست آمریکا بر آن استوار است که در راه اهداف خویش از ارتکاب هر گونه ظلم و ستم و تجاوز و جنایت دریغ نمی ورزند. شعارهایی را که سر می دهند از قبیل حقوق انسان همه اش خالی و بی مفهوم و بی معنا است. چه امریکایی ها نه از کشتن کودکان دریغ ورزیدند و نه از کشتن زنان و ریش سفیدان و غیره بلکه همه را یکسان با تازیانه ستم کوبیدند و مساویانه هدف بمباردمان و تعدی قرار دادند. هدف آنها برایشان اجازه میدهد که بدترین وسایل هم که آنها را به آن برساند، از استفاده آن دریغ ندارند. نزد آنها مسلح و بی سلاح، برابر است. در سطور آینده سعی شده که به جنایات امریکایی ها که در افغانستان مرتکب شده و آنکه از تعدی و تجاوز در حق مردم افغانستان انجام داده اند اشاره نماییم. این اشارات بر اساس احصائیه ها و ارقام و

معلومات دقیق استوار است نه تبلیغات دروغین و اخبار مبالغه آمیز.

اول: استعمال اسلحه ممنوع:

امریکایی ها در افغانستان از تمام سلاحها و وسایل دست داشته خود استفاده نمودند حتی برخی از اسلحه هایی را بکار بردند که در سراسر جهان استعمال آن ممنوع می باشد. در برخی از مناطق بم های daisy cutter که وزن یکی از آن میان ده الی پانزده تن می باشد و از طول (141.6) اینچ برخوردار می باشد استعمال نمودند. این بم ها از جمله خطرناک ترین انواع اسلحه سنتی به شمار می رود. هنگامی که نیروهای امریکایی این بمها را در منطقه توره بوره علیه طالبان و القاعده پرتاب می نمودند، پنجره ها و دیوار خانه هایی را که در مسافت هفتاد تا هشتاد کیلومتری آن قرار داشتند می جنباند و تکان می داد. آوازه های سهمگین آن انفجارها سبب گردیده که شماری از مردمی که در آن نزدیکی سکونت داشتند، توازن عقلمانی خودشان را از دست بدهند.

همچنان نیروهای امریکایی انواعی از موشک های خطرناک و تخریب گر را استعمال نمودند چون: (AGM-860 Cruise Missiles) و موشک های (GM-130) و هواپیماهای بدون خلبان و یورانیوم پراسس شده. از کارمندان مؤسسات خارجی شنیدم که متخصصان منطقه توره بوره را معاینه نمودند که در آن آثار یورانیوم ذوب شده را بدست آوردند. لذا پیرامون آن گزارش هایی به سازمان ملل متحد تقدیم داشتند ولی گزارش های داده شده مخفی کرده شد و برای روزنامه های جهانی داده نشد و به سبب فشار های امریکا هیچ نوع انعکاسی در جهان نداشت.

روزنامه های جهانی و منطقوی نقل کرده که «دکتر اسیف دوراکوتیش» یکی از متخصصان یورانیوم، ادرار (17) هفده نفر از باشندگان مناطقی را در کابل و جلال آباد و توره بوره که متحمل سخت ترین بمباردهاها از طرف امریکا شده مورد تحلیل قرار داده به آن نتیجه رسیده که اندازه متوسط یورانیوم در یک لیتر خون (315.5) می باشد.

دکتر اسیف در مرکز مطالعات طبی مربوط یورانیوم - یکی از مراکز مستقل در امریکا - عضو می باشد. و پس از آنکه وسایل استعمال شده نظامی امریکا در افغانستان را مورد مطالعه قرار داد، به آن نتیجه رسیده بود که امریکا و متحدانش در افغانستان مرتکب استعمال بم های خبیثه (Dirty bombs) نیز شده اند.^[1]

امریکایی ها در جنگ خود علیه افغانستان از بم های خوشه ای از نوع (87-1000 IbCBU) و از نوع (97-BLU) در بیشتر از 128 شهر و روستا استفاده کرده اند. این موضوع توسط (Euc Falt) مدیر (UNIC) که زیر سرپرستی سازمان ملل قرار دارد، افشاء شده است. این نوع از اسلحه نیز در شمار سلاح هایی به شمار می رود که از لحاظ قانون جهانی استعمال آن ممنوع قرار داده شده است. بیشترین مناطقی که مورد هجوم بم های خوشه قرار گرفته بود، مناطق اطراف شهر هرات و منطقه توره بوره در شرق و همواری های شمال کابل می باشد. هواپیماهای امریکایی صرف در خلال پنج هفته نخست بیش از ششصد (600) بم خوشه در خطوط اول جبهه طالبان فرو ریخته بودند. این بم ها در برابر افراد،

(1) روزنامه جنگ پاکستانی، 23 می 2003 م.

وسایط نقلیه، پایگاه ها و بخاطر از بین بردن مخزن های مواد سوخت و ذخیره های اسلحه بکار می رود. در هر یک از این بم های خوشه به تعداد (202) بم کوچک جابجا شده که حجم هر یک از آنها اندازه یک پیپه نوشابه های گازی می باشد. این بم های خوشه به توسط چتر به زمین فرود می آید در سیصد قدمی سطح زمین منفجر می شود و بم های کوچک آن در مسافه (800×400) متر مربع منتشر می شود و چون این بم های کوچک انفجار نماید هر یک از آن به 300 قطعه و پارچه مبدل می گردد. و بر این اساس می توان گفت که یک بم خوشه دارای (60600) پارچه آهن می شود. (202×300) و هر پارچه بم اگر از مسافت (100) متری به انسان اصابت نماید او را از بین می برد. اکثر این بم های کوچک منفجر میشوند و حداقل 5% از آن منفجر نمی شود که تا سالیان متمادی باقی می ماند و در آینده نقش مین را در برابر افراد بازی می نمایند.

هوایماهای آمریکایی در شمال کابل در مناطق کلکان و قره باغ و دینار کلی به تاریخ (10) نومبر سال 2001م مطابق با 19/ عقرب/ 1380 هـ ش، که خط اول طالبان در آنجا تشکیل شده بود مورد هجوم بم های خوشه قرار داد. هنگامی که گروه های مین پاکي آن منطقه را به تاریخ های (9-20) جنوری سال 2002م مطابق با 19-30 جدي 1380 هـ ش، سروی نمود، به این نتیجه رسید که در آن منطقه، بمباردمان آمریکا بیشتر از 100 قطعه مین خطرناکی را بر جای گذاشته که منفجر نشده و جان تعداد زیادی از مردم را مواجه با خطر ساخته است.

عده از خبرگان بر آن هستند که آن بم های منفجر نشده به مراتب خطرناکتر از مین هایی اند که در زمین جابجا شده اند. نذیر احمد یکتن از کارمندان مؤسسه OMAR برای مین پاکي می گوید :

هنگامی که بم‌های خوشه‌ای آمریکا را دیدیم مین‌ها و بم‌های روسی را فراموش کردیم، این نوع از اسلحه هراس‌انگیز و خطرناک است. و هیچ‌کسی راه اکتشاف آن را نمی‌داند. و نمی‌داند که چگونه از بین برده می‌شود. هنگامی که هواپیماهای امریکایی بم‌های خوشه‌ای را ریختند بم‌های خرد زرد رنگ از آن به هر سو پراکنده شد. کودکان آن را قطعی‌های غذا گمان کردند و جهت دریافت آن تلاش نمودند وقتی که انفجار نمود، در یک روستا 30 کشته و 25 زخمی بر جای گذاشت. بخاطر همین خطر که در آن وجود دارد و بخاطریکه آن بمبهای خوشه‌ای بسان مین‌های زمینی عمل می‌کند، استخدام آن در سراسر جهان ممنوع قرار داده شده است.

قرار گزارش‌هایی که از طرف جهت‌های بی‌طرف، از ولایات هرات تهیه شده به سبب ریختن بم‌های خوشه‌ای در خلال چند هفته بیشتر از 40 نفر کشته و 46 تن زخمی شده‌اند. گذشته از هرات، تمام مناطقی که مورد تهاجم بم‌های خوشه‌ای آمریکا قرار گرفتند آسیب پذیر شدند. وسایل ارتباط جمعی گزارش می‌دهند که در کابل بخش اطفال شفاخانه وزیر اکبر خان که بزرگترین شفاخانه آن شهر می‌باشد، در وقت بمباردمان امریکایی مملوء از اطفالی بود که به توسط بم‌های خوشه‌ای آمریکا جراحت برداشته بودند.

از همه زشت‌تر آنکه آن بمها با قطعی‌های غذا خوری مشابهت دارند. امریکایی‌ها پیش از شروع جنگ، تبلیغاتی را به راه انداختند که برای مردم کیسه‌های غذا می‌افکنند و شماری از مردم گمان بردند که آن قطعی‌ها، جزئی از همان کیسه‌های غذا می‌باشد. از این رو بود که شمار زیادی از کودکان جان خود را از دست دادند.

این چند نمونه از اسلحه بود که امریکاییها در جنگ خود علیه افغانستان بکار بستند. آمار این اسلحه مخرب که چه آثار صحي و نفسي اي در مردم افغانستان بر جاي گذاشته است، نیاز به سروی و مطالعه تخصصی و گسترده دارد. تا چهره حقيقي امریکایی ها در برابر جهان نمایان گردد.

دوم: قتل هاي دسته جمعي اسيران جنگي :

اسيران جنگي در افغانستان، توسط نيروهاي امریکايي و متحدين آن به کشتار هاي دسته جمعي مواجه شده اند. در سطور آتي به ذکر چند مثال بسنده مي کنيم.

الف: قتل هاي دسته جمعي اسيران جنگي در قلعه زيني:

(کنتون کيث) سخنگوي رسمي نيروهاي ائتلاف در اسلام آباد به تاريخ (2001/12/21م مطابق با 30/ قوس/ 1380ه ش) اعلان داشت که صرف نيروهاي ائتلاف در شمال افغانستان در حدود هفت هزار از جنگجویان طالبان و القاعده را در اسارت خود دارد. این تعداد غير از آناني است که توسط جهت هاي افغاني همکار با امریکا دستگیر شده بودند. امریکايي ها و جهت هاي همکار با آنها، با این افراد طوري برخورد نمودند که تمام معيارهاي انساني و اخلاقي را پایمال نمودند و همه حقوق انسان را زیر پا نهادند. آنها را پیش روی مردم و در کوچه ها ، بازارها و سرك ها به قتل رساندند. حتي رهبران امریکايي اظهار داشتند که مي خواهند طالبان محاصره شده در قندز و ديگر مناطق شهرهاي افغانستان را از بين ببرند. و نمي خواهند که آنها در اسارت قرار داشته باشند. رامسفيلد گفته بود: مي خواهيم که نيروهاي طالبان يا کشته شوند

و یا به اسارت دربیایند و برای ایشان اجازه داده نخواهد شد که کنش‌های زشت و آزاردهنده‌شان را در جای دیگری تکرار نمایند. و اضافه نمود که ایالات متحده آمریکا نیروهای بری ندارد که توسط آنها اسیرها را نگهداری نماید!!^[۱] منظور او از این اظهارات این بود که سرنوشت نیروهای محاصره شده در شهرهای مختلف افغانستان چیزی جز مرگ نیست.

رامسفیلد گفته بود که آمریکا نمی‌خواهد که با طالبان درباره تسلیم دهی ملا عمر و تسلیم دهی افراد القاعده مذاکره نماید. این سخن چنین فهم می‌شود که آمریکا از ابتداء بر آن بوده که نیروهای طالبان و همکاران آنها را علی‌رغم تمام معیارهای جهانی و بین‌المللی نابود سازد و عملاً در باره اکثر افرادی دستگیر شده همین پلان خود را عملی ساخت. امریکایی‌ها جنرال عبدالرشید دوستم را بعنوان جهت مذاکره با طالبان در قندز تشویق نمودند، تا او آنها خودشان را به دوستم تسلیم نمایند، و بعد از آن آنها را به گونه دسته جمعی زیر تیغ نماید.

شماری از افراد طالبان که از قندز فرار نموده از قتل جان به سلامت برده بوند، حکایت نمودند، پس از آنکه ولایات تخار و بغلان و بامیان بدست مخالفین سقوط نمود و رابطه طالبان با کابل قطع گردید و در ولایت قندز در محاصره قرار گرفتند. نیروهای شورایی نظار تحت رهبری مارشال فهیم و نیروهای جنبش ملی جنرال عبدالرشید دوستم بر سر استیلاي قندز به مسابقه پرداختند

(1) بي بي سي اون لاین نت به تاریخ

و هر کدام تلاش می‌ورزید که نیروهای طالبان به آنها تسلیم شوند. رهبران طالب از شورای نظار هراس داشتند که مبادا به سبب کشتن احمد شاه مسعود به تاریخ (9/9/2001م مطابق با 19/سنبله/1380هـ ش) توسط افراد القاعده، از آنها انتقام‌گیری نمایند.

این ترس زمانی قوت گرفت که دیدند نیروهای شورای نظار در کابل و شمال کابل و مناطق دیگر افراد طالبان را به صورت دردناکی به قتل رسانده بودند و وسایل ارتباط جمعی نیز تصویرهای آن را به رخ مطبوعات کشیده بود. دران حال رهبری طالبان زیر فرماندهی ملا فاضل و ملا داد الله، تصمیم گرفتند که با دوستم مذاکره نمایند. پس از چند روز مذاکره که نیروهای آمریکایی نیز در آن شرکت داشتند هر دو طرف به آن نتیجه رسیدند که طالبان و تمام جنگجویان خارجی به نیروهای دوستم تسلیم شوند و برای افراد طالبان اجازه داده می‌شود که به خانه‌هایشان باز گردند و جنگجویان خارجی به سازمان ملل و یا به حکومت‌های کشورهای خودشان تسلیم داده شوند.

بنابراین توافقنامه نیروهای طالبان به دوستم تسلیم شدند. ولی دوستم پیمان خود را شکستاننده در توافق خود خیانت نمود. و با آنها طوری برخورد نمود که به مجرد شنیدن آن موهای بدن انسان دوک می‌شود. شماری از آنها را به قتل رساندند و شمار دیگری را نگهداشتند تا در مقابل سرنوشتی مجهول بایستند و شب و روز را در زندان‌ها برای مدتی نامعلوم سپری نمایند. تا هنوز هم شماری از افراد طالبان و القاعده در شهر شبرغان در زندان عبدالرشید دوستم، زندگی را به سر می‌کنند و برای لحظه‌رهایی انتظار می‌کشند.

یکی از روزنامه‌نگاران گفته است: پس از آنکه حکومت طالبان

سقوط نمود چند روز بعد از زندان شبرغان دیدار نمودیم، زندان در اصل برای هشت صد تن انسان ساخته شده بود، ولی در آن بیشتر از چهار هزار نفر را جا داده بودند که اکثریت آنها نه از آب برخوردار بودند نه از خوراکی. دیدیم که اکثراً دستها و پاهای ایشان زخمی دیده می شود. از سبب پرسیدیم گفتند: زمانی که به قوای دوستم تسلیم شدیم، ما را در کانتینرها بار کرده و در هر کانتینر بیش تر از صد نفر را نشانند. وقتی کانتینر را به رویمان بستند پس از چند لحظه هوای موجود در کانتینرها برایمان کفایت نمی کرد و از سویی دیگر همه تشنه شده بودیم و آبی وجود نداشت لذا هر کدام دستها و پاهایمان را به نحوی سوراخ می کردیم تا خونی بیرون شود تا بدان حلق مان را تازه نماییم. در میان کانتینرها زخمی ها نیز وجود داشتند که در نتیجه بمباردمان آمریکا در قندز جراحات برداشته بودند. بدتر ازین، آنکه تعداد زیادی از آنها را در میان قندز و شبرغان، برای مدت يك شبانه روز در قلعه زینی، در میان کانتینرها نگهداشتند، همه از شدت اختناق و تشنگی و گرسنگی کشته شده بودند. تعداد آنها به چند هزار نفر می رسید. پس از کشته شدن اجساد آنها را در دشت لیلی در یکجا انبار نموده بر روی جسد هایشان خاک ریختانده شد. با این شکل به آن عده از رفیقهای خود که تعدادشان به ده هزار نفر می رسید و در سال 1997م مطابق با 1376 هجری شمس توسط شیعه گان و نیروهای جنرال عبد الملك کشته شدند، پیوستند. و در آن زمان نیروهای دوستم متباقی آنها را در زندانها از میان برداشتند.

در آثای ارتکاب این جنایات نیروهای امریکایی نیز با همیشه های دوستم همکار بودند. حتی در تمام مراحل کار آنها حضور داشتند؛ ابتدا از داخل نمودن اسیران در کانتینرها به شمول زخمی

ها، و سپس محروم نگهداشتن شان از آب و هوا و در نهایت خالی نمودن کانتینرها که جسد های بی جان اسیران را در روی دشت گذاشتند بر سرشان خاک کشیدند. این امر را شاهدان عینی به چشم دیده اند.

ب: برخورد با اسیران در قلعه جنگی:

در صفوف طالبان گروهی از جنگجویان خارجی نیز قرار داشتند که به کشورهای اسلامی چون: عربستان سعودی، یمن، دول خلیج، ازبکستان، تاجکستان، پاکستان، بنگلادش و غیره مربوط می شدند. شمار آنها به هیچ صورت از دو هزار تن بالاتر نبود. ملا عمر آنها را تنظیم کرده و رهبری شان را بدست جمعه بای نمنگانی، یکی از شخصیت های ازبکستانی داده بود. برای آنها یک فرقه نظامی ویژه تشکیل داده بودند که آن را بنام «لواي انصار» یاد می کردند. تعداد آن «لوا» در حدود یکهزار و دو صد نفر می شد. مربوط ملل مختلف و در جنگ نیز دارای خط جنگی مستقلمی بودند که از آمو دریا شروع و تا خواجه غار ختم می شد. این در زمان پیش از تهاجم آمریکا بر افغانستان بود.

زمانی که به تاریخ 2001/10/7م مطابق با 15/ میزان/ 1380هـ ش (حمله آغاز یافت، و شهر مزار شریف به توسط نیروهای امریکایی و همکاران آنها از قبیل نیروهای جنرال دوستم و نیروهای محمد عطاء فرمانده جمعیت اسلامی (استاد ربانی) به تاریخ 2001/11/9م مطابق با 18/ عقرب / 1380هـ ش) سقوط نمود، فرمانده طالبان نیروهای خود را از خطوط تخار امر عقب نشینی به داخل قندز داد که از خط اول آنها تقریباً هفتاد کیلومتر فاصله داشت، تا بدین صورت افراد خود را از کشته شدن حتمی نجات

دهد. در حالی که اکثر شهرهای بزرگ شمال سقوط کرده بود، چون: مزار، پل خمري، سمنگان و بامیان. با این حال نیروهای طالبان در شمال از رهبریشان در جنوب جدا افتاد.

زمانیکه طالبان در قندز گرد آمدند فشار از طرف نیروهای دوستم و شوراي نظار بر آنها، پياپي بيشتري شد. در حالی که از هوا زیر بمباردمان شدید طیارات آمريکايي قرار داشتند. پس از آن نیروهای ویژه آمريکايي در صف نیروهای جبهه متحد اسلامي که قندز را در محاصره داشت، پیوستند. میان نیروهای طالبان و نیروهای محاصره کننده مذاکرات آغاز یافت. هم نیروهای شوراي نظار و هم نیروهای دوستم تلاش می ورزیدند که بر شهر قندز استیلا یابند. و نیروهای جنرال داوود مربوط شوراي نظار نیز به گرفتن قندز دل خوش می کرد. جنرال داوود چندین بار تلاش نمود تا بر شهر چیره شود. و حتی استاذ سیاف نیز بخاطر قناعت دادن برای تسلیمی شان به نیروهای شوراي نظار به آنها در تماس شد ولی رهبري طالبان در قندز با دوستم توافق کرده بودند که جنگجویان خارجي را به نیروهای دوستم تسلیم دهند و دوستم آنها را به سازمان ملل متحد بسپارد و یا به کشورهای مربوط شان تسلیم داده شوند.

بعضي بر این نظر هستند توافق نامه که با دوستم امضاء شد به خواست پاکستان و زیر فشار آنها صورت گرفت، لذا جنگجویان برون مرزي را از افغانها جدا کردند. جنگجویان برون مرزي با موتر هاي خود به مزار شريف رفتند در حالی که مزار بدست نیروهای دوستم و حزب وحدت سقوط کرده بود، در آنجا در محاصره گرفته شده آنها را به طرف قلعه جنگي سوق دادند تا آغازی باشد برای تسلیمی آنها برای آمريکايي ها. کسانی که در خلال بمباران آمريکا

در قندز جراحت برداشته بودند نیز به آن قلعه انتقال داده شدند. همه در قلعه جنگی گرد آورده شده دروازه ها به روی شان بسته گردید. پس از آن شماری از صاحب منصبان امریکایی آمدند تا آنها را نام نویسی کنند و تحقیق ابتدایی اجراء کنند. هر يك را دست بسته بیرون می کردند و معامله زشت می نمودند.^(۱) و آمادگی

(1) برخی از تصویرهای آن را که توسط خبرنگاران CNN عکس برداری شده بود، به چشم خود دیده ام که دوتن از ضابطان CIA در میدان قلعه ایستاده اند و زندانیان را با دستهای بسته نزدشان میآورند و از پشت آنها را به طور اهانت بار و با قوت بر زمین می افکنند. یکی از زندانیان خود را خبرنگار الجزیره معرفی می کند و می گوید که کمره اش را در شهر قندز از دست داد. زمانی که خبرنگار یکی از اسیران را از جایش پرسید با جرأت جواب داد. من از پاکستان هستم و به افغانستان آمده ام تا با تروریزم امریکایی مقابله کنم. در آن حال خبرنگاران از عکس برداری منع می کردند. خبرنگار می گوید: اسیران اهانت را تحمل نکرده بر امریکایی ها یورش بردند، در تصویر ویدویی دیده می شود که ضابط امریکایی با حالت اضطراب می دود و به طرف اتاقي می رود که خبرنگاران برده شدند. برای آنها می گویند که رفیقش را کشتند. و توانست که خودش فرار نماید

گرفتند که آنها را به زندان هایی منتقل سازند که آن را نیروهای امریکایی در بیرون افغانستان ساخته بودند. اسیران از آن در هراس افتادند و علیه آن اجراءات اعتراض نمودند. از فرماندهان دوستم خواستند که از این کارها جلوگیری نمایند. زیرا در قندز به آن توافق کرده بودیم که ما را به سازمان ملل متحد بسپارید. ولی تحقیق گرفتن امریکایی ها و تسیلمی دادن ایشان به آنها و انتقال شان به زندان های امریکایی مخالفت با وعده اش در توافق نامه است. ولی از طرف آنها با سیلی از دشنام و اهانت مواجه شدند. وقتی زندانیان در برابر اهانتها اعتراض کردند آن را نوعی تمرد تلقی نموده آنها را زیر کتک گرفتند. در این حال اسیران یکی از امریکایی ها را گرفته با ضرب کتک کشتند و دومی فرار نمود. لذا نیروهای نظامی طلب کردند و بواسطه طیارات و تانک های امریکایی و همگاری نیروهای دوستم و شیعه، حمله بر قلعه جنگی آغاز یافت. در آن اثناء اسیران توانستند که خودشان را به ذخیره اسلحه خفیفه که در قلعه موجود بود، برسانند. جنگ میان آن

وچهار تن را با طپانچه اش از بین برد. خبرنگار برایش تلفون خود را داد تا به سفارت امریکا در تاشکند ارتباط بگیرد. پس از آن نیروهای امریکایی و هواپیماهای آن از راه رسیدند و قلعه جنگی را زیر بمباران گرفتند. کامره همان تهکابی ای را که در آن زخمیان طالبان قرار داشتند نشان می دهد که از آن شعله های آتش به فضا بلند شده است).

اسیران دست بسته و میان نیروهای امریکایی که از هر نوع اسلحه و امکانات هوایی و زمینی برخوردار بودند، ادامه پیدا کرد تا آنکه همه اسیران کشته شدند. شمار اندکی از آنها که در ته‌خانه‌ها باقی ماندند عبارت از زخمیهایی بودند که قبلاً از قندز به آنجا انتقال داده شده بودند. نیروهای امریکایی بر سر آنها بر میل‌هایی از پترول را خالی نموده سپس بمهایی دست سوزنده را پرتاب نمودند و در آن آتش بزرگی شعله‌ور شد که به سبب آن تمام زخمیهها کشته شدند.

هنگامی که سازمان‌های حقوق انسان خواهان تحقیقات در این قضیه شدند، رامسفیلد با عبارتی استهزاء آمیز گفت که تحقیق در این مورد هیچ فایده ندارد. این رد زمانی بود که نماینده سازمان ملل برای حقوق انسان "ماری رابنسون" خواهان تحقیق در مورد کشتار دسته جمعی که در قلعه رخ داد بود، گردید.

سوم: بازداشت‌های پراکنده و تحقیر کردن زندانیان:

همزمان با تهاجم آمریکا بر افغانستان سلسله از بازداشت‌های بسیار گسترده در افغانستان و پاکستان و کشورهای دیگر آغاز یافت. آمریکا و نظام‌های همکار با وی شمار زیادی از مردم را زیر نام مبارزه با تروریسم، که تعداد آنها به 11654 یازده هزار و ششصد و پنجاه چهار تن می‌رسید به طور کامل پراکنده به زندان‌ها کشاندند. در این میان اشخاصی هم بازداشت شده بودند که از علت زندانی شدن خویش آگاهی نداشتند. این کار یا به توسط نیروهای امریکایی به طور مستقیم صورت می‌گرفت یا به دست مزدوران (FBI). در دولتی که با آمریکا در جنگ با تروریسم همکار می‌باشند!! چنانکه داشتند همانند دزدان شبانگاه بر خانه‌ها و

دفترهای رسمی حمله ور می شدند و افراد مطلوب خود را بازداشت نموده و به طرف مجهول سوق می دادند که هیچ کسی از آن اطلاع نمی داشت و نه حق آن را داشت که در مورد آنها از کسی جستجو نماید.

وحشتی را که امریکایی ها ایجاد کرده بودند، حالتی را به یاد می آورد که حزب کمونیستی در اثنای حکمروایی خویش در افغانستان ایجاد کرده بودند. امریکا در افغانستان شمار زیادی از مردم بی گناه را بازداشت نمود که هیچ رابطه با تروریزم و حتی مسایل نظامی، در زندگی نداشته اند؛ عده از ایشان استادان دانشگاه بودند، شماری رهبران قبایل، و بعضی ها شخصیت های سیاسی سرشناس.

همچنان استخبارات پاکستان که با استخبارات امریکا همکاری نزدیک دارد، شمار زیادی از افغانهایی را بازداشت نمود که در آن کشور به صورت رسمی و قانونی، از سالیانی متمادی به اینسو زیست داشتند. یکی از آن جمله عبدالسلام ضعیف آخرین سفیر حکومت طالبان در نزد پاکستان بود که پس از سقوط رژیم شان از حکومت پاکستان خواست پناهندگی سیاسی کرده بود. ولی امریکا به آن موضوع هیچ وقعی نگذاشته، او را در اسلام آباد از خانه اش بازداشت نمود و به زندان گوانتنامو انتقال داد. همچنان امریکا دکتر "غیرت بهیر" داماد حکمتیار را که به حیث نماینده حزب اسلامی در اسلام آباد ایفای وظیفه می کرد نیز در اسلام آباد دستگیر و به جای نامعلومی بردند. تا آنکه اطلاع حاصل شد که او را به کابل انتقال داده اند و زمانی که خانواده اش درباره اش جستجو نمودند، در یافتند که وی نزد امریکایی ها مطلوب نبوده است لذا وی را به حکومت کابل تسلیم دادند.

امریکا برای بازداشت شده گان، در داخل افغانستان و خارج آن، زندانهای زیادی ایجاد نمود. بلکه در هر یکی از پایگاه های نیروهای امریکا در داخل افغانستان، یک زندان نیز وجود دارد. نظر به اعتراف نیروهای امریکایی، شمار زندان های امریکا در افغانستان به بیست می رسد.⁽¹⁾ یک باب زندان آنها در اسد آباد کونر قرار دارد، یکی در ولایت لوگر، یکی در گردیز پکتیا، و این علاوه بر زندان های رسمی ای است که حکومت افغانستان از قبل اعمار کرده بود و فعلاً همه در خدمت امریکایی ها قرار دارند. زندانبان های افغانی با امریکایی ها کاملاً همکار بوده زندانبان را به شیوه بسیار وحشیانه تعذیب می کنند. از میان تمام زندان های زیر سرپرستی امریکایی ها سه تای آن در اذیت و آزار بیشتر زندانبان شهرت بیشتری کسب کرده که عبارت اند از: زندان گوانتنامو، زندان بگرام، و زندان قندهار. در سطور آتی لازم است که درباره هر یک از زندان های مذکور اطلاعاتی بیشتر ارائه داریم.

1- زندان گوانتنامو:

نخستین گروه زندانی های طالبان والقاعده که به زندان امریکایی ها به جزیره گوانتنامو در خلیج کیوبا رسانده شد به تاریخ 2002/1/11م بود، که در آنجا در شرایط بدور از انسانیت

(1) این موضوع را سخنگوی نیروهای امریکا در افغانستان به تاریخ 2004/5/19م اعلان داشت ووسایل ارتباط جمعی اظهارات وی را منتشر ساخته است. (رک صفحه رادیوی بی بی سی بخش فارسی 2004/5/19م)

و مخالف با قوانین زندانبانی بین المللی بدون رعایت کمترین حقوق انسان در انتظار سرنوشت مجهول و برای مدتی نامعلوم و بی آنکه کمکی برایشان برسد یا یاور قانونی داشته باشند، لحظه شماری می کردند.

گروپ اول از اعضای حرکت طالبان و القاعده که تعداد شان به بیست نفر می رسید، در حالی که دستهایشان را پشت سرشان بسته بودند و چشمهایشان را نیز پوشانده بودند، در یک هواپیمای آمریکایی از نوع (C-17)، که در فرودگاه قندهار نشست کرده بود، به روز پنجشنبه 2002/1/10م مطابق با 20/جدي/1380 هـ ش نشانده شدند و توسط چهل تن از افراد قوای بحری مسلح امریکایی آنها را همراهی می کردند، در تحت شرایط امنیتی سخت، طیاره حامل آنها از قندهار به پرواز درآمد به یکی از پایگاه های هوایی امریکا در اروپا فرود آمد، و از آنجا زندانیان در طیاره دیگری از نوع (سی 141) امریکایی انتقال یافتند و در حالی که هنوز هم دستها و چشمهایشان بسته بود (شام جمعه 2002/1/11م مطابق با 21/جدي/1380 هـ ش) بعد از سفر 17 ساعته در جزیره گوانتانامو فرود آمدند. زندانیان گوانتانامو در اتاق هایی افکنده شدند که عرض آنها 1.5 و طول آن 2 متر میباشد. از آن روز به بعد سلسله انتقال دادن زندانیان به آن دوزخ آغاز یافت بی آنکه کمترین اندازه از حقوق انسان مراعات گردد و به وسایل ارتباط جمعی نیز اجازه داده نشد که از آن جا عکس برداری نمایند و برای برخی از آنها آنقدر اجازه دادند که آن منطقه را از مسافه 400 متری صرف به تماشا بنشینند بدون آنکه از آن عکس برداری نمایند.

پس از آنکه آن زندان پر شد و گنجایش زندانیان بیشتر از آن را نداشت، امریکایی ها زندان دیگری درست کردند و متباقی

زندانیان را به آن انتقال دادند که وضع آن نیز بهتر از زندان نخستین نبود.

بر اساس گزارش اخیری که از آن زندان تهیه شده بود تعداد زندانیان در آنجا به 680 تن بالغ می شد. و افراد آن به 46 کشور دنیا مربوط می شدند. که 150 تن آنها از عربستان سعودی بود، 83 تن از یمن، و اکثریت آنها از افغانستان و پاکستان. در میان زندانیان سه نفر نوجوان نیز قرار داشتند که عمرشان از 16 سال تجاوز نمی کرد و اکثر آن افراد در افغانستان بازداشت شده بودند.^۱

از میان زندانیان گوانتنامو به تعداد پنجاه تن از افغانها و بیست تن از پاکستانیها رها شده اند که در میانشان آن سه تن از نوجوان ها نیز قرار داشتند. به وسیله آن رها شدگان يك خورده از معلومات درباره آن زندان بدست آمد و جهانیان اطلاع پیدا کردند که آن زندانیان چقدر در وضعی زشت و رقت بار قرار دارند که از کمترین حقوق انسان هم محروم اند. چه آمریکا با آنها نه معامله اسیران جنگی را می کند و نه برایشان حقوق اسیر عادی مدنی را قایل است، و هیچ مجوز و موجب قانونی ای برای باقی ماندن آنها در زندان وجود ندارد. جز دستور عامی که از طرف رئیس جمهوری

1- جهت دریافت مطالب تازه راجع به زندان گوانتنامو، و اسیران آن، به کتاب "دگوانتنامو ماتی زولنی" نوشته عبدالرحیم مسلم دوست و بدرالزمان بدر به زبان پشتو و کتاب "دگوانتنامو انخور" نوشته عبد السلام ضعیف سفیر اسبق طالبان در پاکستان مراجعه صورت گیرد (مترجم).

آمریکا صادر شده و بعضی از جهت‌ها را صلاحیت داده تا در راستای مبارزه با تروریسم با آنها چنین رفتار خشن ابراز دارند. شرایطی که زندانیان گوانتانامو در آن زندگی می‌کند تا آخرین درجه سخت است؛ چه آنها از سرنوشت خویش هیچ اطلاعی ندارند. این موضوع شماری از آنها را سرکوب و به بیماری روانی مبتلا ساخته است. اتاق‌های زندان که از شدت تنگی نمی‌توان در آن پاها را راست نمود و در عین حال با چراغ‌های دارای روشنی بیش از اندازه مناسب که به طور شبانه روزی روشن است، به مشکل آنها افزوده است. در پهلوی آن همه روز از طرف زندانبانان امریکایی مورد شتم و اهانت و استهزاء قرار می‌گیرند. چنانکه برای ایشان در طول یک هفته صرف یکبار اجازه داده می‌شد که استحمام کنند. مدت استحمام در ابتدا یک دقیقه بود و بس و سپس به پنج دقیقه مبدل شد. بعد از آن تا مدت یک ربع ساعت بالا رفت. کار آنها تا جایی رسید که بر اساس گزارش روزنامه لوموند فرانسوی بیشتر از سی و دو بار قصد به خودکشی زدند.

پس از آنکه چند تن از افغانها و پاکستانیها چندین ماه را در آن زندان سپری کرده بودند، رها شدند، دو تن از آنها با روزنامه نیویارک تایمز که به تاریخ 2003/6/17م مصاحبه انجام داده بودند و ماه‌هایی را که در آن زندان گذشتانده بودند به ماه‌های «عذاب» روانی مسمی کرده بودند که از تحمل بشر بیرون است. یکتن از رهایی یافتگان افغانی از آن زندان، که 30 سال عمر داشت مدت 14 ماه را در زندان گوانتانامو سپری کرده بود گفت: «زندگی در زندان تا آخرین درجه طاقت فرسا بود. ناامیدی و سرخوردگی تنها احساسی بود که با زندگی مان‌گره خورده بود و ما را رها نمی‌کرد، تا آن حد که هر یک از ما گمان می‌کرد که در این زندان تا 150 سال

باقی خواهد ماند.

سلیمان که یکی از جنگجویان حرکت طالبان که از قندهار بود اظهار داشت که آنها تعذیب بدنی داده نمی شدند ولی تعذیب روانی ای که در حق شان اعمال میشد چنان سخت و وحشتبار بود که آنها را دچار یأس و ترس ساخته بود. در سه ماه نخست در اتاق های بسیار تنگ گذاشته شده بودند که نمی توان در آن قد را راست نمود و در عین حال سقف آنها از تخته های بسیار نازک ساخته شده بود». و اضافه نموده است: خوابیدن ما، خوردن ما، نماز خواندن، و تشناب رفتن مان، همه در همین اتاق تنگ رخ می داد. برای هر یکی از ما دو کمپل بایک سترنجی داده شده بود و روی زمین می خوابیدیم. در طول یک هفته برای مدت یک دقیقه ما را جهت تن شویی بیرون می کردند!! وقتی زندانیان لب به شکایت گشوده اعتصاب غذایی نمودند؛ مدت تن شویی مان را به پنج دقیقه بالا بردند و هم چنان در یک هفته یکبار ما را به گردش و تفریح بیرون می نمودند.

او در حالی که در خانه اش در جنوب افغانستان نشسته بود و با نیویارک تایمز مصاحبه انجام می داد گفت: تعداد زندانیان گوانتانامو که - تقریباً - به 680 تن بالغ می شود، چنان مورد تعذیب قرار می گیرند که از طاقت بشر بیرون است. به ویژه که برای آنها بار نخست گفته می شود که شما برای مدت نامعلوم در این جا باقی خواهید ماند. وی گفت که چهار بار قصد خودکشی نموده است. زیرا در زندان به اندازه نسبت به زندگی مایوس و بدبین شده بود که دست به خودکشی می زد.

و گفته است: این را می دانم که خودکشی با مبادی اسلام مخالف است ولی زندگی در آنجا به اندازه سخت شده بود که از

حالت عادي كاملا بيرون بود ؛ ناگهان خودت را در ميابي كه با تو به حيث يك مجرم و جنايت كار و گنهكار بر خورد مي شود در حاليكه از هر اشتباهي مبراء هستي و هيچ جنايتي از دستت سر نزده است. لذا تعداد زيادي از زندانيان، چندين بار، قصد خودكشي نموده اند. از سوي ديگر شخصي پاكستاني تبار كه شاه محمد نام دارد و مدت يكسال و نيم را در زندان سپري نموده گفت: خواستم كه خود را به دار آويزم ولي مانع شدند. وي اضافه نموده: در ابتداي زنداني شدن ما ، ممنوع بود كه با هم حرف بزيم يا ايستاده شويم يا در اطراف اتاق خود گردش نماييم. اين كاري طاقت فرسا بود؛ نه صدای آذان وجود داشت، و نه از اوقات آن اطلاع داشتيم، در اتاق ها زنداني بوديم و از دنياي بيرون كاملاً بي خبر بوديم. و شب و روز را نمي شناختيم.

اگر انسان چند ماه را بي آنكه با كسي حرف بزند ، بگذارند ديوانه ميشود و امريكايي ها هم از منع سخن گفتن مان همين چيز را منظور داشتند. او مدت زيادي را با داروهاي خواب آور و تسكين بخش سپري نموده است. و اصرار داشته كه خودش را از اين زندگي نجات دهد و راه انتحار را در پيش گيرد تا از عذاب دوامدار و دردناك كه بي سبب و براي مدتي نامعلوم در آن غرق گشته خودش را رهايي بخشد. همه آن امور بر وي هجوم آورد تا كاملاً او را از ميان ببرد.

محمد شاه مي افزايد: با آنكه به تدريج وضع مان بهتر مي شد ؛ در پنج وقت نماز، آذان نمازها به وسيله لودسپيكر به توسط تورن يوسف كه مرد ي مسلمان بود، اعلان مي گرديد، ولي با آنهم به كمپل هاي بيشتري نياز داشتيم. ولي نيروهاي امريكايي به خواسته ها مان وقعي نمي گذاشتند و گفته هامان را ناشنيده مي

انگاشتند. شاه محمد درباره حق تعویض خویش گفت که امریکاییان بر ایمان گفته بودند هر کسی که براءتش به اثبات برسد، برای وی تعویض داده خواهد شد، ولی تا هنوز نه تعویضی به چشم دیدند و نه عذری از ایشان خواسته شد از اینکه در مخیله های هر کدام پرسش های گوناگونی خطور می نمود بسیاری اعصاب خودشان را از دست داده بودند: «تا کی در این حال خواهیم ماند؟»

درباره چند بار تلاش خودش برای خودکشی گفت: من احساس می کردم که زندگی چیزی جز عذاب نیست. من بخاطر چیزی عذاب می کشیدم که مرتکبش نشده بودم. یکبار خود را با ریسمانی آویخته بودم ولی نظامیان به دادم رسیده و مرا در حال بی هوشی به بیمارستان انتقال دادند. پس از آن امریکایی ها پهره داری را بروی سخت گرفتند و پیچکاری ای در بدنش نمودند که بسبب آن خرد خود را از دست داد، لذا نمی توانست که بر بدن خویش کنترل داشته یا بتواند که به شکل درست و سالم غذا بخورد. زمانی که از گرفتن چنین پیچکاری ها ابا ورزید نیروهای امریکایی به زور او را پیچکاری می نمودند.

”برایان گرادی“ طیب روانشناس زندان می گوید: که اکثر زندانیان در حالت یأس و نامرادی شدید مواجه شده اند و به ادویه تسکین آور و اندوه ستیز نیاز دارند^[۱].

بریتانیایی های مسلمان که در گوانتانامو زندانی بودند و از آن

(1) رک صفحه اسلام اون لاین، به روز

در ماه مارچ 2004م رهایی یافتند می گویند که در زندان گوانتانامو با آنها بد رفتاری صورت گرفته است. "طارق درگول" که 26 سال عمر دارد و در زندان های قندهار و بگرام و گوانتانامو به اندازه های متفاوتی بسر برده می گوید که در اثنای زندانی بودن در هر سه جا با او بد رفتاری صورت گرفته است که او را زیر سایه سلاح به تحقیق می بردند و با حالتی از خوف و ترس از وی تحقیق می گرفتند. این حالت غیر انسانی بود. زمانی که به تاریخ 2004/3/13م به بریتانیا رسید، در یک مصاحبه به خبرنگاران گفت که او بد رفتاری حکومت های بریتانیایی و امریکایی را عملی غیر انسانی و وحشیانه می داند. طارق در مصاحبه دیگری که با «پاکستان آزرور» در ماه می 2004م انجام داده است می گوید که وی مدت 22 ماه را در زندان سپری نموده است. او در این مدت انواع گوناگونی از تعذیب و اهانت و شکنجه و ذلت را متحمل شده است. از جمله می توان از گونه های زیر به طور مثال نام برد:

کتک زدن سخت، داخل کردن انگشتان در چشمها، پاشیدن آب های مرچ دار در روی، داخل نمودن سر در سوراخ بد رفت، ریختن آب از طریق فلش، تراشیدن موی سر و ریش و ابروان، بستن مانند حیوانات و انواع دیگری از تعذیب که در مصاحبه اش به تفصیل وجود دارد.

"جمال الحارث" که مردی 37 ساله است و از جمله پنج تن بریتانوی ها میباشد و مدت دو سال را در گوانتانامو سپری نموده در یک مصاحبه خبری به تاریخ 2004/3/12م گفته است که با آنها از روی تشدد و زشتی رفتار صورت گرفته است.

"آصف اقبال" و "شفیق رسول" که دو تن از بریتانوی های رها شده از گوانتانامو می باشند، عنوانی رئیس جمهوری آمریکا

جورج دبلیو بوش، نامه سرگشاده نوشته بودند و تفصیل آن در روزنامه های محلی بریتانیا به تاریخ 2004/5/14م به نشر رسیده بود. آنها در نامه خویش گفته اند:

آمریکایی ها زندانیان را در مقابل سگهای گرسنه و آدم خوار می افکندند، اول دستها و پاهای آنها را می بستند و به زمین می افکندند و پس از آن هر چه دلشان می خواست انجام می دادند!! که با این لفظ منظور شان تجاوز جنسی بود. و بخاطر کمترین اشتباه تمام لباس های آنها را از برشان در مقابل سپاهیان زن آمریکایی، بیرون می نمودند.

زندانیان دیگر تا هنوز هم در انتظار آینده مجهول لحظه شماری می کنند، در حالی که از حقوق اساسی خود هم محروم می باشند؛ به ویژه ساکنان کشورهای اسلامی و شرقی. شماری از کشورهای غربی از جمله بریتانیا و استرالیا با آمریکا به توافقاتی دست یافته اند که به موجب آن شهروندان آنها از برخی حقوق برخوردار می باشند. فرانسه نیز تلاش دارد که با آمریکا به چنین توافق دست یابد.

2- زندان بگرام:

در بگرام بزرگ ترین پایگاه هوایی افغانستان است که در ولایت پروان (هفتاد کیلومتری شمال کابل) واقع شده است. این پایگاه در تمام مدت اشغال قوای شوروی در دست روسها بود. این از نخستین پایگاه هایی است که آن را ائتلاف انگلیس و آمریکا بازسازی کرده اند. اولین بار نیروهای بریتانیایی در آن به تاریخ (2001/11/15م مطابق با 24/عقرب / 1380هـ ش) فرود آمد. از آن روز به بعد پایگاه بگرام بعنوان یکی از مواقع حساس و دژهای مستحکم، در دست نیروهای آمریکایی قرار گرفت که هیچ کسی

حق وارد شدن به آن را نداشته است.

راه‌های درون‌رفت و برون‌رفت آن توسط خود قوای امریکایی حفاظت می‌شود. هرگاه شخصی از همکاران افغانی امریکا بخواهد وارد آن فرودگاه شود، پیش از وارد شدن به طور بسیار دقیق و جدی تلاشی می‌شود. زمانی که نیروهای امریکایی در آن پایگاه جا به جا شدند، تعمیرات کهنه را از بین برده به جای آن ساختمان‌های نوي را بنیاد نهادند. این بدان معنا است که آنها نیت دارند تا بیشتر از آنچه مردم متوقع اند در این کشور باقی بمانند.

یکی از پروژه‌های نیروهای امریکایی در پایگاه مذکور آن بود که زندان مؤقتی برای مخالفین حضور امریکا در افغانستان درست کنند. چونکه ساختمانها کم بود و برای این کار کفایت نمی‌کرد، لذا کانتینرهای بزرگ را در زمستان‌های سرد که درجه حرارت گاه به 10 درجه تحت صفر می‌رسد بکار می‌گرفتند. زندان بگرام پس از زندان گوانتانامو در درجه دوم قرار دارد. زیرا که از هر نوع قیود قانونی مستثنی است. و نیروهای امریکایی میتواند هر نوع برخورد که بخواهند با زندانیان کرده میتوانند.

زمانی که امریکایی‌ها شخصی را در هر گوشه دنیا به تهمت تروریزم توقیف نمایند به پایگاه بگرام انتقالش می‌دهند. پس از آنکه با وی تحقیقات خود را تکمیل می‌نمایند و از تمام انواع تعذیب استفاده می‌کنند، سپس به پایگاه گوانتانامو انتقالش می‌دهند. اگر به گوانتانامو انتقالش ندهند و یا ضرورتی بدان نیفتد وی را به حکومت کشور خودش می‌سپارند تا متباقی ایام زندان را در زندان‌های کشور خودش سپری نماید. آگاهان بر این باور هستند که تعداد زندانیان پایگاه بگرام به چند صد نفر می‌رسد. زندانیانی که در پایگاه بگرام برده می‌شوند، تمام انواع تعذیب

و شکنجه چشاندن می شوند؛ زیرا آمریکایی ها خودشان را در بیرون مرزهای امریکا از قانون بالتر تصور می کنند و تصور میکنند که نباید تابع قانونی باشند. از این رو حقوق بشر و احترام قانون برای شان هیچ معنی ندارد، و به ویژه در افغانستان خود را حاکم مطلق العنان پنداشته برای خود حق می دهند که هر کاری که دل شان بخواهد انجام دهند و در برابر هیچ کار خلاف قانون، خود را مسئول و جوابده نمی دانند. آنها خود را ما فوق قانون می دانند، و خود را نه به قانون افغانستان و نه به قانون امریکا و نه به قانون بین المللی و نه به کنوانسیون حقوق بشر ملزم می دانند. گزارشی را که سازمان عفو بین المللی ترتیب و صادر نموده و در وسایل ارتباط جمعی به نشر رسیده است. در قسمتی از گزارش که توسط رادیوی بی بی سی نشر شد، آمده است: آمریکایی ها هیچ دلیلی بخاطر کشتن دو تن افغانی بنام های ملا حبیب الله (30 ساله) و دلاور (22 ساله) که در بگرام زندانی بودند برای خانواده آنها و حکومت افغانستان تقدیم نداشته اند. آن دو تن در ماه دسامبر سال 2002م زیر شکنجه آمریکاییها جان خود را از دست دادند.

رادیوی بی بی سی به زبان فارسی گزارش را از سازمان حقوق بشر که دفتر مرکزی اش در نیویارک است، به تاریخ 8 مارچ 2004م به نشر سپرده که از برخورد قوای آمریکایی با زندانیان افغانستان به شدت انتقاد کرده است. در گزارش آمده است که تعداد زندانیان افغانی پیش نیروهای آمریکایی در افغانستان (سال 2002م) از هزار تن بیشتر بود. نیروهای آمریکایی با آنها چنان بدرفتاری می کنند و تشدد نشان می دهند که بعضی جان خود را از دست می دهند.

گزارش چندین حادثه را ذکر نموده که آمریکایی ها در چندین

مورد مردم بی گناه را به قتل رسانده اند. و حوادث دیگری را گزارش داده که امریکایی ها اموال و دارایی مردم را بسرقت برده و با زندانیان بد رفتاری کرده اند.

”برایان همفلر“ سخنگوی رسمی قوای امریکا در افغانستان، در پاسخ باین گزارش کمیسیون حقوق بشر گفت: ما در افغانستان در حالت جنگ بسر می بریم، کسانی که آن گزارش را تهیه دیده اند از اوضاع اینجا خبر ندارند، وی به مردن سه تن از زندانیان افغانی در افغانستان بدست امریکاییها اعتراف نمود، مگر این ادعا را رد کرد که نیروهای امریکایی با زندانیان افغان از در تشدد و بد رفتاری پیشامد می کنند و این وعده را سپرد که درباره گزارش سازمان حقوق بشر تحقیقات به عمل خواهد آورد.

تعجب است به اظهارات ”برایان همفلر“ جوانانی را که به مرگ شان اعتراف نموده باین قسم وانمود می کند که به مرگ طبیعی خود مردند و ارتش امریکا با آنها برخورد بسیار نیکو داشته و هیچ نوع شکنجه و تعذیبی یا فشاری بر آنها عمال نشده است!!!

خانم سیما ثمر - مسئول کمیسیون مستقل حقوق بشر در افغانستان که زیر سرپرستی سازمان ملل متحد فعالیت می کند - می گوید: برای وی بیشتر از چهل شکایت در مورد بد رفتاری امریکایی ها در زندان های نیروهای امریکایی در افغانستان، بدست آمده ولی امریکایی ها اجازه نمی دهند تا در مورد شکایت های تقدیم شده تحقیقات صورت گیرد.⁽¹⁾

(1) اخبار رادیو ایران (ایرانا) به تاریخ

يکي از افراد شناسا و مورد اعتماد حکايت نمود که يکي از اشخاص همکار با امريکايي ها که با خود تلفون ستلايت هم حمل مي کرد، در ولايت کنر با همسرش از منطقه ميگذشت که در آنجا امريکايي ها پايگاه گرفته بودند، هنگامي که با وي تلفون راديدند وي را متوقف ساختند وقتي خود را براي نشان معرفي نمود رهايش کردند، خواستند که از همسرش تلاشي بگيرند بي آنکه حساسيت اين موضوع را در افغانستان مد نظر داشته باشند. چه امريکايي ها در جاهاي مختلف به تلاشي زنان دست برده اند. وقتي مرد ديد که امريکايي همسرش را تلاشي مي نمايد اعتراض نمود و با سپاه امريکايي در آويخت، آنها هم توقيفش نموده به زندان بگرامش بردند و حتي حامد کرزي هم نتوانست که بخاطر رهايي اش کاري کند. منظور حامد کرزي از رهايي وي کمک به يکي از فرماندهان طرفدار وي در منطقه مشرقي بود، زيرا او برادر آن فرمانده بود. با آنها در وساطت خود ناکام ماند و امريکايي ها حرفش را قبول نکردند.

آن شخص مدت ده ماه در زندان مانده و درباره بعضي از حوادثي که در آنجا رخ داده بود حکايت ها مي نمود و شماري از بر خورد هاي وحشيانه امريکايي ها را با زندانيان بر ملا ساخت، يکي از مشاهداتش اين بود که در زندان بگرام مرد ي را از تمام لباس هایش عريان ساختند و در شب سرد زمستاني زير نل آب نشانند تا آنکه جانش را از دست داد.

وقتي که تصوير هاي زندانيان عراقي در زندان ابو غريب، در مطبوعات جهان به نشر رسيد، و آن را افغاناني که از زندان رهايي يافته بودند، ديدند. اظهار داشتند که آنها نيز با همين شکل و شيوه مورد شکنجه و تحقير قرار مي گرفتند!! يکي از صاحب

منصبان سابقه دار پولیس از ولایت پکتیا بنام (نبي صدیقي) شکایتی را به مطبوعات تقدیم داشت که وی در زندان امریکایی در گردیز مورد تجاوز جنسی و تحقیر و تبعیض نژادی قرار گرفته است. زمانی که در زندان بوده به توسط نیروهای امریکایی لباسهایش را از تن برون نمودند و در همین حالت از او تصویر گرفتند، او به مدت چهل روز در آن زندان امریکایی در گردیز بسربرد.

یکتن از چهره های سرشناس افغانستان که در نزد امریکایی ها و در پایگاه بگرام زندانی می باشد طی نامه به برادرش نوشت که امریکایی ها زندانیان را چنان شکنجه می نمایند که بشر طاقت تحمل آن را ندارد. و هر کدام تمنی می کند که کاش پیش از آنکه به آن وضع دچار شود می مرد.

یکی از افراد کهن سال که مدت دو ماه در زندان بگرام قرار داشته و سپس رها شده بود، در وجودش آثار تعذیب به وضاحت دیده می شد. و به گونه های مختلفی مورد شکنجه قرار گرفته بود. وی حکایت کرد که امریکایی ها زندانیان را مجبور می سازند که با بدن کاملاً برهنه به حمام بروند. عده دیگری گفته اند که آنها زندانیان را وادار می سازند که در حمام های دسته جمعی و با بدن های کاملاً برهنه تن شویی نمایند.

این بسان مشتم نمونه خروار از ظلم و ستمی است که امریکایی ها در حق مردم بی گناه مرتکب می شوند و سپس ادعا می کنند که

(1) صفحه بی بی سی به زبان فارسی، متشره

امریکا کشور آزادی و حقوق بشر است!!

3- زندان فرودگاه قندهار:

زندان فرودگاه قندهار یکی از آن زندان‌های معروفی است که آمریکایی‌ها در آن افراد جنبش طالبان یا اعضای شبکه القاعده را نگهداری می‌کنند. زندان فرودگاه قندهار از نخستین زندان‌هایی است که آمریکایی‌ها در افغانستان ایجاد کرده‌اند. در جایی آن را ساخته‌اند که روزگاری مرکز اصلی اسامه بن لادن و رفیق‌هایش در رژیم طالبان بود، و به واسطه آمریکایی‌ها به اردوگاه گردآوری اسیران و انتقال به زندان‌های دیگری مبدل ساختند.

بر اساس بعضی از احصائیه‌ها، آمریکایی‌ها در زندان میدان هوایی قندهار در حدود دو هزار زندانی را به تهمت عضویت در شبکه القاعده و جنبش طالبان بازداشت کرده بودند. بسیاری از تحلیلگران بر آن هستند که اکثر آن زندانیان هیچگاهی در عضویت با شبکه القاعده یا جنبش طالبان قرار نداشته‌اند. اکثریت مطلق آنها به سبب اختلافات شخصی‌ای که با برخی از جاسوسان آمریکایی داشتند به آن روزگار افتادند. رادیو ایران به نقل از بعضی مسئولین امنیت ملی که از ذکر نام خویش اباورزیده است، منتشر ساخته که اکثر زندانیان فرودگاه قندهار بواسطه محمد قیوم کرزی و محمد ولی کرزی، برادران حامد کرزی، دستگیر شده به آمریکایی‌ها تسلیم داده شده‌اند.

منبع مذکور گفته است: افراد زندانی همه شان، نه از جنبش طالبان هستند و نه به شبکه مربوط‌اند ولی ممکن است که آنها به طور عموم با حضور گسترده آمریکا در افغانستان موافق نباشند. و شاید هم بدبینی خود را در بعضی محفل‌ها نیز اظهار کرده باشند، بدان سبب متهم به عضویت با طالبان شده‌اند. شماری از

آنها رؤسای قبایل اند که از سیاست کرزی راضی نیستند و لذا مخالفت خود را در بعضی مجالس با سیاست های او اظهار کرده اند، از آن رو توقیف گردیده به تهمت های دست ساخته خودشان، به امریکایی ها تسلیم داده شدند. یکی از اسیران این زندان ملا فاضل محمد است که سی سال عمر دارد و یکی از فرماندهان جنگی حرکت طالبان بوده است. در اثر بیماری شدیدی که برایش رخ داد در اواخر ماه جولای 2002 م به یکی از بیمارستان های مرزی پاکستان در منطقه چمن انتقال داده شد. نام برده در بیمارستان به خبرنگار آژانس خبرسانی فرانسه در مورد وضع زندانیان زندان فرودگاه قندهار معلومات ارائه نمود و اضافه نمود که زندانیان در حالتی وخیم بسر می برند بلکه تمام زندانیانی که در زندان های تحت سرپرستی امریکایی ها قرار دارند در بدترین حالت بسر می برند. هم از غذای کافی محروم اند و هم از علاج و دارو. ملا فاضل در اثر شکنجه های شدید در زندان قندهار بینایی خود را از دست داده است و برای خبرنگار گفت: که اکثریت مطلق زندانیان مبتلا به بیماری چشم شده اند.

هم چنان ملا فاضل برای خبرنگار گفت: که زندانیان از طرف امریکایی ها مورد تجاوز جنسی، زدن، زخمی کردن و دشنام دادن و شکنجه های دیگر، واقع می شوند. و همراه با آنها سگهای گرسنه آدم خوار را رها می کنند. ملا فاضل گفته بود که وکیل احمد متوکل⁽¹⁾ - وزیر خارجه طالبان - و ملا خیر الله خیر خواه - والی

(1) - این یکی حالا رها شده و گاهی در کابل

و گاهی در قندهار سکونت دارد و با نظام کرزی نیز

ولایت هرات در زمان طالبان-نیز در همین زندان در توقیف بسر می
برند.^[1]

از اظهارات مذکور دانسته می شود که امریکایی ها عین
بدرفتاری های وحشیانه را که بعدها در عراق به رخ جهانیان
کشانیده شد، در افغانستان قبلا انجام داده بودند. چونکه اوضاع
افغانستان از طرف وسایل ارتباط جمعی مورد توجه قرار ندارد لذا
انعکاس آن در مطبوعات جهان کمتر می باشد.

در حالی که زندان گوانتانامو در چشم دید جهانیان قرار دارد،
آمریکایی ها در آن با زندانیان چنان بدرفتاری می کنند که بیان
داشتیم، با قیاس به آن باید تصور کرد برخورد آنها با زندانیانی که
از دید جهان بدور است، چون زندان قندهار که کارمندان بلند پایه
افغانی را هم به آنجا نمی گذارند، چگونه خواهد بود؟!

زیرا که فرودگاه مذکور به طور کامل تحت کنترل امریکایی ها
قرار دارد. وزندانیان در انتظار سرنوشتی مجهول لحظه شماری
می نمایند و با آنها عین همان برخوردی می شود که با زندانیان
بگرام و با زندانیان ابوغریب در عراق، یا با زندانیان گوانتانامو
انجام می پذیرد. کمیون مراقبت از حقوق بشر شواهد بسیاری را
نسبت به بدرفتاری امریکاییان با زندانیان افغان، جمع آوری کرده
است. کمیون مذکور گفته است. برخورد امریکاییان با افغانها
همانند برخورد آنها با زندانیان عراقی است که در آن کشور

همکاری دارد.

(1) - بی بی سی، صفحه انترنت، 2002/7/27م.

بازداشت شده اند. بلکه آن رفتار يك برنامه طرح ریزی شده و پلان شده می باشد. کمیسیون مذکور در ماه مارچ 2004م شواهد بسیاری بدست آورده بود که به بدرفتاری هایی قوای امریکایی با زندانیان دلالت داشت که با معیارهای جهانی مخالف میباشد. مانند وادار نمودن زندانیان به بیخوابی طولانی و اجباری، در معرض سردی شدید قرار دادن همراه با زدن دشنام دادن و عکس برداری با بدن های برهنه و غیره ...

از تجاوزهای جنسی امریکاییان حتی آزادگان و کارمندان افغانی که در نزد آنها در عرصه های مختلف کار می کردند نیز نجات نیافتند. هنگامی که انسان از شهرهای بزرگ افغانستان بویژه کابل دیدار می کند درباره تجاوزات جنسی امریکایی ها با افرادی که با آنها در مجال سکرتریت یا ترجمانی و غیره کار می کنند، حکایت هایی می شنود.

خیلی ها حکایت می کنند زمانی که گزیده های امریکایی در ولایت غزنی از روستای زراعتی ای می گذشتند، چند نفر کهن سال را گرفته با آنها تجاوز جنسی نمودند. شکایت ها در این عرصه زیاد است. وقتی که بعضی از ساکنان شهر کابل از سبب بدرفتاری امریکایی ها پرسیده شدند پاسخ دادند که هدف از آن کارها کشتن روحیه آزاد منشی و غرور ملت افغانستان است تا کسی به فکر مخالفت با آنها نیفتد؛ زیرا، انسان افغانی برایش مرگ آسانتر از آن است که مورد تجاوز جنسی قرار گیرد. این کار را عملی پلان شده از طرف نیروهای امریکایی می پندارند.

چهار: نابود کردن دسته جمعی:

یکی از بزرگ ترین جنایاتی که امریکایی ها در افغانستان

مرتکب می شوند این است که مردم بی دفاع و تهی دست را مورد حمله و نابودی قرار می دهند. گروپ های بزرگی از مردم با حالتی وحشیانه کشته شدند که کمتر نظیر آن را در تاریخ معاصر می توان یافت. برخی از این جنایات را امریکایی ها به طور مستقیم انجام دادند و جنایات دیگری را از طریق مزدوران افغانی شان. بنابراین می توان گفت که رهبران امریکا همه مجرمین جنگی هستند که بایستی به دادگاه بین المللی کشانده شوند. در این جا به چند تا از جنایات آنها به طور مختصر اشاره می کنیم:

1. کشتار شهروندان ملکی:

امریکا در گذشته و حال، با همه مردم افغانستان برخورد دشمنانه داشته است. بهترین شاهد به اثبات این مدعا آن است که امریکا به توسط هواپیماها و موشک ها مناطق پرنفوس و روستاهای آباد افغانستان را تخریب و باشندگان آن را نابود گردانید. تهاجم وحشیانه امریکایی ها بر شهروندان تهی دست و بی گناه که هیچ دخالتی در این جنگ نداشتند، منتج به آن شد که هزاران تن از آنها جان خود را از دست بدهند. شمار کشته شدگان شهروندان افغان در مدت دو ماه و سه روز، از اکتوبر 2001م تا دسامبر 2001م به 3767 تن رسیده است که حد اوسط آن در هر روز 62 تن می شود. این گزارش توسط آقای Marc Herald استاد اقتصاد امریکایی در دانشگاه نیو همپشایر (New Hampshire) تهیه شده است. این تعداد به تنهایی خود از تعداد قربانیان یازدهم سپتامبر بیشتر می باشد.

چیزی که قابل ذکر است آنست که کشته شدگان مذکور، آماريست که اطلاعات و اخبار آن به مطبوعات رسیده است. واضح است که وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات و خبرنگاران

نمی‌توانند به مناطقی بروند که کوهستانی و صعب‌العبور است. در حالی که از این نوع مناطق، روستاهای بی‌شماری هدف بمباران امریکا قرار گرفته است. از آن رو اخبار آن مردم هم به گوش جهانیان رسانده نشده است. گذشته از آنکه اساساً انعکاس اخبار تهاجم امریکا بر افغانستان از توانمندی کافی برخوردار نبود و از طرف وسایل مطبوعاتی غربی و اسلامی مورد توجه جدی قرار نگرفت. چنانکه عراق مورد توجه قرار گرفته بود.

این احصائیات کسانی را در بر نمی‌گیرد که در خلال بمباردمان زخم برداشتند و بعدها به اثر آن وفات یافتند و نه کسانی را که در اثر قطع کمک‌های انسانی مؤسسات خیریه جهانی که زیر سرپرستی ملل قرار داشتند و به بسته شدن مرزهای ایران و پاکستان بروی افغانستان جان خود را از دست دادند. در حالی که آن دو عامل نیز سبب از بین رفتن شمار زیادی از مردم در ولایات مرکزی و جنوب غربی افغانستان شد. ارقام مذکور هم چنان کشته‌گان جنگجویان طالب نمی‌شود که مورد تهاجم پراگنده و حشیانه طیارات امریکایی در شمال کابل و اطراف شهر مزار شریف و خطوط اول جنگ در قندز قرار گرفتند. طالبان با اسلحه پیشرفته به ویژه بم‌های خوشه‌مورد حمله قرار گرفتند که صرف در شمال کابل قربانیان آنها به بالاتر از ده هزار تن می‌رسید.

همچنان ارقام یادشده قربانیان طالب را که خودشان را در قندز تسلیم نمودند و بعدتر در قلعه زینی و زندان شبرغان و دشت لیلی و قلعه جنگی به شکل بسیار زشت به توسط قوای جنرال دوستم و امریکایی‌ها کشته شدند - که تعدادشان به هفت هزار تن می‌رسید - و در دشت لیلی با رفیق‌های قبلاً قربانی شده‌شان در زمان جنرال عبد‌الملک 1997م مدفون گردیدند.

این تعداد غیر از کشته شدگانی است که در کابل و شمال در راه ها به تهمت منسوب بودن به طالبان یا منسوب بودن به نژادی غیر نژاد جنگجویان فاتح به قتل رسیدند. اگر تمام کشته شده گان و قربانیان حمله آمریکا بر افغانستان را به شمارش بگیریم، تعداد آنها به بیشتر از سی یا چهل هزار نفر خواهد رسید. نیروهای امریکایی در حقیقت مسئول این همه خون های ریخته می باشند. زیرا آن خونها یا به طور مستقیم بدست قوای امریکا ریخته شده و یا به تشویق مستقیم آنها. تا هنوز که هنوز است بمباران نیروهای امریکایی در مناطق مسکونی افغانستان، در شهرها و قصبات مختلف آن زیر نام سرکوبی تروریزم جریان دارد و همه روز از روح و جان مردم بی گناه، و کودکان و زنان و سالمندان آن کفاره می طلبند و قربانی می خواهند.

در سطور آتی پیرامون قربانیان شهروندان بی گناه افغانی که بواسطه ظلم و استبداد و بمباران وحشیانه امریکا جانهاشان را از دست دادند، روشنی بیشتری می افکنیم:

الف: بمباران محفل زنان در ولسوالی دهرآود:

در روزهای اول ماه جولای 2002م در خانه یکی از اعیان قبایل ولسوالی دهرآود ولایت ارزگان محفل زنان (عروسی) برپا شده بود که ناگهان هواپیما های امریکایی از راه رسیده محفل را هدف بمباران خویش قرار دادند و در نتیجه بیشتر از 80 نفر زن و کودک که آنجا گرد آمده بودند کشته شدند. و 200 تن دیگر جراحت برداشتند و شماری از زخمیها نیز بعدتر جان خود را از دست دادند.

خبرنگاران مطبوعات مختلف جهانی با چند تن از قربانیان این حادثه مصاحبه انجام دادند، آنها گفته اند که در اثنای بمباران

هوایماهای جنگی (هلیکوپترها) فرار کنندگان از مرکز بمباری را تعقیب می نمود و آنها را هدف توپخانه و رگبار مسلسل قرار میداد. زمانی که بمباری آرام گرفت و به صورت فوری گروپی از سپاهیان مسلح امریکایی که در آن نزدیکیها تمرکز گرفته بودند به منطقه حمله ور شده زنان و کودکان را زیر ضرب کتک و اهانت گرفتند. این موضوع در گزارش ملل متحد که توسط جریده Times در لندن به نشر رسیده است با استناد به گزارش مذکور روزنامه نگاشته است که گروه تحقیق ملل متحد هیچ شاهدهی نیافت که دال به آتش گشودن مردم علیه هوایماهای امریکایی در منطقه باشد. بلکه دلایل قاطع و روشنی بدست آورده که در جای حادثه افعال و کارنامه های مخالف با حقوق انسان رخ داده که توهین زنان توسط نیروهای امریکایی و بستن دستهای آنها پس از تهاجم وحشیانه شان نمونه روشنی از بی حرمتی به حقوق بشر می باشد.

بعدتر آمریکا به اشتباه خود در هدف قرار دادن مردم بی گناه، اعتراف نمود. ولی تا آخر اصرار داشت که هوایماهای امریکایی از نوع (AC-130) و (A-110) در حقیقت با آتشی که از زمین در مقابل آنها گشوده شد به مقابله برخاسته بودند. ولی حقیقت موضوع آن است که ملا محمد انور، یکتن از آدم های سرشناس منطقه - کسی که حامد کرزی را قبل از سقوط طالبان زمانی که در ارزگان در محاصره آنها قرار گرفته بود کمک کرده بود تا نجات یابد - برای پسر خود دختر برادر ملا برادر آخوند - یکتن از فرماندهان جنگی طالبان را - نامزد کرده بود. جاسوسان امریکایی اطلاع یافته بودند که ملا برادر خودش در محفل عروسی و نکاح بندی دختر برادرش شرکت خواهد جست. زمانی که بزرگان هر دو خانواده در

خانه گرد آمده بودند تا مراسم نکاح را تکمیل نمایند از طرف هواپیماهای امریکایی هدف هجوم وحشیانه قرار گرفتند و در نتیجه آن تباهی بشری رخ داد.

چیز دیگری که يك انسان را به گریه و امیدارد و از دیگر سو به خنده، آن است که حکومت کرزی يك گروه را زمانی جهت تحقیق قضیه به منطقه ارسال داشت که در چندین شهر افغانستان علیه عاملین این تباهی تظاهرات گسترده برگزار شد. زمانی که گروه تحقیق حکومت افغانستان به منطقه رسید و برایش ثابت گردید که طیارات امریکایی مردم تهی دست و بی گناه را در مراسم عروسی هدف قرار داده آن را اعلام هم داشت، بدان مناسبت از امریکا خواهان تعویض مالی به بازماندگان حادثه گردید و آنچه بیشتر خنده خیز و گریه انگیز است آنکه برای آنهمه قربانیان صرف (18500) دلار امریکایی مطالبه کرد و بس. به آن معنا که برای هر کشته 200 دلار و برای هر زخمی صرف 75 دلار می رسید !! قوای امریکایی که آن روستا را پس از بمباران اشغال کرده بودند از پرداختن آن مبلغ ناچیز هم امتناع ورزیدند و صرف به توزیع چند پایه خیمه و کمپل به مردم قریه تخریب شده اکتفا ورزیدند !!

بخاطر آنکه بتوانیم فرق حیرت انگیز ارزش انسان را در نگرگاه امریکایی ها بهتر درک نماییم، میان تعویض هایی که حکومت کرزی برای قربانیان آن روستا از امریکایی ها درخواست نمود و تعویضی که حکومت چین در مقابل بمباران اشتباهی هواپیمای B52 امریکایی سفارت چین را در بلگراد (مرکز یوگسلاویای سابق) به تاریخ 1999/3/7 هدف قرار داده بود و در آن 3 تن از خبرنگاران کشته و 27 تن دیگر زخمی شده بودند، مقایسه می نماییم. ایالات متحده آمریکا برای چین چهار ونیم میلیون دلار

گرامت یا تعویض پرداخت که برای هر فرد از افراد قربانی حادثه یکصد و پنجاه هزار دلار امریکایی می رسید. هنگامی که هواپیماهای قوای بحری امریکا بعضی از ساختمان های مردم ملکی را در ایتالیا بمباران نموده سبب کشته شدن شماری از شهروندان شده بود، امریکا برای هر یک از قربانیان حادثه دو میلیون دلار پرداخت نمود. این به آن معنا است که زندگی یک نفر چینی با هفتصد نفر افغانی برابر است و زندگی یک نفر ایتالیایی با زندگی ده هزار نفر افغانی برابر است!!

امریکا خودش در مقابل کشته شدن یک نفر امریکایی در یکی از واقعات، شش میلیون دلار مطالبه کرده بود. از این موضوع چنین دانسته می شود که زندگی یک نفر امریکایی با زندگی سی هزار انسان افغانی برابر شده می تواند!!

این است عدالت امریکا و مساوات و حقوق انسان به مفهوم غرب!! فاعتبروا یا اولی الأبصار!!

ب: ویران کردن کامل روستاهایی در ننگرها:

مثال دیگری که به کشتار دسته جمعی مردم بی گناه افغانستان توسط امریکایی ها دلالت دارد، آن است که هواپیماهای بم افکن آنها به تاریخ 2001/10/10م روستای کرم را در ولسوالی سرخورد ولایت ننگرها مورد حمله قرار دادند. در اثر بمباران مذکور تمام روستا از بین رفت. و به تعداد 160 تن از مردم آنجا کشته شدند که اغلب شان را کودکان و زنان تشکیل می داد. در حالی که تعداد زخمیها به چندین صد نفر بالغ می گردید. در آن ایام از کثرت زخمی ها شهر جلال آباد به قلت دوا مواجه شده بود. هیئت بزرگی از خبرنگاران مربوط به مطبوعات جهانی نیز از منطقه دیدار به عمل آورده از اجساد کشته شدگان عکس برداری نمودند.

وزیر دفاع امریکا درباره تهاجم هوایی بر آن منطقه اظهار داشت که آنها اطلاعاتی بدست آورده بودند که در آن روستا اهداف نظامی وجود دارد. وی گناه را بدوش کسانی گذاشت که برای ایشان اطلاعات نادرست داده بودند!!

خبرنگارانی که از منطقه دیدار کردند، می گویند: مردم آن روستا همه فقیر و تنگدست بودند، تمام خانه‌هایی که در آنجا قرار داشت از گل بنا شده بودند و در آنجا هیچ پایگاهی وجود نداشت. بر اساس اطلاعات مستقل، سبب حقیقی بمباران روستای کرم و اطراف آن، با شیوة این چنین وحشیانه و دشمنانه آن بوده که پیش از تهاجم امریکا بر افغانستان، شماری از خانواده‌های مسلمان عرب، در زمان رژیم طالبان، در نزدیکی دانشگاه ننگرهار و پشت مقر استخبارات سکونت داشتند، زمانی که تهاجم امریکایی‌ها بر افغانستان آغاز یافت، آن خانواده‌ها جای خود را رها نموده از نگرگاه مردم مخفی شدند. ولی بعضی از جاسوسان امریکا برایشان اطلاع دادند که آن عربها خودشان را در روستای کرم و اطراف آن مخفی داشته‌اند. لذا هواپیماهای امریکا آن منطقه را مورد حملات دردناک قرار دادند، که در نتیجه همه روستا و خانه‌های اطراف آن به زمین هموار شدند و به این ترتیب امریکاییها حقوق بشر را خیلی خوب و بطور احسن رعایت نمودند!!

ج: تخریب يك قافله کامل در ولایت پکتیا:

یکی دیگر از مثال‌های روشن قتل و کشتار مردم بی گناه توسط امریکایی‌ها آن است که هواپیماهای امریکایی به روز جمعه 2001/12/21م در روستای «آسمان کلی» و «ست کندو» 25 کیلومتر دورتر از شهر گردیز، بر کاروان بزرگی از موترها - که در حال حرکت به طرف کابل بود تا در مراسم تشکیل نظام جدید و

مراسم تحلیف حامد کرزی شرکت ورزند - حمله ور شدند. وسایل مطبوعاتی بی طرف از چشم دید افرادی مؤثق اطلاع دادند که در اثر این حمله وحشیانه 65 تن کشته شده صدها تن دیگر از افراد کاروان و منطقه جراحت برداشتند. از سوی دیگر در نتیجه حمله بر کاروان روستاهای همجوار آن نیز به شدت صدمه دید و بیشتر از پانزده موتر کاملاً آتش گرفت.

وقتی که امریکایی ها به سبب آن تهاجم مورد ملامتی قرار گرفتند، رهبران آنها چون؛ «رامسفیلد» وزیر دفاع و جنرال «تومی فرانکس» و جنرال «پیتر» بر حسب عادت دایمی از خود دفاع نموده حمله شان را به این شکل توجیه نمودند که در آن قافله افراد نامطلوب نیز قرار داشتند. پاسخ رامسفیلد درین مورد به رادیوی بی بی سی چنین بود: در کاروان افرادی از جنبش طالبان و شبکه القاعده نیز وجود داشت لذا کوبیدن آنها درست می نماید. امریکایی ها اصرار داشتند که در حمله خود به اشتباه نرفته بلکه بر حق بوده اند زیرا که کاروان در برگیرنده شماری از افراد حرکت طالبان نیز بوده است. از این رو آنها کاروان و مناطق همجوار آن را مورد حمله قرار دادند، البته آنها به این اعتراف دارند که کارشان از روی عمد بوده است و آن تعداد بزرگ را روی همین ملحوظات از بین بردند.

د: کشتار دسته جمعی در منطقه «خاک ریز» قندهار:

به روز جمعه 2001/11/9م هواپیماهای امریکایی سه روستا را در منطقه خاک ریز قندهار که از مرکز آن ولایت هفتاد کیلومتر مسافه دارد، یورش برده همه آن ها را از بین برده 300 تن از باشندگان آن را اعم از زن و مرد و پیر و جوان و کودک، نابود کردند. امریکایی ها در آن زمان، سبب کشتار دسته جمعی خود را

چنین قلمداد نمودند که گویا شماری از رهبران طالبان در این منطقه خود را مخفی داشته اند. در حالیکه آن منطقه از اهداف نظامی کاملاً بدور بوده و هیچ رابطه با آن ندارد. با آنهم مورد هجوم این تهاجم غیر انسانی قرار گرفته است.

شماری از رهبران طالبان، بعد از سه روز، از خبرنگاران در خواست نمودند که بیایند و از منطقه دیدار نمایند و برای ایشان اطلاع دادند که تا هنوز صرف از منطقه شاه آغا که یکی از روستاهای مورد حمله می باشد، تا هنوز جسد 120 نفر را بیرون آورده اند. و از آنها در خواست نمودند که در مقابل جنایات آمریکایی ها سکوت نکرده بلکه خبر آن ظلم خطرناک و عظیم را برای جهانیان برملا سازند. یکی از مسئولین طالبان به خبرنگاران گفت: هنگامی که ما می گوئیم زنان برقع پیوشند، وسایل مطبوعاتی جهان قیامت برپا می کنند و همه شان مسئله حقوق انسان را مطرح می کنند، ولی آنگاه که امریکا مجرمانه در یک روستا در چند لحظه 300 نفر را نقش خاک سیاه ساخته راهی آخرت می سازند این وسایل مهر سکوت بر لب زده و خودشان را به «گوچه حسن چپ می زنند».

ه: بمباران شفاخانه در هرات:

هوایماهای بم افکن امریکایی به تاریخ 2001/10/21م در شهر هرات، بیمارستانی را هدف بمباردمان قرار داد. مطبوعات آنروز گزارش دادند که در بمباردمان مذکور بیش از صد تن از بیماران و کارمندان بیمارستان کشته شدند. سخنگوی نیروهای ائتلاف امریکا و بریتانیا به تاریخ 2001/10/22م اعلان داشت که هوایماهای امریکایی در شهر هرات یک بیمارستان نظامی را از بین برد.

امریکا در حقیقت بخاطري آن بیمارستان را هدف قرار داد که جاسوسان افغاني آنها برایشان اطلاع داده بودند که بعضي از رهبران و فرماندهان طالبان که در اثر بمباردمان زخمي مي گردیدند، در بیمارستان مذکور معالجه مي شوند. لذا آن را، بدون آنکه از صحت اطلاعات رسیده تاکید نماید، هدف نظامي تلقي نموده هدف بمباردمان قرار دادند.

واشنگتن به اشتباه خود در مورد تخریب بیمارستان - پس از آنکه خبر آن به دهن گزارشگران اطلاعات جمعي رسیده و جهان از آن مطلع شده بود و جهت هاي مسئول در ملل متحد از حقیقت موضوع اطلاع یافته بودند - اعتراف نمود.

ولي "ویکتوریا کلارک" سخنگوي وزارت دفاع امریکا، مدعي شد که يك طیاره امریکایی، اشتباها يك بم را - که 453 کیلو وزن داشته - در صحن خانه (نگهداري از بزرگ سالان¹) در افغانستان افکنده است تا به آن چشم دریده گي به جهانیان اطلاعات نادرست تقدیم نمایند تا نسبت به آنها بدبین نشوند.

کلارک در يك مصاحبه مطبوعاتي به روز یکشنبه 2001/10/21م گفت: هواپیمای (FE- 18 Hornet) هدف خود را اشتباه نموده بمی را که 1000 کیلو وزن داشته اشتباها در يك میداني نزدیک به

=====

(1) - آنها تصور مي کنند که در افغانستان خانه هايي براي بزرگ سالان نیز وجود دارد!!! کلارک تصور کرده که جامعه افغاني هم مانند جامعه غربي است که بزرگ سالان از طرف فرزندان نشان نگهداري نمي شود.

خانه بزرگ سالان افکنده است و در حقیقت می خواسته که مخزن ارتش را در هرات هدف قرار دهد. این است دقت اسلحه امریکایی ها!! و این است مراعات نمودن حقوق انسان!!

آنچه بیان داشتیم چیزی جز مشت نمونه خروار نیست که امریکایی ها در افغانستان غیر نظامیان و مردم بی دفاع کشور را هدف بمباردمان خود قرار دادند و تعمیرات مردم و ساختمان های غیر حکومتی را به تخریب گرفتند. دردآور آنکه آن تجاوزها و بدبختی ها تا هنوز هم ادامه دارد و تا زمانی که نیروهای امریکایی در این کشور حضور داشته باشند دوام خواهد نمود. البته در این اواخر مناطق مسکونی ای در ولایات پکتیا و ارزگان و غزنی و قندهار و ننگرهار، هدف بمباران قرار گرفتند و در اثر آن ده ها زن و طفل جان هاشان را از دست دادند بهترین شاهد برای اثبات این مدعا است.

باشندگان ولایت پکتیا که از حملات هوایی امریکاییها بر مناطق مسکونی و ارتکاب اعمال وحشیانه نیروهای زمینی آنها در حق مردم، به ستوه آمده بودند سران قبایل را در ماه مارچ 2002م به کابل فرستادند تا این موضوع را با رهبران افغانستان بحث و گفتگو نمایند. شبکه اطلاع رسانی افغان با یکی از اعضای هیئت مذکور مصاحبه انجام داد، نام برده در این مورد گفت: باشندگان ولایت پکتیا که بعنوان منطقه هم مرز با پاکستان محسوب می گردد، از طرف نیروهای قوای خارجی به ویژه قوای امریکایی، با خطر بزرگی مواجه هستند. وی مداخله امریکاییان در این منطقه را غیر قابل برداشت و طاقت فرسا توصیف نمود.»

وی در ادامه سخنانش گفت: امریکایی ها از ما می خواهند که از تمام آداب، تقالید و رسوم خود بگذریم و در جنگی که با

القاعده به راه انداخته اند قربانی و پیش مرگ باشیم. وی درباره ارزش ندادن رهبران افغانستان و خاموشی مطبوعاتی درباره آن موضوع گفت: ده روز می شود که به کابل آمده ایم ولی هیچ یکی از مسئولین بلند پایه حکومت یا نمایندگان وسایل مطبوعاتی آمادگی نشان نداده اند تا با ما مصاحبه کنند و حرفه‌امان را بشنوند و شکایت مان را بالا کنند.^[۱]

آگاهان به آن باور هستند که صرف حالت مردم پکتیا چنین نبوده بلکه تمام مناطق که هدف بمباران امریکایی ها و عملیات نظامی آنها قرار می گیرند چنین حالتی دارند. که با ورود نیروهای امریکایی به خانه هاشان زیر نام تفتیش و تعقیب افراد مظنون، کرامت انسانی آنها را پامال می سازند.

2 کشتار نمازگزاران و تخریب مساجد :

با آنکه مردم بسیار وحشی صفت هم اماکن مقدسه و جاهای عبادت را مورد حمله قرار نمی دهند، ولی مساجد افغانستان هم از دست امریکایی ها و حملات وحشیانه شان، در امان نماند. احصائیات ناقصی که صورت گرفته هم نشان میدهد که امریکایی ها در مدت بسیار کوتاهی (از 2001/10/7 - 2001/12/20 م) تقریباً نه مسجد را بواسطه موشک های رهبری شده توسط اشعه لیزر هدف قرار داده که در آنها علی الاقل 120 نفر نمازگزار کشته به جای

(1) - تفصیل خبر را رک به موقع (افغا) به زبان فارسی که از شبکه اطلاع رسانی افغانستان نقل کرده است. 21 حوت 1382م.

گذاشته است. وزارت دفاع امریکا ازین جمله به دو واقعه اعتراف نموده گفتند که آن کار از روی اشتباه صورت گرفته است. در اینجا باید درباره آن حوادث کمی به طور مفصل حرف بزنیم.

به تاریخ 2001/10/10م در اثنای نماز شام، هواپیماهای امریکایی مسجد سلطان پور در نزدیکی شهر جلال آباد ولایت ننگرهار را مورد تهاجم قرار دادند و بر اساس گزارشی که AFP و دیگر جهت های بیطرف از آن تهیه کرده بودند، 17 تن از مردم به شهادت رسیدند.

هواپیماهای امریکایی به تاریخ 2001/10/12م مسجدی را در ولایت کندز در جریان نماز جمعه هدف قرار دادند که در اثر آن، به اساس گزارش منتشر شده از طرف (Pakistan Observer) 23 تن جان شان را از دست دادند. هم چنان هواپیماهای امریکایی مسجدی را در قلعه شاطر ولایت هرات، به تاریخ 2001/10/21م، در حالی که مردم در جریان نماز قرار داشتند، به توسط بمبهای خوشه مورد حمله قرار دادند و در اثر آن، بر اساس گزارش منتشره در جریده (Guardian)، به تاریخ 2001/10/25م و نقل آژانس خبر رسانی فرانسه در 2001/10/24م در حدود 15 تن کشته شدند.

همچنان هواپیماهای امریکایی مسجد اسحاق سلیمان را در ده کیلومتری شرق هرات به تاریخ 2001/10/24م به توسط بم های خوشه تحت هجوم قرار دادند، در حالی که مردم تازه از نماز مغرب فارغ شده به سوی خانه های شان در حال حرکت بودند. نظر به گزارش رویتر به تاریخ 2001/10/25م و به گفته تلویزیون ایران در حادثه مذکور 20 نفر کشته و تنی چند دیگر زخم برداشتند.

به تاریخ 2001/11/16م، طیارات امریکایی مسجدی را در مدرسه ضیاء القرآن در نزدیکی شهر خوست، در حالی که مردم در

جریان نماز تراویح قرار داشتند، مورد هجوم قرار دادند که در اثر آن ما بین 36 الی 60 تن جان شان را از دست دادند. امریکایی ها به آن باور بودند که در آن شب - مولوي جلال الدين حقاني، قوماندان سرشناس دوره جهاد و یکی از چهره های مشهور طالبان، در مدرسه مذکور می باشد، لذا آن را در وقت نماز مورد حمله قرار دادند.

این نمونه هایی از تجاوز و تعدي امریکاییها علیه مردم افغانستان که اندازه پستی بزرگ ترین ابر قدرت جهان را در برخوردش با مسلمانان بازگو می کند. این نمونه از احترام گذاردن اداره کنونی امریکا به حقوق انسان است!! در زمانی که يك تمدن یا ملت به آن سطح از تهی دستی در ارزشهای اخلاقی مواجه شود، پس حالت فرود و زوال آن ضرور آغاز می یابد.

پنج: بد رفتاري و جریحه دار نمودن عواطف دینی:

نیروهای امریکایی در افغانستان، در برخورد های خویش به عقاید، عواطف، عادات و تقالید مردم هیچ وقعی نمی گذارند. در مناطق جنوبی و مشرقی کشور، وارد روستاها شده خانه ها و زنان را بدون اجازه مورد تلاشی و تفتیش قرار می دهند. گاه وارد مساجد شده سگهای شانرا جهت تلاشی و تفتیش آنها بکار میگیرند. این کار در شهر کابل رخ داده است. زمانی که حامد کرزی می خواست در مقر وزارت داخله به تاریخ 2004/2/21م در محفلی اشتراك ورزد، امریکایی های مکلف به پاسداری کرزی قبل از آمدن وی آمده تمام وزارتخانه را تلاشی نمودند و در آنجا مسجدي نیز قرار دارد که سگهای تعلیمی را وارد مسجد ساخته بواسطه آنها آن را تلاشی کردند. آگاهان بر آن هستند امریکایی های مذکور

مسجد واقع در قصر ریاست جمهوری را همه روزه بامداد توسط سگها مورد تلاشی قرار می دهند. هم چنان همه کسانی که به دیدار حامد کرزی می روند، چه وزیر باشند یا غیر وزیر بواسطه آن سگها تلاشی می شوند.

چنانچه بیان داشتیم، نیروهای آمریکایی دست به تجاوز جنسی علیه کسانی می زنند که نزد آنها در بخش های مختلفی چون ترجمانی و خدمات و غیره کارمند هستند، وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات محلی اطلاعاتی را مبنی بر تجاوز آمریکایی ها علیه دهقانان و کارمندان خودشان به دست نشر سپرده اند.

این گونه از برخوردهای احمقانه و ددمنشانه از طرف قوای آمریکایی، علیه افغانها سبب برانگیختن غضب مردم شده عواطف دینی شانرا جریحه دار ساخته است. چنانچه سران قبایل مناطق جنوبی کشور نزد حامد کرزی رفتند تا نزد او از برخورد ناشایسته آمریکایی ها شکایت کنند تا از این کارها جلوگیری صورت گیرد ولی نه از آنها پذیرایی شد و نه به حرفهایشان گوش داده شد. حتی وسایل ارتباط جمعی هم حاضر به همکاری و نشر شکایت ها شان نشدند.

شش: بی خانمان سازی و جلاء وطنی:

امریکا در حالتی تهاجم را علیه افغانستان تدارك داد که مردم آن در شرایطی بس دشوار قرار داشت؛ شرایط جنگ داخلی ویرانگر میان جنبش طالبان و جبهه متحد شمال از یک سو، و شرایط خشکسالی ای که سالها قبل دامنگیر این ملت بود از دیگر سو، که در شماری از ولایات به ویژه مناطق مرکزی و جنوبی و غربی چون: هزاره جات، غور، بادغیس، هرات، بدبختی های

بزرگی به دنبال داشته. تا آن حد زمانیکه غله جات و مواشی از بین رفت و مردم چیزی به خوردن نیافتند. شروع به خوردن برگ درختان و کرمهای زمینی و امثال آن کردند و با آنها شمار زیادی از مردم از شدت گرسنگی جان شان را از دست دادند.

پس از آنکه سالهایی از خشکسالی بر سر مردم آن منطقه گذشته بود، سازمان های کمک رسانی ملل متحد و دیگر مؤسسات متوجه آن فاجعه شدند و آنها مقداری کمک به آن مناطق رساندند و تعداد زیادی از باشندگان آن مناطق خشکسالی زده، با کمکهایی که از طرف سازمان های کمک رسانی برایشان می رسید، زندگی خود را به پیش می بردند.

در این چنین حالتی بود که آمریکا تصمیم گرفت که بر افغانستان حمله ور شود، در تاریخ 2001/9/16م از پاکستان درخواست نمود - بلکه به او دستور داد - تا مرزهای خود را به روی افغانستان ببندد و تمام کمکهایی که برای متاثرین خشکسالی توزیع می شود و آنها خانه هایشان را ترك نموده در شهرها پناه برده اند تا از این کمکها برخوردار بشوند، به روی آنها قطع سازد.

پاکستان نیز چنین کرد. بالفعل مرزهایش را به روی افغانها بست و از وارد شدن هر نوع کمک به آن کشور جلوگیری نمود و در عین زمان مانع آن هم شد که افغانها به کشورشان پناه گزین شوند. زیرا به هیچ حال آمادگی نداشت که مهاجرین تازه بپذیرد. از آنجایی که زندگی شمار زیادی از مردم به ویژه بیماران و کودکان به همین کمکها رابطه ناگسستنی داشت، متوقف ساختن کمکهای خوردنی و ادویه از ورود به افغانستان - به امر و دستور آمریکا - باعث گردید که در مناطق مختلفی فاجعه های بشری بر پا شود و شمار زیادی جان های شان را از دست دهند.

زمانی که کمک‌های انسانی به روی افغانستان - پس از بسته شدن مرزهای پاکستان - قطع گردید. بر سر ساکنین کمپ‌های مهاجرین افغانی که از یک منطقه به منطقه دیگری مهاجرت کرده بودند، وضع رقت بار و غم‌انگیزی برپا شد که نپرس!!

کمپی بنام مسلخ که در پنجاه کیلومتری شرق هرات قرار داشت و جهت کمک به آسیب‌زدگان خشکسالی و جنگ‌های داخلی میان طالبان و جبهه شمال، برپا شده بود و باشندگان ولایات بادغیس، غور، فاریاب، و غزنی در آن زندگی می‌کردند. به سبب قطع دوا و مواد غذایی، همه‌روزه در آن کمپ بیشتر از چهل تن جان خود را از دست می‌دادند. به طور اجمال تعداد اشخاصی که در آن کمپ در خلال یک ماه جان باخته بودند به 1200 تن می‌رسید. به سبب عدم موجودیت رسانه‌های آزاد و بی‌طرف در ساحه، خبر این فاجعه به گوش جهانیان نرسید. زمانی که امریکا تهاجم سختی را بر افغانستان آغاز نمود و در پهلوی آن تبلیغات بزرگی را نسبت به خطرناک بودن اسلحه امریکایی به راه انداخت تا در صفوف طالبان نوعی از رعب و ترس بیافریند. بسیاری مردم شهرهای بزرگ - چون: کابل، قندهار، هرات و جلال‌آباد - را ترک نمودند. با آغاز حمله مرگبار و وحشیانه امریکا نسبت به مردمی که شهرهای بزرگ را ترک گفتند. به هشتاد فیصد می‌رسید. زیرا بمباران غالباً بر مناطق مسکونی صورت می‌گرفت.

مردمی که مجبور شدند که خانه و کاشانه‌شان را ترک نمایند و راهی هجرت شوند به سه تا چهار میلیون تن بالغ می‌شدند، پاکستان آمادگی نداشت که آن تعداد بزرگ را در قلمرو خویش بپذیرد. و نه ملل متحد برای ایشان در داخل قلمرو افغانستان کاری کرده بود. فرایند این مسئله آن شد که فاجعه بشری بزرگی به

وقوع پیوست که آمریکا بدان هیچ وقعی نمی گذاشت. زمانی که شمار بیجا شده گان، همراه با استمرار بمباردمان شدید امریکا بر مناطق مسکونی، رو به ازدیاد گذاشت و کمکهایی ملل متحد و سازمان های کمک رسانی از ادامه کمک باز ایستادند، وبی جا شدگان در مناطق مختلفی گرد آمدند، و کشورهای همسایه (پاکستان، ایران و تاجیکستان) با وصف در خواست های مکرر ملل متحد از آنها، اجازه ندادند که آن بیجا شدگان را در داخل قلمرو خود جا دهند، سازمان ملل ناگزیر شد که برای آنها در مناطق مرزی، کمپ های مؤقت اعمار نماید؛ مانند کمپ اسپین بولدک در قندهار، کمپ منطقه حصار شاهی در تنگرهار در نزدیکی شهر جلال آباد و منطقه دهدادی و شولگره در نزدیکی شهر مزار شریف ولایت بلخ، و در ولایت هرات. هم چنان چند کمپ در داخل قلمرو پاکستان و ایران و تاجکستان نیز ایجاد گردید.

به سبب آنکه در کار کمک رسانی از قبیل غذا و دوا برای آنها اشکالات بزرگی وجود داشت، مهاجران آن کمپ ها با مشکلات فراوانی مشتمل و گریبان بودند. گذشته از آنکه آن مناطق زیر بمبارمان وحشیانه امریکا نیز قرار داشت. کمپ شولگره در شب 2001/10/30م از طرف هواپیماهای آمریکایی مورد تهاجم قرار گرفت و در نتیجه شمار زیادی از مردم بی جا شده به شهادت رسیدند.

هنگامی که شماری از بی جا شدگان به طور مخفی خودشان را به پاکستان رساندند، از طرف پلیس های پاکستان با بدترین رفتار مواجه شدند. این کار تا ابتدای ایجاد حکومت کرزی دوام پیدا نمود. آنها از طرف پلیس دستگیر می شدند و اموال و دارایی ها

شان گرفته می شد. با آنها چنان برخورد میشد که با دشمن. این دستور را پلیس های پاکستانی از رهبران سیاسی و نظامی خویش به دست آورده بودند.

این وضعیت سخت بر سر مردم افغانستان بسبب بمباردها و حشيانه و تهاجم دشمنانه امریکا بر این کشور آمد. امریکا این پاسدار حقوق بشر!! بدترین حلقه های را به دنبال حلقه ها و سلسله بدبختی ملت افغانستان - که از چندین دهه به این سو طعمی از راحت را نچشیده بود - بیفزود!!

هفت: غربگرایی در افغانستان:

اداره کنونی امریکا به آن باور است که تمدن غربی ای که در این برهه زمانی، رهبریش را امریکا بدوش دارد، در تمام عرصه های زندگی؛ از بعد تکنالوژیکی گرفته تا بعد ارزشهای اخلاقی و غیره تمدنی ایده آل است، که باید تمام ملل جهان آن را سرمشق زندگی خود قرار دهند، و هر تمدن و دین باید خود را به آن تمدن غربی ایده آل هم آهنگ و هم نوا بسازد تا زنده و مؤثر بماند، و هر دین و تمدنی که خود را به ارزشهای تمدن غربی هم نوا نسازد باید از میان برداشته شود. از همین جا است که اداره کنونی امریکا به کمک یک تعداد تاریخ فکran (روشن فکran) مسلمان در صدد این است که یک اسلامی را ایجاد نماید که هم نوا و هم آهنگ با ارزشهای تمدن غربی باشد و این نوع اسلام را (Civil democratic Islam) اسلام متمدن و دیموکراتیک نام نهند که از جهاد و قوت خالی باشد و مردم به اساس مصلحت خود در اصول و ثوابت آن تصرف کرده بتوانند و یا در آن تغییر آورده بتوانند یعنی اسلامی باشد که مثل مسیحیت و یا کدام دین خود ساخته بشر تابع تصرف انسان باشد

که او هر چیزی را که به اساس عقل ناقص خود لازم ببیند از او کشیده بتواند و یا در او داخل کرده بتواند. و یا این نوع اسلام را (Moderate Islam) اسلام معتدل، می نامند.

اداره کنونی امریکا به آن است که باید این تمدن ایده آل را به تمام بشریت منتقل سازد و گمان دارد که حاکمیت این تمدن راه را برای حاکمیت وی بر جهان و جهانیان هموار نموده برتری آن را بر دیگران به ثبوت می رساند. در عین حال نظریه پردازان اداره کنونی امریکا به آن نظر هست که: هر کس که آن اسلام معتدل!! یا اسلام متمدن و دیموکراتیک!! غرب را بپذیرد او هیچ مانعی را در برابر حاکمیت مدنی و فکری و در نتیجه حاکمیت همه جانبه آمریکا ایجاد نمی کند.

از این رو تمام امکانات فکری و مادی و اقتصادی را در این راستا بکار میگیرد و در این راه از استعمال هیچ وسیله دریغ نمی ورزد.

چونکه اداره آمریکا بخاطر حصول سیطره بر تمام جهان به طور عموم، و بر جهان اسلامی به طور خاص، و برای غالب ساختن تمدن غربی و ارزش های آن را بر تمام جهان اسلام، جنگ و مبارزه خانمان سوزی را علیه دنیای اسلام، به ویژه افغانستان و عراق آغاز نموده است، یکی از مهم ترین ابزار و راه رسیدن آن به هدف مطلوب شان (غلبه تمدنی) آن است که به نفع این پروژه به وسائل گوناگون در جامعه تغییر و دگرگونی اجتماعی و فکری ایجاد نمود. در کشورهای متعدد اسلامی، حرکت غربی سازی و سکولارگری را در پهلوهایی مختلف زندگی فعال سازد. این کار را در کشورهایی که مستقیماً تحت اشغال آنها قرار دارد؛ چون افغانستان و عراق، با وسایل و ابزار گوناگون بیشتر از هر کشور

دیگری به مرحله اجرا در آورده اند.

بخاطر آنکه از این دستاورد پاسداری شده و موانع از سر راه آن برداشته شود، ایالات متحده امریکا، در این کشورها، از نیروی نظامی کار می گیرد. اما ابزاری که بخاطر ایجاد این گونه از دگرگونی های اجتماعی و فکری و تمدنی به کار گرفته می شود، بسیار اند. چون: تعلیم و آموزش، مطبوعات، زن، گشودن راه برای فساد اخلاقی، و غیره که آن را با قدری تفصیل بیان خواهیم داشت.

1- تعلیم و آموزش:

نخستین چیزی که اداره آمریکا در افغانستان، بدان توجه نمود، ایجاد دگرگونی عمیق در اندیشه افغانی بود که بواسطه تعلیم تحقق می یابد. لذا تغییر را در تمام مراحل آن از ابتدایی و متوسطه گرفته تا مرحله دانشگاه به اجرا در آورد. زیرا که تعلیم از اهمیتی بزرگ برخوردار بوده بر تمام نواحی زندگی، تأثیری عمیق و همه جانبه دارد. از آنجا که نهادهای تعلیمی و آموزشی، در تمام عرصه ها عناصر رهبری کننده را می سازد. هر کسی که در کشوری تعلیم و آموزش را در اختیار خویش در آورد در حقیقت آینده کشور را در اختیار گرفته است.

نخستین گامی که متولیان پروژه آمریکایی در راه تطبیق برنامه شان در عرصه تعلیم برداشتند آن بود که برنامه های درسی دوره ابتدایی و دبیرستان (لیسه) را تغییر دادند. این برنامه درسی را مرکز تعلیمی اتحاد سازمان های اسلامی و جهادی افغان در زمان جهاد علیه اتحاد جماهیر شوروی آماده کرده بودند که در سراسر کشور تدریس می شد. آن برنامه تا حد زیادی کامیاب بود و با نیازهای جامعه افغانی همسویی داشت. لذا کسانی که در آن زمان

از مکتب فارغ التحصیل می شدند در تخصصات مختلفی چون ساینس، علوم اجتماعی و شرعی آگاهی خوبی داشتند. و در عرصه های مذکور اندازه خوبی از علم حاصلشان می شد. هر کسی که از لیسه فارغ میشد هم از مسایل ابتدایی ساینس آگاه می بود و هم از مسایل بنیادین شرعی.

آمریکا از دیرباز به اینسو آمادگی گرفته بود که برنامه های تعلیمی را در مکاتب افغانستان تغییر دهد. از آن رو به همکاری (CIA) وزیر سرپرستی دانشگاه نبراسکا برنامه درسی نوي را آماده نمود. به خاطر این مأمول، مرکز تعلیمی ای را در شهر پشاور پاکستان و به سرپرستی دکتر رحمانزی که در آن زمان باشنده آمریکا بود، تشکیل داد. سرپرستی مستقیم کار به عهده عبدالسلام عظیمی. یکتن از افغان های کارشناس. قرار گرفت. برنامه درسی طبق ملحوظاتی ویژه و اولویتهایی که جهت های تمویل کننده می خواستند، آماده کرده شد.

نخست این برنامه درسی را مکاتبی که توسط سازمان های کمک رسانی غربی برای بچه های مهاجرین افغان در پاکستان تشکیل داده بودند، عملی ساخت. هنگامی که نظام کنونی زمام اقتدار را در کشور بدست گرفت، تغییر برنامه درسی را از نخستین گام ها و مهم ترین وظایف خویش می دانست. از آن رو برنامه درسی گذشته توسط وزیر تعلیم و تربیه پروفیسور رسول امین یکی از ناسیونالیست های متعصب. ملغی اعلان شد. با آنکه پس از شش ماه نخست وزیر تعلیم و تربیه تغییر داده شد و در عوض او محمد یونس قانونی زمام وزارت معارف را بدست گرفت، ولی وضع به شکلی که رسول امین تعیین کرده بود دوام نمود.

به طور کلي فرقي که میان برنامه درسي سابق و میان برنامه جديد وجود دارد در این نهفته است که شماری از مواد علوم دینی؛ چون تفسیر، فقه و عقیده که شامل برنامه سابقه بود در برنامه نو ملغي قرار گرفت، شمار ساعات درسي قرآن کریم در مکاتب به حداقل رسانده شد. هم چنان محتوای کتاب های درسي از داخل نیز تغيير داده شد. در شماری از کتابها نظریاتی را وارد ساخته اند که از لحاظ علمي فساد و بطلانش به اثبات رسیده است مانند نظریه "تطور و ارتقای داروین" و درس های مضامین اجتماعی چون تاریخ و جغرافیه و قراءت پشتو و دری و غیره مواد درسي مهم به روش معینی ساخته شده که عقل شاگردان را بدور از اندیشه های میهنی و کشوری، عقل غربگرا می سازد.

در مقدمه کتاب های درسي نوشته اند که این برنامه جديد بر اساس خواسته مرحله جديد و بر اساس مقتضیات شرایط منطقوي و جهانی جديد ساخته شده است و در این مهم مؤسسه (USAID) آمریکایی همکاری داشته است.

بدون شك تطویر برنامه های درسي و تغییر آن، بر اساس اقتضای شرایط و تطورات علم، کاری بس مهم است؛ به آن شرط که چنین تغییراتی فرایند شرایط درونی بوده و در عین زمان با هویت ملتی که بر اساس آن تربیت می شود، همسو و همگام باشد. اما اگر این کارها به دستور اجنبیان وزیر سرپرستی و فشار جهاتی صورت گیرد که از آن خیري متصور نیست، بدون شك آن حاضر و آینده کشور را به طور یکسان به نابودی دردناک و هول انگیز خواهد کشاند.

چیز دیگری که رژیم کنونی از هر کاری بیشتر بدان توجه کرده اینست که شماری از معلمین ذکور و اناث مکاتب ابتدایی و لیسه

ها را جهت گرفتن کورس های تقویتی به آمریکا می فرستد. از تأثیر این کورس ها در روان و نفسیات بازدید شرکت کنندگان انکار نتوان کرد. مطبوعات خبری به نشر رسانده است که رژیم کنونی افغانستان هیئتی متشکل از دوازده نفر معلمه افغانی را جهت بدست آوردن کورس تقویتی و تدریسی به آمریکا فرستاد، کورس مذکور مدت شش هفته دوام پیدا نمود. در پایان کورس و پیش از بازگشت به افغانستان، آن استادان با خانم رئیس جمهوری آمریکا (لورا بوش) ملاقات نمودند و در ضمن ملاقات خویش از مساعی نیک آمریکا که در راستای بازسازی افغانستان مبذول میگردد سپاسگذاری نموده اظهار داشتند که آنها از افغانستان به حیث نمایندگان ملت افغانستان به آمریکا آمده بودند و به خاطر عزت و اکرام و پذیرایی بیدریغی که از ایشان در امریکا صورت گرفته، در حین بازگشت نقش سفیران آمریکا به نزد مردم افغانستان بازی خواهند نمود!!⁽¹⁾

بدون شك، بالا رفتن سويه تدریسی و علمی معلم كاری نیکو است، ولی کار تدریب و انکشاف مهارت های آموزگاران افغان (چه زن و چه مرد) و آنهم در آمریکا، برای مردم افغانستان ضررهای مادی و معنوی ای را به بار خواهد آورد چونکه آن قبیل کورس ها از طرف شرکت های آمریکایی ای تدارک دیده می شود که مکلف شده اند تا نظام تعلیمی افغانستان را تغییر دهند. این شرکت ها مصارف آنها را به قیمت بسیار بلند از مبالغی می ستانند که جهت

(1) - افغا به زبان فارسي ، صفحه انترنت -

آرشیف ماه جنوری 2004م.

باز سازهی افغانستان تخصیص داده شده است. اگر این چنین کورس‌هایی در داخل افغانستان یا در یکی از کشورهای همسایه و نزدیک به افغانستان برگزار شود به مصارف یک نفر که در آمریکا تربیه میشود بیشتر از ده نفر تربیه می‌توانند شد. در واقع امر، دولت‌هایی که از یکسو در رسانه‌های خبری اعلان داشته‌اند که برای افغانستان مبالغ بزرگی را جهت بازسازی مادی و معنوی آن تخصیص داده‌اند و از دیگر سو آن‌ها کم‌کمها را از طریق همین شرکت‌های خودشان دوباره از افغانستان بیرون می‌کنند بی‌آنکه خشتی روی خشت گذاشته شده باشد.

گذشته از آن، تمرین‌شدگان از کشور ایالات متحده آمریکا یا دول غربی دیگر در حالی باز می‌گردند که از اندیشه‌های غرب متأثر می‌باشند، چنانکه هم از تمدن غرب متأثر می‌پذیرند و هم از ارزش‌های مادی و معنوی موجود در آن. وقتی که در افغانستان به کودکان درس می‌دهند در واقع باروحیه شکست خورده و نکبت‌بار می‌باشند و با آن کار در غربی‌سازی افغانستان و تغییر جامعه افغانی به نفع پروژه آمریکا سهم فعال می‌گیرند.

این برنامه آنها در مراحل تعلیم ابتدایی است ولی در مرحله دانشگاه که اهمیت آن را خوب درک می‌کنند و می‌دانند که دانشگاهها در حقیقت رهبری جوامع را در دست می‌داشته باشند و در تمام عرصه‌های زندگی برای جامعه رهنما و رهبر می‌سازد، از آن رو توجه غربی‌ها به آن بخش از هر چیز دیگری بیشتر بوده است. روی این ملحوظه بود که پست وزارت تحصیلات عالی به آقای دکتر شریف فایض، یکتن از فارغ‌التحصیلان دانشگاه آمریکایی در لبنان، داده شد. آقای دکتر شریف فایض از سی سال بدین سو در آمریکا بسر می‌برد و پیش از آنکه برنامه آوردنش به افغانستان در

نظر گرفته شود معروف به سکولاریستی بود. شریف فیاض نزد آمریکای توانایی خود را در راستای سکولار سازی و غربی گری افغانستان نشان داد؛ او در راه غربی سازی کشور گام های پرشتابی برداشت؛ از نخستین تصامیم او در دانشگاه های افغانستان آن بود که جدایی میان دختران و پسران در کلاس های درسی را بی بنیاد خوانده نظام تعلیم مختلط را جاری ساخت؛ این در صورتی است که جهان پس از تجربه های تلخ نظام مختلط به آن رسیده که در کلاس های درسی باید میان طبقه ذکور و اناث جدایی صورت گیرد. تصمیم صادر شده از طرف وزیر تحصیلات عالی در اکثریت دانشگاه های افغانستان عملی شد.

گام دیگری که دکتر شریف در این راستا برداشت آن بود که تعداد ساعت های مضمون ثقافت اسلامی را تقلیل بخشید. این مضمون در تمام سمسترهای درسی دانشگاهها تدریس می گردید و محصل می توانست که از خلال آن مضامین قضایای اساسی اسلام را فرا گیرد. تعداد ساعت های درسی آن از هشت سمستر به دو سمستر تقلیل یافته است. با آنکه در روشنی سیاست های عمومی، رؤسای دانشگاهها صلاحیت دارند که برخی از مواد اضافی را که شکل اختیاری داشته باشد، وضع نمایند؛ ولی هرگاه چنین چیزی صورت گیرد، وزیر شخصا در این مسایل مداخله می کند و از مقررات جدید باز می دارد.

وزارت تحصیلات عالی تصمیم دارد که از کشورهای معین و در تخصصات ویژه استاد بپذیرد. این موضوع را وزیر تحصیلات عالی چندین بار بیان داشته تا بدین صورت بتوانند که بر محصلین دانشگاه (اعم از دختر و پسر) تأثیر بگذارند و جهت فکری شان را دگرگونه سازند؛ در مقابل، وزرات به جذب کادرهای افغانی که هم

سطح علمي خوب دارند وهم خواسته هاي جوانان را بهتر مي شناسند، توجه نمي کنند. وقتي که نوبت به افغاني مي رسد، در ابتداء سعي مي دارند که به هيچ وجه چنين افرادي به دانشگاه راه پيدا نکنند و اگر چنين هم شد، آنها را در برابر کمترین حقوق توظيف مي نمايند تا مجبور به فرار از دانشگاه شوند.

از آنجا که افغانستان يك جامعه اسلامي بوده و اسلام دوستي در عمق آن ریشه دارد، وزير تحصيلات عالي در تصاميم غربي سازي خود از طرف استادان و محصلان دانشگاه ها، با مشکلات زيادي مواجه مي شود. از آن رو براي مشکل خواهد بود که به اهداف تخريب گرانه خود دست يابد، وجهت غربي سازي افغانستان، آنها از لابه لاي دانشگاه هاي اين کشور، براي آن بتواند رهبراني غربي درست کند.

وزارت مذکور سعي خواهد داشت که جهت رسيدن به آن هدف، براي جهت هاي ديگري اجازه فعاليت دهد تا دانشگاه هاي خصوصي بسازند، اين کار را در قانون اساسي افغانستان درج نموده اند. يکي از نخستين جهت هايي که براي ايجاد دانشگاه هاي نو تاسيس و ويژه - حتي قبل از ساختن قانون اساسي کشور - اقدام نمودند، يکي از شرکت هاي آمريکايي بوده است که مي خواهد دانشگاهي را در شهر کابل اعمار نمايد که شبیه به دانشگاه آمريکايي در لبنان و قاهره باشد.

وزير تحصيلات عالي و ديگر مقامات بلند پایه حکومت افغانستان آن کار را تشويق نمودند، و هر يك اظهار داشتند که آن دانشگاه مي تواند براي افغانستان کادرهاي مهمي را در عرصه هاي مختلف زندگي، براي جامعه افغاني بسازد. چنانچه يك شرکت اماراتي تصميم دارد که دانشگاه ديگري را زير نام «کالج

طبي آريانا خليج» (Aryana Gulf Medical College) [1] تاسيس نمايد.

در پهلوي اينها، جهت هاي ذي ربط، شرايط بورسيه هاي خارجي را زير نام فراگيري زبان انگليسي در كورس هاي كوتاه مدت و بلند مدت، فراهم مي كنند و شركت كنندگان آن بورسيه ها طبق شروط ويژه انتخاب مي شوند. تا بدین وسیله عملیه غریبی سازی را تسریع کنند و به اصطلاح خودشان - توانمندی های ملت افغانستان را بالا برده افکارشان را روشن سازند!!

بعضي به آن باور هستند كه تغيير برنامه هاي درسي و تمرين استادان (اعم از مرد وزن)، و گشودن دانشگاه هاي خصوصي با وسايل پيشرفته، و ارسال بورسيه هاي تحصيلي به كشورهاي ديگر، و آوردن استادان با كفايت، همه گام هاي مثبتي هستند كه بايد آن را تشويق نمود. بدون شك اگر به آن گام ها و اقدامات - بدون در نظر داشت برنامه آمريكا در جهان اسلامي و افغانستان به طور ويژه - مي توان آن را درست و خير انديشانه و مثبت خواند.

چون به عقلیت جهت های برنامه ساز این گونه پروژه ها و به پروژه آمریکا نگاه می کنیم، و دیدگاه سازندگان این پروژه را از جمله آمریکایی ها و افغانها، نسبت به مردم افغانستان درک می نماییم، و می فهمیم که آنها به آن نظر هستند که افغانها ملتی عقب مانده است و سبب عقب ماندگیش هم در التزام و تمسک وی به دین

(1) گفتگوي وزير تحصيلات عالي آقاي دكتور شريف

فايض با هفته نامه روزگاران، كابل شماره 4، ماه اكتوبر 2003م.

و تقالید سنتی وی و دوری اش از تمدن غربی نهفته است. و می بینیم که آنها میگویند که افغانستان زمانی پیشرفت حاصل می کند که مردم آن اسباب عقب ماندگی را از خودشان دور سازند!! این از یکسو و از دیگر سو تمدن غربی را به عنوان الگوی عالی با تمام تلخی ها و شیرینی هایش، بپذیرند؛ به ویژه در عرصه فکر و اندیشه، فرهنگ و برخورد اجتماعی. چیز دیگر آن است که می بینیم جهت های ویژه تلاش میورزند که مردم افغانستان را به دولتهای ویژه مرتبط و وابسته سازد و رابطه اش را از دول دیگری به ویژه دول اسلامی بگسلد، روی این ملحوظ است که استادان (اعم از زن و مرد) و کادرهای افغانی به آن کشورها فرستاده نمی شوند. از دیگر سو دولت افغانستان نمی خواهد که از این کشورها کادر و استاد وارد نماید. وقتی چنین کارهایی را نگاه می کنیم که صورت می گیرد، بر آن می شویم که نسبت به پروژه پیشرفته سازی و روشنگری ای که اعمال می شود، نگاه شکمند داشته باشیم. و بگوییم که هدف واقعی تسریع بخشیدن برنامه غربی سازی و سکولارگری افغانستان است و بس.

2. مطبوعات یا ابزار ارتباط جمعی:

مهم ترین چیزی که اداره جدید التأسيس بدان توجه کرد ابزار ارتباط جمعی است؛ زیرا که مطبوعات اگر روی هدف ویژه بکار گرفته شود، در جامعه تأثیری شگرف و ژرف می گذارد. از اولین توصیات اداره مؤقت افغانستان آن بود که سکتورهای خصوصی حق دارند برای خودشان رادیو و تلویزیون تأسیس نمایند و جراید و مجلات جدیدی پخش کنند. با این کار راه را به روی دریایی از وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون و جراید و مجلات گشود. امروز در کابل پایتخت افغانستان بیشتر از 280 جریده و

مجله صادر می شود که از آن جمله پنج روزنامه به طور روزانه چاپ می شود و تقریباً 250 جریده و مجله آن از طرف جهت های خارجی تمویل می گردد.

گزارشهایی حاکی است که نیروهای (ایساف) روزانه بیشتر از 150 هزار عدد جریده و مجله را در شهر کابل توزیع می نماید. این جراید در حقیقت همان هایی است که از طرف ملل متحد تمویل می شوند و مقالات و مطالب آن از مصالح غرب و آمریکا در افغانستان پشتیبانی می نمایند.

بیشتر از 14 مرکز پخش برنامه های رادیویی در شهر کابل وجود دارد، و گذشته از آن ها رادیویی بی بی سی و صدای آمریکا (رادیو آشنا)، و رادیویی صدای آزادی، همه برنامه خود را به زبان های منطقه یی (پشتو و فارسی) پخش می نمایند.

مرکز رادیویی دیگری به تمویل جهت های غربی نیز تأسیس یافته که برنامه های خود را روی موج های رادیویی کابل بنام «رادیویی صبح به خیر کابل» پخش می نماید. این رادیو برنامه های ویژه را از قبیل موسیقی به نشر می رساند. این رادیو ها از طرف سازمان ملل متحد و دیگر مؤسسات غربی تمویل می گردند. گذشته از آنها در هر ولایت رادیویی ویژه تأسیس یافته است. بر علاوه رادیوها، یک مرکز تلویزیون بنام آئینه در شمال افغانستان، و تلویزیون دیگری بنام افغان در کابل توسط احمد شاه افغانزی تأسیس یافته است.⁽¹⁾

(1) در زمان نوشتن این کتاب مراکز پخش برنامه های تلویزیونی چون طلوع و آریانا و دیگران

این تلویزیونها چیزهایی را پخش می نمایند که تلوزیون رسمی افغانستان جرأت پخش آن را ندارد؛ این تلوزیون ها موسیقی و رقص و تصویر زنان برهنه را با تمام بی پروایی پخش می نمایند و افکاری را پخش می کنند که غربی سازی را در افغانستان سرعت بخشد. آنها از طرف جهت های ویژه تشویق و ترغیب می گردند. زیرا مفکوره غالب نزد آنها این است که؛ افغانها مبتلا به عقده های روانی و عقب ماندگی عقلی و تمدنی هستند!! زمانی می توانند برای مرحله آینده آماده شوند که آن بحران ها را پشت سر گذارند. راه پشت سر گذاشتن آن- از دیدگاه آنها- گام هایی است که از طریق غربی سازی بر می دارند.

در پهلوی همه ارتباط افغانستان با اینترنت نیز برقرار شده است. در مدتی بسیار کوتاه مراکز اینترنت زیادی در شهر کابل و دیگر شهرهای عمده افغانستان گشوده شده است. اکثر مردمی که آن محله ها را سرپرستی می کنند پسران و دختران جوان هستند. بر اساس گزارشی که آژانس اطلاع رسانی رسمی ایران (ایرنا) تهیه نموده بیشترین محلاتی که مورد استفاده قرار می گیرد سایت های فحش و غرفه های گفتگوی اینترنتی می باشد و از هیچ طرفی کنترل و مراقبتی هم وجود ندارد. استفاده درست از اینترنت يك ضرورت مبرم جامعه است ولي باید جهت رسمی وجود داشته باشد که روی پخش فحش و بد اخلاقی از طریق اینترنت را مانع شود.

وجود نداشتند (مترجم) .

از آن هم که بگذریم، بازارهای افغانستان اعم از شهرها و دهکده ها، پر از CD هایی شده که در غالب احوال حامل فساد اخلاقی می باشند. شماری از مردم معتمد برایم حکایت نمودند که شرکت های تکثیر کننده آن سی دی ها، در پوش آن فلم های پخش فحشاء، نام برنامه های دینی و اسلامی را نیز به چاپ می رسانند تا بدین صورت جوانان متدین را نیز فریب دهند.

زیرا وقتی جوانان تصویرهای فحش را به چشم می بینند بدان دل می بندند و بدان عادت می کنند. این قرص ها با قیمت بسیار ارزان در دکان ها وجود دارند. چنین می نماید که آن کارها از طرف جهت های خارجی کمک دریافت می نمایند تا فساد را در میان ملت افغانستان منتشر سازد.

گفته میشود که از میدان هوایی بگرام، مرکز عمده امریکایی ها در افغانستان، صندوق های بسته بیرون شده به کابل و شهرهای دیگری منتقل می شود بی آنکه کسی از محتویات آن آگاهی داشته باشد. و شاید بخشی از این صندوقها همین سی دی های پر از فساد باشد که در افغانستان می آید و توزیع میگردد.

این فلم ها در مناطق بسیار دور از شهر و عقبمانده که در گمان کسی نمی گنجد، نیز پخش میگردد. مردم در آنجا که برق وجود ندارد جنراتور های خرد خریداری می کنند. که بدان چند گروپ و تایپ و تلویزیون و غیره را روشن می توان کرد. سکان برخی از مناطق از نشر و پخش برنامه ها و فلم های فاحش غربی و هندی اعتراض نمودند و لذا حکومت های محلی ناگزیر شدند که مراکز پخش این گونه از فلم ها را در قندز و ننگرهار ببندد.

وسیله دیگری که بخاطر از بین بردن اخلاق و دین ملت افغانستان بکار گرفته می شود، و در تمام افغانستان به شکل

بسیار خطرناکی شیوع یافته، برنامه های تلویزیونی غربی و هندی است که از اخلاق کاملاً عاری هستند. برنامه های آنها از طریق شبکه های تلویزیونی در داخل نیز پخش دوباره می شود. بعضی از شرکت های نشر تلویزیونی (کیبل) در ابتدا برای هفت هزار خانواده صرف در شهر کابل آغاز کرده بود، زمانی که اعتراض ها علیه شبکه های مذکور بسیار شد دیوان دادگاه عالی در افغانستان تصمیم گرفت که دفاتر شرکت های مذکور را ببندد تا از نشر و پخش فلم ها و برنامه های تخریبگر و اخلاق ستیز و منافی با تقالید جامعه افغانستان، که مراقبت از آن صورت نمی گیرد، جلوگیری صورت گیرد و لی مجلس وزرای افغانستان در ماه اپریل 2004م مطابق با ثور 1383هـ ش تشکیل جلسه داده و در آن جلسه اجازه داد تا شبکه های تلویزیونی (Cable TVs) در شهرهای بزرگ به ویژه کابل - که خواسته بیگانگان است و حکومت فعلی هم آن را جزء برنامه های خود قرار داده - به نشر برسد. وقتی از عبدالحمید مبارز معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ در مورد ضررهای اخلاقی تلویزیون های (کیبلی) در کابل پرسیده شد، در پاسخ گفت: «موضوع به خود مردم تعلق دارد، کسی که نمی خواهد به آن برنامه ها نگاه کند آزاد است، کسی به دیدن مجبورش نمی سازد».

در این شك نیست که بسیار بودن جرایم و مراکز پخش برنامه های رادیو و تلویزیون در يك کشور، دلیل حرکت فرهنگی در آن کشور می باشد ولی در افغانستان کار از قرار دیگری است، زیرا مطبوعات و ابزار ارتباط جمعی به طور ویژه ساخته شده که نقیض ارزش ها و ثوابت ملت افغانستان واقع شده است. این وسایل بخاطر تغییر و دگرگونی عمیق اجتماعی و آنهم به نفع پروژه آمریکایی در افغانستان کار می کند. چه سازمان ملل متحد و

مؤسسات غربی و آمریکایی رادیو های ویژه را همراه با جراید و مجلاتی که در کار غربی سازی سهم بیشتری می گیرند، تمویل می کنند.

در شماری از مجلات و جراید مقالاتی نشر شده که در آن به شخصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم اساءت صورت گرفته است چون: جریده آفتاب. هنگامی که ستره محکمه کشور دستور توقیف مرتکبین این جنایت را صادر نمود، از افغانستان به غرب فرار داده شدند تا بدین وسیله دیگران را نیز به آن کار تشویق و ترغیب نمایند.

در این اواخر قانون مطبوعات صادر شده که در آن صلاحیت دادگاه در مورد مسایل روزنامه ها و مطبوعات محدود گردیده است. در آن قانون آمده است که دادگاه حق مؤاخذه افرادی که مقالات منافی اسلام و تقالید جامعه افغانستان را منتشر می سازند، ندارد. در قانون مذکور آمده است که در چنین حالاتی از طرف اتحادیه ژورنالستان افغانی کمیسیونی جهت بررسی مسایل مربوط به روزنامه نگاران تعیین می گردد که در آن فیصله نماید. عجیب است!! در هیچ کشور دنیا هیچ کس از حکم دادگاه بالا تر نمی باشد ولی در افغانستان ژورنالستان و نویسندگان زیر سلطه دادگاه قرار ندارند!!

3- زن و فساد اخلاقی:

برنامه را که آمریکایی ها جهت تغییر اجتماعی و غربی سازی افغانستان، روی دست گرفته اند، زن مهم ترین عنصر و وسیله آن را تشکیل داده است. امریکا در تهاجم کنونی خود بر افغانستان تلاش می ورزد که زن را به عنوان ادات غربی سازی بکار گیرد. چیز دیگری که راه را برای آنها هموارتر ساخته و نفسیات را آماده

کرده موقف گيری های متحجرانه و سختگیرانه نظام طالبان می باشد، طالبان با تعالیم گذشته مدارانه و دوراندیشانه اسلام معارض واقع شده زن را از حق تعلیم و مشارکت در فعالیت های اجتماعی - حتی در حدود شریعت و درچار چوب قواعد شرعی - محروم نگهداشتند. بر آنها الزام نمودند که نوع معینی از مود حجابی که خودشان از آن راضی بودند در بر کنند. زیرا فهم طالبان در مسایل لباس و امثال آن از ذوق روستایی و بدوی گری و تقلید عقبگر - نه اسلام - سرچشمه می گرفت.

زمانی که اداره کنونی در سایه پروژه امریکا در افغانستان به میان آمد، توجه به زن و بکارگیری وی به عنوان وسیله تغییر و دگرگونی به سوی غربگرایی را در رأس اجندای برنامه های خود قرار داد. در ابتداء شماری از زنان افغان که در غرب زیسته بودند و شمار دیگری از زنان بی دین را روی کار آوردند تا به توسط آنها زنان افغانی دیگر را به سوی بد اخلاقی و بی دینی تشویق نمایند. گروهی از این طیف زنان در مجالس مردان دیندار به ویژه رجال دین و رهبران و شخصیت های مهم احزاب جهادی شرکت می نمودند دستهایشان را جهت مصافحه به سوی آنها پیش می کردند و اگر آنها از دست دادن با آنها امتناع می ورزیدند ایشان را به سوء رفتار با زنها متهم نموده توهین به کرامت انسانی تلقی می کردند.

همگام با این برخوردها، بازارهای افغانستان به ویژه شهرهای بزرگ از تصویرهای برهنه هنرمندان هندی و غربی پر گردید.

یکی از گام های مهم دیگری که در این راستا برداشتند آن است که راه را برای دید و بازدید های زنان افغان با زنان غربی به ویژه زنان امریکایی هموار نمودند. نهادهای زیادی با اشتراک زنان افغان و امریکایی تشکیل یافته که در جلسات آن همسران

مسئولین بزرگ اداره آمریکایی شرکت می جویند. به طور مثال: تجمع زنان افغانی و امریکایی که در هر شش ماه در کابل و واشنگتن تشکیل جلسه می‌دهند. تجمع مذکور از طرف (پاولادبرینسکی) رهبری می‌شود.

در جلسه تجمع مذکور به تاریخ 25 فبروری 2004م در کابل، همسر دونالد رامسفیلد وزیر دفاع امریکا، شرکت جست. پس از اختتام جلسات آن تجمع کنفرانس مطبوعاتی ای تشکیل شد که در آن حبیبه سرابی وزیر امور زنان و عبد الله عبد الله وزیر خارجه، شرکت نمودند. با وصف آنکه وزیر خارجه افغانستان در تجمع زنان مذکور عضویت نداشت !! ولی در کنفرانس مطبوعاتی، بخاطر توجه جدی نظام فعلی به آن موضوع، شرکت نمود.

پاولادبرینسکی رئیس‌نهاد تجمع زنان افغانی و امریکایی، در کنفرانس مطبوعاتی مذکور گفت: امریکا در افغانستان استراتژی بلند مدت دارد، حکومت و مردم امریکا در نظر دارند که در بازسازی افغانستان به ویژه در عرصه نقش زن در آینده افغانستان، سهم عمده بگیرند.

در پهلوی این همایش‌های متعددی که در آن زن افغان با زن امریکایی گرد می‌آید، زنان افغان زیر نام دروه‌های آموزشی و فراگیری زبان انگلیسی به کشورهای غربی فرستاده می‌شوند، و زمانی که باز می‌گردند غیر از چیزی می‌باشند که رفته بودند.

اینهمه، بخاطری صورت می‌گیرد تا آن زنان امریکایی نمونه باشند در دست زن افغان که بدان اقتداء نماید و می‌خواهند که زن افغانی را چنان قناعت دهند که آنهمه پیشرفتی که غرب بدان دست یافته به سبب آن است که اخلاق و حجاب و لباس و دین خویش را پشت پا زد.

در حقیقت امر استفاده از تجارب دیگران از دیدگاه اسلام هم امری مستحسن و خوب است؛ زیرا که حکمت گمشده مؤمن است و هر جایی که بدان دست یابد برایش از هر کسی اولی تر است که آن را بدست آورد. اما به شرط آنکه در بعد ارزش های بنیادین و اخلاق نباشد. چه، برای مسلمان جواز ندارد که اعتقادات، اخلاق و ارزش های زندگی خود را از شرق یا غرب بدست آورد. ارزش ها و اخلاقیاتی که در جامعه افغانی رواج دارد غیر ارزش ها و اخلاقیاتی است که در غرب حاکم است. جز شمار اندکی از مردم دیگر کسی علاقه ندارد که زن غربی الگو و اسوة زن افغانی باشد. اما زمانی که زن افغان با زن امریکایی در همایش ها گردهمایی می کند، بی آنکه از پیشرفت های علمی آنان استفاده نمایند، از اخلاق و ارزش های آنها متأثر می شوند. زیرا که کورس های کوتاه مدت و همایش های دوره در این راستا مفید تمام نمی شود.

توجه زائد الوصفی که از طرف حکومت امریکا و دیگر حکومت های غربی به زن افغان می شود، این حکومت ها توجهی را که به هیئت های نسائی عادی مبذول می دارد بیشتر از توجهی است که به هیئت های رسمی و حکومتی صورت می گیرد. هیئتی غیر رسمی متشکل از 14 زن افغانی به تاریخ 26 سبتمبر 2002م از واشنگتن دیدار به عمل آورد و رئیس جمهوری امریکا آقای بوش با آنها دیدار به عمل آورد، و پس از آن هیئت مذکور با مشاور امنیت ملی امریکا خانم کوندو لیزارایس و سپس کولن پاول وزیر خارجه آن روز امریکا، ملاقات نمود. این استقبال گرم از زن افغان در امریکا ناشی از محبت آن کشور با افغانها نه بلکه بر پروژه غربی سازی خطرناکی دلالت دارد که آنها در صدد اجرای آن در افغانستان می باشند.

هم چنان قابل یادآوری است که حکومت کنونی افغانستان، در همه جا اختلاط زن و مرد را چه در کلاس های درس دانشگاهها و دفاتر حکومتی و چه در محافل و همایش ها تشویق می کند تا نمونه و الگوی غربی برای زندگی را رایج سازد.

مؤسسات خارجی و دفاتر سازمان ملل متحد در تشویق زن افغان جهت دور شدن از ارزش های اسلامی اصیل و تقالید بهینه افغانی، نقش بزرگی بازی نموده است. در هنگام توظيف مؤسسات خارجی اولویت را برای دوشیزگان قایل می شوند. مشهور است که هرگاه مؤسسه اعلان کار می نماید، و پسران و دختران به آن مؤسسات مراجعه می نمایند، دوشیزگان بدون بحث و گفتگو پذیرفته می شوند، گر چند که پسران صلاحیت کاری بیشتری هم داشته باشند. این بخاطری است که دختران را به اختلاط با مردان تشویق کنند. هنگامی که زنان را در مؤسسات خود میپذیرند بر آنها شرط می گذارند که در سیرهای تفریحی مختلط با مردان باید شرکت جویند و خانواده در این موضوع اعتراضی نداشته باشد.

دوشیزگان افغانی که در دفاتر خارجی کار می کنند از طرف دست اندرکاران خارجی برخورد نادرست با آنها صورت می گیرد. یکی از دوستان برایم حکایت نمود که یکتن از دوشیزگان افغان در یکی از مؤسسات غیر حکومتی که وظیفه سکرتر را داشت، به هنگام استقبال از مهمانان امریکایی، از خود حرکاتی بدور از دایرة اخلاق نشان داد و با وی در پیش چشم کارمندان افغانی دست داد و روبوسی نمود. وقتی کارمندان افغان این حالت را دیدند احتجاج نمودند و در نتیجه وی از کارش برطرف گردید چون امریکایی ها از این موضوع اطلاع یافتند وی را با حقوق دو برابر حقوق اولش در یکی از مؤسسات خودشان توظيف کردند.

آقای اسماعیل خان - والی سابق هرات - که از فساد این مؤسسات اطلاع کامل داشت، از زنانی که در چنین مؤسساتی کار می‌کنند در خواست نمود که اگر در خانه هاشان بنشینند حقوق ماهانه شان را وی خواهد پرداخت. او در حقیقت می‌خواست که باب این فساد اخلاقی را ببندد.

حکومت افغانستان که نظامی دست نشانده از طرف امریکا است، نیز زن افغان را بر مشارکت در مسابقات بازی‌های جهانی، آنهم با لباس بدور از دایره ادب و شریعت، تشویق و ترغیب می‌کند. یکتن از دوشیزگان افغان بنام لیما عظیمی در پاریس در مسابقه جهانی دوش، برای اولین بار پس از فروپاشی نظام طالبان، شرکت جست. و یکتن از دختران دیگر افغان در سال 2004م در بازی‌های المپیک در ایتالیا شرکت کرد. این در حالی بود که به سبب سیاست‌های متشددانه طالبان عضویت افغانستان در سازمان المپیک در حال تعلیق قرار گرفته بود.

در نتیجه آن تشویق‌های غرض‌آلود، ویدا صمدزی یکی از دختران افغان که مقیم ایالات متحده آمریکا می‌باشد در مسابقه بدست آوردن مقام ملکه زیبایی جهان، با تن برهنه شرکت نمود. او ادعا کرد که به نمایندگی از زنان افغانستان در این مسابقه شرکت می‌جوید. ویدا در برابر مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی طوری ظاهر شد که وزارت‌های کار و امور اجتماعی و امور زنان حکومت انتقالی افغانستان قطعنامه رسمی‌ای را صادر نمودند و اعلان داشتند که ویدا صمدزی از مردم افغانستان نمایندگی کرده نمی‌تواند. نه تن از دختران افغان که در تیم فوتبال زنان افغانی عضویت داشتند، این تیم به توجه یک خانم امریکایی بنام لی الیزابت تشکیل یافته بود، به امریکا فرستاده شدند تا در آنجا

تمارین بیشتر ورزشی دیده و از لحاظ طبی نیز معاینه شوند و از سوی دیگر با شماری از مسئولین المپیک امریکا دیدار داشته باشند. با این کارها جهت های امریکایی اصرار می ورزند پلان غربی سازی افغانستان را از طریق غربی ساختن زن افغان به مرحله اجراء در بیاورند. از سوی دیگر برای زن افغان فرصت های بیشتری را مهیا سازند که از زندگی غربی متاثر گردد. تا این دم ما تیم حسابی فوتبال برای مردان نداریم و کسی هم بدان توجه ندارد، ولی دوشیزه گان به امریکا فرستاده می شوند، این امر برای هر خردمندی مایه تعجب و شگفت خواهد بود!!

حکومت افغانستان به برخی از شرکت ها اجازه داده است تا از کوریا و چین و آسیای میانه دوشیزگان را جهت برپایی فساد به کابل آورند. وقتی مسئولین آن شرکت ها مورد باز پرس قرار گرفتند در پاسخ گفتند که آنها را برای استفاده خارجیان ساکن کابل آورده ایم!! ولی در حقیقت آنها آورده شده اند تا در میان افغان ها فساد را رایج سازند.

این سیاست خبیثه تا حد زیادی کامیاب شده است با فساد اخلاقی در کابل و برخی دیگر از شهرهای بزرگ به طور سرسام آوری انتشار یافته است. گزارش های غیر رسمی ای که منتشر شده، در اثر بیماری های اخلاقی و فساد مرض ایدز به طور عجیبی در افغانستان شیوع پیدا کرده است. این کار در نتیجه سیاست های اتخاذ شده در پروژه امریکایی رخ داده است. این بیماری از یک سو از طریق فساد اخلاقی و اغراق در آن پیدا شده و از سوی دیگر از طریق کسانی انتشار یافته که از غرب آمده و با خودشان این ویروس را منتقل ساخته اند.

اتباع خارجی مقیم در افغانستان، به شکل وحشت آوری دست

به نشر فساد اخلاقي مي زنند. در اين كار هيچ مرز و حدي را رعايت نكرده از تمام قاعده و قانون اخلاقي و انساني پافرازمي گذارند. شماري از طبيبان موظف در بيمارستان هاي مربوط به ملل متحد در كابل ملاحظه کرده اند كه تعداد دوشيزگان افغان از طرف نيروهاي (ISAF) و نيروهاي امريكايي مورد تجاوز جنسي قرار گرفته اند. نيروهاي گشت قواي مذكور بعضي از دوشيزگان را كه مورد تجاوز جنسي قرار گرفته اند به حالت بسيار زشت و نكبت باري به بيمارستان مربوط به ملل متحد آورده تحويل مي دهند بي آنكه از ايشان كسي پيرسد يا مشكلات شان مورد بحث قرار گيرد.

هم چنان در مناطق مختلف افغانستان به ويژه شهر كابل، شراب نوشي به شكل بي سابقه انتشار يافته است. هنگامي كه صبحگاهي از منطقه وزير اكبر خان و شهر نو گذر انسان افتد شيشه هاي شراب در هر جايي به چشم مي خورد كه در اشغال داني ها افتاده است و نشان ميدهد كه شب چقدر شراب نوشيده شده است. تعداد زيادي از جوانان به شراب نوشي عادت کرده اند؛ زيرا آنها شراب را در منطقه بگرام و ساير جاها بسيار ارزان بدست ميآورند.

طبيعي است كه در ساية اين برنامه خبيث ميزان جنايت در شهرهاي بزرگ به ويژه كابل، بالا ميروود. روزنامه ها، روزانه حوادثي را به نشر مي رسانند كه در مقابل زنان تجاوز جنسي يا فساد اخلاقي صورت گرفته است. روزنامه هاي كابل خبر اسفباري را در آغاز جولاي 2004م منتشر نمود كه 12 تن از پوليس هاي شهري بريك زن در پارک زرنگار تجاوز جنسي نمودند. موتري كه از تفريحگاه پغمان باز مي گشت در جريان راه از مسير بي راه شده

با درختی تصادم نمود وقتی مردم بخاطر نجات جان ایشان رفتند در آن دو زن عریان را با چند مرد زخمی و کشته دیدند لذا آنها را بحال خود گذاشته از نجاتشان دست برداشتند.

در همان روزها خبر دیگر به نشر رسید که در يك کانتینر چهار جوان را با يك زن عریان دریافتند که همه مرده بودند ولي سبب مرگ شان را کسی ندانست. بعضی بران هستند که آنها در اثر نوشیدن شراب مسموم شده بودند و عده دیگری بر آن هستند که سبب مرگ آنها این بود که آمریکایی ها همه آنها را مورد تجاوز قرار داده سپس همه را در این کانتینر انداخته بودند.

همین بی راه رویها و فساد اخلاقی امراض خبیث و لا علاج - چون (ایدز) وهپتایتس نوع C - B و غیره - را بشکل خیلی مهیب و درد آور برای جامعه افغانستان به ارمغان آورده است. در حالیکه عامه مردم خطر این امراض مهلك را درک نمی کنند، و ثقافت مقابله به آن امراض را ندارند و هیچ نوع تدابیر وقایوی هم وجود ندارد. شاید همین مرض در آینده خیلی نزدیک از طریق کلینکهای شخصی و شفاخانه‌های رسمی و سلمانیها و دیگر مجالات التقای مردم که در آن نظافت بشکل درست مراعات نمی شود و از انتقال ذرات خون از يك شخص به شخص دیگر جلو گیری بعمل نمی آید بوخامت وضع بیفزاید و شکل يك و با را اختیار نماید.

جنبه هایی که پروژه آمریکایی در قضیه زن در افغانستان بدان توجه نموده همین مسائل است که به آن اشاره صورت گرفت. و قضایای اساسی و مشکلات بنیادی ای که زن افغان با آن مواجه است چون بیماریهای بنیانکن و غیره، مورد اغماض قرار می گیرد. در این سال ها مردم افغانستان با بیماری سل دست و گریبان هستند. مصادر ملل متحد گزارش داده است که در افغانستان در

هر ساعت دو زن به سبب بیماری سل جان خود را از دست می دهند. تعداد زنانی که در افغانستان در اثنای ولادت جان خود را از دست می دهند بسیار زیاد است. مثلاً در ولایت بدخشان به تعداد (6500) زن از هر یکصد هزار زن جان خود را در اثنای ولادت از دست دادند.

و بر این بقیه مشکلات و بیماری ها را قیاس کن. زن افغان نیاز به توجه خاص به تعلیم و تربیه دارد. بایست در افغانستان دانشگاههای ویژه زنان و مدرسه های مخصوص دختران ساخته شود. زیرا جامعه افغانی بر تقالیدی استوار است که به هیچ صورت از آن نمی گذرد. چونکه بسیاری از افغانها حاضر نیستند که دختران خود را به کلاس های بفرستند که در آن اختلاط میان محصلین دختر و پسر وجود دارد. به سبب تنگ بودن دیدگاه متولیان پروژه امریکایی سازی، زن افغان هم چنان از تعلیم محروم باقی خواهد ماند. آنها به آن کاری ندارند که مشکلات واقعی زن افغان را درمان کنند بلکه آنچه برایشان مهم می نماید این است که زن افغان را از حجابش بیرون کنند و لباس حیاء را از برش بکشند، و در درون سینه اش حس تمسک به دین و التزام به تقالید اصیل را ترور نمایند. آری! این آرزوی دیرین و خواست اساسی شان است. چونکه آنها به این اعتقاد اند که پیشرفت جامعه افغانی (در حقیقت غربی سازی آن) زمانی تحقق می پذیرد که کارهای فوق به مرحله اجرا درآمده باشد.

4- برانگیختن فتنه های نژادی:

وسیله دیگری که متولیان پروژه امریکایی در راستای به اجرا درآوردن برنامه ریزی های شوم شان جهت غربی سازی افغانستان به کار می گیرند، برافروختن تعصبات قومی و قبیله‌ای و نژادی

است. تا مردم به اختلافات خورد داخلی مشغول شوند و از قضیه اسلام و اشغال کشور روی برتابند.

قابل یادآوری است که فتنه اختلافات نژادی پیش از اشغال افغانستان توسط آمریکا، در این کشور نیز وجود داشت ولی پس از اشغال به طور شگفت آوری ازدیاد پیدا کرد. رابطه امریکایی ها با تمامی جهت ها خوب است. آنها هم اتجاه ناسیونالیستهای پشتون را از قبیل حامد کرزی و مجموعه اش را تأیید می کنند و در عین حال رابطه خود را با قوم پرستهای تاجیک و هزاره و ازبک نیز نیکو نگهداشته اند. در برنامه و پروژه امریکایی از همه آنها استفاده می شود. در حالی که آنها در میان هم دشمنی می ورزند و هیچ کدام یکدیگر خود را تحویل نمی گیرند ولی در نهایت همه فرمانبردار کاوبای وحشی امریکایی شده اند.

هنگامی که لویه جرگه بخاطر تصویب نمودن قانون اساسی افغانستان از 12 دسامبر 2003م تا 4 جنوری 2004م تشکیل جلسات پیهم داشت اختلافات قبیله‌ای و نژادی به آخرین درجه از شدتش رسیده بود. چنانچه در پایان امر همه بحث ها و گفتگوها شکل نژادی را بخود گرفته بود. چنانکه همه در مجلس ملی بر اساس اردوگاه های نژادی تقسیم گشته بودند و هر اردوگاهی از مصالح قوم و نژاد خودش به دفاع برخاسته بود و درباره مسائل غیر مهم بحث و گفتگو می نمودند مانند زبان رسمی و سرود ملی که به پشتو باشد یا به فارسی؟ و امثال آنها !!

جای شگفت نیست که ناسیونالیست های پشتون و تاجیک در چنین پرتگاهی فرو افتند و از چنین تعصبات جاهلی ای دفاع کنند. ولی چیزی که بیشتر انسان را به تعجب وا می دارد یا بهتر بگویم میگریاند، این است که کسانی در این لجن فرو افتادند که

خودشان را متولیان حل اسلامی قلمداد می کردند. جهت هایی که وضع را سرپرستی می کردند از این شرایط استفاده کرده قضایای بسیار خطرناکی را که در قانون اساسی گنجانیده شده بود پاس نمایند که در سطور آینده به آن اشاره می شود.

5- قانونمند کردن سکولاریسم:

استقامت دیگری که متولیان بتکده پروژه امریکایی در افغانستان در آن به جنگ و پیکار قرار دارند، استقامت قانونگذاری و قانون اساسی است. تحلیلگران می گویند که سازمان ملل متحد به نیابت از آمریکا، زمان مناسب را برای تدوین قانون اساسی، برگزیده بود. زیرا که کشور در حالتی از ناآرامی و کشمکش به سر می برد، و در قلمرو آن هزاران تن از سپاهیان کشورهای بیگانه تحت رهبری امریکا، زندگی می کنند. وجود بیگانه در داخل افغانستان، در تصمیم گیری های مهم و سرنوشت مردم و دولت افغانستان خالی از اثرگذاری نمی باشد.

شورای بزرگ ملی (لویه جرگه تصویب قانون اساسی) به شیوه ساخته شد که به هیچ وجه نمی تواند مبین آراء و دیدگاه مردم این کشور باشد. به ویژه که شمار زیادی از اعضای آن از نعمت سواد محروم بودند که نه نوشته می توانستند و نه خواندن. این چنین شورای ملی (بی سواد) گردهم آمده تا از خواسته های مردم دفاع نمایند و مسوده قانون اساسی را زیر بحث و ارزیابی قرار دهند!!!

سازمان ملل متحد کمیسیونی را مکلف نمود تا مسوده قانون اساسی را آماده سازد. در ابتداء تصمیم بر آن بود که، مدتها قبل از تشکیل لویه جرگه، بر اساس توفقات بن مسوده قانون اساسی باید در دست مردم قرار می گرفت تا مواد آن از طرف مردم ارزیابی میشد و خبرگان دیدگاه های خودشان را پیرامون مسایل عمده

ابراز می داشتند. ولی برخلاف توقع، مسوده قانون اساسی اندکی پیشتر از برگزاری لویه جرگه در دسترس واقع شد. از آن رو مردم فرصتی برای ارزیابی و مناقشه آن در دست نداشتند و از سویی هم نظام حاکم نسبت به تصویب آن عجله داشت و بی صبرانه و ناشکیبا در انتظار نقطه پایان گذاردن به آن موضوع را می کشید!! از جانب کمیسیون آمادگی مسوده قانون اساسی اطلاعاتی به رسانه های خبری رسیده بود که مسئولین بلندپایه سازمان ملل، خلیل زاد و رهبران حکومت مؤقت، در مواد قانون اساسی دگرگونی هایی آورده اند تا با خواسته های آمریکا همسویی پیدا کند.

در این چنین يك فضاي نامناسب کمیسیون آمادگی قانون اساسی تشکیل گردید تا شماری از مواد را که متولیان برنامه آمریکایی خواهانش بودند مورد تأیید قرار دهند. اگر افغانستان در شرایط عادی به سر می برد نمی توانستند که خواسته های خود را به آن زودی به کرسی بنشانند. از آن جمله می توان به ماده مربوط به نظام اقتصادی اشاره نمود. در ماده دهم قانون اساسی آمده است: دولت، سرمایه سرمایه گذارها و تشبثات خصوصی را مبتنی بر نظام اقتصاد بازار آزاد، مطابق به احکام قانون، تشویق، حمایت و مصونیت آن ها را تضمین می نماید.

در ماده دوم قانون اساسی آمده است که: دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می باشند.

برنامه ریزان پروژه آمریکایی خواستند که با به جا نمودن این ماده در قانون اساسی، برای مسیحی شدگان افغانی حق قانونی

قابل شوند و با این وسیله سبب دیگری را بر اسباب و انگیزه های آفت پراگندگی و افتراق مردم و ملت افغانستان بیفزایند.

ما در جامعه افغانستان هیچ اقلیت غیر اسلامی ای جز سیکها نداریم. این اقلیت دینی هم رقم کمتر از یک درصد را نشان میدهد. از آن رو قانونی که در زمان محمد ظاهر شاه ساخته شده بود، در آن از آزادی ادای شعایر دینی سیکها و هندوها، در افغانستان سخن رفته بود. البته در آن قانون اساسی گروه دینی سیکها و هندوها به طور مشخص ذکر شده بود که آن دلیل بر آن بود که غیر از دین اسلام ادیان دیگری در این سرزمین حضور نداشته است. الا سیکها و هندوها و آنهم به اندازه کمتر از یک درصد و به شکل این قانون حالت عمومی نداشت. از طرف شماری از اعضای مجلس در مورد این ماده دوم انتقاد صورت گرفت. ولی با وصف آن، این ماده به شکل عمومی و تعبیر عام مورد تأیید قرار گرفت. تا بدین شکل از لحاظ قانونی راه فعالیت های مسیحی گری را وجهه قانونی بخشند. البته تعداد مرتدین و مسیحی شدگان خیلی کم است ولی اگر کسی از این مرتدین مسیحی شدگان توانست که رسماً خودش را به حیث نصرانی افغان تبار ثبت نام نمود، آن را غربی ها وسیله برای فشار بر مردم افغانستان قرار خواهند داد و بعد از آن یک سلسله لامتناهی از فشارها و سلسله از اسباب تمزق و اختلاف در جامعه ما آغاز می گردد که پایانی نه خواهد داشت.

در ماده هفتم قانون اساسی آمده است که دولت برای ارتقای معارف در همه سطوح، انکشاف تعلیمات دینی، تنظیم و بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی تدابیر لازم اتخاذ می نماید. وقتی در پیرامون واژه «تنظیم» مذاقه کنیم در میابیم که منظور این کلمه چیست؟ منظور آنها از گذاشتن این واژه آن است

که پس از تصویب این قانون حکومت حق دارد که در مسایل دینی مردم مداخله نماید. در حالی که از روز ورود نور اسلام به آن کشور همیشه مساجد مصدر نور، هویت و هدایت بوده است، با مداخله دولت در امور دینی و عبادتی خود به خود هدایت و هویت و نور افشانی ای که از طرف مساجد می شود به ضعف بگراید و موقعیت خود را به عنوان مرجع خیر معنوی از دست بدهد و بی محتوا شده و وظیفه اساسی که دارد از دست بدهد.

در مواد متعددی از قانون اساسی ذکر شده که مردم در امور زندگی و شخصی خویش اصلاً آزاد هستند و هیچ نوع قیود اخلاقی و دینی ای برای تحدید دایره کار آنها وجود ندارد. این کار به هرج و مرج منتج می شود به ویژه که کسی بخواهد در جامعه محافظه کاری چون افغانستان در پی ایجاد چند دستگی و پراگندگی فکری باشد. پس از آمدن حکومت جدید در افغانستان، آثاری از این آزادی عنان گسیخته را دیدیم و قتی که در جراید مقاله هایی نگاشته شد و شخصیت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را زیر سؤال برد. این کار را در زمانی انجام دادند که هنوز قانون اساسی ای آماده نشده و تصویب نگشته بود و هیچ سند قانونی ای هم در دست نداشتند.

در ماده 46 قانون اساسی آمده است که دولت می تواند تاسیس مؤسسات تعلیمات عالی، عمومی و اختصاصی را به اشخاص خارجی نیز مطابق به احکام قانون اجازه دهد. بی تردید که عرصه تعلیم نیاز به تقویت و جلب سرمایه گذاری های خارجی دارد. ولی در این حال وظیفه دولت آن است که مواصفات عمومی ای برای شخصی که دولت بدان نیاز دارد، وضع نماید و مشخص سازد، و چارچوب عمومی و سالمی را برای کار تعلیمی ایجاد کند، اگر

چنین کاری نشد کار تقویت و تخصصی نمودن تعلیم به هرج و مرج بدل خواهد شد.

بدون شك، جامعه افغانستان، امروز با مشکلات زیادی دست و گریبان است، اگر کار تعلیم به جهت های خارجی در حالی سپرده شود که از طرف دولت هیچ نوع مراقبت و سرپرستی ای بر آن وجود نداشته باشد، این وضع به مفاسد خیلی زیاد منجر خواهد شد. خطرناکترین این مفاسد آن است که فرصت طلایی را به دست پروژه امریکایی میدهد تا در آینده ازین طریق، کادرهای مطلوب خودش را برای افغانستان آماده سازد.

در قانون اساسی جدید افغانستان ذکر نشده که رئیس دولت مرد باشد یا با معلومات و فرهنگی و دانشمند در دین و دنیای خود باشد. در ماده شصت و دوم آمده است: کسی که خود را به ریاست دولت نامزد می کند باید شهروند افغانستان و مسلمان بوده از والدین افغانی زاده شده باشد، و تبعیت دوگانه نداشته باشد، و عمرش به هنگام نامزدی به آن پست کمتر از چهل نباشد و در هیچ جرم و جنایتی شریک نبوده و از طرف هیچ محکمه در حق وی دوسیه جنائی ای ثبت نباشد.

در عین حال، در جانب مقابل، در قانون اساسی آمده است که هر افغانی ای که دارای تابعیت دوگانه هستند، در صورتی که پارلمان افغانستان اعتراضی نداشته باشد، می توانند در افغانستان مقام های وزارت را از آن خود نمایند. این چنین مواد دستور به آن عده مردمی که تابعیت آن کشورها، مخصوصا امریکا، را بدست آورده اند، مجال را باز می سازد تا در افغانستان به وزارت برسند و زمام امور را به دست گیرند.

اینها قسمتی از مشکلات قانون اساسی جدید بود که در

شرایطی نابرابر آماده شد تا راه را برای سکولار سازی کشور هموار سازد. البته در پهلوی آن، قانون اساسی جدید دارای نقاط مثبت نیز است که اینجا ضرورت به ذکر آن نیست زیرا قانون اساسی کشوری است که اکثریت مردم آن در جهاد علیه اتحاد شوروی شرکت جسته اند و عمرشان را بخاطر اقامه نظام اسلامی در کشورشان صرف کرده اند، در چنین کشور اصل آن است که قانون اساسی شان مطابق با اراده و خواست مردم باشد، ولی متولیان پروژه آمریکایی سعی داشتند که در شماری از مواد قانون اساسی مطالب مثبت را نیز بکنجانند. تا مردم به آن مواد خاصی که در قانون اساسی گنجانیده شده متوجه نه شوند و بدین طریق عملیه آمریکایی سازی و سکولار گری این کشور را آسانتر سازند.

لویه جرگه که آن قانون اساسی را مورد ارزیابی قرار داده و تصویب نمود، با وصف آنکه اکثریت اعضای آن از جمله مجاهدین سابق و سازمان های جهادی بود ولی آنها را با قضایای نژادی و جانبی مشغول داشتند. البته مطبوعات و ابزار ارتباط جمعی غرب چون رادیو بی بی سی و صدای آمریکا، و صدای آزادی و رادیوهای دیگر که همه برنامه های ویژه افغانستان را به زبان های منطقوی پخش می نمودند، همه در برافروختن آتش تعصبات و طرح قضایای نژادی و قومی نقش بسیار بزرگی بازی نمودند.

تلاش همه گروه های شرکت کننده در مجلس تصویب قانون اساسی آن بود که برای نژاد خودش امتیازی به دست آورد. در حقیقت اینها مسایل پیش پا افتاده و غیر مهم اند، ولی در هنگام تصویب قانون اساسی سبب گردید که انظار مردم را از قضایای اساسی و سرنوشت ساز که جهت کشور و نظام آن را در آینده مشخص می دارد، به خود مشغول داشت.

از سوي ديگر به همين ترتيب فعلا جهتهاي غربي ديگر سعي مي ورزند تا افغانستان را - از طريق قانون سازي در ساحات مختلف دور از تاثير گذاري اسلام و شريعت - در لجنزار سيكولاريزم غرق نمايند، زيرا تا اين وقت - بحمد الله - شايد افغانستان تنها مملكتي بود كه قوانين مختلف اش به مبناي احكام اسلام و فقه اسلامي استوار بود، ولي فعلا اينها ميخواهند كه در ساحات مختلف، قوانين وضعي و خود ساخته بشر را بر جامعه ما حاكم ساخته راه را به خاطر سيكولار سازي جامعه افغانستان هموار سازند، آنها اين وقت را - كه همه جهتهاي سياسي و اجتماعي مصروف كارهاي ديگر اند - بخاطر وضع قوانين جديد تعيين نمودند تا كسي متوجه كار اينها نه باشد، و تجربه در كشورهاي اسلامي ديگر جهان نشان داده كه يك دفعه كه قانون ساخته شد و نافذ گرديد عوض كردنش باز خيلي مشكل و ناشدني مي باشد، پس همين وقت است كه روي اين پروژه همين حالا گرفته شود تا در آينده به مشكل سردچار نباشيم كه مسلمانان كشورهاي ديگر با او دچار هستند.

6- وارد نمودن كادرهاي غربي:

هنگامي كه اداره مؤقت افغانستان، بر حسب قطعنامه كنفرانس بن، تشكيل يافت، و اين اداره زمام امور را در كابل به تاريخ 2001/12/21م به دست گرفت، معلوم شد كه اكثريت مطلق وزيران از ميان كساني انتخاب شده اند كه در جهت گيري شان به مصلحت غرب و وابستگي شان به پروژه غربي سازي معروف هستند، و امريكا آنها را به اين منظور وارد افغانستان ساخته تا پروژه امريكايي را به پايه اكمال رسانند.

اين آغاز غربي سازي نظام كشوري بود و تا هنوز هم دوام دارد.

سازمان ملل متحد با همکاری جهت های غربی برای هر اداره و وزارتخانه افغانستان افرادی را با حقوق ماهیانه گراف از کشورهای غربی زیر نام «مشاورین» وارد نموده اند، درست همانگونه که نظام کمونیستی در افغانستان افرادی را از اتحاد شوروی وارد کرده بود. در حالی که آن مبالغ هنگفت را که برای مشاورین می دهند، بر افغانستان حساب میشود زیرا این کار - به زعم شان - جزئی از بازسازی افغانستان! می باشد.

آنانی که آمده اند تا حکومت افغانستان را مساعدت رسانند و وزارتخانه های مهمی را اشغال نموده اند، اکثریت مطلق شان حاملین پاسپورت های کشورهای غربی به ویژه امریکا می باشند و خانواده ها شان نیز در همان کشورها بسر می برند و هر کدام در عرصه خودش جهت امریکایی سازی یا غربی سازی افغانستان تلاش می ورزد. بخاطر آنکه مردم را فریب داده باشند یک سلسله کارهایی را به نام دین انجام می دهند که آنهم برای دین بنیانکن و تخریب گر است از قبیل تقویت مجالس سماع (قوالی) صوفی و آباد کردن زیارتخانه ها و گاه خودشان هم از یک زیارت به دیگر زیارت می روند و در چشم ها خاک میریزند در حالی که از سوی دیگر برنامه های فرهنگی که نقیض مبادی اخلاقی می باشد از طرف آنها به مرحله اجراء درمیاید از قبیل تشکیل کورس های بلند مدت آموزش رقص و موسیقی و نشر و پخش برنامه های موسیقی بدور از دایره اخلاق که در آن نقش زنان بسیار گسترده است. متولی این اعمال وزیر اطلاعات و فرهنگ آقای سید مخدوم رهین می باشد.

شماری از آنها اند که در عرصه تحصیلات عالی کار می کنند - چنانچه در این رابطه با قدری تفصیل سخن رفت، و شمار دیگری

در عرصه غربی سازی نظام اقتصادی در افغانستان. وهم چنان در عرصه های دیگری چون ارتش و امنیت و غیره.
7- تغییر تشکیلات اداره های دولتی:

آمریکا از اهمیت ادارات دولتی در پاسداری از نظام سکولارستی به خوبی آگاهی دارد. چنانچه تجربه ترکیه را پیش رو دارد جاییکه ارتش به شکل ویژه تشکیل یافت که حافظ و نگهبان نظام سکولارستی می باشد و هیچ نظام یا حزب سیاسی و نیروهای ملی قادر به آن نیست که علیه نظام سکولارستی حرفی بزند. و هر کسی که سعی بدارد تا چیزی از نظام سکولارستی را دگرگون سازد فوراً ارتش مداخله نموده حکومت وی را منحل و خودش را خانه نشین می سازد.

آمریکا تلاش دارد که در افغانستان اداره های حکومتی را طوری سازد که در آینده مصالح آن کشور را خدمت نماید. و از نظامی پاسداری کند که آنها قصد ایجادش را در جامعه افغانی دارند. امریکا برای چنین کاری برنامه می ریزد، و سعی می ورزد که برنامه هایش را عملی سازد، ولی تا کدام اندازه در تطبیق برنامه هایش موفق خواهد شد؟ این چیزی است که در آن عوامل گوناگونی نقش بازی خواهد نمود.

نخست آمریکا می خواهد که ارتش آینده افغانستان بر آمریکا اتکاء داشته باشد، و تصور آمریکایی در رابطه با ارتش بنیاد ساختار آن را تشکیل دهد، از آن رو افسران آمریکایی در جلساتی که بخاطر تشکیل ارتش ملی تشکیل می شود، شرکت می جویند. در جلساتی که در ماه مارچ سال 2003م بخاطر تقویت ارتش تشکیل می شد، جنرال (دان مک نیل) فرمانده نیروهای آمریکایی در افغانستان، شرکت ورزید. رئیس حکومت افغانستان آقای

حامد کرزی در خلال یکی از جلسه های ارتش به تاریخ 20 / اپریل 2002 در کنفرانس مطبوعاتی درباره اهمیت نقش آمریکا و نقش آن در تشکیل ارتش ملی گفت: " ما نیازمند ارتش نیرومند هستیم که به همکاری های فنی دول دوست ممکن و میسر می باشد!!"

آمریکایی ها به آن تاکید داشتند که افغانستان به نیروی هوایی نیازی ندارد، لذا دانشکده تربیه خلبان را از میان دانشکده های دانشگاه حربي افغانستان حذف کردند، هم چنان بر آن شدند که ارتش ملی افغانستان به آن نیاز ندارد که برای خودش مؤسسات تعلیمی و تدریسی ویژه داشته باشد؛ زیرا افسران آمریکایی خود وظیفه تدریب و تمرین ارتش افغانی را به عهده می گیرند لذا دانشگاه حربي را نیز حذف کردند. سپس تصمیم بر آن شد که اسلحه ارتش ملی افغانستان آمریکایی باشد تا به زودی بتوانند که به سرو وضع ارتش افغانستان رسیدگی لازم نمایند. تا بدین وسیله افغانها را هم از ناحیه فکر به خود وابسته نگهدارند و هم از لحاظ فنی و تکنولوژی و پای دیگران را از آن قطع کنند.

با وصفی که شماری از افسران افغانستان اعتراض نمودند که به سبب دور بودن مسافه میان هر دو کشور، در نقل اسلحه از آمریکا به افغانستان بر حکومت مصارف زیادی میاید و از طرف دیگر رابطه افغانستان با بحر هم قطع است، نباید اسلحه ارتش را آمریکایی ساخت. ولی هیچ کسی به آواز آنها گوش نداد. جنرال عبدالرحیم وردک که یکی از افسران دوره محمد ظاهر می باشد، وظیفه گرفته است تا برنامه آمریکا را در پیرامون تشکیل ارتش ملی افغانی و آنها بر اساس خواسته ها و پندارهای آمریکا، به مرحله اجراء دریاورد.

همانطور آمریکا تلاش دارد که پولیس افغانستان و نیروهای

اطلاعاتی را نیز بر اساس پنداره‌های غربی در بیاورد. نظام و طریقه کار نیروهای اطلاعاتی و سیستم بررسی آنها را تغییر می‌دهند تا اینکه آن ادارات مطابق با پنداره‌های آمریکایی ساخته بشوند.

8- پخش نصرانیت

زیرسایه وجود آمریکا در افغانستان فرصتهای خیلی زیاد برای کارهای مؤسسات تبشیری (مؤسساتی که برای پخش نصرانیت کار می‌کند) مهیا است. دهها مؤسسات ازین قبیل در افغانستان کار می‌کند، و ترکیز شان به شمال افغانستان است، و درین راستا از فقر و بیچارگی مردم آن مناطق سوء استفاده می‌کنند. آنها زیر پوشش کمکهای بشری کتابهای پخش نصرانیت را توزیع می‌نمایند. و از مردم تاجکستان که نو مسیحی شده‌اند بخاطر وحدت زبان استفاده خیلی زیاد صورت می‌گیرد. بخاطر پخش نصرانیت کتابهای درسی را بزبان فارسی (دری) تهیه نموده‌اند کسی که از لحاظ نزدیکی به مسیحیت در مستوای اول قرار داشته باشد کتاب معینی برایش داده می‌شود و هر قدر که کسی همراه شان پیش میرود کتابها تغییر می‌خورد. این مؤسسات بحدی جرأت دارند که حتی علماء ما را به مسیحیت دعوت می‌کنند، این را از يك عالم دینی که بالفعل از طرف آنها دعوت شده بود شنیده‌ام.

گذشته از مؤسسات پخش نصرانیت تیم‌های نظامی بازسازی ولایتی (PRT) هم در پخش نصرانیت رول مهم را بازی می‌کند. این تیم‌های پیشپ (کشیش) های مسیحی را با خود می‌آورند و بخاطر تأثیر گذاری بالای مردم برای آنها زمینه ملاقاتها به علماء و عامه مردم می‌سازند. این کار مؤسسات و دولتهای غربی - اگر رویش گرفته نه شود - جامعه افغانی را به يك خطر خیلی جدی مواجه خواهد ساخت.

9- برنامه ریزی برای ماندن در افغانستان:

تحلیلگران بر آنند که آمریکایی ها برنامه ریزی دارند تا در افغانستان برای مدت طولانی ای باقی بمانند. در روزنامه های کشور از طرف اداره های رسمی تصریحاتی به نشر رسیده است که آمریکایی ها قصد دارند که در این کشور برای مدت ده سال باقی بمانند. روی این منظور برای خودشان پایگاه ها درست می کنند. از جمله یک پایگاه بزرگ نظامی را در جنوب افغانستان در نزدیکی مرز پاکستان می سازند چنانچه پایگاه بزرگ دیگری را دارند در نزدیکی مرز ایران در ولسوالی غوریان ولایت هرات بنا می نمایند. هم چنان که در پایگاه هوایی بگرام و قندهار تعمیرات تازه در دست دارند. در عین زمان در ولایت قندهار، در باز سازی و نوسازی شهر و امور خیریه و کمک رسانی از بودجه خاص ارتش آمریکا، نیز سهم فعال می گیرند.

تحلیلگران سبب توجه خاص آمریکایی ها را به منطقه قندهار در این می دانند که چون از این منطقه خطوط پایپ لاین گاز و نفت آسیای میانه به منطقه خلیج فارس می گذرد و لوله کشی آن را شرکت های نفت و گاز آمریکایی به عهده میگیرند، از آن رو به آن توجه ویژه صورت می گیرد.

این برنامه و پلان آمریکا برای آینده افغانستان است. ولی خبرگان در امور افغانستان بر آن هستند که مسئله ماندن آمریکا در افغانستان به چند موضوع مربوط می شود. یکی سیاست خارجی حکومت آینده آمریکا، آینده مقاومت علیه موجودیت آمریکا در افغانستان و جهان اسلام.

10. ناکامی در برآوردن امنیت و آرامش و بلند بردن سطح

اقتصاد:

از اهداف عمده و اعلان شده آمریکا در افغانستان آن است که حکومت کُرزي در این کشور به شکلي که آمریکا مي خواهد پایه گیرد، ولي تحليلگران به آن نظر هستند که آمریکا در این رابطه به اشتباه رفته است. بسيار مشکل است که يك نیرو بتواند ملتي را به چيزي وادار سازد که نسبت به آن قناعت نداشته باشد. اگر این چنین کاري ممکن بود استعمار بریتانیه و فرانسه و هالند و ایتالیا، در جهان اسلامي تا ابد باقي مي ماندند. و اتحاد جماهیر شوروي، پس از آنکه دهها سال مردم آسیای میانه را با زور و نیزه زیر فشار داشت و فضاي رعب و ترس ایجاد کرده بود و نظام کمونيستي را بر آنها تطبيق کرده بود، از دست نمي داد و در افغانستان پس از نه سال جنگ به شکست شرم آور مبتلا نمي گشت. راه درست راه کسب قناعت ها است. اگر در يك کشور مجموعه بسيار خردي هم از نظام حاکم رضایت خاطر نداشته باشد مي تواند که امنیت و آرامش آن را متزلزل سازد، چه رسد به آنکه مخالفین گروه هاي بزرگي باشند و از تسليحات نظامي و قدرت بر انگیختن غضب مردمی به طور بسيار قوي اي برخوردار باشند؟؟

اساساً آرامش در افغانستان، از نگرگاه ملت افغان، در این نهفته است که همه نیروهاي مؤثر در جامعه افغاني بر مشارکت در برنامه سياسي موجود قناعت داشته و آن را به حيث نظام حاکم بپذیرد، چيزي که راه را بر مشارکت آن نیروهاي مؤثر در کار سياسي بسته است وجود نیروهاي نظامي بيگانه مي باشد. اگر اساساتي براي شرکت جستن این نیروها در نظام سياسي آماده شود و آن ها نیز وارد نظام سياسي شوند، در آن صورت پرابلم موجود افغانستان حل خواهد شد. نگاه کنیم که امريکايي ها در شرکت دادن ديگر نیروهاي مؤثر در جامعه افغاني و در فعاليت

سیاسی موجود، چقدر کامیاب خواهند بود و تا کدام اندازه راه شکست را در پیش خواهند گرفت.

1. عرصه سیاسی و اداری:

آگاهان را این پندار است، هنگامیکه آمریکا به افغانستان وارد شد در برابر انظار خویش نیروهای جبهه متحد، به ویژه نیروهای مربوط به شورای نظار را که هسته اصلی جبهه متحد را تشکیل می داد، دید. لذا بر آن شدند که با آنها به حیث يك واقعیت معامله گری کنند. سپس در پی آن شد که در صفوف آن اختلاف و چند پارچگی ایجاد نماید؛ در واقع سبب ایجاد این جبهه چیزی جز مخالفت طالبان نبود. نخستین کشمکشی که میان آنها ایجاد کردند آن بود که میان رهبران آن از قبیل ربانی و سیاف و رهبران جوان شورای نظار جدایی آورند. زیرا آمریکایی ها از این ترس داشتند که مبادا تیزهوشی و زرنگی سیاف با سرشت آرام بیش از انعطاف پذیری ربانی با نیروی نظامی شورای نظار در يك جبهه جمع شود.

مشکلات میان این جهت های سه گانه پس از برگزاری کنفرانس بن عمق بیشتر یافت. بخصوص زمانی که رئیس هیئت جبهه متحد اسلامی آقای محمد یونس قانونی هیچ توجهی به سخنان ربانی و سیاف نکرد. اما دیگر شاخه های جبهه که در واقع با این شاخه اصلی ارتباط نزدیکی نداشتند ولی مخالفت شان با طالبان آنها را در يك صف قرار داده بود. دوستم کسی بود که به هیچ وجه به رهبری احمد شاه مسعود در شمال قانع نبود. و احمد شاه مسعود نیز شمال را که برای خود به عنوان عمق استراتژی انتخاب کرده بود، دوستم را در راستای اهداف خویش خطر تلقی می نمود. ولی حزب وحدت شیعی تا آخرین روزهای حکومت استاد ربانی در

کابل در خط مواجهه با آنها قرار داشت.

چون میان عناصر آن جبهه گسست عمیق رخ داد، آمریکا با هر یکی از آنها به طور جداگانه معامله نمود. سپس گام های اساسی خود را برداشت. چنانکه عناصر و شخصیت های مخلص به خود را به قدرت رسانید. از نخستین کسانی که از بیرون آورده شدند انوار الحق احدی می باشد. نامبرده یکی از اشخاصی بود که در کنفرانس بن نیز شرکت ورزیده و در جریان کنفرانس بر روند آن اعتراض نموده آن را ترك نمود و بی آنکه در قطعنامه کنفرانس امضاء نماید به مقر خویش بازگشت. این شخصیت پنج ماه پس از امضای موافقتنامه بن به حیث رئیس بانک مرکزی افغانستان تعیین گردید. این اولین گامی بود در صدد تحدی قدرت جبهه متحد اسلامی خصوصا شورای نظار زیرا انوار الحق احدی یکی از معارضین سیاسی آنها بود.

به تاریخ 23 جون سال 2002م که لویه جرگه اضطراری تشکیل گردید آقای کرزی جهت کم کردن تأثیر جبهه متحد اسلامی، به ویژه شورای نظار، گامهای متعددی برداشت. یکی از آن گام ها این بود که تاج محمد وردک را به جای محمد یونس قانونی به حیث وزیر داخله تعیین نمود، سپس جنرال علی احمد جلالی را که در رادیو صدای آمریکا مسئولیت بخش پشتو را عهده دار بود آورده برایش پست وزارت داخله را بخشید. این شخصیت تا زمان پیروزی کرزی در انتخابات ریاست جمهوری که در ماه اکتوبر 2004م برگزار گردید در منصب وزارت داخله باقی ماند.

همچنان جهت تحقق هدف سابق الذکر در وزارت دفاع نیز تغییراتی رخ داد. مثلا جنرال عبد الرحیم وردک که شخصیت نزدیک به آمریکا است به حیث معین اول وزارت دفاع گماشته شد.

و پس از آنکه کرزی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز گردید جنرال مذکور را به حیث وزیر دفاع افغانستان تعیین نمود. این تلاشها هم چنان دوام نمود تا آنکه اختلافات در میان جهت های شرکت کننده در نظام به هنگام انعقاد لویه جرگه جهت تصویب قانون اساسی به تاریخ (2003/12/15 م تا 2004/1/5 م) زمانی که اعضای آن بر اساس تژادی تقسیم گردیدند، به اوج خود رسید. پس از آن از طرف عناصر مربوط به آن جبهه علیه یکدیگر اتهامات ضد و نقیضی در جراید و مطبوعات افغانستان به نشر رسید. کار به جایی کشید که اختلافات در میان افراد یک تنظیم هم به شدیدترین مرحله خود رسید. پس از آنکه شماری از رهبران جبهه متحد اسلامی امثال استاد سیاف و مارشال فهیم نظر به خواسته های شخصی شان، در پروژه آینده سازی حامد کرزی با او قرار گرفتند دیگران بی آنکه روی موضوع معینی توافق نمایند از هم پاشیدند. برخی از تحلیلگران بر آن هستند که تیوری پردازان جبهه متحد اسلامی بار دیگر در شناخت مواقف دچار اشتباه می شوند که آن قضایا را به مسئله تژادی ربط می دهند و آن را تلاش از سوی کرزی جهت احیای سیطره تژاد پشتون ها در حکومت افغانستان می دانند. با آنکه قضیه از این تفسیری که آنها ارائه می دارند، روشن تر و واضح تر است. آمریکا در وقت ضرورت از بعضی جهت ها استفاده می کند. هنگامی که کارش را کرد و دیگر به آن جهت نیازی باقی نماند مانند دستمال مستعمل به کنارش می افکند. زیرا که امریکایی ها با هیچ کسی وفادار نمی مانند. باید آنانی که اختلافات و تعصبات تژادی را دامن میزنند بدانند که سبب حقیقی این کار در آن نهفته است که آمریکا به هیچ یکی از این جهت ها اعتماد ندارد. اگر تمام وابستگی خود را به آمریکا منحصر

گردانند باز هم از امریکا کمترین اعتماد حاصل نخواهند نمود. لذا نباید خود را از ملت خویش ببرند و در کشتی امریکا بنشینند. زیرا اگر به وعده های دروغین آنها فریب خورده به دنبال امریکاییها بروند حتما ایشان را در میان امواج بحررها خواهند نمود.

این بود کامیابی امریکاییها در جهت تقویت دادن مشارکت به جبهتهای سیاسی افغانی در پروژه سیاسی خود در افغانستان!! یعنی جهت سیاسی که در این پروژه با آنها شریک بود او را تضعیف نموده متلاشی ساخت. چه رسد به آن که او توانسته باشد که جبهتهای مؤثر در جبه مخالف خود را در پروژه سیاسی خود سهیم سازد!!

حکومت فعلی توانست که گام هایی را در راستای تحقق اهدافی که توافقنامه بن مشخص کرده بود، بخاطر اقامه نظام سیاسی افغانستان بردارد، چون: دو بار انعقاد یافتن لویه جرگه، تصویب قانون اساسی و آمادگی برای انتخابات ریاست جمهوری که در اکتبر 2004 م به وقوع پیوست. ولی این گام ها به تنهایی بی فایده است؛ زیرا حکومت تا هنوز نتوانسته که اداره های سالمی ایجاد نماید که دوام و بقای نظام را در حالت عقب نشینی نیروهای آمریکا، که يك خواسته مردمی است، تضمین نماید. زیرا همه ادارات دولتی و همه مسئولین خورد و کلان در صدد پر نمودن جیبهای شخصی خود می باشند. بلکه نه تنها مسئولین دولتی بلکه اتباع کشورهای خارجی و کارمندان جبهتهای بین المللی که در افغانستان کار می کنند - مثل کارکنان ملل متحد و کارکنان سفارتهای کشورهای غربی و شرقی، و ماموران این جی او های اجنبی که در افغانستان کار می کنند - بشکلی در اختلاس و رشوه گرفتن مشغول هستند که نظیرش در جهان به چشم نمی خورد زیرا

اینها همه به آن فکر هستند که این يك مرحله مؤقت و عبوري است که هیچ امتداد و عناصر اساسي براي بقاء و استمرار در آن دیده نه مي شود.

چيز ديگري که قابل ذکر مي باشد این است که حکومت کنوني در تصميم گيري هاي خود مستقل نبوده بلکه به هنگام تصميم گيري ها به تصميم خود امريکايها از طريق مسئولين شان بويژه آقاي زلمي خليل زاد - سفير کبير امريکا در کابل، مرتبط است. زلمي خليل زاد، مانند پال بریمر حاکم امريکايي عراق، نقش حاکم بالنیابه امريکا (Viceroy) در افغانستان را دارا است. مطبوعات جهاني چندین بار به آن موضوع اشاره نموده است. عملاً هم زماني که انسان به سخنان وي در افغانستان و شماری از کنفرانس هاي علمي و مطبوعاتي او در کابل یا بعضي از مصاحبه هاي رادیويي اش، گوش ميدهد، طوري حرف ميزند که رئيس جمهوري دولت افغانستان باشد!!

حتي خود کرزي نیز از طرف نيروهاي امريکايي که مکلف به حمايت و پاسداري وي هستند، در موقفي سخت قرار دارد. هنگامی که کرزي به شهر هرات سفر کرده بود پس از آن در جرايد و روزنامه ها با خط درشت نوشته شد «کاش کرزي به هرات نمی آمد!!» این به سببي بود که مردمی با وجاهت و اعیان هرات که قصد دیدار با کرزي را داشتند از طرف سپاهیان شخصي امريکايي تبار کرزي آزار و اهانت دیده بودند. آنها می خواستند که مقدم کرزي را گرامی دارند و از وي پذيرایی کنند ولي امريکاييان پهره دار از رفتن ایشان نزد آقاي کرزي مانع می شدند. وقتي با وي در این رابطه صحبت شد در پاسخ گفت: هیچ کسي حق مداخله در امور آنان را ندارد، حتي خودم!! بعضي از مردم اعتمادي به نقل از

وزیران حکومت کرزی حکایت نمودند که آن وزیرها و معاونین و شخصیت های مهم دیگری در حکومت از طرف این سپاهیان شخصی خود مختار کرزی چقدر توهین و تحقیر می شوند. وی گفت: حامد کرزی در ماه می 2004م به همراهی شماری از وزیران و عده از شخصیت های عمده حکومتش میخواست به آمریکا سفر کند، وزیران کابینه کرزی به فرودگاه بین المللی کابل رفتند تا او و هیئت معیتی اش را بدرقه نمایند، در نزدیکی زینه هواپیما همه در یک صف ایستاده بودند، آقای ریئس جمهور با همراهی نگهبان و سگهایشان از راه رسیدند. نگهبانان به دو دسته تقسیم شده بودند، یک دسته با ریئس جمهوری حرکت می کردند تا او را بدرقه نمایند و دسته دومی در پشت سر صف وزیران قرار داشتند، وزیران از آنها اطلاع نداشتند. در میان بدرقه کنندگان مارشال فهیم معاون اول ریئس جمهوری و وزیر دفاع، دومین شخص مهم کشور پس از کرزی، قرار داشت. او ایستاده بود و دستهایش را در پشت کمرش گشانده بهم بسته بود، چون نگهبانان نزدیک شدند در موردش به شک افتاده او را به تفتیش و تلاشی آغاز نمودند، از دیدن این منظر نگهبانان مارشال فهیم اعتراض نمودند، وقتی نگهبانان حامد کرزی موضوع را دانستند در برابر نگهبانان فهیم دست به سلاح بردند و نزدیک بود که میان هر دو جانب جنگ در بگیرد و همه از دیدن این وضع تکان سختی خوردند و فضا شدیداً بحرانی شد ولی سعی داشتند که وضع را دوباره آرام سازند!! هنگامی که وزیران همسفر حامد کرزی خواستند که بکس های شان را بگیرند، نگهبانان کرزی بر آنها فریادی کشیدند که در گوشه گوشه فرودگاه طنین افکن شد (Don't move) (از جای خود تکان نخورید) و در عین حال میله های تفنگ هاشان را به سوی

آنها نشانه رفتند. این است نمای استقرار نظام سیاسی در افغانستان و استقلالیت این نظام!!

از این روست که تحلیلگران را این اعتقاد است که اندازه ناکامی حکومت کنونی در عرصه سیاسی و اجتماعی و اداری به مراتب بیشتر از اندازه گامیابی هایش در این عرصه می باشد.
2- عرصه اقتصادی:

هنگامی که جامعه جهانی وعده های پر زرق و برقی را به حکومت افغانستان سپرد و داد و فریاد زیادی را مبنی بر کمک های اقتصادی جهت بازی این کشور راه انداخت، در ابتداء مردم افغانستان نسبت به وضع خیلی خوشبین بودند و توقع داشتند که اقتصاد افغانستان در کوتاه ترین مدت به اوج شگوفایی خویش خواهد رسید، و انتظار داشتند! که در مدت سه سال از عمر این نظام شاهد نمونه هایی از باز سازی باشند. ولی حقیقت آن بود که جامعه جهانی جهت باز سازی افغانستان بودجه های لازم را نه پرداخته است. زیرا آقای صدیق فرهنگ وزیر باز سازی حکومت کرزی می گوید: افغانستان در خلال پنج سال آینده جهت باز سازی بنیه اقتصادی و انکشاف آن، به 30 الی 35 میلیارد دالر نیاز دارد؛ زیرا که هشتاد فیصد از بنیاد های اقتصادی این کشور آسیب دیده است. در گزارشی که از طرف بانک جهانی به تاریخ 2004/4/2م صادر شده آمده است که افغانستان در لابه لای جنگ های مختلف و طولانی در حدود 240 میلیارد دالر آسیب پذیر شده است. کنفرانسی که در توکیو انعقاد یافت، دولتهای جهان صرف پنج میلیارد دالر را جهت باز سازی این کشور وعده سپردند، هم چنان در کنفرانسی که در شهر برلین به تاریخ 2004/4/3-2م تشکیل شد، مبلغ 8 میلیارد دلار وعده دادند. البته آن مبالغ در مقابل مبلغی که

بدان نیاز احساس می‌شود بسیار ناچیز به شمار می‌آید. مشکل دیگری که در این راستا وجود دارد و در راه بازسازی حقیقی کشور سنگ مانع گشته آن است دولتهاییکه وعده سپرده بود که جهت بازسازی افغانستان کمک خواهند نمود به وعده‌های خویش وفا نکردند. کمکها را به حکومت افغانستان عملاً نسپردند. این دولت‌ها برآن هستند که حکومت افغانستان از اداره‌های کافی و نظام اداری با صلاحیت برخوردار نیست که آن‌ها را در جهت‌ی به مصرف برسانند که برای آن مشخص شده است و اعتقاد دارند که آن مبالغ‌مورد اختلاس و دزدی قرار خواهد گرفت و در جاهای کمک درستش به مصرف نخواهد رسید.

در عوض آنکه دولت‌های کمک‌دهنده، کمکها را به حساب حکومت افغانستان واریز نمایند تا سرپای خود بایستند و صلاحیت کاری پیدا نماید و از توان اداری مطلوب و مناسبی (Capacity Building) برخوردار شود می‌خواهند که آن اموال را بر حسب اجندای خودشان به مصرف برسانند و بدان مصالح خود را حفاظت کنند. هر یکی از کشورهای کمک‌دهنده در افغانستان مصالح خاص خودش را دارا است، و می‌خواهد که از آن مصالح پاسداری نماید. به گونه‌ی مثال: پاکستان اصرار دارد، کمکی را که به افغانستان تخصیص داده در ساختن سرک‌ی به مصرف برساند که پاکستان را به کابل وصل می‌کند. زیرا که آن سرک برایش از این رو اهمیت دارد که می‌تواند اموال تجارتي خود را به آسانی در بازارهای افغانستان و آسیای میانه برساند. و یا بخاطر همین هدف می‌خواهد که خط‌آهن را از طریق قندهار تا بندر تورغندی برساند. شماری از دولت‌ها اند که کمک‌های خود را در عرصه‌ی تغییر اجتماعی به مصرف می‌رسانند چون غربی‌سازی و سکولارگری،

شماری اند که قضیه زنان را از اولویت های کار خویش می شمارند. لذا تمام کمکهای خود را جهت بهبود - از دید گاه خود شان - وضع اجتماعی و سیاسی زنان به مصرف می رسانند و از دادن کمک به پروژه های دیگر ابناء می ورزند. این دولتها شرایط افغانستان را در نظر نمی گیرند و نه اولویتهای بازسازی این کشور را. سعی می دارند که کمکهای خود را از طریق شرکت های مربوط به آنان و یا از طریق مؤسسات غیر حکومتی (NGOs) ها که به آنها مربوط می باشد مصرف کنند. وزیر پلان آقای محمد محقق به تاریخ 2002/7/19م از این برخورد جهت های کمک دهنده اعتراض نموده گفت که آنها با حکومت افغانستان هیچ نوع هماهنگی ای ندارند و خود را پایبند به آن نمی دانند که از فعالیت های خود به حکومت افغانستان گزارش دهند، گذشته از آنکه آن کمکها را از طریق حکومت به مصرف نمی رسانند. این امر باعث بروز مشکلات زیادی میشود.

گاه گاه حکومت های کمک دهنده کمکهای خود را زیر نام کمک به افغانستان به مشاورینی می دهند که از طرف آنها در اداره های مختلف افغانستان کار می کنند و آن را وسیله ساخته اند برای زمینه کاریابی برای افراد بیکار خودشان. برای کسانی که به حیث مشاور تعیین می گردند حقوق ماهانه هنگفتی داده می شود. برای حکایت نمودند که یکتن از جوانان آلمانی که در مرحله ماستری درس می خواند در یکی از اداره های حکومتی افغانستان به حیث مشاور و برای مدت شش ماه تعیین گردید. این مشاور ماهانه 15 هزار دلار امریکایی حقوق می گرفت و تجربه عملی ای که در اینجا بدست می آورد جزئی از برنامه درسی اش بود. او خود نیاز به آن داشت که چیزی بیاموزد نه در سطحی که برای دیگران مشوره

دهد. زیرا که مشوره دادن به تجربه کافی و شناخت کامل از اوضاع کشور نیاز دارد. از این رو گفته می‌توانیم که مبالغی که از طرف کشورهای کمک‌دهنده به افغانستان داده شده دوباره به جیب خود آنها واریز شده است و یا به جیب مدیران مؤسسات و شرکتهای شخصی ای که مورد تأیید آن کشورها هستند، ریخته است.

از این رو سلسله بازسازی‌های افغانستان، هیچ دستاوردی در خلال سه سال نداشته جز آنکه راه کابل قندهار را اسفالت نموده است. غیر از آن دیگر هیچ نشانه از فعالیت اقتصادی و بازسازی به چشم نمی‌خورد. بر اساس گزارش بانک جهانی، در افغانستان هفت میلیون انسان مواجه به گرسنگی هستند. و آنانی که مآوی و منزلی ندارند به ده‌ها هزار خانواده میرسند. چنان نشان میدهد که امریکا هیچ نوع رغبتی به آن ندارد که پولی را در راستای بازسازی افغانستان به مصرف برساند، و بلکه آنچه برای آنها مهم می‌نماید آن است که از لحاظ نظامی بتوانند تنظیم القاعده و حرکت طالبان را از بین ببرند و بس. پس از آنکه آن ابر قدرت جهان در عراق مشغول شده به افغانستان هیچ رغبت و علاقه نشان نمی‌دهد. از این لحاظ تحلیلگران می‌گویند: آمریکا افغانستان را ویران ساخت، ولی به بازسازی آن آنگونه توجهی نکرد که به تخریب آن کرده بود!!

3- عرصه امنیت:

در هر کشوری، مسایل امنیتی آن به مسایل سیاسی و اقتصادی ارتباط ناگسستنی دارد و از آن در هر عرصه متأثر میشود و در آنها تأثیر می‌گذارد. در گذشته بار، بار گفتیم که آرامش يك کشور منوط به قناعت و رضایت ساکنان آن از نظام سیاسی موجود در آن کشور می‌باشد و آنها همراهِ است با

موجودیت مؤسساتی که از امنیت و آرامش کشور پاسداری و حفاظت نماید. آنچه به مسئله اول با قناعت همه مردم نسبت به نظام حاکم، مربوط می شود، در حالت فعلی افغانستان وجود ندارد، از این رو در ولایات جنوبی و جنوب غربی و ولایات مشرقی مجموعه های بزرگی وجود دارند که در خط مقابله و مقاومت علیه آن نظام قرار دارند، زیرا که آن نظام را وابسته به آمریکایی ها می پندارند. چنانچه معلوم است که همه روزه در این مناطق میان نیروهای مخالف نظام و نیروهای آمریکایی و اردوی ملی به طور نمایان درگیری ها ادامه دارد. مسئولین بزرگ حکومت اظهار نظر می کنند که در مناطق مذکور امنیت کافی وجود ندارد. چنانچه زلمی رسول مشاور امنیتی حامد کرزی به تاریخ 2004/5/25م اظهار داشت که وضع امنیتی در مناطق هم مرز با پاکستان شدیداً مضطرب و پر خطر است.

کسانی که از مناطق جنوب غربی کشور میبایند اظهار می دارند که نیروهای ضد دولتی در مناطق دورتر از شهرها با آزادی کامل زندگی می کنند و برای نیروهای حکومتی افغانستان ناممکن است که در این مناطق بروند جز آنکه نیروهای آمریکایی را با خود داشته باشند و برای مدت کوتاهی در آن مناطق وارد شوند و دوباره بیرون شوند. زیرا اگر در آن مناطق مدت طولانی تری باقی بمانند به خطر بزرگی مواجه خواهند شد. سخنگوی رسمی قوای آمریکایی در افغانستان (براین هیلفرتی) روز چهارشنبه 2004/3/3م در کابل گفت: قوای امریکا دشمن را در همه انحاء افغانستان زیر مراقبت قرار میدهد و هر جایی که لازم دید عملیات را ضد آنها اجراء می نماید و پس از آنکه بر آنها حمله نموده و نیروهای شان را سرکوب می سازد، دوباره به مراکز اصلی خود باز می گردند. زیرا

ماندن آنها در آن مناطق از خطر جدی خالی نمی باشد. چیز دیگری که سبب نا امنی در ولایات مختلفی بویژه در شمال افغانستان شده موجودیت گروه های مسلحی است که خودشان را بنام مجاهدین سابق معرفی می دارند یا گروه های مربوط به تنظیم های هستند که تا دیروز در خدمت شورویها و مزدوران کمونیست آنان قرار داشتند. این گروه ها به اموال و ناموس و جان مردم تجاوز می کنند. و خود دارای زندان های ویژه هستند و هیچ کسی حق ندارد که بدون اجازه آنها در آن مناطق تحرك نماید. حرکت طالبان توانسته بود که آن پدیده را در مناطق تحت کنترولش از بین ببرد ولی پس از آمدن نظام کنونی با قوت بیشتری باز گشته و شایع شده است.

حضور این گروه ها در مناطق تحت کنترول حکومت قوی تر است. افغانها همه بر خطیر بودن این گروه ها و این پدیده تأکید می ورزند. ولی آمریکا عوض آنکه سعی بدارد تا نظم و آرامش را با جمع آوری اسلحه از دست این گروه ها بازگرداند، تلاش می کند که به اهداف خودش برسد. گرچند که آن کار باعث چند پارچه شدن افغانستان و تقسیم آن بدست این گروه ها شود.

آمریکایی ها خودشان نیز در تقویت و فعال ساختن بیشتر این گروه ها مجاهدین سابق کمک میکنند. تا آنها را در مناطق جنوبی و جنوب غربی علیه مخالفین خود استعمال نمایند. (بران هیلفرتی) سخنگوی رسمی نیروهای آمریکایی در کابل به تاریخ 2004/2/7 م اعلان نمود که آمریکا در نظر دارد که گروه هایی از مجاهدین سابق را بیرون از دایره ارتش ملی تنظیم نماید تا از آنها علیه تروریسم کار بگیرد.

مسئولین بلند پایه پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) این برنامه را

مورد تأیید قرار دادند. و اعلان داشتند که آن را به زودی به مرحله تطبیق در خواهند آورد. با آنکه همه مسئولین افغانستان از قبیل حامد کرزی و وزیر دفاع و مسئولین بلند پایه دیگر، این کار را گامی می‌پندارند برای ترك پرورش ارتش ملی. ولی آمریکا اصرار دارد که آن پروژه را به مرحله اجراء در بیاورد زیرا که آن کار خساره های جانی و مالی آنها را کمتر می‌سازد. زیرا تعداد زیادی از مردم را در میابد که از تجارب جنگی بسیاری برخوردار هستند و در مقابل مبلغ اندکی کار می‌کنند. امریکایی ها مصالح آنی خود را بر آینده و آرامش افغانستان ترجیح می‌دهند. ولی در حقیقت امر امریکایی ها خودشان را فریب می‌دهند زیرا آنانی که در مقابل پول می‌جنگند کاری نمی‌کنند که در آن خطر جان شان نهفته باشد!!

اختلافاتی که میان گروه های سیاسی شرکت کننده در حکومت وجود دارد، سبب مختل شدن بیشتر وضع امنیت می‌گردد. تا این حال، همین مشکلات داخلی موجود سبب قتل معاون رئیس دولت حاجی عبد القدیر، و کشته شدن وزیر هوانوردی در فرودگاه کابل شده است. حامد کرزی در قتل وزیر هوا نوردی جهت های از وزارت امنیت ملی را متهم نمود. شماری از آگاهان به آن اعتقاد اند که امریکایی ها سیاست کاری شان را بر ایجاد تفرقه استوار داشته اند و به آن قناعت رسیده اند که همین شیوة آسانتری برای آنها در تعامل با افغانها است. آنها بخاطر سرکوبی مخالفین شان بعضی از جهت ها را علیه جهت های دیگری تشویق می‌کنند. چنانچه در ولایت هرات به تاریخ 2004/3/23م رخ داد. آنها "نایب زاده" را تشویق نمودند که محمد اسماعیل خان را ترور نماید ولی او از حادثه ترور جان به سلامت برد ولی پسرش میرویس صادق که در آن زمان پست وزارت هوانوردی را در حکومت کرزی به عهده داشت

به قتل رسید. این کار چند روز پس از دیدار زلمی خلیل زاد و جنرال برنو فرمانده قوای آمریکایی از ولایت هرات صورت گرفت. اما موضوع دیگر که بایستی مراعات گردد تا در یک کشور آرامش و امنیت مستحکم گردد عبارت است از وجود مؤسسات ملی ای که به پاسداری از امنیت و استقرار کشور کمک می‌رساند. چون ارتش ملی و پلیس. ارتشی که بنام اردوی ملی افغانستان توسط نیروهای آمریکایی تمرین داده می‌شوند، در خلال دو سال نخست در حدود ده هزار تن تدریب شده‌اند تا هسته اولی ارتش را تشکیل دهند. هرگاه یک کندک از آنها تمرین می‌دید به ولایات جنوبی و جنوب غربی جهت مقابله با جنگجویان طالب فرستاده می‌شد. روی این سبب پاسداران از خدمت در ارتش ملی ابا ورزیده پا به فرار گذاشتند.

جنرال ظاهر عظیمی، سخنگوی رسمی وزارت دفاع افغانستان، به تاریخ 2004/2/24م در کابل اعلام داشت: از میان ده هزار تن نظامیانی که در جمع اردوی ملی افغانستان، تمرین داده شده بودند از خدمت عسکری فرار کرده‌اند، ولی وزارت دفاع سعی می‌ورزد که آنها را دوباره به خدمت عسکری بازگرداند. گروه‌هایی آماده شده‌اند تا با آنها گفتگو کنند و برایشان فشار وارد نمایند که به وظیفه عسکری خویش بازگردند.

افسران آمریکایی که وظیفه تمرین نظامیان اردوی ملی را به عهده دارند می‌گویند که تمرین دادن هفتاد هزار تن از نظامیان حد اقل شش سال را دربر خواهد گرفت، که تمرین دادن ارتش افغانی تا سال 2010م دوام خواهد نمود.

از سوی دیگر این اردوی ملی که برای یک کشور خیلی غریب چون افغانستان تربیه میشود و عساکرش اینقدر تنخواهای گزاف

میگیرند آیا به ظروف افغانستان مطابقت دارد؟ آیا برای افغانستان ممکن است که مصارف چنین اردو را بدون کمکهای خارجی تحمل نماید؟ آیا میتوان گفت که آن اردو بعد از قطع کمکهای غربی تحلیل نمی شود و از بین نمی رود؟ آیا این اردو که بخاطر حفاظت از قوای خارجی مردم خود را بقتل می رساند به نظر عامه مردم اردو ملی پنداشته می شود؟ آیا این مؤسسه امنیتی یک مؤسسه قابل اعتماد وطنی است؟ آیا این اردو باین شکل از امنیت و استقرار کشور پاسداری کرده می تواند، اردویی که اعتماد مردم خود را جلب نه کند از عهده این وجیبه ملی برآمده می تواند؟! ما به یک اردویی ضرورت داریم که واقعا ملی باشد نه به اردویی که بخاطر اهداف دیگران استعمال شود و بعد از رفتن قوایی خارجی تحلیل گردد.

اما پلیس ملی، در ولایات مختلف تمرین خواهند دید. تا این لحظه در این عرصه هم کامیابی قابل ملاحظه بدست نیامده است. بلکه می توان گفت که در این عرصه وضع بدتر از دو عرصه گذشته بوده و درجه ناکامی آن نیز خیلی بلند می باشد.

فصل پنجم

مقاومت علیه تجاوز

امریکا در افغانستان

تمهید

آنچه بیان داشتیم منظور آن این نیست که ملت افغانستان خودشان را به طور کامل به پروژه امریکایی تسلیم نموده است. آنچه بدان اشاره شد، گام هایی است که امریکا در افغانستان برداشته است و هر کسی که از بصارت و بصیرتی برخوردار باشد آن را درک می تواند کرد. و ممکن است که در پشت پرده از طرف امریکا گام های پوشیده نیز برداشته شده باشد که کشف آن به معلومات دقیقی نیاز دارد. با وصف آنکه عناصری از مردم افغانستان خودشان را به امریکایی ها تسلیم نمودند و از آمدن آنها پذیرایی کردند ولی تمام مردم این کشور به ایشان تسلیم نشده است. آگاهان بر وضع افغانستان برآند که ملت افغانستان در برابر تجاوز امریکا به چندین دسته منقسم شده است که در سطور آتی آن را به قدری تفصیل می نگاریم:

دسته نخست :

این دسته، پروژه آمریکایی را پروژه خود می‌داند، آنها سعی دارند که افغانستان را غربی و سکولار بسازند. آنها از مدتها به اینسو این خواب را در سر می‌پروراندند. ناگهان دریافتند که آمریکا آرزوی شان را جامه عمل می‌پوشاند. لذا در صفوف این پروژه قرار گرفته آنرا مورد تأیید قرار دادند و شب و روز بخاطر پیروزی بیشتر آن فعالیت می‌کنند. این دسته در برگیرنده افغانهای آمریکایی است که در جهان غرب شهروندی حاصل نموده و همانجا تربیت یافته اند و تحصیل کرده اند. آنها همراه با حمله آمریکا بر افغانستان به آن کشور بازگشتند. این دسته به خاطر اشتراك فكري و فرهنگي شان، يکراست از پروژه آمريکايي پاسداري مي‌نمايند.

این گروه شامل طیف های مختلفی هستند که دشمنی با اسلام و عشق با جامعه فاسد و مفسد که در آن از آزادی کامل بدور از کنترل شریعت و عرف برخوردار باشند، آنها را با هم جمع کرده است و منظور شان از آزادی، آزادی ای است که از انسان چهارپا می‌سازد. آنها اصرار دارند که نیروهای آمریکایی برای مدت مدیدی در افغانستان باقی بماند. دلیلی که برای خود دارند این است که وجود نیروهای آمریکایی در کشور سبب شگوفایی اقتصادی و تکنالوژیکی و مادی می‌گردد. و برای اثبات حقانیت موقف خود می‌گویند: تجربه حکومت های گذشته مانند حکومت مجاهدین و طالبان با تمام معیارها ناکام بوده است. این فرصت بدست مردم افغانستان آمده و لازم نیست که آن را از دست دهیم. آنها با این منطق موجودیت نیروهای آمریکایی را در افغانستان و اشغال آن را توجیه میکنند. آنها در این کار کاملاً از نگرگاه مادی

بحث می کنند و جنبه ارزشی و معنوی را یکسره از نظر می اندازند. گویا که آزادی در گذشته ها یک ارزشی خیلی پر بها بود ولی امروز دیگر بحیث یک ارزشی دینی و عنعنوی اصلاً مطرح نیست!!

مخالفان این دسته می گویند: نگاه کنیم که آیا توجه اصلی امریکا و جهان غرب در افغانستان به عرصه اقتصادی صورت می گیرد یا آنکه اموالی را که امریکا و متحدینش به مصرف می رساند به صورت اغلب از طریق مؤسسات غیر حکومتی (NGOs) جهت فاسد کردن جامعه افغانی به مصرف میرسد. این چیزی است که اشرف غنی احمدزی - وزیر مالیه حکومت کرزی - آنرا چندین بار اظهار داشته است. و از نقش مؤسسات غیر حکومتی و نفوذ آن لب به شکایت گشوده است.

مخالفین این گروه اینرا هم می گویند: اگر به دستاوردهای اقتصادی و مادی حکومت کرزی و امریکا در افغانستان نگاه شود، از چیزی جز آسفالت کردن شاهراه کابل - قندهار یاد نمی توان کرد. این کار هم در وقتی صورت گرفت تا کرزی بتواند که ازین پیشرفت مادی!! به نفع خود تبلیغات نموده پیروزی خود را مؤکد سازد.

از جانب دیگر آیا ملت می خواهد که شگوفایی مادی و پیشرفت اقتصادی را، در مقابل از دست دادن آزادی، دین، و عنعنات ملی خود بدست آرد و در عین حال اهانت و شکنجه و تحقیر و بمباران شهرها و قصبات و کشتار بی گناهان را از طرف نیروهای اشغالگر بخود بخرد؟؟ آیا در صورتی که اکثریت مردم از روی قناعت در عملیه بازسازی شرکت نجوید، شگوفایی مادی متحقق خواهد شد؟؟ آیا این ممکن نیست که جامعه جهانی به

کمک سازمان ملل متحد و یا حضور نظامی نیروهای کشورهای اسلامی (اگر ضرورت دیده شود) در عوض کشورهای غیر اسلامی، زیر سرپرستی کانفرانس اسلامی شرایط را برای افغانها آماده سازد تا خودشان و بدون اعمال زور و تهدید، برای خود نظام و حکومت مناسبی را تشکیل دهند، و بی آنکه تانک ها و هواپیماهای بم افکن امریکایی زندگی شان را مواجه به خطر سازد؟؟ آنگاه همه مردم آماده می شوند که خانه و کاشانه شان را بازسازی نمایند و اقتصاد شکوفا شود و افغانستان به شکل واقعی به سوی پیشرفت گام بردارد.

دسته دوم:

این دسته مشتمل بر احزاب جهادی اعم از شیعه و سنی است؛ چون اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف، جمعیت اسلامی به رهبری استاد ربانی، و شورای نظار به رهبری مارشال محمد قسیم فهیم و محمد یونس قانونی و عبد الله عبد الله، و جبهه نجات ملی به رهبری سید احمد گیلانی، جبهه نجات ملی به رهبری صبغت الله مجددی، حرکت انقلاب اسلامی به رهبری پسر مولوی محمد نبی محمدی پس از وفات پدرش، حزب وحدت اسلامی به رهبری عبد الکریم خلیلی، به استثنای مجموعه از حزب اسلامی محمد یونس خالص و مجموعه بزرگی از حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و حرکت طالبان.

احزابی که در ضمن جبهه متحد قرار داشتند با آمریکایی ها در حمله بر نظام طالبان شرکت ورزیدند و پس از آن در کنفرانس بن نیز شرکت داشتند تا در بنیاد نهادن نظام سیاسی در افغانستان شرکت ورزند. احزاب دیگری نیز وجود داشتند که در ساختن نظام

سیاسی شرکت کردند ولی در مقابله با طالبان دستی نداشتند. مانند جبهه ملی سید احمد گیلانی، و احزاب دیگری که بعدها وارد این پروژه شدند چون حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی.

احزابی که با امریکایی ها در جنگ علیه نظام طالبان همکاری نمودند، کارشان را این طور توجیه و تبریر نمودند که میان امریکایی ها و اتحاد شمال نوعی از مصالح مشترک وجود داشت. هر دو جهت خواهان آن بودند که از نظام طالبان خود را رها سازند. اتحاد شمال نظام طالبان را وابسته به پاکستان و مزدور آن کشور و بعضی از کشورهای دیگر می پنداشت و گناه ترور فرمانده احمد شاه مسعود را نیز برگردن آنها می افگند. و می گویند که طالبان هیچگاه آماده نبودند که مسائل را از طریق صلح حل و فصل سازند بلکه بر حل نظامی قضیه اصرار می ورزیدند.

و این برای اتحاد شمال ناممکن بود که نظام طالبان را سقوط دهند جز آنکه از جهت های خارجی کمک بدست آرند. وقتی که امریکایی ها حمله بر افغانستان را منظور خود قرار دادند برای آنها نیز شرایط مهیا گردید. از نگرگاه آنها این یک فرصت طلایی بود که از آن باید مستفید می شدند. به همین خاطر ازین فرصت استفاده کردند و در این پروژه شرکت جستند.

مخالفین این دیدگاه می گویند: بدون شك نظام طالبان تا اندازه زیادی اعتماد اش به جهت های خارجی بود، و تصویری که از حل مشکلات افغانستان داشتند آن بود که مشکل خود را با جهت ها و احزاب سیاسی دیگر صرف از طریق نظامی حل سازند چنانکه می گفتند که آنها یا کاملاً خود را تسلیم نمایند و اسلحه شان را به زمین بگذارند و یا آنکه به میدان جنگ درآیند. ولی از نگرگاه

شرعی و عرف افغانی درست نبود که جبهه متحد اسلامی در پهلوی آمریکا قرار گیرد تا نظام طالبان را سقوط دهد.^[۱] زیرا که در این حال مستفید اصلی کسی می باشد که از قوت بیشتر برخوردار می باشد. دانشمندان همکاری با آمریکا بی ها را حتی علیه نظام صدام حسین نیز حرام دانسته اند، در حالی که نظام او با تمام مقیاس های انسانی، نظامی ستمگر و زشتی بود که در آن هیچ کس شك نداشت.

این احزاب مشارکت خود را در فعالیت سیاسی - که آغازش شرکت در کنفرانس بن بود و تا هنوز هم ادامه دارد، و در آن وزارتخانه های مختلفی را از آن خود نمودند - از این نگرگاه درست و صحیح می پنداشتند که اگر آنها در پروژه آمریکا سهم نه گیرند و در قدرت شرکت نورزند عرصه برای سکولارستها و مفسدین خالی می شود. آنها می گفتند که آنها در این بازی سیاسی شرکت جسته اند نه به خاطر مصالح مادی بلکه باین طریق آنها در حقیقت در جبهه مقابله با آمریکا قرار گرفتند که می خواهد از طریق همکاران و وابستگان خویش برنامه خودش را در این کشور به مرحله تطبیق در بیاورد. و با این کار خواسته اند که میدان را به

(1) در کدام عرف شرعی و افغانی وجود داشت که طالبان همراه با ارتش پاکستان و شبکه القاعده، (از تمام کشورهای عربی و چین و ازبکستان و ترکستان چین و غیره) علیه برادران و هموطنان خود حمله کنند و درختان شان را قطع کنند و همه زنده جان را از بین ببرند. (مترجم)

روي پروژه امریکایی تنگ سازند. مخالفان این دیدگاه بر آنها رد می کنند و میگویند که هدف حقیقی از این مشارکت تنها مصالح مادی بوده و میخواستید ازین طریق به حکومت برسید و پست های بلند حکومتی را تصاحب شوید. شماری از آنها به سبب آن در حکومت شرکت نمودند تا از خودشان تهمت اینکه روزگاری را در جهاد سپری نموده اند و با عربهایی معامله کرده اند - که در آن روزها به کثرت به افغانستان سرزیر شده بودند تا علیه اتحاد شوروی جهاد کنند - از خود دور سازند.

اما اگر به کنش آنها به گمان نیک بنگریم و تصرفات شان را قبول کنیم می توان گفت که آنها در تصفیه حساب و تقدیر مصالح و مفاسد دچار اشتباه شده اند. فسادی که بر مشارکت این احزاب در قدرت سیاسی و آنهم به رهبری شخصیتهایی که علیه اتحاد شوروی جهاد را رهبری نمودند، مترتب می شود به مراتب بیشتر از آن مصلحتی است که بتواند این مفسده را جبران نماید یا با بدست آوردن آن مصلحت از مفسده اش چشم پوشید. زیرا که آن مشارکت در قدرت سیاسی در شرایطی صورت می گیرد که کشور از طرف امریکایی ها اشغال شده، کودکان و زنان و بزرگ سالان آن زیر بمباران وحشیانه امریکایی ها تکه و پارچه می شوند، و امریکا تلاش های مذبحانه ای را جهت غربی سازی افغانستان بکار انداخته است که بر اساس آن مفاسد بزرگ، هست و بود این ملت را به نابودی خواهد کشانید.

از سوی دیگر اگر این احزاب بر آن هستند که شرایط مقاومت نظامی برایشان علیه اشغال امریکا ممکن نیست، برایشان این ممکن است که مقاومت صلح آمیز و سیاسی نمایند و آنهم از طریق

مخالفت با نظام نه از طریق مشارکت در قدرت. این احزاب با مشارکت خویش از یکسو به اشغال آمریکا صحنه گذاشتند و از سوی دیگر خود را بدنام کردند. پس از آنکه آمریکا اهداف خود را توسط آنها برآورده سازد همه را یکی پی دیگری بدور خواهد ریخت. البته نشانه های این بیرون ریختن ها نمایان گشته است. امریکا کشوری است که دوست را تا زمانی می شناسد که به او نیاز داشته باشد و هرگاه اهداف خود را توسط وی برآورده کند دوباره رشته دوستی را می گسلد. آنها بر هیچ کسی جز وفاداران و نمایندگان معلوم الحال پروژه خودشان اعتماد نمی کنند.

بعضی از آنها به آن نظر هستند که وجود نیروهای امریکایی نشان امان برای ملت افغانستان است. زیرا آنها اعتقاد دارند که هرگاه نیروهای خارجی از این کشور بیرون شود ملت افغانستان دوباره در جنگهای داخلی خرد و خمیر خواهد شد. درست همانگونه که پس از سقوط نظام کمونیستی و آمدن نظام مجاهدین صورت گرفت؛ آنگاه خون مردم بی گناه به زمین خواهد ریخت و اموال مردم به تاراج خواهد رفت و دارایی های عامه غصب خواهد گردید.

آنانی که با این دیدگاه مخالف هستند می گویند: این مفسدة احتمالی نه باید سبب قبول نمودن اشغال سرزمین افغانستان از طرف بیگانگان باشد، بلی این موضوع از رهبری سیاسی و ملی و مردم چیز فهم افغانستان تقاضا دارد که در این موضوع بیندیشند که چگونه می توان میان اخراج قوای آمریکا از کشور و میان عدم بازگشت به هرج و مرج و مشکلات به کشور توفیق ایجاد نموده ظرفی را مهیا سازند تا نیروهای بیگانه از کشور برآید و در عین حال از جنگهای داخلی احتمالی جلوگیری بعمل آید. و برای

نیروهای آمریکایی یک تقسیم اوقات زمانی ای داده شود که در خلال آن مدت خاک افغانستان را ترک گویند. و در این مدت - که لزوماً باید بسیار کوتاه باشد - جهت‌های مؤثر در جامعه از طریق مذاکرات باهم تفاهم نموده در باره قضایای اساسی اتفاق نمایند و در نتیجه آن تفاهم مؤسسات میهنی که بتواند صلح و ثبات را در کشور قایم سازد از قبیل ارتش و پلیس و نظام امنیت و غیره مؤسساتی که جامعه به آن نیاز شدید دارد، تأسیس گردد.

در عین زمان تلاش شود که از طریق این مؤسسات میهنی افغانستان مورد شکنجه و آزار واقع نشوند. زیرا اگر افغان‌ها از طرف این مؤسسات مورد شکنجه و آزار واقع شوند آنها نیز سبب نزاع می گردند. باید تلاش‌های آشتی جویانه ملی بر اساس آزادی و استقلال افغانستان ادامه پیدا کند، و به هیچ وجه درست نیست که مردم احتمال بروز چنین مشکلات را ذریعه برای پذیرایی از نیروهای بیگانه در سرزمین افغانستان بگردانند.

دسته سوم:

گروهی در افغانستان وجود دارد که با موجودیت آمریکا در کشور مخالفت می‌ورزد و وجود آنها را در این کشور اشغال آشکار می‌پندارد و به آن نظر هست که مقاومت و مخالفت با پروژه آمریکایی در افغانستان کاری بسیار ضروری و مهم است، ولی در مقاومت خود از وسایل صلح‌آمیز استفاده می‌کنند و در قدرت سیاسی شرکت نمی‌جویند، و پستی‌هایی را تصاحب نمی‌شوند که ممثل دولت باشد. این گروه بر آن است که مقاومت علیه اشغال کشور و مقابله نظامی با آن کار ضروری است ولی مجموعه‌هایی که فعلاً در ساحه مبارزه مسلحانه قرار دارد از کفایت کافی

برخوردار نیست که بتواند پس از براندازی قدرت سیاسی حکومت مطلوبی را بنا نهد.

این گروه بر آن هست که گروه‌های مقاومت سابق الذکر، تصمیم‌گیری‌شان به دست خودشان نیست و بر جهت‌های خارجی اعتماد دارند که قبلاً هم آنها را در میدان گذاشته چندین بار فریب داده است.

آگاهان امور بر این نظر هستند که تعداد زیادی ملت افغانستان مؤید این نگرگاه هستند. و تحلیل‌گران را نیز این اعتقاد است که اقلیت خاموش افغانستان نیز به تأیید این مفکوره رأی خواهند داد. اینان اگر رهبری سالم و قابل اعتمادی پیدا کنند که استعداد و صلاحیت کاری داشته باشد و در عین حال از استقلال فکری برخوردار باشد و به هیچ جهت خارجی خودش را نفروخته باشد فوراً به صف آنها خواهند پیوست.

دسته چهارم:

گروه چهارم راه مقاومت نظامی علیه اشغال کشور را برگزیده است. این گروه موجودیت نیروهای نظامی امریکا را در افغانستان اشغال تلقی نموده باین نظر هستند که و جوباً باید با آن مقابله نظامی صورت گیرد. آنها این کار را يك موقف شرعی میدانند و می‌گویند که نصوص دینی نیز موقف آنها را تأیید می‌نماید. این دسته گروه‌ها و عناصر آتی را شامل می‌گردد:

1- جنبش طالبان:

بزرگترین گروهی که در میدان نظامی بیرون شده و علیه نظام-به اصطلاح آنها- مزدور و وابسته مقاومت می‌کند جنبش طالبان می

باشد. هنگامی که نظام طالبان فرو پاشید يك مجموعه کوچکی پیشتر از سقوط که خود را «خدام الفرقان» نام گذاشتند از پیکر جنبش اصلی طالبان جدا شدند. آنها به این نظر بودند که در تقسیم میراث طالبان سهمی داشته باشند و در حکومتی که پس از سقوط طالبان زیر سرپرستی امریکا در افغانستان تشکیل می یابد، شاید سهم بزرگی بدست آرند. از شخصیت های بارزی که در ساختن آن مجموعه نقش بازی نمود یکی مولوی ارسلا رحمانی بود که در اغلب حکومت های تشکیل شده بعد از سقوط رژیم کمونستی در سال 1992م نقش داشته است. شخصیت دوم آنها عبدالحکیم مجاهد بود که در امریکا نمایندگی طالبان را به عهده داشت. و از آن جمله امین جان مجددی نیز بود. ولی این تعداد جدا شده از پیکر حرکت اصلی که در پهلوی ملا عمر باقی ماند چنان اندک بود که نمی توان آن دو را با هم مقایسه نمود. از این رو نه حکومت مؤقت به آنها وقعی گذاشت و نه امریکا. زیرا مردم به آنها اعتمادی نداشتند. از دیدگاه مردم افغانستان رد نمودن مردمی که به دوستان خود در وقت مشکل بی وفایی می کنند، در تاریخ کهن این سرزمین ریشه دارد.

هنگامی که در شمال افغانستان میان امریکایی ها و طالبان جنگ رخ داد، جنبش طالبان بهترین جنگجویان خود را از دست دادند. از آنجا که متوقع بود که حمله بر طالبان از شمال آغاز میابد، جنبش طالبان بهترین جنگجویان خود را به آن منطقه گسیل داشتند. آنها در حالی به آن کار دست بردند که حکومت ایران به آنها نصیحت کرده بود که چنین اشتباهی را مرتکب نشوند که نتیجه اش بسیار وخیم است و برای آنها گفته بود که از شمال افغانستان عقب نشینی کنند و در منطقه جنوب کشور که برای آنها عمق

استراتیژی به شمار می آید، جابجایی شوند. ولی طالبان این نصیحت را از طرف ایران فریب پنداشتند و گمان داشتند که ایران می خواهد که شمال افغانستان را به آن وسیله به جبهه متحد اسلامی بدون جنگ تسلیم دهد. در خلال آن جنگها تقریباً پانزده هزار تن - چه پیش از اسیر شدن و چه بعد از آن - کشته شدند در حالی که ده هزار تن دیگر به اسارت درآمدند. ولی با وصف آن هم رهبران جنبش طالبان، چه آنانی که در شمال قرار داشتند مانند ملا فضل و ملا داد الله و ملا نوری و غیره و چه آنانی که در جنوب کشور می زیستند، از دست تهاجم آمریکا آسیب بزرگی ندیدند. از آن رو توانستند که نیروهای باقی مانده شان را در ولایات هم مرز با پاکستان به زودی زود نظم دوباره بدهند. لذا طالبان در ولایات قندهار و اطراف آن و پکتیا و پکتیکا و غیره حضور قوی دارند که در حقیقت این ولایات را ولایات نفوذ طالبان و منطقه عمق استراتژی آنان گفته می شود.

پس از آنکه آن جنبش صفوف خود را دوباره منظم ساخت علیه آمریکایی ها جنگ های چریکی را آغاز نمود. پس از آن توانستند که علیه نظام فعلی افغانستان و نیروهای آمریکایی جنگ های بزرگی را هم تدارک دهند که از آن جمله از جنگ شاهي کوت - که آمریکایی ها آن را جنگ «اناکوندا» نام گذاشته اند - یاد نمود. هم در ولایات ارزگان و قندهار و پکتیا و پکتیکا و غیره جنگ های جدی ای را علیه آنان تدارک دیدند. وسایل ارتباط جمعی همه روزه درباره جنگهایی که در این منطقه رخ میدهد خبر می دهند.

در این زمان از شخصیتها و رهبران نظامی طالبان که در این منطقه شهرت کسب نموده مولوی جلال الدین حقانی در ولایت پکتیا و خوست، و مولوی سیف الرحمن در ولایت پکتیا و قاری

عبد الرحيم در منطقه سپين بولدك ولايت قندهار بود که در يك جنگ رويارويي با امريكايي ها جانش را از دست داد.

از جمله رهبران نظامي معروف آنها در ولايات جنوب غربي ملا برادر آخوند است که از نزديك ترين افراد ملا عمر به شمار ميرود، و ملا اختر محمد عثمانی که در زمان طالبان فرمانده فرقه قندهار بود و ملا عمر وصيت کرده بود که اگر در اثناي حمله امريكايي کشته شد، به جایش او رهبري جنبش را به عهده بگيرد. و ملا داد الله، يکي از چهره هاي معروف طالبان که در وقت هجوم امريکا بر افغانستان نيروهاي طالبان را در شمال افغانستان رهبري ميکرد.

جنبش طالبان فعلا در مواجهه با نيروهاي خارجي شيوه جنگهاي چريکي را پيش گرفته اند. ولي گهگاه جنگ هاي بزرگي را نيز تدارک مي دهند مانند جنگ شاهي کوت و جنگهاي ديگري که بين آنها و ميان نيروهاي امريكايي و حکومتي در ولايت ارزگان و قندهار رخ داد. از اين رو به تعداد زيادي افراد نياز ندارند. در چنين حالت طبيعي است که تعداد جنگجويان کم باشد. زيرا کساني که بخاطر اغراض مادي با طالبان همراه شده بودند از آنها جدا شدند. تعداد زيادي از آنها را مي بينيد که به کارهاي بازگشته اند که پيش از همراه شدن با طالبان به آن مشغول بودند. مانند تدريس در مدارس ديني و امامت در مساجد و ديگر امور.

حرکت طالبان در پهلوي اجراي عمليات نظامي، دست به فعاليتهاي تبليغاتي و فرهنگي نيز مي زند. شماري از جرايد و مجلات را نيز صادر مي کنند که از جمله جريده را بنام پاحون (انقلاب) نشر ميکنند. به گمان غالب که آن جريده از شهر پشاور پاکستان به نشر ميرسد. گذشته از آن شماري از سخنگويان رسمي اي به خود انتخاب کرده اند کهديدگاه طالبان را در مطبوعات

جهاني و منطقوي بيان مي کنند. از جمله آنها از طيب آغا و ملا حکيمي ياد مي توان کرد. در اين اواخر نام محمد ياسر - يکي از چهره هاي معروف دوره جهاد عليه اتحاد شوروي - نيز بنام سخنگوي رسمي طالبان بر سر زبان ها افتاده است.

در عين زمان مردم از وجود اردوگاه هاي تدريبي طالبان در بيرون قلمرو افغانستان سخن ميگويند، ولي يکي از فرماندهان معروف اين حرکت بنام ملا ملنگ گفته است که افراد جديد طالبان را به شيوه جنگ هاي چريکي در داخل مرزهاي افغانستان تمرين مي دهند که آن شيوه در مقابله با نيروهاي امريکايي مفيد مي باشد. وي ميگويد: ⁽¹⁾ بنده در يك زمان پنج الي هشت تن را تمرين مي دهم. ما نمي توانيم که در بلندي ها اردوگاه هاي واضح و آشکار اتخاذ نماييم. زيرا آن اردوگاهها به زودي افشاء شده از طرف هواپيماهاي امريکايي مورد بمباران قرار مي گيرد. بلکه تمرين افراد مان در اردوگاه هاي متحرک صورت مي گيرد. ما بيشتر از سه روز در يك منطقه باقي نمي مانيم. در خلال آن تمرين افراد بر تکتیک هاي جنگ چريکي و اسلحه نو به اتمام مي رسد.

ملا ملنگ اضافه نمود: در روشني ملاحظات و نصايح اهل خبره در عرصه هاي نظامي، به ويژه در عرصه جنگهاي چريکي، که از طرف برادران عرب برايمان رسیده استراتيژي جنگي جنبش طالبان را پيشرفته تر ساختيم.

(1) مصاحبه با مجله کریستن ساینس مونیتور به

تاریخ 2003/6/27م در منطقه میرانشاه پاکستانی.

ب: حزب اسلامي به رهبري حکمتيار:

گروه ديگري که در جبهه مقاومت عليه نيروهاي امريکايي قرار دارد حزب اسلامي به رهبري گلبدین حکمتيار مي باشد. اين حزب يکي از بزرگترين احزاب جهادي در دوران جهاد عليه اتحاد شوروي مي باشد که از نظم و دسپلين خاصي برخوردار بوده است. آقاي حکمتيار هنگامي که در ايران به سر مي برد. از همان آغاز حمله امريکا بر افغانستان، از لابه لاي مصاحبه هاي خود با روزنامه ها و مطبوعات و ديگر رسانه هاي خبري جهان مخالفت خویش را با هجوم امريکا بر افغانستان اعلان داشت و هنگامي که از طرف امريکا تحت فشار قرار گرفت و احساس نمود که تهران در هماهنگي با امريکا او را از ايران بيرون خواهد راند و امريکا خواهد توانست که در اثناي تبعيد و بيرون شدن از کشور ايران، او را دستگير نمايد، اين را ترجيح داد که در ماه مارچ 2002م به شکل بسيار مخفي تهران را ترك گفته در قلمرو افغانستان خود را از انظار مردم مخفي نمايد.

به موجب اعلاميه وزارت خارجه امريکا که به تاريخ 2003/2/19م به واسطه "ريچارد باوچر" سخنگوي رسمي آن وزارت، قراءت گرديد، امريکا حکمتيار را در لست مطلوبان خویش در آورد. در اعلاميه آمده بود که امريکا قرآين و معلومات زيادي بدست آورده است که به دست داشتن آقاي حکمتيار در اعمال ترورستي - که دو گروه القاعده و طالبان انجام دادند - دلالت مي کند. به آن سبب امريکا او را بموجب صلاحيتهاي دستور اداري شماره 13224 يکي از ترورستان جهاني قلمداد نمود. در عين زمان ايالات متحده امريکا از کمیته مجازات ملل متحد در خواست نمود که نام حکمتيار را در لست اشخاص و جهت هايي

قرار دهد که در اعمال ترورستی قابل مجازات با اسامه بن لادن و القاعده و طالبان دست داشته است. این فیصله امریکا بر اساس فیصله های شورای امنیت سازمان ملل متحد تحت ارقام 1267 و 1390 و 1455، دول عضو در ملل متحد را ملزم می گرداند که علیه وی عقوبت هایی را اعمال نمایند، که منجمد نمودن حسابات بانکی وی یکی از آن عقوبت ها می باشد.^[1]

هوآپیماهای آمریکایی در مناطق شرقی و جنوبی افغانستان به طور دوامدار عکس های سه شخصیت؛ حکمتیار، اسامه بن لادن و ملا محمد عمر، را که در ابتدای لست مطلوبین نزد نیروهای آمریکایی قرار دارند، به نشر می رساند.

آقای حکمتیار فتوای شرعی ای را صادر نموده و در آن جهاد علیه نیروهای آمریکا در افغانستان را فرض عین خوانده و افغانستان را دارالحرب دانسته مؤیدین نیروهای آمریکایی را بمثابه کمونستانی قلمداد نمود که در زمان حکومت کمونستی از نیروی شوروی دفاع می کردند. وی مردم افغانستان را به طور عموم به آن دعوت نمود که از مجاهدین مقاومت کننده بر علیه قوای آمریکا پشتیبانی نمایند. حکمتیار در سخنان خویش به نصوص شرعی استناد ورزیده است.^[2]

(1) اعلامیه رسمی وزارت خارجه آمریکا که به تاریخ 2003/2/19م به نشر رسید و در سایت خاص وزارت خارجه آمریکا نیز وجود دارد.

(2) مقاله ها و مصاحبه های حکمتیار پس از حادثه 11 سبتمبر به زبان های فارسی و پشتو که

بعد از آن نامه به تاریخ 2003/1/21م به زبان پشتو فرستاده و در آن بقول خویش فرهنگیان و فرماندهان دوره جهاد را که «دین و ولای خود را بخاطر بدست آوردن چند دلار پست و ناچیز، به آمریکایی ها فروخته اند» مخاطب قرار داده می گوید: «جهادی که امروز در برابر آمریکایی ها صورت می گیرد از اجر و پاداش جهادی که در برابر شوروی میشد بیشتر است» و گفته است که آمریکایی ها «بخاطر نابودی مسلمانان، جنگ صلیبی دیگری را برافروخته اند. و آنها از یهودیان غاصب و اشغالگر - که بر قبله نخستین مسلمانان استیلا نموده اند و برادران مسلمانان را در فلسطین عزیز به خاک و خون می کشانند - پشتیبانی می کنند و در دول اسلامی پایگاه های نظامی تشکیل داده و قصد سیطره بر آن را دارند تا از آن طریق بر تمام جهان حکمفرما شوند.

حکمتیار این دیدگاه را با قوت مطرح می سازد که: آنانی که به فرضیت جهاد و حتمی بودن آن علیه آمریکایی ها اعتقاد ندارند از ابجدیات اسلام بی خبر بوده و از جریاناتی که در ماحولشان می گذرد بی اطلاع هستند». حکمتیار افغانهایی را که در صف آمریکایی ها و در مقابل ملت خود ایستاده اند و با نیروهای آمریکایی در قتل و کشتار مردم بی گناه و نابودی خانه ها و مساجد همکاری نموده اند، خیانت کار و منافق خوانده است.»

حکمتیار در نامه خویش به شرح و تحلیل اوضاع کنونی

در پشاور تحت عنوان فتوای شرعی به چاپ رسیده است. ص 238.

افغانستان پرداخته گفته است. «ایالات متحده آمریکا تلاش دارد که غیرت اسلامی را در اذهان مردم مجاهد افغانستان - که تاریخ آن ملامت از جهاد علیه طاغوتیان و تجاوز گران بوده - بکشد، ولی مردم مجاهد افغانستان به هیچ وجه حاضر نخواهند شد که بر علیه اسلام معامله کنند و به غیر آن تن به رضایت دهند». وی هم چنان در نامه خویش به «تهاجم فرهنگی و مطبوعاتی علیه ملت افغانستان، و ترویج فساد اخلاقی و بی حجابی، زیر نام هنر و تفریح و دیموکراسی، در میان ملت افغانستان، اشاره نموده می گوید: امریکاییها به آن چنین قضایا طوری اهتمام دارند مثل آنکه آن مسایل از ضرورت های اولی این ملت فقیر و میهن مخروبه است»!!

حکمتیار تأکید میورزد که «نیروهای بیگانه به صورت فوری از کشور بیرون شود و حکومت دیگری از طرف مردم افغانستان و به انتخاب خود آنها تشکیل گردد و از راه انتخابات آزاد نمایندگان پارلمان افغانستان از میان شهروندان این کشور به آن مجلس ملی راه پیدا کنند.»

وی در نامه طولانی خویش حامد کرزی را نیز مورد خطاب قرار داده می گوید: «ملت افغانستان کارمل کمونیست را دیروز استفراغ نمود و کارمل آمریکایی را امروز استفراغ خواهد کرد، جهان باید بداند، ملتی که کمونیسم را نپذیرفت و بخاطر نابودی نظام کمونستی یک ونیم میلیون قربانی را متحمل گردید، آمریکایی ها نیز قادر نخواهند شد که نظام دست نشانده و مزدور خود را بر آنها تحمیل نماید که به جهاد عشق میورزند و به شهادت در راه خدا افتخار می کنند.»

حکمتیار نامه اش را با مخاطب قرار دادن ملت افغانستان به

پایان می‌رساند و از آنها می‌خواهد که در مقابل نیروهای آمریکایی و همپیمانان شان دست به قیام بزنند و با مجاهدین دست همکاری پیش نموده اسرار آنها را مخفی بدارند و درباره دشمن و فعالیت های آن معلومات مفید را در دست ایشان قرار دهند. همچنان از امت اسلامی خواسته است که در صفوف مجاهدین و دفاع از «جهاد مبارک» قرار گیرند، چنانچه در زمان جهاد علیه شوروی قرار گرفتند. با آنکه در ابتداء نیز قطعنامه صادر کرده بود و در آن تأکید نموده بود که به جهادش علیه نیروهای آمریکایی و اشغال آمریکا ادامه خواهد داد ولی حکومت مؤقت افغانستان را مورد حمله قرار نخواهد داد.¹ زیرا که اگر نیروهای آمریکایی از افغانستان بیرون شود این نظام خود به خود سقوط خواهد کرد.

تلاشهای رژیم کوزی جهت ایجاد انشقاق در صف حزب اسلامی:

وقتی که حکمتیار در برابر آمریکا و حکومت کوزی چنین موقفی اتخاذ نمود، اعضای حزب اسلامی در افغانستان شدیداً زیر فشار قرار گرفتند. نیروهای امنیتی به طور اغلب از میان اعضای احزابی انتخاب شده اند که در معارضه با حزب اسلامی قرار داشته که از جمله احزاب جهادی گذشته به شمار می‌رفتند. این افراد امنیتی برآمدن سکولاریست ها و کمونستها هیچ اعتراضی نمی‌کنند که پست های بلندی را در اداره و دولت

1- مرکی او مقالی کتاب حکمتیار که در پشاور طبع شده ص: 326 زیر عنوان "د کابل د خونري چاودني په اړوند".

تصاحب شوند و اگر شخصی از حزب اسلامی وارد کابل شود و پستی را تصاحب شود، قیامترا برپا می کنند بلکه افراد حزب اسلامی به ویژه فرماندهان مربوط به آن را مورد تعقیب قرار می دادند.

تعداد زیادی از رهبران حزب اسلامی از لحاظ شرعی به موقف حکمتیار قناعت داشتند، ولی نظر آنها این است که مردم افغانستان دیگر از جنگ مسلحانه خسته شده است و مقاومت نظامی در شرایط کنونی، مفید تمام نمی شود، بخاطر آنکه شرایط درست و مناسب آماده نیست. در ابتداء تصمیم گرفتند که در بازی سیاسی شرکت جویند و از طریق فعالیت سیاسی اهدافی را متحقق سازند که در راستای آن حکمتیار تلاشهای نظامی میورزد و آن عبارت است از بیرون راندن نیروهای امریکایی از افغانستان. بنابر آن مذاکرات خود را با جهت های سیاسی امریکا به رهبری زلمی خلیل زاد و رهبری نیروهای امریکایی و نیروهای حافظ صلح ملل متحد (ISAF) آغاز نمودند.

این مذاکرات مدت طولانی ای دوام پیدا کرد. در اثنای این مذاکرات سازمان ملل متحد همه پرسبی ای پیرامون موقف گیری مردم درباره اشغال امریکا در چندین ولایت انجام داد. نتیجه همه پرسبی آن بود که هشتاد فیصد آنانی که زیر پوشش همه پرسبی قرار گرفته بودند دیدگاه حزب اسلامی را مورد تأیید قرار داده بودند و موقف طالبان در مرتبه دوم قرار داشت. این همه پرسبی موقف حزب اسلامی را در مذاکرات تقویت نمود.

در پهلوی آن حامد کرزی خود را در موضعی ضعیف یافت، زیرا نتوانست که نژاد های دیگر را به سوی خود جلب نماید، مانند تاجکها، ازبکها و هزاره ها. در عین زمان اعتماد پشتون ها را با

استمرار بمباران آمریکا بر مناطق شان، به زندان رفتن نزدیکان شان به توسط آمریکایی ها و مواجه گشتن آنها به اهانت و تحقیر و تلاشی شدن خانه هاشان، از کف داد. او در مناطقی که اقلیت سکان آن را پشتون ها تشکیل می دهند نیاز داشت که از وی پشتیبانی نمایند و آمریکایی ها نیاز داشتند که فشار نظامی را از سر خود کم سازند و تعداد بیشتری را به بی طرفی در جنگ سوق دهند.

آگاهان بر این باور هستند که از شروط مجلس شورای حزب اسلامی در مذاکرات این بود که در مذاکرات از یک موقف قوی وارد شوند، و یکی از خواسته هاشان آن باشد که برای بیرون رفتن نیروهای آمریکا از افغانستان زمان معینی در نظر گرفته شود و برای خروج آنها جدول زمانی تعیین گردد.

شماری از افراد حزب اسلامی که با این پروژه مخالف هستند می گویند که تعدادی از اعضای مذاکره کننده فرصت را برای خواسته ها و امتیازات شخصی مناسب یافتند لذا به تصمیم های مجلس شورای پشت پازده تأیید خود را از حکومت کوزی به تاریخ 2004/5/2م در کابل اعلان داشتند. این هیئت در برگیرنده یازده نفر بود که عبارت بودند از: مولوی جانباز سرفراز سابق رئیس کمیته برنامه ریزی و پلان حزب اسلامی، جان محمد همکار سابق رئیس کمیته صحی، سید رحمان واحدیار، معلم عبد العزیز، عبد القدیر کریاب، عبد الهادی ارغندی وال، فضل محمد ابراهیمی، عبد الحنان وحید، انجنیر عبدالغفار (سابق فرمانده حزب در تنگرهار)، محمد قاسم همت و مولوی عطاء الله لودین.

بعضی از اعضای هیئت مذکور در کنفرانسی که در کابل دائر نموده بودند گفت: 90 فیصد افراد و کادرهای حزب اسلامی از

پروژه آنها پشتیبانی خواهند نمود. و امیر حزب اسلامی از آنها جدا شده است. سفارت امریکا نیز این تلاش و پروژه حزب اسلامی را مورد تأیید قرار داد و اعلامیه را صادر نمود که افغانستان دیگر خانه تروریسم و ترورستان نخواهد بود. تحلیلگران بر آن هستند که امریکا و کرزی توانستند باین ترتیب در صفوف داخلی حزب اسلامی شق ایجاد نمایند و آن را از هم جدا سازند.

ولی یک تعداد از تحلیلگران به آن نظر هستند که حزب اسلامی افغانستان باین ترتیب توانست که کارها را بین افراد خود توزیع نماید. و این مجموعه که بخاطر آغاز کار سیاسی به کابل رفته به توافق با حکمتیار به آن کار دست زده، و میخواهند که همان مقصودی را که حکمتیار میخواهد از راه جنگ بدست آرد، اینها از راه مبارزه سیاسی باو برسند. ولی تا هنوز اینها نتوانستند که تشخیص سیاسی خود را تثبیت نمایند. زیرا این کار از طریق یک برنامه جسورانه سیاسی مستقل که اساسش فعالیت‌های گوناگون سیاسی برای آزادی افغانستان از نیروهای اشغالگر امریکا و طرح برنامه بدیل برای ساختن یک حکومت اسلامی، مستقل و آزاد، و گشودن راه تفاهم به همه نیروهای ملی و اسلامی ممکن است. ولی اینها تا فی الحال، به نظر عامه مردم، به حیث یک جهت تأیید کننده حکومت کرزی بنظر می‌رسند. ولی طرز عمل این مجموعه و مواقف آینده آنها جواب این را خواهد داد که آیا این مجموعه صاحب یک برنامه سیاسی و دینی مستقل است و یا هم یک جهت تأیید کننده حکومت فعلی که زیر سایه اشغال امریکا بسر می‌برد.

ج: حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص:

جهت سومی که در مقاومت نظامی سهم دارد حزب اسلامی

مولوي محمد يونس خالص مي باشد. اگر بگوئيم که از میان این حزب امير بزرگ سال ولي جوان همت آن در مقاومت شريك است که مردی نود ساله می باشد^۱، بهتر خواهد بود. زیرا اکثریت مطلق افراد آن از هم پاشیدند. بعضی از آنها در پروژه امریکایی داخل شدند، چون فرمانده عبد الحق که به دست نظام طالبان در آخرین ایام حکومت شان کشته شد. و برادرش الحاج دین محمد که فعلاً والی ننگرهار بوده و در ایام جهاد در نقش معاونیت یونس خالص کار می کرد. بعضیها خانه نشین شده اند و بعضی دیگر از ایشان در انتظار فرصت دیگری هستند.

ولي وقتیکه پسر مولوي خالص آقاي انوار الحق مجاهد - بخاطر متهم بودن او از طرف امریکا به روابطی با جنبش طالبان که قبلاً هم با آنها ارتباط داشت - از طرف نیروهای امریکایی چندین بار مورد حمله قرار گرفت که توقیفش نمایند که موفق به دستگیری وی نشدند. او هم خود را مخفی نموده در مقابل آنها اعلان جهاد و مخالفت نمود و سپس از پدرش خواست که در مقابل امریکایی ها فتوای جهاد صادر نماید، و او هم بالفعل این فتوا را صادر نمود. فتوایش از طرف تلویزیون الجزیره و رادیوی بی بی سی و دیگر وسایل ارتباط جمعی به تاریخ 1425/2/15 هـ مطابق 2004/4/5 م صادر گردید. نظر به بزرگی سن هنگامی که نص فتوایش را می خواند آوازش بخوبی فهمیده نمی شد لذا پسرش

1- ترجمه کتاب درحالی صورت میگیرد که جناب مولوي صاحب خالص تقریباً یکماه قبل وفات یافته است

انوار الحق مجاهد عبارت ها را پس از وی تکرار می نمود، تحلیلگران این کار را از ابتکارات پسرش می دانند.

انوار الحق مجاهد پسر مولوی یونس خالص در بعضی مصاحبه های مطبوعاتی^[۱] خود درباره وقت اعلان جهاد گفته است: «شیخ محمد یونس خالص فتوای جهاد را قبلاً صادر کرده بود، و کسیکه میگوید که آن اعلان قبلاً صورت نگرفته بود دلالت بر عدم علم وی میکند. زیرا هنگامیکه اتحاد شوروی به افغانستان حمله ور شده بود شیخ فتوای خود را در آن زمان صادر نموده بود. همچنان فتوای جهاد را زمانی صادر نمود که در سفری به آمریکا رفت و آنجا "ریگن" را به اسلام دعوت نمود. برایش گفت: مسلمان شو سلامت باقی خواهی ماند. این دعوتش او را دلالت به آن می کند که در صورت تجاوز بر علیه آنها اعلان جهاد خواهد نمود».

انوار الحق مجاهد اضافه نموده گفت: «پیش از آنکه نظام طالبان فرو پاشد، و آمریکایی ها بر افغانستان حمله ور شوند شیخ محمد یونس خالص آن وقت هم در مقابل آنها اعلان جهاد نمود. در آن زمان متن فتوایش در روزنامه های پاکستانی و افغانی به نشر رسیده بود. اما حالا که اعلان جهاد کرده در واقع تکرار حسن و تأیید همان فتوای گذشته اش است نه یک فتوای جدید».

چنان می نماید که آن جهت تا هنوز کدام فعالیت نظامی مستقل ندارد. ولی در منطقه شرقی افغانستان تأثیر خود را دارد و چنین به نظر می رسد که انوار الحق مجاهد با طالبان پیوسته همراه آنها یکجا به کار خود ادامه داده است. چون انوار الحق از احترام هر دو

(1) سایت انترنی «وكالة الانباء الإسلامية».

جانب مؤثر در مقاومت (طالبان و حزب اسلامي) برخوردار میباشد او سعي مي ورزد که میان جناح هاي مختلف مقاومت و ساطت نموده آنها را با هم نزديك نمايد.

د: آسیب دیدگان از تصرفات نیروهاي آمريکا :

شماری از خبرگان امور بر آن هستند که مردمی که از طرف نیروهاي آمريکايي مورد تهاجم وحشیانه قرار گرفته، خانه هاشان تلاشی شده وبا زنان و ريش سفیدان و بزرگ سالان شان برخورد حیوانی صورت گرفته، در اثنای بمباران و عملیات نظامی شان مردم بی گناه آسیب پذیر شده، آنها نیز علیه نیروهاي آمريکايي و نظامیان افغانی عملیات هايی را اجراء مي کنند. بعضی مردم وقوع حادثه را قصه نمودند که دال بر تحقیر و زشتی و اهانت عرف هاي افغانی به توسط نیروهاي امريکايي مي باشد. نیروهاي آمريکايي در نتیجه ظلم و شکنجه شان با مشکلات زيادی مواجه مي شوند. گروپی از آمريکايي ها در روستايي از روستاهای پکتیا وارد شدند و خواستند که در خانه وارد شوند که در آن جز زنان کسی ديگري وجود نداشت، آنها دروازه را به روي آنها بستند و به واسطه ترجمان برايشان گفتند: در خانه هيچ مردی وجود ندارد. امکان ندارد که بدون وجود مرد در خانه داخل شوید، ولي آمريکايي ها به سخنان آنها گوش نداده دوازه را شکستند و وارد خانه شدند. در مقابل، زن از داخل خانه به روي آنها آتش گشود و دوتن از افراد آن گروپ را زخمی نمود. نیروهاي آمريکايي هواپیما را خواستند و خواهان تسليم دهی زن به آنها شدند. نزديك بود که هواپیماها تمام روستا را زیر بمباران بگيرند ولي چونکه اهل روستا را دیدند که حاضرند تا آخرين رمق زندگی از آن زن

دفاع کنند، از تصمیم خود بازگشتند و رفتند. چنین واقعاتی زیاد رخ میدهد و سبب انتقام گیری مردم می شود. چیز دیگری که باعث برانگیختن غضب مردم می شود - به ویژه در مناطق جنوبی - آن است که نظام کنونی پست های امنیتی و نظامی را به کمونستان سابق سپرده است. وقتی مردم آنها را می بینند که نزدیکان شان را با همیاری نیروهای شوروی به قتل رساندند و این بار با نیروهای آمریکایی به چشم می خورند، این کار غضب شان را بر می افروزد. در اثر آتش این غضب دست به عملیات و هجوم علیه امریکایی ها و مزدوران شان میزنند.

ه: جنگجویان خارجی:

جهت دیگری که در جنگ علیه قوای امریکایی شرکت می ورزد جنگجویان خارجی هستند. شماری از جنگجویان عرب و ازبک و غیره که هنوز در منطقه باقی مانده اند دست به عملیات نظامی می زنند. زمانی که آن جوانان از طرف نیروهای امنیتی پاکستان زیر تعقیب قرار گرفتند و سازمان اطلاعاتی امریکا FBI در هر جای آنها را دنبال می کرد، ترجیح دادند که در کوه های افغانستان زندگی کنند. به شکل گروپ های کوچک در آنجا گرد آمدند، و علیه نیروهای امریکایی در مناطق جنوبی و شرقی و با هم آهنگی با جنبش طالبان، مخصوصاً فرماندهان منطقوی آنها از قبیل مولوی جلال الدین حقانی و مولوی سیف الله منصور، که گاه عملیاتی انجام می دهند.

گسترش دایرة مقاومت، تأثیر گذاری و امکان کامیابی آن: مقاومتی که علیه اشغال امریکایی ها در افغانستان وجود

دارد، بیشتر در مناطق پشتون نشین میباشد؛ زیرا هر دو جهت متضاد در مقاومت حزب اسلامی و جنبش طالبان، نفوذ بیشترشان در همین منطقه است.

مناطق جنوبی و جنوب غربی میدان مقاومت طالبان می باشد ولی منطقه شرقی و بعضی مناطق جنوب غرب افغانستان تحت نفوذ حزب اسلامی حکمتیار قرار دارد. جهت های مذکور در مناطق تحت نفوذ خویش عملیات زیادی را به مرحله اجراء گذاشتند و از دیگر سو این مناطق، تقریباً همه روزه مورد بمباران نیروهای هوایی آمریکا واقع شده و در آن رویارویی های واضح رخ میدهد. چنانچه در ولایت ارزگان و بعضی مناطق دیگر رخ داد. ولی امروز مقاومتی که در برابر آمریکایی ها جریان دارد به طور اغلب شیوة جنگهای چریکی در آن بکار گرفته می شود. در این حال، این مقاومت مثل هر مقاومت دیگر نیازمند آن است که برای جنگجویان خویش انگیزه آفرینی کند و پایگاه فعالیت داشته باشد. گذشته از آنکه باید راه هایی نیز داشته باشد که از آن طرق به جهات خود اسلحه فراهم نمایند. و از سوی دیگر باید پایه عطوفت و خوشبینی مردم را به سوی خود جلب کنند. اینجا لازم است نگاه کنیم که مقاومت موجود در عرصه های ذکر شده، پیشبردش چقدر ممکن است و تا کدام اندازه می تواند راه خود را ادامه دهد:

1- انگیزه های مقاومت:

جنگجویان - چه به ارتش منظم مربوط باشند و چه به گروه های پراکنده چریکی - نیاز دارند که از آمادگی روانی کاملی برخوردار باشند. باید قضیه جدی و عادلانه در دست داشته باشند که بخاطر آن دست به اسلحه می برند. به هر اندازه که انگیزه جنگی و ایمان

جنگجویان به پاك بودن هدف شان رو به ضعف گرايد ، اگر چه در ضمن بزرگترین ارتش جهان قرار داشته باشند ، همان اندازه در جنگ بازنده خواهند شد. آنچه جنگ را به نفع جنگجویان خاتمه میدهد قدرت عزیمت و تصمیم گیری جنگجویان است نه اسلحه پیشرفته. بهترین دلیل برای اثبات این مدعا شکست ارتش سرخ در افغانستان است. در ابتداء جنگجویان و عساکر ارتش سرخ تلقین شده بودند که به افغانستان میروند تا از آن ملت در برابر نیروهای آمریکایی ، پاکستان و چینایی به دفاع بپردازند ، ولی هنگامیکه به این کشور آمدند ، دیدند که نه ارتش آمریکایی وجود دارد و نه پاکستانی و نه هم چینایی. به این ترتیب ارتش سرخ ایمان به جنگ را از دست داد و احساس نمود که با مردم افغانستان بدون دلیل می جنگد آنگاه بود که جنگ به ضرر و شکست این ارتش تمام شد.

تحلیلگران برآن هستند که ارتش آمریکا که در افغانستان می جنگد ، نه بخاطر قضیه عادلانه بلکه بخاطر قضیه ستمگرانه می جنگد و در نهایت چیزی جز ناکامی نخواهد داشت.

ارتش آمریکا برای مقاومت افغانها بر علیه خود انگیزه های زیادی آفریده است. از یکسو در سرزمین شان حضور دارد ، از دیگر سو در برابر مردم آن دست به رفتارهای غیر انسانی و ددمنشانه زده که روستاهای کاملی را تخریب نموده ، زنان و کودکان و بی گناهان زیادی را به قتل رسانده و مردم را مورد شکنجه و آزار و تحقیر قرار داده ، و مردم مزدور و خاین و کمونست را برگردن های مردم مسلط گردانیده است.

بسیاری از مردم با تجربه به این نظر هستند که مقاومت فعلی يك انگیزه جدیدی هم برای مقاومت علیه نظام کنونی به دست

آورده و آن عبارت از این است که همان جانیان گذشته و جنگ سالاران دوباره روی کار آمده سیرت گذشته خود را از قبیل فساد کاری و تاراج گری و غصب و بی ناموسی، از سر گرفته اند که اینکار خود می تواند یک انگیزه قوی برای دوام مقاومت باشد. از جانب دیگر این خبرگان در قضیه افغانستان می گویند: بعضی از مردم گمان داشتند و دارند که آمریکا به آن کشور بخاطر مصلحتهای کشوری خودش آمده است. ولی امید است که در پهلوی آن بخاطر پیشرفت افغانستان و شگوفایی اقتصادی آن نیز کار کند. تعجب آور آن است که آقای کرزی در یک مصاحبه مطبوعاتی خود با رادیوی بی بی سی به تاریخ 2004/5/8م اظهار داشته و گفته است که آمریکا به آن منطقه بخاطر مصالح کشور خود آمده ولی ما توقع داریم که با ما در زدن تروریزم همکاری نماید. !!

ولی اکثر آنها که سال های نخست اشغال را به یاد میاورند، و از لحاظ اقتصادی آن را ارزیابی می کنند، به این نتیجه می رسند که آمریکا غم پیشرفت و شگوفایی اقتصادی افغانستان را ندارد. بلکه آنچه بدان می اندیشد اینست که افغانستان را غربی بسازد و مردم آن را از دین و آیین شان دور نگهدارد، و گروه های مخالف موجودیت نیروهای آمریکایی را سرکوب کند.

اینها می گویند: که امریکاییها به کمکهایی که به طور قطعی وعده اش را سپرده است وفادار نخواهد ماند، و اموالی که از طرف دول کمک دهنده به افغانستان داده شده نه بخاطر شگوفایی اقتصادی افغانستان بلکه جهت تطبیق اهداف ویژه به مصرف می رسد.

هنگامیکه آنها دیدند که استقلال خود را از دست دادند، و از

طرف نیروهای آمریکایی متحمل اهانت‌ها و رسوایی‌ها شدند، و در مقابل رؤیاهایشان از قبیل شگوفایی اقتصادی و رفاهیت مادی برای ملت بخت برگشته افغانستان تحقق نیافت، تعداد زیادی از آنها به مراجعه در تصور خویش پرداخته به ارزیابی دوباره اوضاع روی آوردند.

در پهلوی آنچه گذشت، عده از مردم توقع داشتند که زندگی سیاسی را به دور از تأثیر نیروهای بیگانه آغاز نمایند زیرا که آمریکا همیشه شعارهای دیموکراسی سر میداد. و بعضی بر آن بود که آواز خود را جهت بیرون کردن نیروهای خارجی از راه مخالفت‌های سیاسی صلح‌آمیز بلند نمایند، ولی دخالت نمایان جهت‌های بیگانه در زندگی سیاسی افغانها، از یکسو، و جناح بندی‌های مردم بر اساس قضایای نژادی و قومی از دیگر سو، و پیگردهای پراکنده تمام کسانی که آواز سیاسی خود را جهت مخالفت با جریان‌های حاکم بلند می‌نمایند و بر چسب زدن اتهامات تروریزم به آنها. این همه عواملی بود که مردم اعتماد خویش را از درستی فعالیت‌های سیاسی - و آنها با وجود حضور نیروهای بیگانه در افغانستان - از دست دهند، و ثقة خویش را از این نظام برگیرند و دیگر به آن اعتمادی نداشته باشند.

در پهلوی تصوراتی که گذشت مردم انتظار داشتند که شاید در سایه اشغال آمریکا امنیت همه گیر شود، و مردم چنان به زندگی خود ادامه دهند که دیگر از طرف سلاح بدویشان نیروهای بیگانه مورد تجاوز واقع نشوند، ولی این گمانها به یأس مبدل شد. آن توقعات نه تنها برآورده نشد، بلکه کار از آن هم بدتر شد. نیروهای آمریکا روستاهای آرام را زیر بمباران قرار میدهد، کودکان و زنان بی‌گناه را قتل عام می‌نماید، در اکثر مناطق جنگ سالاران هنوز

هم مسلط هستند، از طرف آنها خانه و کاشانه مردم مورد غصب و نهب و تاراج واقع می‌گردد، و حکومت تا هنوز نتوانسته که سیطره خود را تا بیرون شهر کابل بسط دهد.

خلاصه امر آنکه اکثر مردم برین شدند که اوضاع را به سبب شرایط ناگواری که به آن اشاره نمودیم، ارزیابی دوباره کنند و دل به جهت‌های مخالف و مقاومت بینند.

2. موقف باشندگان منطقه:

مردم منطقه که جنگجویان جنگ چریکی در آن سنگر گرفته اند از لحاظ همکاری و عدم همکاری با آنها، در کامیابی و ناکامی ایشان، نقش اساسی دارند. امکان ندارد که جنگ چریکی را انجام داد جز آنکه مردم منطقه همکاری داشته باشند. مخالفان دولت جهت ادامه فعالیت‌های جنگی خویش در برابر اشغالگر، ولایت‌های جنوبی و جنوب غربی که اکثریت باشندگان آن را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند برگزیده‌اند.

آگاهان بر قضیه افغانستان به آن نظر هستند که باشندگان این مناطق با جناح‌های مقاومت همکاری جدی دارند. سازمان ملل متحد درباره موقف مردم درباره جناح‌های مقاومت علیه اشغال آمریکا در این منطقه انجام داد، فرآورده همه‌پرسی عجیب بود. 80 فیصد مردم حزب اسلامی را تأیید می‌کرد و طالبان از لحاظ تأیید مردم در مرتبه دوم قرار داشتند.

چنان مینماید که سبب این تأیید آنست که آن دو گروه، مقاومت مسلحانه را علیه آمریکا اعلان نمودند. گذشته از آن دینداری این منطقه و بدینی‌شان نسبت به وجود قوای خارجی نیز به قوت انگیزه می‌افزاید؛ زیرا پذیرفتن اشغال کشورشان از طرف یک مملکت را با خواسته‌های دینی و تقالید عمیق کشوری‌شان جور

نمی بینند. تحلیلگران یکی دیگر از اسباب تأیید اهالی این مناطق از جناح های مقاومت را در این می بینند که حکومت کنونی نتوانسته پروژه های اقتصادی مطلوبی را به راه اندازد تا مردم به آن مشغول شوند و از بیکاری نجات یابند.

چیز دیگری که به ارتباط تأیید باشندگان این مناطق از مقاومت کنندگان در برابر اشغال، بایسته اشارت می باشد آنست که حکومت پست های امنیتی و نظامی را در این ولایات برای کمونستهای سابق بخشیده که آن امر سبب گردیده تا مردم در پهلوی گروه مقاومت قرار گیرند.

3. پشتیبانی تسلیحاتی و اقتصادی:

جنگ چریکی مانند هر جنگ دیگر، اگر چه تکالیف کمتر دارد، ولی با آنهم به سرچشمه هایی از پشتیبانی تسلیحاتی و مالی نیاز دارد. احزابی که امروز علیه اشغال آمریکایی ها به مقاومت می پردازند، نشان میدهند که از ایام جهاد در برابر اتحاد شوروی، ذخیره های مخفی اسلحه در مناطق مختلف افغانستان داشته اند. چون حزب اسلامی و حرکت طالبان.

از این رو به سبب نداشتن اسلحه دچار مشکلات نشدند. این هم ممکن است که آنها چشمه های اسلحه گیری دیگری نیز دریافت کرده باشند. به ویژه که در تمام دول جهان اسلامی، از طرف ملتهای مسلمان با کسانی که علیه آمریکا ایستادگی می نمایند، نوعی خوشبینی و هم خوانی وجود دارد. زیرا آمریکا در برابر جهان اسلامی از ظلم و شکنجه دریغ نمی دارد و از یهودیان، که مردم تهنی دست فلسطین را به قتل می رسانند، پشتیبانی می نماید. از این لحاظ ممکن است که از راه های مختلفی کمک های مالی و تمویلی برای جنگجویان طالب که علیه نیروهای آمریکا در

افغانستان قرار دارند برسد.

ولي پس از آنکه مقاومت در عراق عليه نيروهاي آمريکايي آغاز يافته کمکهاي مالي براي جناح هاي مقاومت در افغانستان به کاستي گراييده باشد. زيرا که کمکهاي مالي بخاطر تقويت مقاومت به عراق مي رود و از طرف ديگر مقاومت در آن جا توانايي خويش را بيشتري از افغانستان نشان داد از اين سبب مردم کمک دهند هم عراق را بر افغانستان ترجيح دادند.

تعدادي از تحليل گران در رابطه به تمويل و تسليح مقاومت گروههاي افغاني در برابر امريکا به دول منطقه که تواجد امريکا را براي مصالح خود خطر جدي تلقي مي کنند. نيز اشاره مي کنند.

4. پايگاه ها و مراکز:

جنگهاي چريکي و پارتيزاني نيازمند پايگاه هاي ثابتي هستند که از آنجا بر دشمن حمله صورت گيرد. کسي که از خصوصيت سرزمين افغانستان اطلاع دارد مي داند که در افغانستان مناطقي وجود دارد که در حالات عادي به هيچ وجه حکومت نمي تواند که به آن مناطق دسترسي پيدا کند، چه رسد که حکومت در اين حالت از ضعف و سستي قرار داشته باشد و جبهه مقاومت اينقدر گسترده و نيرومند باشد.

کوه هاي سر به فلک و دور دست اين کشور امکان آن را براي نيروهاي مقاومت مي دهد که آن مناطق را براي خودشان پايگاه پر امن پنداشته از آن جهت اجرائي عمليات نظامي استفاده کنند. اين چنين شرايط براي مقاومت نظامي آماده است.

گذشته از همه خبرگان نظامي عقیده دارند که دور بودن مسافه آمريکا از افغانستان که به هزاران كيلومتر بالغ مي شود، مصارف مالي آمريکا را چند برابر خواهد نمود. هنگامي که ارتش در حال

جنگ باشد - اگر تعداد آن اندک هم باشد - مصارف آن نسبت به شرایط عادی چند برابر بالا می‌رود. اگر حالت آمریکا با حالت شوروی مقایسه شود، در حالیکه شوروی با افغانستان هم‌مرز بود نتوانست که مصارف جنگ را بیشتر از هشت سال متحمل شود آیا آمریکا خواهد توانست که آن جنگ را تا چندین سال ادامه دهد؟

تعداد نظامیان شوروی در افغانستان در یک زمان به 120 هزار تن بالغ می‌گشت و نیروهای آنها با این تعداد بزرگ قادر نشدند که مقاومت را در افغانستان بشکنند و آن را متلاشی سازند، و سیطره اش را بر مناطق دور دست کشور گسترش دهند، آیا آمریکاییها، که تعداد شان هم اندک است، می‌توانند که نفوذ کامل خویش را به طور دوامدار بر تمام سرزمین های افغانستان گسترش بدهند؟ برای آنها از بین بردن مقاومت - که از نظر مقاومت کنندگان بر حق است - ناممکن بنظر می‌رسد.

مشکلاتی که فرا راه مقاومت قرار دارد:

کسانی که از قضیه افغانستان و اوضاع آن اطلاع کافی دارند، می‌دانند که مقاومت در افغانستان با مشکلات جدی‌ای نیز دست و گریبان است؛ از آن رو به مشکل می‌توان تقدیر نمود که بتواند دامنه نفوذ خود را در سراسر افغانستان گسترش دهد و همه بر آن اعتماد کنند. اگر جناح‌های مقاومت این نکته را در نظر نگرفته باشند و در راستای حل آنها اقدام نکنند ممکن است که در نهایت به شکست مواجه گشته اعتماد مردم را نیز از کف بدهند. در سطور آتی به برخی از این نکات اشارت می‌شود:

1- داشتن ذهنیت تنگ و بسته:

تحلیلگران می گویند که بعضی از جناحهای مقاومت تا هنوز هم در برخورد با دیگران با ذهنیتی تنگ و شعوری بسته تعامل می نمایند. مثلاً جنبش طالبان تا هنوز هم به همه جهات دیگر از دیدگاه گذشته شان می نگرند. حتی به حزب اسلامی حکمتیار و به شخص وی که با آنها در صف مقاومت قرار دارد به همان دیدگاه گذشته شان می بینند چي رسد به دیگران.

آنها به حکمتیار از این نگرگاه می نگرند که وی خط مشی اخوان المسلمین و جماعت اسلامی شبه قاره هند را چهارچوب فعالیت های فکری خود قرار داده است. این مفکوره است که جنبش طالبان آن را سازمان های منحرف و افکار کج قلمداد می نمایند.

به سبب همین نگرگاه تا هنوز بزرگترین جناح های مقاومت که عبارت از حزب اسلامی و جنبش طالبان می باشند، بین خود کمترین هماهنگی هم ندارند. هرگاه که اخباری مبنی بر هماهنگ سازی نیروهای مقاومت در رسانه های خبری بنشر می رسد فوراً سخن گویان طالب آن را تبلیغات قلمداد نموده از وجود برنامه هم آهنگی انکار می ورزند. زیرا قیادتهای جنبش طالبان می ترسند که افراد این جنبش هرگاه که با افراد حزب اسلامی در تماس بیشتر باشند - بخاطر فراخ بودن دایره دیدشان - در مقابل این حزب عقب نشینی نموده عرصه فعالیت خود را آهسته آهسته از کف خواهند داد.

2- پراکندگی و چند پارچگی:

یکی دیگر از نکات ضعف مقاومت آن است که جناحهای آن

فعالیت پراکنده داشته از وحدت نظر و وحدت عمل برخوردار نیستند. جناح‌های مقاومت بی‌آنکه با جناح دیگر آن هماهنگی‌ای داشته باشد، بقدر توان خود فعالیت می‌کند ولی میان جناح‌های مختلف آن هیچ هم‌آهنگی و هم‌سوئی وجود ندارد و یکی به دیگرش اعتماد کرده نمی‌تواند. مثلاً حرکت طالبان بخاطر دیدگاه خاصی که نسبت به حکمتیار و حزب اسلامی دارند، با وی امور خود را هماهنگ ساخته نمی‌توانند. آنها گمان می‌کنند که اگر با حزب اسلامی امور خود را هماهنگ سازند، او با قوت شخصی‌ای که دارد ممکن است که مکاسب مقاومت را از آن خود نماید!! این پراکندگی، واضح است که کار مقاومت را در چشم انداز مردم دچار ضعف می‌سازد.

3. اعتماد بر جهت‌های خارجی:

جناح‌های مقاومت در افغانستان تا هنوز هم از بیرون مرزهای کشور خود کمک مالی بدست می‌آورد. به ویژه از جهت‌های اطلاعاتی کشورهای همسایه که در گذشته نیز چندین بار آنها را فریب داده است. حکومت افغانستان به‌طور دوامدار می‌کوشد که در پیشانی مخالفین مسلح خویش چسب مزدور بودن پاکستان را بزند. و حکومت کابل به‌طور مداوم از حکومت پاکستان تقاضا می‌کند که از همکاری با مخالفین وی دست بردارد. آخرین باریکه‌تانشتن این کتاب - مترجم) حکومت افغانستان، پاکستان را به مختل ساختن اوضاع افغانستان متهم ساخت زمانی بود که حامد کرزی رئیس‌جمهوری افغانستان به تاریخ 2004/5/8م در مصاحبه‌اش با رادیو بی‌بی‌سی به زبان فارسی انجام داد. وی پاکستان را متهم نمود که جنبش طالبان را کمک می‌رساند.

تحلیلگران می گویند : ملت افغانستان این روابط را در چارچوب پاسداری از مصالح دول همسایه می بیند ، و ملت به آن نظر است که اگر این ارتباطات وجود داشته باشد دول همسایه از این جنگها هم بسان يك دكمه فشار علیه آمریکایی ها و حکومت افغانستان استفاده میکنند . هنگامی که حکومت افغانستان با حکومت هند نزدیک می شود این فشارها نیز ازدیاد می پذیرد و جنگها سرعت می یابد ، تا فشاری بر حکومت افغانستان باشد که با کشورهای منطقه تعامل نماید نه با هندوستان و کشور های دیگر .

و این جهتهای استخباراتی به هنگام ضرورت و به خاطر ارضاء امریکا شخصیتهای مهم جناح های مقاومت را به عنوان هدیه گرانبها برای آمریکایی ها تقدیم می دارند . زیرا این جهتها نه وفاداری به عهد را می شناسند و نه هیچ ارزش اخلاقی دیگری به یادشان میاید چنانچه در زمان تهاجم امریکا بر افغانستان رخ داد . اگر جناحهای مقاومت افغانستان خود را از این وضع بیرون نکنند و در خود تغییر مثبت نیاورند - تا از تلاش های خود ، خودشان مستفید گردند - در آن صورت مستفید اول و آخر ازین مقاومت ، جهت های خارجی خواهد بود . در آن حال برایش مشکل خواهد بود که اعتماد مردم را دوباره حاصل نموده پای آنها را نیز به فعالیتهای مقاومت بکشاند .

4- کشتار بی گناهان و تخریب مصالح عامه:

در افغانستان کارهایی صورت می گیرد که هیچ خردمندی آن را نمی پذیرد ، و گاه آن کارها به مقاومت نسبت داده می شود . اگر آن کارها را جریان مقاومت انجام میدهد یا بعضی از گروپ های

کوچک، و یا هر کسیکه باشد ولی با ارتکاب آن کارها، غضب خدا و بدبینی و غضب مردم را علیه خود بر می افروزند. از جمله به کارهای ذیل اشاره صورت می گیرد: مردم عامه و بی گناه را به قتل می رسانند، به ویژه آنانی را که در مؤسسات غیر حکومتی کار می کنند (که به هیچ جهت مخالف آنها ارتباط ندارند و نه بر ضد آنها عملی مرتکب می شوند) اگر حافظان قرآن باشند یا علمای دین هم باشند!! گزارش شده که در یک موتر مجموعه از انجنیران و کارگران یک مؤسسه، در ولایت غزنی، از یک منطقه به منطقه دیگر می رفتند و چند نفر مسلح، موترشان را متوقف ساخت. در حالیکه اکثر مطلق آن انجنیران فارغ التحصیلان دانشگاههای دیار هجرت بودند، بعضی شان از طرف مردم مسلح فوراً به قتل رسانده شدند. و یکی از آنها گفت که من حافظ قرآن پاک هستم. برایش گفتند که تو از همه پیشتر باید به قتل برسی و به رویش آتش گشودند. با تأسف از این قبیل کارها بسیار صورت می گیرد. چه کسی مسئولیت ریختن خون این مردم بیگناه را در روز قیامت بدوش خواهد گرفت؟؟

کارهای دیگری که انجام داده می شود اینست که در شهرهای بزرگ و در اماکن مزدحم بمگذاری می کنند و انفجارات انجام میدهند. این بمها باعث قتل مردم بی گناه ملت مسلمان ما می شود. هم چنان مدرسه های پسرانه و دخترانه را آتش می زنند و بناهای عمومی را از بین می برند. کارهایی را انجام می دهند که نه از دیدگاه عقل پذیرفتنی است و نه از نگرگاه شرع؛ زیرا که آن تعمیرات دارای افغانستان به شمار می رود. نیروهای آمریکایی به زودی - ان شاء الله - مجبور به عقب نشینی می شوند ولی صرف ملت مسلمان افغانستان است که ضررهای این اعمال را متحمل

می‌گردد.

اگر جناح‌های مقاومت در این کارها دست داشته باشند باید به صورت فوری از آن دست بکشند؛ چونکه اگر جهاد با ضوابط شرعی منضبط نباشد و به جنگی مبدل شود که بر آن ضوابط دینی سیطره نداشته باشد، در آن حال نمی‌توان آن را جهاد فی سبیل الله نامید. و اگر آن کارها را جهت‌های دیگری انجام می‌دهند و مرتکب این جنایات وحشیانه می‌شوند و به جناح‌های مقاومت منسوب می‌نمایند باید گروه‌های مقاومت از کردن آن انکار ورزیده در جلوگیری از آن بکوشند. اگر چنین نکنند از طرف مردم به بی‌اعتمادی مواجه خواهند شد.

5- سرایت بیماری تکفیر به بعضی از آنها:

از مشکلات دردآور و خطرناکی که در میان بعضی از جوانان مربوط به گروه‌های مقاومت سرایت نموده بیماری تکفیر است. آن جوانان علیه تمام مردمی که در افغانستان، چه در حکومت و چه در مؤسسات سکتورهای خصوصی، کار می‌کنند فتوای کفر صادر می‌نمایند. این جوان‌های ساده لوح نه از مبادی شریعت اطلاعی دارند و نه از احکام آن درباره تکفیر کمترین معلوماتی در مغز دارند، با حالتی کاملاً جاهلانه دست به آن قضاوت‌های بنیانکن می‌زنند و اسباب تفرقة اجتماعی را فراهم می‌آورند.

در اینجا قصد ندارم که حکم کار کردن در حکومت فعلی افغانستان یا مؤسسات سکتور خصوصی را چه در رده‌های پایین قرار داشته باشند یا بالا، بیان دارم، بلکه در حقیقت می‌خواهم به خطر تکفیر خارجی (منسوب به خوارج) یا مطلق تکفیر که بزرگترین بیماری اجتماعی به شمار است و بنیاد وحدت جامعه را

از ریشه تخریب می نماید، اشاره کنم. تاریخ امت اسلامی در گذشته شاهد نتایج وخیم و خانه برانداز این بیماری بوده است. لذا جناح های مقاومت باید به آن خطر متوجه شوند و از پیشرفت جوانان در این راستا جلوگیری نمایند.

6- عدم قناعت به توزیع امور:

آنانکه از وضع افغانستان اطلاعی دارند میدانند که پروژه آمریکایی در این کشور همه جانبه بوده می خواهد که تمام عرصه های زندگی را غربی بسازد. لذا تلاش های خود را در چهار عرصه بکار گرفته است: عرصه نظامی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی. تحلیل گران به آن نظر هستند امکان ندارد که در مقابل این پروژه ایستادگی نمود یا آن را به شکست مواجه ساخت جز آنکه عکس العمل و مقاومت نیز همه جانبه و متنوع باشد. صرف با مواجهه نظامی نمی توان در برابر آن ایستاد و نه صرف با کار سیاسی، یا دعوتی و اجتماعی. بلکه لازم است که ملت تلاشهای خود را در همه آن عرصه ها به راه اندازد.

این تحلیل گران می گویند که در افغانستان جهتی وجود ندارد که بتواند همه آن نقشها را اجراء کند، و در برابر پروژه آمریکایی، در تمام این عرصه ها، ایستادگی نماید. لذا لازم است که جهت های مؤثر در جامعه کارها را توزیع نمایند و نقش ها را میان جهت های مخلص و موجود در سرزمین افغانستان رده بندی و تقسیم نمایند. تحلیلگران به آن نظر هستند که باید از همه تلاشها و فعالیت های سیاسی ایکه جهت استرداد استقلال افغانستان و بخاطر فشار وارد نمودن بر نیروهای آمریکایی جهت بیرون شدن از این کشور، صورت می گیرد تقدیر صورت گیرد. و آنانی که می توانند فعالیت

دعوتگري را به پيش برند و از انتشار فساد و فحشاء و منکر جلوگيري نمايند، و در راستاي پاسداري جامعه از سقوط در پرتگاه غربي سازي فعاليت مي کنند، و افراد يا گروه هايي که به بازسازي اجتماعي کشور مي انديشند همه آنها نيز مستحق تأييد و شادباش هستند.

مع الاسف که جناح هاي مقاومت قايل به توزيع فعاليتها و عرصه هاي کاري نيستند و بعضي از آنها کار نظامي را يگانه راهي درست مي پندارند و فعاليت هاي ديگر را ضياع وقت مي پندارند و گمان دارند که گروه هاي که در سنگر هاي ديگر مقاومت قرار دارند، همه مزدور و معامله گر و وابسته به دولت اند.

مردم با تجربه آن ديدگاه را کاملاً اشتباه آميز مي پندارند. زيرا فعاليت نظامي در حقيقت وسيله است براي برآوردن خواسته هاي سياسي و اجتماعي، خودش به ذات خود هدف نيست. اگر در پهلوي آن فعاليت هاي سياسي و اجتماعي و تربيتي و دعوتي نيرومندي حضور فعال نداشته باشد، کار نظامي به تنهائي به جايي نمي رسد و آن اهداف بزرگ را برآورده نمي تواند کرد. به ويژه که ميان دو طرف جنگ تقارب و تجانس در قوت و نيرو وجود نداشته باشد.

اگر جناح هاي مقاومت به توزيع کار قايل نشوند و اين قناعت را بدست نياورند که در عرصه هاي ديگر نيز بايد فعاليت صورت گيرد و ديدگاه خود را به سوي مثبت تغيير ندهند، شديدآسيب پذير خواهند شد.

7- تصور مبهم و غير روشن از آينده:

جناحهاي مقاومت افغاني، درباره مرحله پس از بيرون رفت

نیروهای آمریکایی، تصور واضح و روشنی ندارند. سببش اینست که میان آنها پیرامون مسایل اساسی يك پارچگی فکری وجود ندارد. در این حال احساس میکنند که طرح این موضوع فاصله اختلاف را میان آنها بیشتر خواهد ساخت.

ولی مردم افغانستان تجربه داخل شدن سازمان های مجاهدین را به هنگام فروپاشی حکومت کمونیست، در کابل از یاد نبرده اند. در آن زمان، هنگامی که نیروهای مجاهدین وارد آن شهر شدند و زمام قدرت را بدست گرفتند هیچ تصور واضح و روشنی نسبت به نظام آینده افغانستان، و تشکیل حکومت را در مخیله های شان نداشتند. این حالت باعث گردید که در کابل جوی هایی از خون جاری گردد. چون مردم به آن حالت نگاه می کنند و سپس به حالت چند پارچگی مقاومت کنونی نگاه میکنند در قلب شان نسبت به آینده آن شك و تردید رخ میدهد و این سؤال نزد فرد فرد شان مطرح می شود: آیا ممکن است که مقاومت کنونی چالشهای بزرگی را که در آن احزاب جهادی به شکست مواجه گشت، پشت سر گذاشته از این آزمون بزرگ و پر خطر موفق بدر آید؟

از این رو است که جناح های مقاومت، تا زمانی که پیرامون افغانستان تصور کاملاً واضح و روشن نداشته باشند و دارای برنامه واضح برای ساختار کشور جهت ممانعت از خون ریزی در آینده، در دست نداشته باشند، هرگز اعتماد مردم را به سوی خود جلب نخواهند نمود.

ملت افغانستان این سوال را مطرح می سازد که جناح های مقاومت نظامی تا چه اندازه می توانند که از دستاوردهای مقاومت پاسداری نمایند و این سؤال را مطرح می سازند که چه ضمانتی وجود دارد که پس از پیروزی قادر خواهند بود که از

جنگهای داخلی و خونریزی جلوگیری نمایند، و در باره آینده افغانستان چه دیدگاهی دارند. اگر مقاومت کنونی پیرامون مسایل ذکر شده تصور روشن و موقف واضح داشته باشد بدون شك اعتماد مردم را به سوی خود جلب خواهد نمود.

مشکلات دیگری که مقاومت با آن مواجه است:

با کمی اندیشیدن درباره اوضاع و احوال کشور به خوبی درک می توان کرد که میان شرایط افغانستان تحت اشغال شوروی و شرایط آن زیر اشغال آمریکا فرقی واضح و روشن وجود دارد. در اینجا به چند نقطه اشاره می شود که ممکن است به نفع استعمار امریکایی تمام بشود. مانند: اندک بودن شمار ارتش آمریکا، بر اساس گزارش مجله «دیفنس نیوز» بریتانیایی که یک مجله تخصصی در امور نظامی می باشد، تعداد لشکریان آمریکا در افغانستان تا اپریل 2004م به 20300 تن بالغ می شد. خبره گان نظامی بر آن هستند که هر اندازه تعداد لشکر کمتر باشد به همان پیمانہ خساره های جانی آن نیز کمتر خواهد بود و هم چنان مصارف مالی و لجستیکی و غیره نیز کمتر از آن می باشد که تعداد شان بیشتر باشد.

آمریکایی ها این وضع را درک کرده بودند، ایالات متحده می خواهد که به تعداد 4% از سپاه خود را در افغانستان تقلیل بخشد. و در عین زمان می خواهد که پای ارتش NATO را در جنگ افغانستان علیه تروریسم! به میدان بکشد. ولی نیروهای NATO صرف این را پذیرفته که همپا با قوای ملل متحد در حفظ امنیت و صلح افغانستان شرکت جوید و بس و نمی خواهد که به طور دائم در خط جنگ علیه حزب اسلامی و نیروی طالبان قرار داشته

باشد.^۱

هم چنان آمریکا می خواهد که کشورهای دیگری را نیز با خود به میدان جنگ بکشاند؛ چون جاپان و دیگر کشورها تا از این طریق خسارتهای مادی و جانی خود را تقلیل بخشند. هم چنان از ارتش ملی افغانی که توسط آمریکایی ها تربیت دیده است، برای این اهداف استفاده صورت می گیرد تا آنها را مقابل مخالفین وجود امریکا در افغانستان قرار دهند. هنگامی که آنها را به جنگ علیه نیروهای مقاومت فرستادند، برای جنگ علیه مخالفین حکومت کرزئی آمادگی نشان نداده اکثر آنها از جبهه و ارتش فرار نمودند. از آن رو بود که پنتاگون و قوماندان نیروهای آمریکایی در افغانستان به تاریخ 2004/2/7م اعلام داشتند که از این پس نیروهای مجاهدین سابقه را مسلح خواهند نمود تا از آنها در مقابل معاش علیه نیروهای مقاومت کار گیرند و بدین طریق میزان زیانهای جانی و مالی نیروهای خویش را تقلیل بخشند. چیز دیگر که به نفع آمریکا در جنگش علیه نیروهای مقاومت در افغانستان واقع میگردد آن است که دول همسایه با تمام ثقل و کار خود علیه آن گروه ها و به نفع آمریکا فعالیت دارند. شرایط جهاد علیه نیروهای شوروی از شرایط مقابله با آمریکا فرق دارد. در آن زمان پاکستان و ایران تمام انواع اسلحه را در خدمت مجاهدین و ملت افغانستان می گذاشتند و زخمیهایی شان را در شفاخانه های خود تداوی می کردند. و مجاهدین از هر گونه کمک مادی و معنوی برخوردار بودند. ولی شرایط امروز با دیروز فرق میکند، امروز

1 - این کلمات در سال 2004 نوشته شدند.

کشورهای جهان از ترس آمریکا در پهلویش ایستاده شده اند. زیرا آمریکا این شعار را بلند نموده که: (یا با ما باشید و یا مخالف ما) با این شعار دول جهان را در دو صف جمع بندی نمود: همکار یا مخالف.

این امر باعث می شود که در شرایط کنونی مقاومت با مشکلات زیادی مواجه گردد. این کار هم به نفع آمریکا تمام شده است. با این حال آمریکا در برابر این گروه ها هم در میدان جنگ رویارویی می کند و هم در استقامت های متعدد دیگر.

چیز دیگری که در مقایسه دوره اشغال شوروی با اشغال آمریکا، به نفع آمریکایی ها تمام شده آنست که همه افغانها در برابر شوروی به جنگ و مقاومت پرداختند و در پهلوی شوروی ها جز حزب کمونست کسی دیگری قرار نداشت در حالیکه آن حزب هم در میان مردم از نام خوبی برخوردار نبود؛ آن حزب معروف به کفر و بد اخلاقی و بد رفتاری بود که ایستادن آنها در پهلوی شوروی تأثیری بر مردم نداشت. ولی در شرایط کنونی، آمریکایی ها در حالی به افغانستان حمله ور شده اند که ملت افغانستان از دست احزاب جهادی و جنبش طالبان تجربه های تلخی را چشیده و پس از آن جنگهای داخلی ویرانگر این ملت را خسته گردانیده است. همچنان اشغال کنونی به همکاری و تأیید شخصیت های معروف و رهبران احزاب جهادی و مولوی ها و شخصیت های متنفذ وارد این کشور شده که تأیید آنها برای اینها نوعی مصداقیت بخشیده است. بنابر آن جناح های مقاومت نتوانست که به اندازه کافی رأی عمومی را تغییر دهند و مردم را علیه اشغال آمریکایی برانگیزند.

ولی با وصف همه، اگر جنبش مقاومت بر مشکلات داخلی خود فایق آید، و نیروهای آمریکایی هم بر ظلم و شکنجه و اهانت خود

بر ملت افغانستان و ملت های اسلامی دیگر ادامه دهد، بدون شك این ارتش یورشگر قناعت جنگی خود را از دست خواهد داد و دیگر نزدش انگیزه جنگی باقی نخواهد ماند.

در پهلوی آن عوامل، اگر وضع جهان دگرگون شود و سیطره آمریکا بر جهان به سستی گراید و اقتصاد آمریکا کوبیده شده به ورشکستگی مواجه گردد. و با وسایل و اشکال گوناگون مقاومت در کشورهای اسلامی علیه آنها دوام پیدا کند، آمریکا توان ادامه ظلم و شکنجه اش را در افغانستان و تمام جهان اسلامی بلکه همه جهان از دست خواهد داد. اگر آنها به حالت کنونی خود ادامه دهند وارد جنگی طولانی خواهند گردید که در روزی از روزها اقتصاد آنرا از بین می برد. آینده آمریکا از دو حال خالی نیست که هر دو برایش خوب نیست. یکی از آن دو حالت قبول نمودن شکست فوری و دومش ادامه جنگ و تباهی اقتصادی در مدت زمان طویل تر. آمریکا را قیادت سیاسی فعلی آن که يك قیادت متهور است، به آن حالت دوچار ساخته است.

پس چه باید کرد؟

اکثر مردم با تجربه و خبیر به آن نظر هستند، بخاطر آنکه ملت افغانستان از بحران کنونی ای که با آن دست و گریبان می باشد بر آید، بایسته است که افغانها اهداف اساسی مرحله آینده را مشخص سازند، و جهت برآوردن آن کار و فعالیت را آغاز نمایند، و باید به آن قناعت برسند که فعالیت ها را در میان خود توزیع نمایند. و هر گروه و شخص کاری را به عهده بگیرد که از عهده اش برآمده می تواند بشرطیکه کارش بخاطر رسیدن به اهداف تعیین شده ممد و معاون باشد. و باید هر گروه کار خود را تکمیل کننده

کار دیگران بداند. از نگرگاه آنان ممکن است که امور آتی اهداف مرحله آینده را تشکیل دهد:

1. برآمدن نیروهای خارجی از افغانستان و قرار گرفتن میهن در دست شهروندان خودش؛ تا آن را بر اساس خواسته های دینی و عنعنوی خود اداره کنند. زیرا امریکا به خاطر تحقق اهداف و مصالح ملی خود به آن منطقه آمده است. به آن حقیقت خود حامد کرزی در مصاحبه اش به رادیو بی بی سی هم اعتراف نموده است. و حضور نیروهای خارجی نه به نفع کشور است و نه به فایده ملت. اصل آنست که افغانستان باید بحیث یک کشور آزاد و مستقل زندگی کند و باید تصمیم گیری هایش به دست فرزندان خودش باشد. اگر جامعه بین المللی می خواهد که جامعه افغانی را مساعدت برساند باید شرایط و فضا را برای خود افغانها آماده سازد تا تصمیم عمده و سرنوشت ساز را خودشان از روی قناعت اتخاذ نمایند. تا ازین طریق به وحدت ملی و بدون مداخله نیروی نظامی یا سیاسی، دست یابند. و باید هیچ کسی حق دور نگهداشتن گروهی یا حزبی را - زیر هر نامی که باشد - از روند سیاسی و اجتماعی نداشته باشد. اگر گروه های افغانی از فعالیت سیاسی و اجتماعی به زور باز داشته شوند، این کار سبب چند پارچگی و اختلاف بیشتر در میان ملت افغانستان گردیده، اسباب دوام جنگ و مشکلات در میان افغانها فراهم خواهد آورد.

2- افغانستان باید به روند زندگی عادی برگردد. به شکلی که همه افغانها در آن به زندگی خود ادامه دهند و در باز سازی مادی و معنوی کشور خود سهم بگیرند. جامعه ایجاد گردد که در آن رقابتهای سالم سیاسی و اجتماعی جریان پیدا کند، و فرصت برای ایجاد یک جامعه پیشرفته و مرفه دور از جهل و گرسنگی فقر و

مرض و بدبختیها متنوع زیر سایه نظامی که ملت افغانستان به خاطر آن ملیونها شهید داده است میسر گردد. این کار وقتی ممکن است که در افغانستان نیروهای خارجی وجود نداشته باشد. و این کشور میدان تصفیه حسابات دول همجوار و قدرتهای منطقوی و جهانی قرار نگیرد. و هیچ جهت، دیگران را از روند کار سیاسی و اجتماعی به زور و جبر دور نه سازد.

3- باید در این کشور جامعه نظام مند ساخته شود، اسباب اختلاف و جنگهای ویرانگر داخلی به سوی زوال برود. این کار از راه تأسیس اداره های ملی از قبیل ارتش و پلیس و امنیت و نظام های اداری و خدماتی همه گیر امکان پذیر است. این مؤسسات باید به همکاری سازمان ملل متحد و به دست خود افغانها، بدون مداخله جهتهای خارجی تشکیل گردد و لذا این مؤسسات در برابر جهت های افغانی کار گرفته نشود تا دوباره عامل اختلاف واقع نشود. به طور مثال نباید ارتش ملی در سرکوبی مردم جنوب و جنوب غرب شرکت جوید، زیرا که آن کار باعث می شود که نفرت و انزجار نسبت به آن در قلبهای مردم کاشته شود و ساکنان آن مناطق در برابر آن عقده گرفته بد بین شوند.

4- با تمام ابزار و وسایل ممکن باید فشار بر نیروهای آمریکایی ادامه پیدا کند تا آنکه از افغانستان بیرون شوند. در عین زمان از طریق یک تفاهم ملی راه برای مذاکره بخاطر تحقق صلح در کشور ایجاد گردد. این تفاهم نه باید بخاطر تسلیم نمودن مخالفین خود استخدام شود و نه به آن چنین جهود نام تفاهم داده شود. بلکه حقیقتاً یک تفاهم ملی باشد که در آن به خواستههای معقول همه جهات جواب مثبت گفته شود. در این راستا جهتهای قوی تر مسؤولیت کلان تر را به دوش دارند برای به دست آوردن مصالح

شخصی و گروهی و سمتی و قومی نه باید مصالح علیای اسلام و کشور را فراموش نموده تجارب تلخ سابقه را تکرار نماییم. اگر در این حالت ضرورت احساس شود که برای جلوگیری از ایجاد تشنج و جنگ داخلی به یک جهت بی طرف و غیر وابسته ضرورت است باید نیروهای زیر سرپرستی ملل متحد و یا کانفرانس اسلامی تشکیل یابد که در آن قطعات قدرتهای جهانی مثل امریکا و دول منطقه که در افغانستان مصالح خود را دارند استفاده صورت نه گیرد. این کار برای مدت کوتاه صورت بگیرد و در این زمان باید تفاهم ملی به یک نتیجه مثبت برسد و در عین زمان مؤسسات افغانی امکانات آنرا فراهم آورد که نظام افغانستان را در دست خود بگیرد.

مشکل اساسی که فعلاً مردم افغانستان با آن مواجه هستند آنست که از یک طرف تجربه احزاب سیاسی ناپخته است زیرا تا هنوز بخاطر بیرون برآمدن از بن بست حالی طرحهای عملی را مطرح کرده نتوانسته اند. و از طرف دیگر این احزاب نتوانسته اند که تا هنوز از ترس انتقام نیروهای امریکایی مشکلات اساسی افغانستان را به شکل علنی مطرح سازند. اکثریت مردم و جهت‌های سیاسی به آن نظر هستند که مشکل اساسی افغانستان در امور ذیل نهفته است:

- تواجد نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان.
- راندن مخالفین خویش از صحنه سیاسی به زور سلاح و به همکاری نیروهای خارجی.
- تصفیه حسابات قدرتهای جهانی و منطقوی در داخل افغانستان زیرا هر جهت کوشش می کند که در افغانستان مصالح خود را حفاظت نماید، ولو که آن کار به تباهی ویرانی افغانستان

بیانجامد.

ولي هيچ کس بر عليه تواجد نظامي امريکا در افغانستان و بخاطر يك تفاهم ملي واقعي که همه جهتها را در بر بگیرد و به حل مشکل بیانجامد آواز بلند کرده نمیتواند. بخاطر برآوردن این هدف و غلبه پیدا کردن بر این ترس امکان دارد که احزاب سياسي افغاني چه ملي و چه اسلامي - به شکل يك جبهه گسترده و بزرگ تشکیل گردد که هدف آن را مطالبه برآمدن نیروهاي امريکايي، و ايجاد يك تفاهم بين الافغاني واقعي از طريق فعاليت سياسي تشكيل دهد.

این تجمع سياسي بايد در چهارچوب قانون اساسي کشور دست به راهپيمايي هاي صلح آميز بزند و در عين زمان دروازه گفتگو را با تمام نیروهاي افغاني بخاطر ممانعت از اغتشاش و بي نظمي اي که ممکن در اثر بيرون شدن نیروهاي بيگانه رخ ميدهد، بگشايد.

در پهلوي آن بايد فعاليتهاي اسلامي و دعوتي عام جهت بستن راه فساد اخلاقي و اجتماعي در ميان مردم و بخاطر مواجهه با فعاليت هاي غربي سازي که از طرف امريکايي ها و ديگر کشورهاي غربي در افغانستان آغاز يافته ادامه پيدا کند. این کار بايد از راه نظام آموزش و پرورش، وسايل ارتباط جمعي، فعاليت هاي اجتماعي و تقويت نقش مساجد و ايجاد نهادهاي کوچک منطقوي جهت بازداشتن از انتشار فساد اخلاقي راه اندازي شود. اگر تلاش ها از طريق راه اندازي شيوه هاي يادشده گرد آيد، بدون شك به نتايج رضاييت بخش خواهد انجاميد. رؤياها تحقق خواهد يافت و ميهن از آزادي و استقلال کامل برخوردار خواهد گشت و در غير آن - خدا نکند - ملت در لجن زار بدبختي باقي

خواهد ماند.